بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الباقی بالبقاء الابدی والدوام السرمدی والصلوة علی النور الاتم الاحدی اعنی
حضرة المحمدی وعلی آله واصحابه وسائر اتباعه الی یوم القیامة کلهم اهل الرحمة والولایة
والکرامة بر نقشبندان صحائف علم عرفان و توانگران خزائن کنوز پنهان و
خواجگان مائده تمکین ادب و دیوانگان حلقه سلسلة الذهب مخفی نماند که این
بنده از کار مانده و از خود شرمنده را با آنکه آبا و اجداد از منتسبان سلسله
عالیه کبرویه بوده اند و فقیر نیز در اوان طفولیت بصحبت بعضی خلفاء آن خانواده
[illegible] رسیده لیکن بمناسبت فطری و رابطه عملی هم [illegible] از [illegible] اشارت [illegible]
[illegible] اشارهای پنهانی دل را بسلسله ذهبیه خواجگان نقشبندیه پیوستگی دادند
[illegible] رسید را چون باب رحمت ایشان بر باب رحمت ایشان گشودند اما
[illegible] که کدام را پیر از راهنمایان این شاهراه و دست این بی [illegible] زاده
[illegible] کدام یکی از منتسبان این سلسله عالیه [illegible]

و نسبتش فاروقی و نظرش تریاق فاروق زهر متعصب و مشربش نقشبندی و کرشمه
مانع نقوش غیر از قلوب ارباب ارادت منشاءاش کابل و غزنه مشهور و مولد
و موطنش سرهند دار المنصور و مرقدش دران بلده و در محل نور ساطع و [illegible] استغنائش
مر ارباب علم و عمل و عرفان را جامع قدس الله سره افاض علی العالمین بره
دران شهور و ایام که در جوار و سایه دیوار ایشان میگذرانند فرزندان کبار آن
غوث روزگار که جامع علوم و اسرار اند و هر یک خلف رشید آن بزرگوار
و احوال ایشان درین کتاب گذارش یافته مد ظلهم العالی این کمترین را اشاره
فرمودند برانکه ترا باید که بعضی فوائد تازه و معارف بلند آوازه که در خلال مجالس
خلوات و جلوات بر زبان درفشان حضرت ایشان موافق وقت و مناسب حال
و بال مستفیدان و مستعدان میگذرد و داخل مکتوبات معارف الفتوحات
نمیگردد با شمه از چگونگی اوضاع اطوار و انوار و برکات و خوارق عادات ایشان
نگاری و ایضاً احوال عالیه پیر بزرگوار ایشان قطب زمانه در یگانه شاهباز بلند
آشیانه وحید العصر فرید الوقت منور البواطن معدن المیامن سراج العارفین رضی
الملة والدین مخدومنا خواجه محمد الباقی الاویسی النقشبندی را قدس الله سره
دران کتاب بقلم آری تا محبان این دو بزرگ را عروه وثقی احوال و کردار بود و ازان
ایشان را یادگار باوجود قلت بضاعت غیر امتثال و اطاعت چاره ندید چون اندکی
ازین مقوله بتحریر رسید درین اثنا از مقتضیات تقدیر و قضا این حقیر را دوری
ضروری ازان سده سنیه روی نمود و در آن دوری جهت تسکین ملالت مهجوری
بیش از پیش بتحریر صحیفه مذکوره ماموره پرداخت هنوز ورقی چند از سواد بمداد سیاه
نگردیده بود که واقعه هائله انتقال حضرت ایشان درد میان دلریشان را سیاه پوش
ساخت پس از ارتحال آن حضرت خود لازم گشت تسلی جستن بذکر احوال و اقوال آن

ایشان زیرا که لمولفه ماهی کان گشت محروم از فرات * از کف آبی همی جوید حیات *
چون شد از دست یکی نور نظر * از عصا بر کف نهد چشم بصر * چون نماند مرضعه پستان
طلب * نهد از انگشت خود پستان بلب * چونکه شد ساقی و صافیهای خم * قوت
مخموران چه باشد لای خم * چون برون شد ز انجمن شمع چگل * بوی او پروانه جسته
از تاب دل * از آنجا که این نسخه متضمن برکات علیه آن ابو البرکات شیخ احمد نام
بود و مقدمه آن بیان حالات پیر بزرگوار آن قطب الانام قدس الله سرهما آنرا
ببرکات الاحمدیه الباقیه نامزد گردانید و هر جا که کلامی از کلمات و نکته از نکات
این دو بزرگ عالی درجات بقلم آمد عنوان آنرا بلفظ برکت موشح داشت و الله الهمه ۱۰۳۰
نامی مقصود بگذاشت و چون از سروش غیب تاریخ آن زبدة المقامات
بگوش هوش می آید اگر این نسخه را زبدة المقامات نیز نامند مناسب شاید و بعد از اتمام این
نسخه امید میدارد که احوال دیگر متاخرین این سلسله علیه نیز نگاشته آید و آن
بحقیقت دفتر اول این کتاب گردد انشاء الله الصمد و این کتاب مشتمل است
بر دو مقصد و هر مقصدی متضمن فصول است مقصد اول در بیان احوال
پیر بزرگوار حضرت ایشان اعنی خواجه عالیشان سراج العارفین رضی الملة والدین
خواجه محمد الباقی قدس الله تعالی سره العزیز و فرزندان و خلفای آنحضرت
و این مقصد مشتمل است بر چهار فصل فصل اول در بیان احوال بدایت
و نهایت آنحضرت تا ایام سکونت ایشان به فیروزآباد دهلی و توجه ایشان بارشاد و
هدایت طالبان معنوی والد بزرگوار حضرت خواجه ما قاضی عبد السلام است که از ارباب
فضل و صفا بود و از [illegible] همواره مصداق قلبکم [illegible] اولادت حضرت خواجه ما
[illegible] کابل [illegible] فی حدود سنه احدی او اثنی و سبعین و تسعمایه روزگار
[illegible] بزرگی [illegible] ایشان پیدا بوده و جمال آثار [illegible] ارجمند [illegible] می یافتند

از آنکه کار و بار ایشان هویدا گاه در آن ایام روز تمام در گوشه خزیده سر در گریبان خموشی
میکشیده اند در تحصیل علوم رسمی شاگردی جمیع علوم و دانای مولانا صادق حلوائی که از علمای
اعلام آن ایام بود اختیار نموده برفاقت مولانا از کابل بماوراءالنهر شده اند و باندک
روزگار از سمو فطرت بدرس آن علامه ایشان را بین الاقران امتیازی پدید آمده
و از فضائل بهره تمام روزی گشته اگرچه از تحصیل علوم صوری بالقیه مانده بود که بسلوک
این راه در آمده اند لیکن از ذکای فطرت و صفای نسبت دانش ایشان پایه بلند
داشته چنانکه یکی از صافی دلان صادق القول گفت روزی خادمان حضرت خواجه
در بدایت ترک تحصیل علوم رسمیه و آغاز هجوم جذبات الهیه بمحفل یکی از افاضل
در آمده بتقریبی آن فاضل گفت اگر حضرت خواجه روزی چند دیگر بمطالعه
علوم بودندی تا مولویت ایشان بکمال و اکمال رسیدی چه زیبا بودی حضرت خواجه
فرمودند مراد از کمال مولویت آنست که کتب متداوله مشکله را چنانکه حق آن باشد
توان مطالعه و افاده نمود بلا دعوی گفته می آید که هر کتابی که حل آن جدید البصر دانند
درمیان آرند امید که تشفی تمام حاصل آید فاضلی از تلامذه مولانا صادق این تقریر گفته
چون بسمع ما رسید یاران رسیده که خواجه از تحصیل علوم بیرون شتی رغبت نموده اند با هم
میگفتیم که ما از این جوان فطرتی و همتی دیده ایم که توقع داشته اند بود که او یکباری در علم مدرس و آخر با تمام
رساند آخر چنان شد که گمان برده بودیم بالجمله حضرت خواجه را هم در اوان تحصیل علوم
که روزگار برنائی بود جوش مناسبت این راه نگاه صحبت بار یافتگان محفل بسمع ارا
میرسانید تا آنکه در بلاد ماوراءالنهر که معدن این طائفه عزیز الوجود است بسیاری از یکیا ایشان
آن عهد را دریافته و بعضی بعد ولی توبه و انابت بشرف هم آغوش گردیدند کما سیجی بیانه
منقول است از کلام الشریف ایشان که در آن وقت و زمان گذر ایشان بهندوستان افتاده بعضی از
اقران ایشانرا که در آن دیار اصحاب جاه بودند خیرخواهی صوری بر آن داشت که ایشانرا

جوان اید لیکن چون عزیمت فقیر مصمم بود بضرورت فاتحه خواندند و فرمودند خدا استقامت
بدهد موافق تفرس آن بزرگواران عزیمت برهم خورد و حوادث عجیب رو داد بار دیگر
بی صنع و اختیار فقیر در بندگی حضرت امیر عبد الصمد بلخی مدظله تجدید توبه بظهور رسید
مقرون بمصافحه آن نعمتی بود غیر مترقب امید که برکات آن مواهب الی یوم القیام
بماند القصه چند گاه دیگر در مقام نگاهداشت عدد و بود باز تاثیر اسم المضل آن
سد راه شکست عاقبت بهدایت صمدیت در خواب بشرف ملازمت خواجه بزرگ
خواجه بهاء الحق والدین صورت توبه منعقد شد و میل طریقه اهل الله بظهور رسید چکنم
الغریق یتعلق بکل حشیش بهر طرف دستی می انداخت عاقبت بعضی از مخادیم فرمودند
ذکری که معنعن بآنحضرت رسالت میرسد نتیجه مند است و اعتقاد بران داشت
که از همان عزیز طریق ذکر و مراقبه اخذ کرده شود مدت دو سال بران ذکر و مراقبه
و اوراد سلسله آن عزیز مداومت نموده شد شنیده شده بود تا سالک مدتی
قریب بچهل سال میدان لا اله قطع نکند بمنزل الا الله نخواهد رسید ساده لوحیها
بر آن میداشت که مرور زمان را در ذکر غنیمت شمارد و بهمان صورت عبادت
قناعت نماید هر چند درین بیان اشارات غیبیه در سلوک طریقه دیگر بظهور میکرد
قدم همت را از جا بر نمیداشت و در زمین کرم بزرگواران این طبقه تخم و قوتها
[illegible] [illegible] میکاشت انشاء الله العزیز عاقبت دست کرم آن تخم را از جویبار
ما لا عین رات و لا اذن سمعت سیرابی گردانید بالاخر بکشمیر رسیده شد و بملازمت
حضرت شیخ بابای والی قدس الله سره الوالی اتفاق افتاد و از برکات نظر شریف
بهره مند شده الحمد لله والمنة که آن نظر است بر فتح باب قبول آمد چون حضرت شیخ
از سلسله علیه نقشبندیه پیر مجاز بودند و استعداد طالب متوجه آستان آن بزرگوار
التفاتات ربانیه اند درهیچمدان خانواده اقبال فرمودند بعد از انتقال آنحضرت [illegible]

عینیت معدود و حضرات خواجها جلوه گر شد و ارواح طیبات ایشان در مبشرات منود
گرفتند و تلقینات فرمودند و بدین توجه ایشان آن نسبت را قوتی پیدا شد و دائره
عینیت وسعتی پیدا کرده و راه روشن شده فی الجمله جمعیتی دست داد تا آنکه بجذبه
عنایت ایشان بخدمت مخدومی حقائق پناهی ارشاد دستگاهی حضرت مولانا خواجگی
امکنگی قدس الله سره العزیز رسیده شد و بطوع و رغبت خود بیعت و مصافحه
بدست آورد و طریقه خواجگان اخذ کرده شد و بطفیل ملازمت آنحضرت و ارواح
طیبه خواجه نقشبند و خلفای ایشان در سلک افتادگان آن راه و نیازمندان
این درگاه در آمده شد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین
والسلام علی من اتبع الهدی انتهی کلامه الشریف از فحوای این صحیفه [illegible]
دراثنای بدایت احوال ایشان که اندکی از آن لب گشوده ایم و گاهگاه مضمون [illegible]
ابیات شریفه ایشان که ـ شنیده ام کاشعث را دهنانی ؛ ابوالقاسم چراغ
گبرکانی ؛ که بودی در وجان نام او بیش ؛ که باشد شرمسار از جام او بیش ؛
کیم من کین هوس گیرد دماغم ؛ نیابد نور این سودا چراغم ؛ زبانم زین تلفظ
نبایست ؛ سرم نخواست صید این کند ست ؛ چنان مستغرق گردیده که حضرت
خواجه با اویسی بودند و تربیت از روحانیت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم و حضرت خواجه بزرگ بهاء الحق والدین و خلفای ایشان رضی الله عنهم یافتند
و بنظر انشراح عنایات آن بزرگواران کار را بانجام رسانیده بعد از حصول کمال چون
از سیر ظاهر نیز چاره نیست بماوراء النهر رفته از خدمت مولانا خواجگی مجاز گشته اند
از واجدالان صادق القول که آن وقت حاضر بوده با این حقیر گفت روزی
پیش از آنکه حضرت خواجه از هندوستان بماوراء النهر شوند در لاهور بمسجدی رسیده
ادای نماز فرض از فرائض خمسه درآمدند در اثنای نماز ناگاه از سینه سکینه ایشان

آوازی مهیب ظاهر شد چنانکه اهل صف نماز را از آن خبر نبار وی و او بعد از ادای
تسلیمتین حضرت خواجه بتعجیل هرچه تمامتر از مسجد بیرون رفتند از آن پس و شصت تن
از نزدیکان را فراهم آورده در منزل خود ادای جماعه مینمودند و ایضاً عزیزی
حکایت کرد که من نیز از آن مقتدیان مخصوص آن مقتدای امام بودم روزی
در میان نماز دیدم که حضرت خواجه را روی بسوی قبله نیست بسوی ما نیز و بر باقی نگرند
مشاهده این حالت بر من رعشه افتاد و تا بلرزش و تشویش تمام نماز را تا آخر رسانیدم و آنچه
دیده بودم معروض خدمت داشتم تبسم نمودند و از افشای آن حرف منع فرمودند راقم این حروف
عفی الله عنه گوید این دو معامله مذکوره دو شاهد عدل اند بکمال مناسبت و قربیت
ایشان بحضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم چه از آنحضرت علیه الصلوٰة
والتحیة مرویست که در نماز جوش سینه انورش تا بجایی رفتی و نیز از خصائص آنحضرت
ست که همواره از قفا چنان می دیده اند که از پیش لیکن حضرت سید الانبیاء را همه
وقت وفور این معنی حاصل بوده این بزرگ است او را از خفا بیشه اتباع آن سرور اگر
در نماز که معراج مومن است وقتی از اوقات این دولت روی داده محال نبود
که بزرگان گفته اند تابع کامل را از همه چیز متبوع پرتوی نصیبه هست با وجود حصول
این حالات و کمالات و رجوع طلاب با آستان ایشان حضرت خواجه از همین جهت
حالی در تفرید و الا مشیخت و تعلیم طریقه نپرداختند و بسیار و النهر دوری چند از آن
شدند تا عزیزان را که از این سلسله بزرگ و دیگر سلاسل در آن دیار مسند ارشاد
و اکمل بودند دریافته نیز از ایشان فوائد استفیض گردیده جمیع احوال حاصله فرمایند در آن
سیر بصحبت مولانا سید عالی قدس سره نیز رسیده بر همه از احوالات [illegible] سلسله
بسمع ایشان رسانیده از مولانا تحسینها دیده اند چنانکه در بیان مولانا بتفصیل آن
کتاب نفحات القدس ذکر خواهد یافت و از آنجا متوجه سمرقند شدند از راه بسوی

بعضی دوستان هندوستان مکتوبی نگاشته اند که مکتوبات شریفه ایشان صدر بعضی
وراوش ایشان نسبت دمی از محیط محبت ایشان هویدا هم که استخوان
عزیزان بساحل افتاده است در اثنای آنکه متوجه بلدی از بلاد ما وراء النهر بوده اند
حضرت مولانای اعظم خواجگی امکنگی در واقعه بر ایشان ظاهر شده اند فرموده اند که
فرزند ... از برای شما سفر حضرت خواجه را وقت بغایت خوش گشته و این
بیت خود را آنجا فرموده اند یا آنجا بر زبان رانده اند میگذشتم ز غم آسوده که
ناگه از کمین عالم آشوب نگاهی سر راهم بگرفت چه حضرت مولانای مشار الیه
بزرگی هم در آن وقت در دیار از کبار مشائخ این علیه نقشبندیه بوده اند و
هم در طریقه خاصه خواجه بزرگ چون کوه مستقیم و نسبت ایشان بدو واسطه
بحضرت خواجه احرار میرسید و چه ارادت ایشان بوالد ماجد ایشان مولانا
درویش محمد امکنگی بوده و ایشان را ارادت بخال ذو الاحوال خود مولانا محمد زاهد
وخشواری و ایشان را بحضرت قطب الاخیار خواجه احرار رحمهم الله و چون بیشتر
از تفسیر احوال این اکابر و خلفای آنها در کتاب نسمات القدس بعون الله تعالی
بتفصیل مرقوم گردیده اینجا بهمین مقدار اکتفا نموده اند بالجمله چون حضرت خواجه
قدس سره بخدمت مولانای مذکور رسیده اند نهایت عنایات و رعایات دیده اند
حضرت مولانا بعد از استماع احوال بلند ایشان سه شبانروز لیلاً و نهاراً در خلوت
با ایشان صحبت داشته اند و بر بعضی زواید فواید اطلاع داده فرموده اند که کار شما
بعنایت الله سبحانه و تربیت روحانیت اکابر این سلسله علیه بانجام رسیده
شما را باید باز بهندوستان شد که این سلسله علیه را آنجا از شما رونقی تمام
پیدا آید و مستفیدان عالیمقدار آنجا از یمن تربیت شما بهره ور گردند
خواجه با هر چند از راه انکسار و دید قصور احوال خود را در میان نهاده اند حضرت

مولانا را به الحاح حجاز نمانده اند و راه استخاره نیز موافق فرمودهٔ حضرت مولانا گشوده
عزیزی از اقربای حضرت مولانا که از حاضران آن وقت بوده گفت چون بعض یاران
قدیم الخدمت صاحب النسبت حضرت مولانا شنودند که حضرت مولانا خواجه را بعد از
چند روزه صحبت خلافت و اجازت کامله داده رخصت کشور هندوستان فرموده
از غیرت بشوریدند و چون خبر شورش آنان بحضرت مولانا رسید فرمودند که یاران
ندانسته اند که کار این جوان را تمام کرده نزد شما فرستاده ایم نه این بود که نزد ما تتمیم
احوال خود نمود لاجرم هر که چنان آید چنین رود پس حضرت خواجه ما زلال آسا
بعزم لب تشنگان بیابان هندوستان متوجه آن کشاده بوستان گردیده
و زبانشان بزبان حال بمضمون این مقال را مترنم گشت ~ شکر شکن شوند همه
طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود ؛ چون به هند رسیدند
سالی در بلدهٔ لاهور بماندند و بسا علما و فضلای آن بلده شیفتهٔ صحبت ایشان
شدند لیکن از آنجا که شهر دهلی بقعه ایست دار الاولیاء و بیت الفقر آنجا آمده
در قلعهٔ فیروزی که سر منزلی ست بغایت دلکشا و مشرف بر دریا و مشتمل
بر مسجدی و در زمان شیخ [illegible] و برکت و صفا سکونت اختیار نمودند تا زمان ارتحال
ازین دار پر ملال بجای دیگر انتقال نفرمودند ؛ فصل دوم در بیان تعلقات
احوال شریفهٔ آنحضرت از خشوع و افتقار و تصرفات و افاضات و تحمل
و تضرع و تبتل و غیرها من الصفات الملکیة و الاطوار المرضیة تا بیان قضیهٔ
انتقال ایشان ازین دار ملال شیوهٔ مرضیهٔ حضرت خواجه ما قدس سره
همگی ستر احوال و اخفا و خمول و انزوا بود و از غایت انکسار همیشه بقصور احوال
خود مشغول و داشتن ثبات نصب العین ایشان و جه بیان استمالت زائر و جواب
سائل [illegible] بقدر ضرورت تکلم کم میفرمودند مگر آنکه مسئله [illegible]

چون آن خادم از کوهیان ساده لوح بود بدروازهٔ خاص رسیده حلقه در زده
حضرت خواجه دیگری را بیدار نکرده خود برآمده اند و ظرف فالوده را از دست او
گرفته فرموده اند نام تو چیست عرض داشته که بابا فرموده اند چون خادم شیخ احمد
بابی بابائی بمجرد مراجعت آن خادم ویرا جذبه سکر و نسبت فرو گرفته و فریاد کنان
و افتان و خیزان خود را بحضرت ایشان رسانیده آنحضرت پرسیده اند که حال
چیست بشورش و مستی تمام میگفته که همه جا چه در حجر و چه در شجر و چه در زمین و
چه در آسمان نوری بیرنگ بی غایت و نهایت می بینم که بیان آن نمیتوانم نمود حضرت
ایشان فرموده اند البته حضرت خواجه مقابل این بیچاره شده اند که از مقابله
آن آفتاب پرتوی برین ذره افتاده فرو رفتش بخدمت خواجه رسانیده اند
تبسم فرموده اند ع روز حشر شهیدان چه خونبها طلبند همیشه کن خاموش
کن زبان همه ◦ گویند روزی عسکری بملازمت ایشان آمد ایشان به اقتضای بشریت
از مسجد بیرون رفتند خادم این سپاهی بیرون در عنان اسپ گرفته ایستاده بود
حین تنحنح و استنجا یکبارگی نظر کیمیا اثر ایشان بران خادم افتاده بود چون کسی بعد
در آمده اند خبر رسیده که خادم آن عسکری را جذبه و بیخودی بر خاک افگنده است
و میان اسپان چون گوی هر سوی غلطانست و از قبیل شام تا پاسی از شب
همچنان در اضطراب بوده بناگاه بشوریده و روی ببازار نهاده تا همچنان صحرا
بیرون رفته دیگر هیچکس ازو خبری نیافت سیدی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله
فرمودند صبیه با مرضعه داشت بکرات آن مرضعه را دلالت بمریدی حضرت خواجه کرده ام
وی ابا نموده تا روزی آن صبیه را بتقریبی مصحوب آن مرضعه بملازمت حضرت خواجه قدس
فرستاده ام ایشان آن طفل شیر خواره را در کنار مبارک گرفته شفقتها نموده اند آن طفل دست
بمحاسن شریف ایشان برده موی از لحیه مبارک بدست او آمد فرمودند طفلک سیرانک

یادگاری میگردد ودر همدوده همان ایام انتقال فرمودند و آن موی مبارک تا امروز به تبرک
و یادگار مانده است ؏ مرا از زلف تو موئی بسنده است * فضول میکنم بوئی بسنده است * چون
آن مرض و بیماری مراجعت نمود ساعتی نرفته بود که آثار سستی و حیات پیدا گرفت و
وی خود را بر آن نمیداشت تا آنکه فریادی سخت بر آورد و بیهوش بیفتاد و در از پهلوی تا به
او حرکت قلبی چنان غلبه پیدا داشت که همه یاران معاینه می نمودند بعد از مدتی بهوش آمد
پرسیده شد که چه بود و چه دید گفت ساعت بساعت حضرت خواجه بصورت مهیب
عجیب نمودار نظر من میشد تا آنکه امری مرا از جان ربوده و دیگر نمیدانم که چه شد چون آنکه
دل خود را الله گوی یا هم سیدی گفتند بحضرت خواجه قدس سره حال او را عرض کرده
شد تبسم نمودند و تعلیم ذکرش فرمودند و آن صالحه امروز در فیروزآباد از نساء صاحب
احوال است و آن صبیه سیدی که در خانه راقم است نیز از همین آن نظر خداوند نعمت
و حضور چنانکه حضرت ایشان ما و را البصر حلقهٔ بعض نساء ذاکرات مامور گردانیده اند
و آئین نازنین حضرت خواجه از غایت مخلص پروری و شفقت گستری آن بود که
هر کرا تعلیم ذکر میفرمودند همدران اثناء تعلیم ذکر همت و توجه شریف شامل حال
او میداشتند در راه نقوش کونیه بر ادراک حقیقت جامعه او می بستند گویا سر چشمه
نقشبندی را بظهور می آوردند تا همدران لمحه زبان دلش بذکر گویا میشد و حضور و
جذبه وی را در آغوش میگرفت بعضی چون مرغ بسمل بر خاک میغلطیدند و برخی
از خود غائب شده بحیرت میرفتند و بعضی را همدران کیفیت عالم مثال با ارواح
یا معانی منکشف میگردید و بروز یا میکشید یا هم نظر تربیت ایشان بصحو و
افاقتش می آورد و مصداق الشیخ یحیی و یمیت بظهور می پیوست و این عنایت
ایشان بر سبیل تعمیم بود حضرت ایشان را قدس الله سره الاقدس روزی تقریر می فرمودند
مشغول و محروم این نعمت یعنی گویا شدن دل بذکر و حصول جذبه در بدایت تعلیم

مر طالبان این طریقه را از الهامات لازم البرکات حضرت خواجه ما سرشت قدس سره شنید
معروض داشت که فکر سابقا حصول این کار بود فرمودند که بود اما بدین تفهیم و ترتیب
نبود و نیز فرمودند که چون سر اختیار این شغل و معمول را از حضرت خواجه خود پرسیدیم
فرمودند از آن روزگار تا حال و طلب همت اهل ارادت نقصان و فتور بسیار
رفته و حوصله‌های طلاب را تقلیل گرفته و نور شفقت بر آن داشت که بی مجاهده
و سعی و تردد ایشان شربی رسانیده شود تا پیادگان بادیه طلب را مرکبی باشد
و برودت شان بحرارت مبدل گردد و چون حضرت ایشان این حکایت باخر رسانیدند
آهی بر کشیدند و این دعا بر زبان راندند که جزاه الله عن الطالبین خیر الجزاء و هم حضرت
ایشان طاب ثراه بتقریب قوت کامله پیر بزرگوار خود در افاضه این نسبت
گرامی فرمودند روزی یکی از مخلصان قریب ایشان این خواست در خدمت ایشان
یکی از رسایل شریفه ایشان را بنیت حصول حضور بگذراند حضرت خواجه دو روز
آن رساله را بوی درس گفته در بین اثنا فرمودند ای فلان نسبت از آن نزدیکتر
است که آنرا از رسایل توان اخذ نمود و هم از فرط شفقت و ترحم حضرت خواجه ما قدس
سره تا غایتی بود که وقتی در لاهور قحط و عسرت افتاده بود در آن حصه شیخ حضرت
خواجه در آن شهر بودند تا چند روز نخوردند هرگاه طعام نزد ایشان حاضر میکردند
میگفتند از انصاف نباشد که شیخ در کوچه از گرسنگی جان میداده باشد و
ما طعام بخوریم و آنچه حاضر بوده همه را بر گرسنگان میفرستاده اند و هم اخلاق
روحانی که میراث اینست عشر ربع سهم میگذرانده چون از لاهور متوجه دهلی
شده اند بسیاری بوده که هنوز فرسخی یا میلی طی نموده بوده اند که عاجزی
در نظر ایشان می در آمده که پیاده میرفته ایشان از مرکب فرود آمده وی را
سوار میکرده خود تا منزل پیاده می آمده اند و نقاب بر سر میکشیده که تا

بر این عمل خیر ایشان اطلاع نیابد و چون نزدیک بمنزل میرسیده اند پیشتر انفصال از بیران
مرکب سوار میشده اند و این شفقت ایشان شامل حال حیوانات نیز بوده تا اگر بیند
شبی ایشان تهجد برخاسته بودند گربه بر لحاف ایشان آمده خفته بود آنحضرت تا روز
همچنان از سرما محنت سخت کشیده اند و به بیداری آن گربه راضی نشده اند و
اگر خارق هم از ایشان بظهور رسیده از فور شفقت بر خلق الله بوده مثلا از جمله
خوارق ایشان این سه خارق است که به نگاشته می آید چون ملاحظه نموده آید
موجب ظهور آن با وجود استبعاد ایشان از نمودن خوارق غلبه شفقت بوده خارق
اول آنکه یکی از فضلای دهلی که بکبری بتهمه درآورده بود سالها رفته او را فتحی رو
نداده [illegible] و اوده به اثر ندیده چون وصف ایشان شنیده روزی که
ایشان بپای سواره میرفته اند در مقابل ایشان در آمده به نیاز تمام قصه با صورت
در آشفته التماس زوال مصیبت نموده حضرت خواجه را دل بشفقت کشوده
از مرکب فرود آمده او را در کنار خود کشیده معانقه نموده اند و فرموده
اند که [illegible]
رفته [illegible] تمام بیان [illegible] نموده خارق دوم آنکه شخصی را طفل
چهار ساله از سر دیوار حصار فیروز آباد که دیوار فرش سنگین است
از [illegible] افتاده چنانکه از سر و اعضای کوش آن طفل
[illegible] شده با وجود آن طفل بگریه و زاری و بی آرامی
و بیقراری [illegible] حضرت خواجه نهاده التماس
زندگی او نموده حضرت خواجه چنانکه عادت شریف ایشان بوده که توجه و تصرف
خود را در پرده [illegible] پنهان میکرده اند کتاب طب طلبیده اند و فرموده اند
چنان معلوم میشود که این طفل نخواهد مرد حاضران تعجب میکرده اند که کدام

کتاب ببین انمیمی سبت انگاه لحظه فاموش شده اند آن طفل محتضر بحال خود آمده حاضران را
حیرت تمام روی نموده وقت دیگر عسکری دور از شیوه مروت و صلاح به بعض
همسایها ستمی نموده ایشان از مشاهده آن ظلم او بی آرام شده آن سپاهی را نصیحت
فرموده اند اما او از غایت ادبار بخت اقبال ننموده حضرت خواجه از غایت ترحم
بحال آن مظلوم متغیر شده بآن ظالم فرموده اند اینها در جوار فقرای خواجگان بزرگوار
میباشند که بسیار غیور اند خبردار باش دران دو سه روز آن ظالم را بتهمت وزد و
افشاری گرفته بقتل رسانیدند و حکایات که از تحمل و بردباری ایشان از اصحاب
ایشان شنوده ام بدفهر ما نگنجد جوانی از همسایهای ایشان که مرتکب منکرات
می بوده و انواع شر وازوی بظهور می آمده ایشان آنرا می ستوده اند و تحمل
بوده اند روزی آن شریر را شحنه باشارت خواجه حسام الدین سلمه الله [illegible]
حبس کشیده این خبر بحضرت خواجه رسید خواجه حسام الدین را طلبیده عتاب فرموده اند
خواجه بعرض رسانیده که بس فاسق و شریر ست چنانکه شرارت او متعدی و متجاوز
ست حضرت خواجه آه سرد از دل پر درد کشیده فرموده اند آری چون شما خود را
صالح باصفا و خیر یافته آید او در نظر شما طالح و کدر و شریر ست در آید ما که هیچ وجه
خود را از وی متمایز ندانیم چگونه بر زبان آوریم این فرموده اند و وی را از
حبس خلاصی داده اند و وی ببرکت شفقت ایشان از صلحا شده و این نسبت
انکسار و دید قصور احوال بر ایشان چنان مستولی بوده که اگر از طالبی ناگاه جریمه
صادر میشده و با ایشان میرسیده میفرموده اند اینها اثر چه صفتی ماست هرگاه در مایکی
باشد ناچار بر اینها منعکس میگردد و این فقیران چکنند و اگر از کسی مکروه شرعی
میدیدند بتصریح و شدت امر معروف نمیکردند بل بلینت و کنایه و تمثیل میفرمودند
چنانکه ناچار در نشستن آنکس میشد و سبب بتصریح ناکردن امر معروف بغیر تن بود

که خود را از سائر ناس ممتاز نمیدانستند و هرگز غیبت و قدح کسی بر زبان ایشان و در
مجالس ایشان نمیگذشت و اگر کسی را اراده تخفیف مسلمانی در حضور ایشان بخاطر
میگذشت ایشان بتوصیف آن مسلمان شروع می نمودند راقم حروف گوید روزی
در زاویه مسجدی از مساجد تنها نشسته بودم فقیری با فقیر دیگر حکایتی از شیوه اولیا میکرد
درین ضمن گفت من درین مدت زندگانی حکایت خود یک مرد دیدم و دانم که چون او
بی نفسی و بردباری درین زمانه نخواهد بود نام مبارک خواجه ما را گرفت و گفت بمزار
شریف خواجه قطب الدین بودم ناگاه خبر رسید که حضرت خواجه محمد باقی قدس الله سره
الاقدس تشریف می آرند خادم مزار در جائی که قریب به مزار بود برای ایشان سریری
نهاد و بران فرشی و ساده بگستر و پیش از در آمدن حضرت خواجه یکی از فقرای
بی قید در آمد نظرش بران سریر و فرش افتاد گفت این چیست و برای کیست گفتند
برای فلان عزیز آن بیقید بخشونت و درشتی تمام زبان بمذمت و دشنام ایشان کشوده
درین اثنا حضرت خواجه در آمدند و آن بی قید بیشتر از پیش بحضور ایشان بهرزه گوئی
پرداخت و گفت ای فلان تو چه لائق آنی که اینجا برای تو فرش افگنند جمع کثیر از
درویشان خواجه که حاضر بودند بی آرام شده میخواستند و بر آن بیقید تعذیب نمایند حضرت
خواجه همه را بنگاه خشم آلود از آن اراده باز داشتند و خود نزدیک آن دشنام رفته
بنرمی تمام عذر در میان آوردند و گفتند بیاستیم که شما میفرمایید من چنین و چنان
چه لائق آنم این کار بی اشارت و تعلیم من شده ببخشید و بشوی من عذر خود را اخفا
مکنید و بر آستین مبارک عرق او را از جبین او می چیدند و تواضع ها می نمودند
آنگاه در سه چند طلبیده بوی بیدادند او را می گفت من هیچ تغیر و تبدل در حال
و گفتار خواجه ندیدیم آنزمان مرا یقین شد که نفسی ملکی که میگفتند درین عالم بوده
و بسیار بوده که بعضی از افراد ای مخلصان ایشان بخدمت آنحضرت سیم و زر میفرستادند که

نپذیرفتند و بازگردانیدند و بی تقیدی ایشان در ملبوس و ماکول و مسکن تا حدی بود
که اگر چندین روز یک طعامی غیر مرغوب و مطبوع نزد ایشان می آوردند هرگز نگفتند
که غیر این بیارند و کذلک اگر چندین روز جامه در بدن شریف مانده شوخگین میشد
نمیفرمودند که دیگر حاضر سازند و نیز چندین در خانه تنگ و تیره می بودند تا آنکه مسکن
شکسته شدی یا از خاک و خاشاک پر گشتی از آنجا که غرق لجه تسلیم و رضا بودند ابدا
تعمیر و تنظیف و تنویر آن هرگز نمیکردند با وجود این همه تسلیم و رضا و رنگینها و ضعف
بدن که همیشه ایشان را بود در دوام وضو و تکثیر طاعت شغف تمام داشتند بعد از ادای
نماز عشا که تکبیر تحریمه هر چند قدری مراقب می نشستند چون ضعف بر اعضا
غلبه میکرد بر خاسته تجدید وضو نموده دوگانه گزارده باز می نشستند باز چون اعضا
بضعف در می آمد چنان میکردند اکثر شب چنین میگذشت و احتیاط در لقمه
تا حدی میفرمودند که هدیه که میرسید اگر چه آن را بحکم حدیث صحیح نحن لا نرد الهدیه
رد نمیکردند اما آن را بخصوصه خرج هم نمیکردند بل از محل اطیب قرض حسنه میگرفتند
و در بدل آن آن را میدادند که بحکم فقها آن درجه دیگر در حلت پیدا میکند تا
تمام میفرمودند که پزنده طعام با وضو بود بل از ارباب حضور و صفا باشد و هنگام
طبخ بحرف دنیاوی نه پردازد و میفرمودند از لقمه که بی حضور و احتیاط خورده شود
دودی بخیزد که مجاری فیض را مسدود سازد و ارواح طیبه که وسیله فیض اند مقابل
قالب نشوند و همه مریدان را بدین احتیاط ترغیب میفرمودند و هیچ گونه فی الجمله
مسامحت دران جائز نمی داشتند ضرر آن را در احوال آنان میدیدند
یکی از درویشان صاحب حال و کشف آمده معروض داشت که در کار خود تنگی
می بینم و در باطن کدورت می یابم نمی دانم چه تقصیر از من سرزده آنحضرت متوجه
شده فرمودند در لقمه بی احتیاطی رفته است او معروض داشت که لقمه بانک

تمہ بہر روزہ ست ایشان فرمودند رفتہ تنک تفحص نمائی کہ غیر ازین معلوم نمیشود البتہ در
جزوی از اجزاء آن فتوری رفتہ چون نیک تفتیش نمود معلوم شد کہ دو سہ حبہ بی اجازت
سوختن کہ نہ از ان حبوبہای احتیاطی بودہ داخل کردہ بودند و کذالک در ہمہ امور
عمل ایشان بر عزیمت و اولی بودہ ازانجا کہ در کتب احادیث در قرائت فاتحہ
خلف امام مرویات کثیرہ صحیحہ آمدہ چند روز بران ہم آمدہ بودند کہ فاتحہ خلف امام
قرائت نمایند درین اثنا امام الائمہ سراج الامۃ امام ابو حنیفہ را رضی اللہ عنہ در
معاملہ دیدہ اند کہ قصیدۂ غرا در مدح خود میخواندہ اند کہ ازان این مضمون مستفاد
میگردیدہ کہ چندین اولیاے کبار در مذہب من بودہ اند بعد ازین واقعہ ترک
قرائت خلف امام نمودہ اند و این احتیاطہا کہ در لقمہ گفتہ شد از نزاکت
و صفای نسبت لطیف شریف ایشان نیز بود چنانکہ آئینہ از غایت صفا تاب
نفس ہم ندارد ازینجا بودہ کہ در صف جماعہ در جانب خود از خلص اصحاب
خویش را ایستادہ میگردانیدہ کہ اگر بیگانہ بودہ فی الحال غفلت و کدورت
او یا خطرات او در آئینہ ایشان منعکس میشدہ روزی یکی از درویشان کہ
محتاج لحاف بودہ و در خاطرش التماس طلب آن عبوریتے نمودہ با ایشان
نماز کردہ آن خطرہ او بر ایشان ظاہر شدہ بعد از ادای نماز فرمودہ از ما
و ہر کہ احتیاج لحاف دارد بدہند آن درویش میگفتہ کہ ہمیشہ ازان روز
ترسان بودہ کہ مبادا خطرہ کہ موجب ملالت ایشان باشد بمن بگذرد
و نظر ایشان ازان پایہ بودہ کہ از ہدایت تا نہایت ہیچ یک از احوال باطنہ مکشوف
ار چند سر ہمت ایشان فرود نمی آمد و ہمین تحیر یافت و ہم از نایافت زردہ
خشک لب بودند این رباعیہ شریفہ نیز دلالت برین حال ایشان مینماید رباعی
در راہ خدا اجتہاد ہم باید بود تا جان باقیست در طلب باید بود دریا دریا اگر

بکامت رسیده گم باید کرد و خشک لب باید بود + روزی عزیزی یکی از مخلصان ایشان
کتابی نوشته بود و ایشان بر ظهر آن کتابت رقم نمودند که دریغ این عاجز گرفتار را قوت
کار نماند و اگرچه بتوفیق الله تعالی درین دو روزه عمر دیده اند دریافتم بازماندگی
خود میداشت و در صحبت چون کیمیای مقصود تنگ دوسی می نمود و زندگانی
فدای این راه میکرد و حق تعالی درین افتادگی نیز دردی و آشوبی کرامت فرماید
که کار دو جهانی خود را در قبضه اختیار و اقتدار او نهاده از مجموع گرفتاریها فراغ
بیابم آمین یارب العالمین امیدواران برادر آنست که روی بر خاک نهند و از سرا
حصول این آرزوی فقیر از خدای عز و جل بخواهد که دعاء الغائب للغائب اسرع اجابة
آمده والدماد از خدمت شیخ تاج الدین سلمه الله شنودم که گفت روزی حضرت
خواجه ما را وقتی دیدم که چندین بندهای قبا کشاده با سینه عریان و دستار
پریشان متوجه ساحل دریا شده اند آثار شکستگی بسیار و قلق فراوان و اندوه
عظیم از ایشان ظاهر بود من در قفای ایشان میرفتم بعد از مدتی ایشان از آمدن
من اطلاع یافته باز گردیدند و تمام فرمودند که ای فلان آنقدر واردات و احوال و
فیوضات و انوار و اسرار میرسند که اگر این دریا سیاهی شود از نوشتن آن
کوتاهی کند اما از اینها چه که مطلوب من از دید دانش دور است قدس سره
طالب ناپیدا و مطلب بیچگونه * نه آنرا شبه و نی این را مانند * و هم شیخ
تاج الدین حکایت کردند که روزی در صف جماعت نماز در پهلوی ایشان
بودم در میان نماز آثار استیلای گریه و اضمحلال از ایشان احساس نمودم بعد از ادای
نماز ایشان بی‌تابان و گریان بحجره شریف رفتند من نیز بر اثر ایشان در آمدم دیدم ایشان
ایشان را گریان و کثیر الاحزان یافتم بعد از ساعتی که ساکن شده پرسیدم که سبب
این گریه بی اختیار چه بود و در آشفتگی بسیار چه باشد گفتند از این بگذر و ما را بدین

در دیگر بار از آنجا که عنایت ایشان بسیار و بی‌پایان بود هم الحاح نمودم فرمودند در عین نماز که معراج
مومن است روح من در طلب مطلب و در ار الورا عروج نموده در حیث وجوی آن
چندانکه مقدور داشت این مرغ پر و بال زد و بدستش هیچ نیامد ناچار حیران و گریان
خود را در قفس قالب انداخت این گریه او ازین حسرت بود و هم شیخ تاج الدین فرمودند
روزی در حجره خاص ایشان در آمدم ایشان را بغایت مغلوب و مستهلک دیدم در
حکایت شدم اما آثار شعور بکلام خود در ایشان نیافتم مبهت گشت و گفت و گو و سوال و جوابها
آوردم تا بعد ساعتی چند بتکلم آمدند و ساعت بساعت آثار صحو ظاهر شدن گرفت
بعد از ان فرمودند فلان کس امروز عجب رسیدی در گلخنی یا حمامی باشی
که در حیرت و دهشت و نسبتی عجب رفته بودیم هم ازین غلبه تفرید ایشان بود که
سرے بمشیخت و صحبت داشتن ایشان را اصلا نبود و ایام توجه ایشان تربیت
درویشان بدو سه سال رنگ کشید چون حضرت ایشان را قدس سره ازین
انظار و الطاف ایشان بکمال و اکمال رسیدند آنحضرت خود را از صحبت و تعلیم
ارباب ارادت باز کشیدند و یاران را چه بتعریف و چه بتکلیف بایشان حواله نمودند
چنانکه تفصیل آن در احوال حضرت ایشان بیاید ان شاء الله سبحانه و خود انزوا
گزیدند و بشیوه قطب آفاق بو علی دقاق قدس الله سره چه درد و اندوه عظیم سر
بگریبان نیستی در کشیدند و جز نماز جماعت بمسجد جامع نمی‌شدند و هر که ایشان را میدید
ناچار از حدیث مَنْ اَرَادَ اَنْ یَنْظُرَ اِلیٰ مَیِّتٍ یَمْشِیْ فِیْ وَجْهِ الْاَرْضِ فَلْیَنْظُرْ اِلیٰ
ابْنِ اَبِیْ قُحَافَةَ یاد میکرد مع ذلک از هیبت و دهشت دیدار ایشان که هر کجا میبود
نقش دیوار میشد و غافلان را بمجرد دیدن ایشان بمصداق خبر اذا رأوا ذکر الله
بظهور میرسید تا بجائے که روزے عبور ایشان بیکے از قراے که سکنه آن
مزارعان هنود بوده بود وقوع انجامید و بمجرد یک نظر اجتماع بر ایشان افتاده

باهمدیگر میگفته اند که این عجب مردی ست که از دیدن او خدا بیاد می آید و از عظمت
صحبت بل رویت ایشان چه آشنا را و چه بیگانه را سخن بر لب و مدعا در دل شکسته
و با اینهمه انکسار ایشان از هیبت ایشان بسیار مردم دانا از جا میرفتند عزیزی
از اعلام فضلای عصر گفت روزی رسیدم بصف جماعت نماز که برپا شده بود
و در آن صف حضرت خواجه نیز بودند و در صف پیش جای نبود مگر پهلوی حضرت
خواجه که از ادب ایشان درویشان فرجه گذاشته بودند مرا چون بخواجه اعتقاد
چندان نبود و ایشان را طفل دیده بودم و الحال قیاس بخود خرد سال یافته رعایت
ادب بخاطر نیامد و آمده خود را در آن فرجه درج کردم ساعتی نرفته بود که دیدم
شکوه و عظمت خواجه بر دلم حمله آورد چندانکه خود را از آن میکشیدم فائده نمیداد
تا بحدی رسید که بی اختیار در عین نماز اندک اندک خود را بر قفا میکشیدم
و تا بجای رسیدم که اگر قدم عقب بگذارم از صف بیفتم خبردار گشتم و از مشاهده
این معامله از مخلصان حقیقی آن حضرت بزرگوار شدم و با اینهمه ابهت گاه از
جوش قلق و سقوط و بیخلقی تنها دیده کوچه و بازار میگشتند و در زیر سایه دیوار
بر خاک می نشستند با اینهمه تنها از فرزندگی با حیرت سرموی در امور شرعیه
و التزام عزیمت فتوری نمیرفت و سماع و رقص را آنجا بار نبود و وجد را آنجا
مجال نه تا بحدی که روزی در حضور ایشان یکی از درویشان نعره گفت
ایشان فرمودند با دیگو بهید که آداب مجلس ما را نگاهداشته مجلس ما بیایید و اگر از
مریدان ترک ادب طلوع میرسید بظاهر در باب خشونت نمی نمودند و فکر انداز
تقریب ظاهری خود کجا اما باطن خود را از وی میکشیدند یا ابستگی در احوال
خود میدید یا در خواب و واقعه اوی امری می نمودند متنبه میشد
اری تو مجموعه خوبی بکدام است گویم شاهد عظیم بر علو رتبه ایشان حکایت بس که

دو سه سالی بیش مسند مشیخت بودند درین مدت قلیله چه مردم که از خوان دولت ایشان
روزی مند گردیدند و چه برکات و آثار که در کشور وسیع هندوستان از ایشان انبساط
گرفت و این سلسلهٔ طریقهٔ نقشبندیه که درین دیار غریب بود ترویج تمام یافت تا آنکه
بسیاری از مشایخ این سلسله آمده سالهای بسیار دران دیار مانده بودند اما برکات
این دو سه ساله دران سالها کجا بود کما لا یخفی فاضلی باین حقیر گفت بعضی شیخان
بزرگ صاحب حال و قال درین روزگار شصت هفتاد سال در مسند مشیخت گذرانیده
معلوم نیست که از ایشان که مانده و چه مانده اما بزرگی خواجه ما این بس که بکم سال
رفتند و دو سه ساله هدایت نمودند و سلسله را بهر دور گردانیدند و این فقیر
از زبان شیخ بلند مکان بحر فقر و نیاز و عرفان ارشاد پناه شیخ محمد بن فضل الله
رحمهما الله شنود که تقریبی یاد در حق حضرت خواجه ما فرمودند شان بزرگ این بزرگ
بکم سه چهار سال بیش بهدایت نپرداخت و تا امروز آثار و برکات آن روز افزون
است گویند دران چند روزه ارشاد ایشان بعضی اشخاص که آنحضرت در ایام
تردد ات طلب به صحبت آنها رسیده بودند و فاتحه و دعا و تلقین ذکر از ایشان گرفته
آنها نیز مجذوب شده آمده از مریدان شدند و گویند بعد از قدوم هدایت لزوم
ایشان بشهر معظم دهلی بعضی مشایخ بزرگ آن بلده از ظهور ایشان بغیرت بودند و کدورتها
گرفته شدند آخر فائده ندیده جز حسرت خود ناچار از مخلصان شدند بعضی طلاب
از جاهای دور دور بخدمت علیه میرسیدند و بعضی در راه عزم بودند که خبر انتقال
ایشان شنودند مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله گفتند جوانی را از ان خراسان در
آگره بدار الشفا حکیمی بیمار دیدیم از حالش پرسیدیم گفت من چنین و چنان
بودم در دکن حضرت خواجه باقی را در خواب دیدم و بشوق ایشان احتیاج رسیدم
چون خبر انتقال ایشان شنیدم از بس اندوه و ملول شدم و اکنون بیمارم

و باین حال خراب از عشق آن بزرگوارم این گفت و زار زار گریست اکنون چون حرف
انتقال ایشان رسید زبان شکسته خامه را بران قصه باید آورد چون سال
عمر شریف حضرت خواجه با چهل رسید که تکمیل تام طبیعیه انسانی دران ست و تکمیل
معنوی را نیز دران اثری لاجرم حضرت خواجه را بعد ازین اربعین از تنگنای این
جهان پر ملال هوس انتقال شد اگر درین ایام خبر رحلت کسی می شنودید آه سرد
از دل سراپا درد بر آورده میفرمودند خوش خلاص شد و مراد آنحضرت باین خلاصی
تجرید از لباس هستی موهوم بود و مجرد شدن مشهود از خیال که لازم زندگانی
این جهانی ست چنانکه عارف رومی قدس الله سره الاقدس بزبان انتقال ترجمه
این مقال بوده ـ من شوم عریان ز تن او از خیال * تا خرامم در نهایات الوصال
دران ایام واقعه نسبت بخود دیدند که آخر آن این عبارت بود تقربیت و حیات طیبه را
خریدار نیز درین روزها بیکی از ازواج الطاهره خود فرمودند که چون عمرت
بچهل سالگی رسد مرا واقعه عظیم پیش آید و برای تفهیم او این بیت آورده که هست
مبارک کشوده نمودند و فرمودند این خطی که برکف دست نشانه الست گفته
شد هم درین ایام گویند روزی آئینه بر دست گرفتند یکی از ازواج خود را
طلبیده فرمودند بیا تا هم درین آئینه نظر کنیم آن عفیفه میفرمود در آئینه ایشان را
بهیبت عظیمه با محاسن دیدم ترسیدم و گفتم مرا آنچه شما می بینید که من زهره مشاهده آن ندارم
تبسم فرمودند و خود را بصورت اصلیه خود که محاسن عنبرین بود وانمودند در همین
ایام چنانچه عادت شریف ایشان بوده که مکشوف خود را غراب گفته مذکور میکردند
روزی هم بزبان شریف رانده اند که در بعضی خوابها بیان معلوم میشود که دیگر
نزدیک است کسی کلاهی از سلسله علیه نقشبندیه فوت خواهد شد آنگاه فرموده اند
که جائی در کنار شهر دهلی باید اختیار نمود و ترک اختلاط خلق کرده و بهانجا

مدفون شد و بنا بر بعض خواص اصحاب خود را استخاره فرموده اند چون اجازه معلوم نشده
ترک آن اراده نموده اند باز روزی فرموده اند که دیده شد که میگویند برای عرسی که
ترا آورده بودند تمام شد الحال سفر باید کرد و مرتبه دیگر فرموده اند دیده شد که میگویند قطب
زمان درگذشت و درین چنین من قصیده غرا در مرثیه خود میخوانم و تعریفات عالیه در آن
مندرج است چون بواسطه شهر جمادی الثانی سنه هزار و دوازده رسیده امراض
بر ایشان غلبه کرده درین ایام فرموده اند حضرت خواجه احرار رضی الله عنه را بخواب
دیده ایم که فرمودند پیراهن بپوشید بعد از نقل این خواب حضرت خواجه ما تبسم نموده
بر زبان رانده اند اگر زنده مانیم چنان کنیم و الا کفن هم پیراهنی است و همچنین
یکی از مخلصان که درین ایام اراده سفری داشت فرموده اند چند روز کسی جای
نروید که آخرهای بازار ماست بعض مخلصان رشید درین ضعف نوع اصل علوم تحقیق
سعی نموده اند و آنحضرت تحقیقات عالیه میفرموده درین میان شبی ضعف غلبه نموده
چنانکه گویا حالت نزع بظهور رسیده بعد از ساعتی بحال آمده فرموده اند اگر مردن
عبارت ازین است چه نعمتی بوده است که از ان حال بر آمدن خوش نمی آید روز
سه شنبه بیست و پنجم ماه مذکور آثار احتضار ظاهر شدن گرفته منظرهای که متضمن وداع
یاران باشد می نگریسته اند و اصحاب میگریسته اند و ایشان تبسم و تعجب نموده
اند گویا افاده آن میکرده اند که عجب از شما که درویشان بینید و از دائره رضا بقضا
بیرون آمده جزع و فزع نمائید درین اثنا بر زبان درویشی کلمه متبرکه یا الله العالمین
رفته بتبسم عنایت تمام بجانب وی دیده و روی مبارک بجانب او گردانیده
یکی از حاضران گفته این توجه و تحرک ایشان از شوق استماع نام محبوب
بود ازین سخن آب در چشم مبارک جمع شده پاسی از روز مذکور مانده بود که جهرا
بذکر اسم ذات مشغول شده اند و همچنان الله گویان جان بجانان سپرده

رضی اللہ تعالے عنہ بعد از انتقال موضعے کہ خاطر خلص اصحاب ایشان بران قرار گرفتہ برائے قبر حفر نمودہ چون جنازہ را و رو لیشان و ریشان بر داشتہ اند از دیوانگے کہ حاملان را بودہ بانجا کہ حفر قبر نمودہ بودہ اند تابوت را نبردہ اند بل بزمین دیگر بردہ فرود آوردہ اند بعد از فرود آوردن دران زمین چہ بینند کہ این زمین مکانی بودہ است کہ روزی حضرت خواجہ تقریبے را بایاران بآن موضع رسیدہ آنجا را خوش کردہ وضوی ساختہ دوگانہ گذاردہ بودہ اند و خاکے ازان موضع پاک بدامن مبارک ایشان چسپیدہ بودہ بر زبان شریف راندہ اند کہ خاک این موضع دامنگیر باشد لاجرم در ہمان مکان کہ چہار رقہ مگاہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہست و نزدیک شاہ راہ آن شاہ اقلیم ارشاد را گنج وار آنجا سپردند و امروز بہ ہمین سعی خدمت خواجہ حسام الدین احمد سلمہ اللہ تعالے حوالے آن مزار از آثار و اشجار و انہار بہشتے شدہ بزار و متبرک و منفع ست شمع مزار او ہمہ نور غفور باد * دلہاے زایران درش غرق نور باد * فضلا و عرفا مرثیہا با تواریخ انتقال رقم زدہ اند اینجا با یراد تاریخ منظومہ کہ راقم را روی دادہ اکتفا
پیر و دست ذاتی کہ بد و ست بود باقی * از خود ہمہ فانی الصفت بود بہ خالق خویش جملگے عشق * بر خلق تمام عاطفت بود * وی تشنہ و لم لبال فوتش خوش گفت کہ بحر معرفت بود * فصل سوم در کلمات لطیفہ و انفاس نفیسہ ایشان مخفے نماند کہ حضرت خواجہ ما را قدس سرہ رسائل دقیقہ زیبا ست و مکاتیب بدیعہ دلربا و کذاک منظومات خجستہ دارند بعضے مکاتیب ایشان بتقریبات مر گذشتہ و نیز برخی در احوال اصحاب ایشان بتحریر خواہد رسید انشاء اللہ سبحانہ از بعض رسائل شریفہ و نیز از ملفوظات متبرک کہ یکی از مخلصان جمع نمودہ اینجا با یراد برکات چند انکہ موافق سن عمر گرامی ایشان ست زبان قلم را شیرین میسازد

بعون الله و توفیقه سبب تقریب بیان معنی استعاذه نگارش فرموده اند که شک
نیست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت تکلم بکلمه تعوذ باعلی مرتبه معنی
آن متحقق بوده اند پس طریق متابعت آنست که بمجرد گفتن این کلمه اکتفا ننمایند
و نسبت باطن خود را عاجز محض شناخته در دفع وساوس شیطانیه التجا بقادر
مطلق بیارند تا قرائت کلام او سبحانه خالی از کدورت اندیشهای پراگنده
شیطانیه دست دهد این قسم تعوذ از مقوله توکل است یعنی خدای را سبحانه وکیل خود
کردن است و قدرت وی دیده و خود را بگوشه گذاشتن این توکل از فروع
ایمانست چه هر که ایمان آورد بآنکه آفریدگار همه کل الله است دانست آنرا که هر
فعلی و صفتی که از وی و از غیر او بظهور می آید همه بمحض قدرت آفریدگار است وحده
لا شریک له نه آنکه در خزانه هستی او امری است موجود یا البته موجود خواهد شد که
بان دفع ضرری یا جلب منفعتی نماید حضرت حق سبحانه بعد از آنکه پیغمبر خود را امر بتعوذ
کرده میگوید که انه لیس له سلطان علی الذین امنوا و علی ربهم یتوکلون یعنی پناه
بخدا گیر از شر شیطان رجیم که نیست تصرف و سلطنتی شیطان را بر آنها که ایمان آورده اند
و بمقتضای ایمان پروردگار خود را وکیل خود اخذ کرده اند اینک شاهد صادق
بر آنچه بیان نمودیم انشاء الله العزیز ما را نیز نصیب کامل ازین بر سد هر در آخر
این معرفت فرموده اند که اگر هنگام تعوذ و اراده تلاوت بحقیقت ایمانی که مذکور شد
این قسم تعوذ شده کاملی متحقق شود بقرب فرائض مشرف خواهد شد چنانچه فاجره
حتی یسمع کلام الله را کاتب تحقیق درین مقام دانسته اند در ان وقت زبان
قاری حکم شجره موسی خواهد داشت سبب ۲ ایضا در تحقیق استعاذه فرموده اند حضرت
حق سبحانه پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم فرموده فاذا قرأت القران فاستعذ
بالله من الشیطان الرجیم این امر متضمن امر ففروا الی الله و تقرب الیه است چه استعاذه

القصہ یکی بدست دو بچہ ارادہ رفتن ہست اپس شن تابع او را سزاوار ہست کہ بعد از دید عجز خود
در پناہ حق بگریزد و حق را در دفع وساوس بوکالت اخذ کند یعنی تمام مستغرق انوار
او شود و در ادای کلمات و تدبر معانی او توجہ پراگندہ نکند کہ او حافظ و وکیل است
چنانچہ می باید بظہور رسد آرے حضرت امام ہمام حسن بن علی رضی اللہ تعالی عنہما می فرمودند
حق سبحانہ مثل را یعنی خاطر غیری را ہنگام نماز در ما نیافرید انما یرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم تطہیرا در فقرات احرار مسطور است کہ نسبت بالحقیقۃ
نسبت اہل بیت ست و از آنچہ ایشان نسبت خود را شرح دادہ اند روشن میشود کہ
معنی سخن حضرت امام آنست کہ ہنگام نماز در سر ما نشانی از ملک و ملکوت نیست
نہ آنکہ اعیان نیستند لیکن لباس غیریت از و برکشیدہ اند چنانچہ در قرب نوافل
با وجود لباس غیریت نسبت غیریت از ایشان بر افتادہ چنانچہ ارباب توحید
صوری را میباشد این قسم کلمہ شطحیہ را دست میدہد و نزدیک باین کسے را کہ
نہایتش در بدایہ مندرج باشد لیکن جماعتی را کہ بہ یقین ایمانی مشرف اند مرتبہ
اعلی احسان را باید کہ از دست ندہند الاحسان ان تعبد اللہ کانک تراہ
فان لم تکن تراہ فانہ یراک سلّمہ در تفسیر سورہ فاتحہ رقم فرمودہ اند تواند بود
کہ مراد از عبادت در کریمہ ایاک نعبد عبادت اضطراری باشد و عبادت اضطراری
بودن بندہ ہست بر وفق ارادہ الہی و مضطر بودن در زیر قضا و قدر و ہمچنین
ایاک نعبد بحسب معنی مثل مالک یوم الدین میشود یعنی مالک جمیع احوال و اوقات
توئی و ایاک نستعین تا آخر داخل دعاست یعنی از تو یاری میجویم کہ صراط مستقیم را
نمائی تا سلوک بران صراط نمایم و عبادت اختیاری ما بر وفق رضای تو شود و در
صورتیکہ ایاک نعبد بر عبادت اختیاری محمول باشد مقصود از ان اظہار
انقیاد خود ہست و مقصود از ایاک نستعین با جان معنی کہ مذکور شد یا اظہار آنکہ

این انقیاد درا همه بخلق و توفیق توحید انیم یا طلب ثبات در انقیاد ہیچ برنگاشته اند
که مراد از صراط مستقیم در کریمه اهدنا الصراط المستقیم باجماع صدیقان محققان
صراط اهل سنت و جماعت ست از انچه در الہیات و ثواب و عقاب آخرت گفته اند
صاحب فتوحات مکیه رضی الله عنه که عقیده چند بر عقاید ظاهر علما افزوده
بے آنکه نفی عقیده از عقاید امان کند چه خلاف عقاید سلف صالح جز ضلالت
و خرابی هیچ نیست و بحمد الله که اعتقاد ما برین تقریر تمکین گرفته و امید داریم
که برین بمیریم و برین محشور شویم یکے ازان عقاید آن بزرگ اینست که میگوید
بنای ما را صراط انبیا و صدیقان نه صراط آنهاکه همه خلق بینند و از مبدء خبری
ندارند خواه خلق صرف بینند چنانچه دهریه و طبیعیه که ایشان مغضوب علیهم اند
و خواه بعنوان حقانیت می بینند چنانچه بعضے از صوفیه که در توحید صوری
معطل و محبوس اند که اضله الله علی علم در حق ایشان درست ست تمام بخود
و اشال خود گرفتار اند و روی توجه از مبدء گردانیده اند ایشانان ضال و
مضل اند و نه راه آنهاکه همه را حق مے بینند و بس عالم را خیال محض و شعبده
صرف انگارند ایشان نیز از راه برآمده اند بپهلو بر سوفسطائیه میرفتند و نه راه
آنهاکه با وجود دید حق و خلق خلق را وجود علیحده اثبات میکنند چه راه ایشان
برشاه راه انبیا نیست انتهی نقل کلام صاحب الفتوحات المکیة اینجا حضرت
خواجه ما قدس سره میفرمایند این سخن صاحب فتوحات که راه ایشان شاه راه
انبیا نیست نه باین معنی ست که معرفت اینها خلاف معرفت انبیا ست
حاشا چه ایشان برگزیدگان اند بل مراد شیخ آنست که معرفت ایشان
آن وسعت ندارد که معرفت انبیا علیهم السلام پس صراط مستقیم در معرفت
باعتقاد این صدیق کامل دید حق و خلق ست لیکن خلق را وجود علیحده

نے بل چون وجود صورت در مرات که مینماید که هست وبحقیقت نیست و این نمود بقدرة
کامله حق وخلق عالم عبارت ازین اظهار است وعالم در علم حق ثابت است نه آن اثبات
که علما و متکلم در صور علمیه نسبت باو زبان میگویند بل ثباتی از جنس ثبات خارجی یعنی
موجود خارجی بحسب شیون وصفات در علم تنزل نموده وحقائق عالم ظاهر گشته
واین حقائق بعد از عود باصل وظهور در وجود چون ظهور صورت در مرات مخلوق
وممکن شده وآثار وافعال ظاهره ممکن از اصل است چون ممکن پرده دار شده بحکم
لون الماء لون انائه محجوب باثر او در تصور مے آید که فعل واثر از ممکن است والهکم اله
واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم ۵ ب در تحقیق کریمه وهو معکم اینما کنتم تحقیق
فرموده اند که معیت غیب هویت حق سبحانه تعالے باشیا در غایت خفا وبطون
است حقیقت این دریافت موقوف است بر پی بردن بر تنزیه مطلق واطلاق
صرف آنحضرت وتنزلات او بصور علمیه وبودن آن صور برازخ بین الموجود والمعدوم
ای الجامع بین الوجود والعدم فانه من خواص منزل العلم ۵ ازتواے
بیرنگ ما چندین صور * هم مشتبه هم منزه خیره سر * وهمچنین موقوف است بر شناخت
آنکه آن صور علمیه را یک نسبت مجهول الکیفیتے بحضرت ظاهر پیدا شده که
آن حضرت در کسوت آن صور برآمده وآن صور آئینه اسما وصفات او شده
واسما وصفات او عین اوست فهو معکم فی العلم والعین روحا کان او مثالا
او حساً لیکن معیت ثانیه معیت اعمال است با صور جنانیه از اشجار وقصور بر
مذهب محققین که قصور واشجار آن موطن را بالذات با عمل یکے میگویند
پس چنانکه عمل در موطنے عرض است ودر موطنے جوهر آن ذات متعالیه در
مرتبه منزه است از تعین وتمیز واشاره وعبارت ودر مرتبه قابل این صور
ومعیت ثالثه عینی چون معیت نقطه جواله است با دائره وهو معکم فی الخارج

پس چنانچه نقطه را با دائره یکی نسبتی واقع است که بواسطه ظهور دائره در خارج ظهور نقطه در
کسوت دائره شده همچنین ذات حق که غیب مطلق است و بقدرت کامله اش یک نسبتی به تنزلات
علمیه واقع شده که بسبب ظهور آن تنزلات در خارج ظهور آن ذات بسبب اسما و صفات
در کسوت آن تنزلات شده است و هم بتقریب معیت مفهومه من الآیة المذکوره رقم
فرموده اند حضرت واجب جل شانه بی توهم حلول و ظرفیت و بی شایبه چونی
و چگونگی در همه جا با همه است سخن صادق گوهر امیر المومنین علی است رضی الله
عنه که هو مع کل شیء لا بالمقارنة و غیر کل شیء لا بالمزایلة اگر ظرفیت می بود لابد
مقارنه هم بود بر سبب صورت سنگی بت و اگر وهم محض هم بود چنانچه حکما
حسبانیه میگویند معیت راست نمی آید و هر آینه روست است نمود آواز
العجز عن درک الادراک ادراک درین مقام است مریدان وجه مطلق و مشتاقان
غیب هویت میگویند که هرچه دیده شده و دانسته شده همه غیر است بلکه لا یلیق الیه باید
گویند یکی از عارفان رومی قدس سره پرسید که حق چیست و عقل کیست فرمود حق آنکه
بهیچ وجه مدرک نشود و عقل آنکه بهیچ وجه جز باو آرام نگیرد رسم تلطف است بر این
در دیده ... واجب بتقریب بیان کریمه فاینما تولوا فثم وجه الله فرموده اگر خواهی
حقیقت این معنی پرتو افگند جوهری فرض کن که هر چه بر صفات آینه متصف میشود از
صقالت و تدویر و غیره بر ذات او مترتب میشود و ذات او مثلا موجب نمایندگی
صور میشود و زیادتی صقالت پس ذات او در خارج عین این صفات آمد و همچنین
فرض کن که هر یکی ازین صفات را در خیال تو صورتیست چون شیر که صورت
علمیست در مثال و بعد ازین فرض کن که صورت خیالی منعکس شده اند در آن
جوهر یعنی یک نسبت مجهول الکیفیت بآن جواهر پیدا کرده اند که بسبب نمایندگی
این صور شده پس هر صورتی ازین صور که روآری در آنجا جوهر نیست و

افلا تبصرون تیز گوشان شناختند که حجاب خود خودیم خود را از میان سے باید
برداشت هنگام این دست بر وانگشت ارادت بر دامن مقصود رسید
نسیمے از راه عروق در وزید و نکهت دوست را در تجاویف قلبیه افگند
بیچاره از پای در افتاد کرشمه معشوقی در کار آمد و حجاب نقاب از میان برداشت
و طنطنه لمن الملک الیوم در گرفت چون نیازی در میان بود روی در احتجاب
آورد و صدای فاستقم کما امرت بگوش جانش رسانید مخمور صبوحی سر برداشت
و غلغله من عرف نفسه فقد عرف ربه در میان آورد لیکن معنی و الله من ورائهم
محیط قلقی در حالش آورد از یکسو دع نفسک و تعال و از یکسو فول وجهک
شطر المسجد الحرام اضطراری در کار نهاد عنایت امن یجیب المضطر اذا دعاه
پرده حجاب را که لازم وجود است عینکے ساخت و پیش چشمش نهاد صورت
قاب قوسین بظهور رسید این سخن اخرسے ندارد و بتقریب حصول
محبت ذاتی که در تحقیق کریمه سابقاً ذکر یافت رقم زده اند که بر تو باد که
ملازمت خدمت درویشے کنی که از خود فانی و باین محبت ذاتی باقی شده
باشد در عرصه وجودش جز محبوب و محبت و مشاهده محبوب هیچ
نمانده و بحقیقت فنای فی الله تعالی رسیده دیدارش بحکم اذا
رؤوا ذکر الله فائده ذکر دهد صحبتش بموجب هم جلساء الله نتیجه صحبت مذکور
این درویش مظهر اسم الحکیم شده هر چه فرماید بے حکمتے نخواهد بود هر چند
که حکمت آن بر تو ظاهر نباشد بجان در متابعت فرمان او سعی نمائی باشد
که قبول الهی از دریچه باطنش سر زند سعادت ابدیه حاصل کنی اگر اسم الرحیم
یا الکریم مقدمه اسم القدیر شود تصرفے در کار تو کند سلطان غیبت و
بے شعوری خلل در کارخانه هستے تو بیفگند در ان غیبت روشناس لذت شوی

و باشد که بحسب استعداد معنی الله نور السموات والارض درمیان یک غیبت چشم بصیرت
ترا فرو گیرد و اگر بناگاه تعلقی به پیوست استعداد تو باشد طریقه و قوت مددی
ازان برزخ دانا بدست آری و تقویه آن نور هدایت نمائی و در متابعت شریعت
و رعایت آداب طریقت از اکل حلال و صدق مقال و اجتناب از صحبت
اضداد اساس کار خود را محکم کنی و آن غیبت نسبت بصفت آگاهی و تجلی
ذاتی چنان شناسی که بناگاهی نزدیک بقرص آفتاب بنگری و درخشنده
او بصر و بصیرت تو منطمس و ناچیز گردند و چون فی الجمله باطن ترا بجهت
تکرار ظهورات حالت قوتی پیدا شود اگرچه نور بصر تو منطمس شود نور بصیرت
بحال خود ماند بشناسی که آن غلبه نور خورشید است اما ندانی که از کدام طرف آمده
و ترا با او نسبت قرب است یا نه و چون رطوبات عنصری خشک بشوند و ترا از
طبیعت درهم بشکند قوت آن پیدا کنی که چشم بصیرت را بیک سو کشادی و قرص
خود را بقرص خورشید بیابی لیکن در سطوت آن نور خود را از هوش نیابی اگر
در همین مقام بمانی تجلی مشاهده و اگر خواهند که ترا عارف موحد گردانند
در سطوت آن نور بیهوش نشوی نور خورشید حمله آرد و از دریچه بصیرت
تو سر بر آرد بینائی را بی آنکه خورشید شناسی و تو قطعا در میان نباشی ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم شاید و نیز گفته اند که
اگر لطیفة الاستعداد باشی و لیکن بحکم وقت با حجابیه لطیفی در غیبت اول را
بر تو روشن نشد لیکن توجه بدست آمد که بی تکلف دل نگران غیبت ذات
بیدار هی باید که تا توانی این توجه را نگاه داری و بفراغ خاطر جمعیت دل و
طهارت کامل شب و روز تقویت و تربیت آن توجه میکرده باشی بطریقه
که اکابر این سلسله علیه در مصنفات خود آورده اند و اگر ترا تحفه آن در پیش

پیدا شده که بغیبت او صورتش متخیله تر اشرف نیسازد و طریق رابطه بدست آمد و در علاقه نور
ورزشش طریق رابطه اختیار کنی لیکن بهوش باشی که امر سے واقع نشود که کراهتی
از تو در خاطر مبارک او بنشیند و نیز سے باید که مراد خود را از میان بردارے
و جز مراد او مرادی نداشته باشی تا بمنتهای مقصد برسی بالجمله مدار این طریق
بر ارتباط جانبین ست دل هر کدام که صورت گرهی گرفت در فیض بسته شد
مثل باطن تو و آن درویش مثل آئینه و آفتاب ست همچنانکه آئینه عند التقابل
حرارت آفتاب میگیرد باطن تو عند الارتباط حرارت آگاهی حق کسب میکند و
حجب نقوش و صور در سوختن مے آیند و از راه سوختن بیش چشم سر توجه علو
او را مے باید آتش محبت شعله میزند و خرمن هستی در گرفتن آغاز میکند اکنون
مثل تو و مثل آن درویش مثل پنبه و آئینه آفتاب نماست این طریقه تحقیقه
طریقه حضرت صدیق اکبر ست چه ایشان از کمال نسبت حبی بحضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم بود و فیض بهمان راه میگرفتند چنانچه نزد اهل تحقیق مقرر ست و صاحب
رشحات از خواجه ناصر الدین عبید الله قدس الله سره این معنی را بتفصیل نقل
میکند و میگویند میفرمودند که طریقه خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم که بصدیق
اکبر منسوب ست از حیثیت این نسبت حبی ست چه طریقه ایشان بحقیقت نگاهداشت
این نسبت حبی ست والسلام علی من اتبع الهدی الا در بیان کریمه والشمس
وضحاها والقمر اذا تلاها بتقریب قسم بشمس و قمر و امثالها نگاشته اند که اکابر
تحقیق تعظیم مظاهر و مخلوقات را از ادب مقام معرفت داشته اند چه اینها
مجالی جمال مطلق اند و مظهریت انسان مر مطلق را نه آنچنان ست که ایشان عین
مطلق اند تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا بلکه مخفی ست که صفات و افعال
مطلق از پرده اینها بحکم لون الماء لون انائه هم برنگ اینها ظهور کرده اند

مشاہدہ را درین اجتماع وکثرت بصیرت کاملہ عبر بر نور ذات سے افتند باینمعنی کہ ذات
در ادراک ایشان مے آید بل ہستی او را بلذت ذوق و محبت و استہلاک و اضمحلال
مے یابند مثلاً آئینہ فرض کنیم کہ از غایت صفا صورتے بر وافتد ہستی او را
نمیتوان یافت اگر یکے عاشق آئینہ باشد در پردہ صورت چشم بصیرتش شعاع
آئینہ را دریابد و از سلطنت محبت و شوق مستغرق ہستی او شود تواند گفت
کہ جز ذات آئینہ نمے یابم خصوصاً کہ باین سر مطلع شود کہ صورت ظاہرہ بر روی
آئینہ در میان موجود نیست بل نمودی ست بی بود موجود ہمان آئینہ ست و بعض
سلف در تحقیق کریمہ والنہار اذا جلّٰہا نوشتہ اند مخفی نماند کہ روزی کہ آفتاب ظاہر
گرداند لیالی ایام بیض ست بخلاف روزہای دیگر کہ آفتاب آن روز ہا را ظاہر
میگرداند این چون اثر موثر ست و آن از موثر باثر آن طریقہ علماست و این
طریقہ عرفا و تعظیم لیل وقتی کہ بپوشاند نور آفتاب را بجہت آنست کہ محل فراغ
عابدان و آرامگاہ ذاکران و خلوتخانہ محبان ست مخفی نماند کہ پوشانیدن شب نور
آفتاب را بجہت از آنست کہ نور آفتاب دریں وقت منصبغ برنگ عدم شدہ
چہ سایہ نور نیست کہ برنگ ظلمت بر آمدہ و ظلمت اثر اختفا سے بعضے اشیا ظاہر
فے الیوم این مثال نفستہ نیکو ست در ظہور عالم کہ واجب تعالی و تقدس
ہمچنان در مظاہر پیدا ست لیکن احکام و آثار او کہ اسما و صفات او بینہ ظہور نمودہ
اند ہمچنین ممکن در تنگنای عدم متمکن نشستہ لیکن حکم و اثر او بر آمدہ یا احکام و آثار
واجب امتزاج گرفتہ حجاب مشہود شدہ ازین بیان بدریابد کہ واللیل اذا
یغشاہا را بلیالی ایام بیض از وجہ دیگر نیز میتوان حمل کرد چہ دران او قات آئینہ
مقابل آفتاب است و آفتاب در وے تمام ظاہر لیکن چون ظہور لیست منصبغ برنگ
آئینہ از نظر عام مخفی شدہ و سلف در تفسیر کریمہ قد نفائس جش متعلقا تحریر نمودہ اند

گم کردن نفس عبارت از گم کردن روحیست که بعد از تسویه و تعدیل ارکان او
ودر نفخ کرده شده از اثر آن نفخ کالنه هی شده ولهذا بسیاری
از علما جسد نفس هیکل محسوس امر دیگر اثبات میکنند و حالا عامه
آدمیان درین منزل اند و گم کردن روح گم کردن خواص روحانیه است و
در مرتبه انعام زندگانی کردن اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی خبیثه نا امیدی
مخصوص کفار باشد انه لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون چه هرکه
ایمان آورد بخدا و رسول در آن وقت از قید نفس تمام رست و بصفت
خاصه روحانیه مشرف شد بل بخلقی از اخلاق الهیه متحقق گشت و لهذا در کتب حنفیه
مذکور است که الایمان غیر مخلوق سبق ای گروه مومنان شادی کنید + همچو سرو
و سوسن آزادی کنید + بسیاری از محققین مشائخ برینند که هرکه ایمان آورد
بخدا و رسول ایمان تحقیقی بعد از آن هرگز زوال ایمان او نمی شود هرکه بعد از ایمان
مردود شده مجرد تقلید داشته و آنکه شافعیه انا مومن ان شاء الله میگویند
بعضی برهمین معنی حمل کرده اند یعنی انا مومن تحقیقی ان شاء الله تعالی سبق ۱۴
در بیان معنی سورهٔ اخلاص فرموده اند این سوره را سورهٔ اخلاص از آن گویند
که از استماع آن اعتقاد بنده با آفریدگار از غبار شرک جلی و خفی خالص میگردد
فی الجمله اخلاص در عمل او درست سپید هم اما اخلاص اعتقاد از شرک خفی آنست
که در الوهیت اعتقاد بذاتی بندد که در عرصه امکان هیچ گونه مثلی او را نباشد و الا
معتقد او ممکن خواهد بود از آن است که اکابر فرموده اند که التوحید افراد القدیم عن المحدث
و هم از اینجاست که ابو علی دقاق رحمه الله در توحید حالی فرموده که التوحید [illegible]
لا یتقضی و شیوه اضمحلال رسوم آثار بشریت بالکلیه گاه گاهی [illegible]
کالبرق الخاطف میگردد و باید از شیوه [illegible] و [illegible] اگر [illegible]

غاسق سائل را نیز گویند خلق نیز سائل است که الاغراض لا یبقی زمانین و پناه گرفتن از شر
خلق آنست که در خلوتخانه سر بپاید و حجاب مقصود نگردد و رای در تحقیق الذی یوسوس
فی صدور الناس نگارش نموده اند که وسوسه که شیطان از جانب جن و انس
مے اندازد در دلهای آدمیان تواند بود بجهت دید قدرت و فعل ایشان باشد
این وسوسه سه قسم است یکی مجرد خواطر و خیالات است و این نسبت بکسی است
که بتوفیق الله تعالی ایمان دارد با آنکه خالق افعال عباد حق است سبحانه
لیکن بظاهر عقل و حس مشاهده میکند که افعال عباد مربوط باختیار ایشان است
دوم آنکه خالق افعال عباد عباد را دانند چنانچه معتزله نسبت بهمه آدمیان
و جنیان میگویند و بدتر ازین است عمل عامه نسبت بیکدیگر چه معتزله فعل
بنده را باقدار حق میگویند یعنی حق تعالی او را همچنین آفریده که هر چه خواهد
میکند و عام در معاملات ازین هم ذهول دارند سوم آنکه بنده را بالوهیت اخذ کند
چنانکه فرعون و شداد را کردند دفع وسوسه اول آنست که از خلق حق را جدا
نداند و فعل و صفت خلق را سایه فعل و صفت حق بداند در ربوبیت را عبارت از
ظهور رب بصورت مربوب اعتقاد نماید ازینجاست آنچه شیخ اوحدی فرموده
سے تا جنبش دست هست ما دام ۞ سایه متحرکست ناکام ۞ پس استعاذه
برب الناس مناسب افتاد ازین معنی وسوسه دوم نیز مرتفع مے شود لیکن
استعاذه بملک الناس لائق بآن است که عجز ایشان ظاهر شود بدانکه شبیه
بوسوسه دوم است آنکه ظهور قدرت را در ظهور تام اعتقاد نماید تا میان او
و معتزله چه بظاهر در مظهر فرقے نماند علاج نیاوردن بملک الناس است که
مرتبه جمع است تا ظاهر شود که مدار بسته اند لیس است انک لا تهدی من
احببت و لکن الله یهدی من یشاء چون سینه و گدا و هم را این جال است

دیگری را چه رسد و ایضاً ظاهر شود که هر چند فعل و قدرت در مظهر اوست خلق
و تاثیر در مظهر او نیست عالم در هر آن بعدم میرود و مثل آن بظهور می آید
و خلق و تاثیر تمام از مرتبهٔ الوهیت است باین سخن وسوسهٔ سوم نیز مرتفع
شود بلکه میان تفرقهٔ ظاهر و مظهر رفع شده بود که صورت فرعون و شداد را
بالوهیت گرفته بودند نه حقیقت ایشانرا لیکن استعاذه باله الناس در دفع
او مناسبست مثل ایضاً در تحقیق کریمهٔ مذکور رقم فرموده اند و وسوسهٔ خناس
از سه قسم بیرون نیست یا بمعصیت می اندازد یا دل بنده را در تصرف خود آورده
ملک خواطر و خیالات میکند بی آنکه ظهور معصیت شود یا بکفر می اندازد و نعوذ بالله
من شره از قسم اول التجا بربه بیرون مناسبست چه معصیت واسطهٔ موت
می شود چنانکه بعض اکابر کشف و تحقیق فرموده اند که عصاة در دوزخ می میرند
نه کفار صفت ایشان لایموت فیها و لایحیی است و ربوبیت واسطهٔ وجود و حیات
و در قسم دوم است که مملکه و مسخر به شیطان است التجا بملک بیرون مناسبست
و در قسم سوم التجا باله بیرون سزاوار مثل و در تحقیق حدیث کان الله و لم یکن
معه شیء رقم فرموده اند که این کلام که از مشکوة نبوة علی صاحبها افضل الصلوات
و افضلها بظهور رسیده اشاره بمرتبهٔ اطلاق است و تقدیم آن بر سایر مراتب
تقییدات ذاتی و الآن کما کان که باقتباس از انوار مشکوة به تبیان بعض اکابر
صوفیه جریان یافته عبارتست از آنکه او همچنان بر صرافت اطلاق خود است
ظهور تقییدات جلوه اطلاق را بر نینداخته در آن حضرت ازل و ابد ظاهر و باطن
در یک نقطه جمع است جمیع ذرات عالم در دو آن متعاقب موهوم الاتصال
بنفس رحمت و قهر می آیند و میروند و میان هر دو آن دریای لامتناهی
اطلاق حایلست و از کوتاهی ظهور تقییدات نسبت باین بحر اطلاق به انتها

نزدیک است که نظر عارف کل شیء هالک الا وجهه را مستمر بیند و آنکه میگویند حفظ
ما بین النفسین نیز عارف را لابد است اینست که خود را بفنا و نیستی بر دهد که آن
نفسین این و نفس حیات هو است اگفته اند نسبت بعارف اصلاح بین النفسین حفظ
بین النفسین بهتر است والا عارف را چه احتیاج است بحفظ بین النفسین که او از
نفس گذشته است چه در اصلاح و چه در غیر آن یا گوییم الان کما کان عبارت است از آنکه
اشیا نمودی است بی بود بودی از وجود خارجی بمشام او نرسیده و همچنان در علم
نرسیده و یا گوییم والله تعالی اعلم کان الله بعد از ظهور هستی بوده باشد که
مع الله وقت همین آنست و الان کما کان همچنان یا آنکه الان کما کان با شیخ
صحیح است و اگرچه کان الله یعنی اول باشد یعنی در نظر شهود من همچنان بود
۱۹ در تحقیق معنی حدیث قدسی من قتله محبتی فانا دیته فرمودند که حق سبحانه بیان
طریق مراقبه فرموده است که هرگاه محبت ذاتی بمرتبه افنا و اماتت برسد محبت ذوق
یافته و تجلی ذات فائز گردد و ایجاد دیت همین ذوق یافت است که بعد از فنا در
محبت ذاتی بظهور میرسد یعنی طریقه مراقبه مذکوره که عبارت از ظهور محبت ذوقیه
سنیه الیه موصل بمقصود است و بدین تقریب فرمودند که مدار طریقه ما بر سه چیز است
رسوخ بر عقاید اهل سنت و جماعت و دوام آگاهی و دوام عبادت ۲۰ در تحقیق
معنی حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی
وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منه یعنی فی ملاء الملائکه فرمودند بخدای
عز و جل نیکو گمان باید بود و بنفس خود بدگمان و مخالفت مشایخ را اختلافست
در آنکه غالب حال بنده مومن رجا باید یا خوف بعضی گفته اند در پیری رجا و
در جوانی خوف و تحقیق آنست که همیشه باید که رجا غالب باشد و خیریت
ملاء در صورتی است که ذکر بنده مر حق را در ملاء آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم باشد

نه باعتبار آنست که رسل ملک افضل باشد از رسل بشر بل باعتبار آنست که وجود روحانی
آنسرور صلی الله علیه وآله وسلم که در ملاء اعلی است ذکر حق سبحانه بنده را در آن
ملاء باشد یا خیریت ملاء باعتبار آن باشد که جماعتی از فرشتگان اند که آنها
چنین این گویند و آنها افضل اند از رسل بشر ذکر کننده در آن ملاء باشد.
۲۱؎ حقیقت مراقبه انتظار است و صفاء انتظار و طلب مقصود است در
حالتی که طالب از حول و قوت خود بیرون آمده باشد و مشتاق لقای مقصود
و مستغرق بحر هوای او باشد جل ذکره و دید حول و قوه و غبار کوشش است
و انتظار آستانه کشش این قسم مراقبه جز منتهی و قریب الانتها را دست نمیدهد
و لهذا ابو الجناب نجم الکبری قدس الله سره در بیان ده اصل که موت بالاراده
را بران داشته این مراقبه را اصل نهم ساخته لیکن مبتدی عاشق را تقلید
منتهی باید کرد و خود را از حول و قوت خود بر آورده انتظار محض باید بود اما
سائر مراقبات که مطلوب را مقید ببیند بشکل و مثال و علم و خیال کرده در حیز
تعقل آرند فرود آمده است و معلول ؎ هر چه پیش تو بیش از آن ره نیست
غایت فهم تست الله نیست * ۲۲؎ نگارش نموده اند نماز را حقیقت است و
صورتی ظهور حقیقت او موقوف است بشرف شدن بموت اختیاری و
و طلوع این شرف از راه سلوک منتهی بر ده اصل مشهور است و طالب
صادق را حقیقت اکثر مستعد نزول جذبات الٰهی باشد و قابلیت تقدم جذبه بر
سلوک داشته باشد و وظیفه او آنکه بعد از طهارت باطن بتوبه نصوح و خالی
کردن دل از آرزوهای نفسانی که مصر است و نشسته توجه بحضرت حق سبحانه نماید
توجه جبلی بی واسطه الوصف پاک از اعتقادات مستحسن مستنکر و کلام اسی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا را شعار باطن خود سازد.

دیگین که کشش غیبی در رسد و اورا از دل بستاند و معنی وما انا من المشرکین بنی
آورد جلوه گر شود تعلقش قوت گیرد حقیقت مراقبه که انتظار حصول مقصود است
بظهور آید و طهارتش را صفای دیگر پیدا شود بر تو تجلی ذاتی بزبان حال
با وی لطفی و بی نیازی مطلب را در میان نهد معنی توکل را که برون
آمدن از رویت اسباب است دریابد اگر بطلب حق مدد نماید ببیند که توجه نیز
از دست خود را ازین صفت خالی شناسد الله اکبر من ان یتوجه الیه غیره
روی نماید این زمان توجه دیگر پیش آید و ما انا من المشرکین را بزبان
دیگر بخواند حواس و قوالبش تمام از عمل معزول شوند بصفت هر لت متحقق شود
بورانشت قبول خطاب فتهجد به نافلة لک پیدا کند و از عهده امر و اذکر ربک
اذا نسیت بر آید تنزیه حق کند و سبحانک اللهم و بحمدک گفتن گیرد قدم در مقام
توحید و اتحاد نهد از نیجا ان ترقی کند که کل کائنات را منفعل و نا چیز یابد کلمه
لا اله غیرک سر از نقاب تواری بر آرد اینجا خلاصه قناعت در مقام [illegible]
باز تواند بود که و اذکر ربک اذا نسیت لباس دیگر پوشیده کار فرمای او شود
خود را العبد قرار داد بمشقت تحمل صبر نماید درین موطن حکمت ارسال رسل و نتایج
تکالیف بر وی روشن سازند تعوذ نموده بی تکلیف شروع بقرارت نماز کند
فتح دیگر پیش روی دهد بصراط مستقیم مهتدی شود و بسعادت رضی الله عنهم
و رضوا عنه برسد چون درین مقام متمکن شود مصداق هم فی صلاتهم دائمون
وصف حال او شود و انیست صلوة حقیقی اگر کنه ذات برو تجلی کند خواه درین
منزل خواه پیش ازین منزل فنای حقیقی باطنش از مجموع امور سرد شود
در و نایافت گریبان گیر حالش شود و معنی استغنی عمدا ما لا عوده [illegible] گردد
سه جانا بقمار خانه رندی چندند ٭ با مردم کم عیار کم پیوندند ٭ رندی

چندانکہ کس نداند چند اند + بر لب یہ و نقد ہر دو عالم خندند + تواند بود کہ مترقی
بہ نہایت رسد و مظہر اسم الغنی شود و ہنوز در و مند باشد این درست کہ
مقصود آفرینش عبادت رو حیہ مبین در دست ۲۳ بعد از تحقیق مقامات
دہگانہ سلوک نگارش نمودہ اند ہر کہ در مقام معصیت ست یا غنی بہ دنیا دارد
یا سبب بین ست یا اکتفا بما لا بد معاش ندارد یا مخالطہ خلق ست یا اوقات اش
بذکر حق سبحانہ معمور نیست یا از خدا غیر خدا عزوجل میخواہد یا در مقام مجاہدہ
با نفس نیست یا نظر سے بخود و احوال خود و داری بحول و قوة دارد یا تسلیم
احکام ازلیہ نیست در سلوک طریق تحقیق ناقص ست و مخفی نماند کہ بعضے
از اہل نہایہ کہ از خود و بایست خود بر آمدہ اند در اکتفا و عدم اختلاط و مجاہدہ
بجہت بعضے ارباب حقائیہ ثابت نماندہ اند کل وجہۃ ہو مولیہا اکابر
خانوادہ نقشبندیہ میفرمایند قدس اللہ تعالیٰ ارواحہم کہ ہر کرا درد این
راہ دامن گیر شود بعد از توبہ نصوح و بقدر طاقت رعایۃ زہد و توکل و
قناعت و عزلت و صبر و توحید و توجہ سائر مقامات کردہ اوقات معمور
ذکر الٰہی گرداند رعایت مذکورہ را سفر در وطن میگویند غایۃ الامر اہتمام بذکر
و توجہ دارند و توجہ مذکور را بازگشت میگویند میفرمایند کہ طریق ذکر جذبہ
میباشد و بعد جذبہ جمیع مقامات بسہولت دست مقامات بدست مے آید
و حقیقت توجہ مذکور و مراقبہ مذکورہ کہ عبارت از توجہ یاد داشت ست
و صفت رضا بعد از تقویت نسبت جذبہ و کمال آن باسانی روی مینماید
۲۴ در آخر شرح رباعیات خود کہ از مصنفات دقیقہ حضرت ایشان است
و مسمی بسلسلۃ الاحرار نگارش فرمودہ اند سہ این سلسلہ کہ مزدوم نظام
فقر است + وین روشنی از نور تمام فقر است + ہر چند بزرگ خواجہ احرار

کان راه زسرحد بمقام فقر است ۞ اقرب واسهل طرق مشائخ قدس الله تعالی
اسرارهم طریقه علیه احراریه نقشبندیه است اول در آمد ایشان در ادراک بسیط
است که غلبه جهت حقیه برخلقیه است و محل تجلی انوار ذاتست و ظهور خاص
است مقدمه انبیه را که مغلوب شده ادراک مرکب و ظهور تباشیر صبح سعادت حصول
است حضور و آگاهی میگویند و هرگاه در غلبات کشش و انجذاب ادراکات تمام
از میان رخت بربندند بل نسبت آگاهی نیز شعوری نماند تعبیر بفنا و فنای فنا
میکنند تواتر این نسبت را وجود عدم میگویند و بلکه ظهور این نسبت متواتره را
[illegible] وصل اعدام اگر توانی کرد ۞ کار مردان مرد توانی کرد ۞ از اینجاست
که در ینوقت میگویند وجود عدم مغیر بوجود فنا شد. بانا که از فنا فنای صفات
بشریه میخواهند و هرگاه حق سبحانه بمحض عنایت نوری بخشید که در پرتو آن
نور دیدند که حضور با نحضرت پرتوی است از وصف حضور ذاتی آنحضرت
بخودش بفنای حقیقی مشرف شدند از ایشان نه نام ماند نه نشان هرچه بایشان
منسوب بود تمام باصل رسید این مقام مقام بقا وبالله است این وجود را
وجود فنا میگویند و میگویند وجود فنا بوجود بشریت هرگز عود نمیکند
یعنی عادة الله برین جاری است که فانی با وصافش رو نمیشود حواله تکمیل
ناقصان درین منزل است این کشف را کشف علیه میگویند تعبیر تجلی
ذاتی و شهود ذاتی و یادداشت میکنند و حقیقت آن تعبد الله کانک تراه
را درین موطن میدانند و رؤیه اخروی را نیز درین منزل اثبات میکنند
و فرق میان احسان و رؤیه همچون فرق میان مشاهده صاحب جاے
در وقت صبح و در وقت اشراق آفتاب میدانند و میگویند که هرچند آنکه
ذاتی صفه بصیرت است اما چون حق سبحانه خبر داده که بیچاره چشم را تجلی خواهد بود

تخفیف توانی ۱۲

آمنا و صدقنا اگر میگفت پشیانی شما را مدخل خواهم داد آنزمان نیز ایمان مے آوردیم

و شهود ما نظرت فی شی الا ورایت الله فیه او قبله او معه را پیشین از اطلاع

بر اصول این طائفه و تصدیق بران اصول چندان اعتبار ی نمی نهند و اسم

معاینه بران اطلاق نمیکنند چنانچه بیشتر کرده اند همگی اهتمام ایشان در کشف

غلبه و غلبات آنست در غلبات آن نسبت کثره صفاتیه نیز از نظر ایشان محو میشود

از صفته و فعل جز ذات هیچ نمی بیند در عرصه وجود غیر یک ذات بحت در نظر

بصیرتشان نمی ماند امینست نهایة مقام انبیا و اولیا ان الی ربک المنتهی

و لیس وراء العبادان قریه ۳۵ رقم فرموده اند که عین الیقین در ذات حق سبحانه

عبارت از علم حضوری است بذات حق در پرده اسما و صفات و حق الیقین علم

با آنکه این علم علم حضوری است و عالم عین معلوم است تجلی صوری پیش از رسیدن

بکمال توحید داخل عین الیقین نیست چه حاضر مدرک صورتے بیش نیست

با علم آنکه وی صورت حق است سبحانه همچنین تجلی معنوی نیز داخل نیست

چه حاضر مدرک صور علمیه بیش نیست با علم با آنکه معلوم حق است سبحانه اما بعد

از رسیدن به کمال توحید همه عین الیقین است بل حق الیقین است بلکه در ان

موطن غیر تجلی ذاتی تجلی نیست چه تحقیقست جز احدیت مجرده نیست ای موحد

کامل صاحب ذوق اینی ازین رموز که بیان کردیم آگاه شده باشی توجیه فرق میان

تجلی معنوی و تجلی ذاتی با آنکه تجلی ذاتی نیز در پرده اسماء و صفات است بالجمله هرچه

حاضر مدرک هست تجلی منسوب بآن است فافهم و نیز از بعض مقدمات سابق معلوم

کرده باشی که هرگاه سالک شروع در شهود ذاتی بکند و دران کمال پیدا کند

از تجلیات صوریه و معنویه فراغی خواهد داشت خلاصه و مقصود همه تجلیات

صوریه او را حاصل است هرگاه صاحب صور حسیه و علمیه حاضر او باشد ا...

حضور صوری فقط فراغی خواهد داشت اگر گفته شود که از تعبیری که تجلی معنوی را کردی لازم
می آید که ارباب اعتقاد هرگاه یقینی باعتقادیات خود داشته باشند صاحب تجلی
معنوی باشند و حال آنکه از خواص تجلی معنوی افنای سالک است چنانچه
مقرر ارباب آنست میگویم فرق میان تجلی اعتقادی و تجلی معنوی آنست
که در تجلی اعتقادی مذکور یقین ست باآنکه این صورت معتقده صورت حق
ست و در تجلی معنوی یقین ست باآنکه این ذی صورت حق ست باثر صورت
علمیه در مدرکه بالجمله در تجلی معنوی باطن در پرده علم گرفتار معلوم ست تغافل
قطعا کاری ندارد و تجلی اعتقادی در صورت علمیه و شیون مندرجه دران
و بنسبت صورت مادی صورت متفرق و پریشان ست (۲۶) فرموده اند توکل
نه آنست که ترک اسباب کنند و بنشینند چه این سوی ادب ست بلکه اقامت سبب
مشروع مثل کتابت وغیره بباید کرد و نظر بر سبب بر نه دوخت زیرا که سبب مثل
دروازه ست که حق سبحانه برای وصول مسبب ساخته ست درین میان
کسی دروازه را بند کند که از بالا خواهد بر تافتن بی ادبی کرده باشد
چه دروازه بنا کرده ست و دلیل ست بر آنکه او کشاده بنا بدست لهذا
از ان او داند خواه از راه دروازه فرستد یا از بالا تر باید (۲۷) فرموده
اند تا حضور ذاتی که حضور صاف عبارت ازانست سالک را حاصل نشود
از تفرقه توحید جسمانی خلاصی نیابد چه توحید صوری در مراتب اجسام پیداشت
چنانچه وجود جسمانی خود را و غیر را وجود حق میداند و درین وقت تمیز و تفرقه باقی
ست روح بفنا و اضمحلال نرسیده ست زیرا که بروح ست تمیز هر چیز این توحید
به توحیدی که مقرر علمای دین و صوفیه محققین ست رضوان الله علیهم اجمعین
نرسیده و آن عبارتست از مدلول کریمه والله من ورائهم محیطا که تنزیه صرف

منزه از صفه تنزیه است تا فروغ حضور ذاتی در نگیرد و روح را افنا و اضمحلال
نرساند حجاب از چهره مقصود برنیفتد اگرچه آن حال لمحه باشد و این بیان قدر
کردر تقدیر است روی رفته مینماید علی تفاوة الاستعدادات پس همیشه منتظر
باید بود که حق سبحانه بوجه موهوبیه صفاتی که مقربان خود را مخصوص گردانیده
مشرف سازد و درین کسب را اصلا دخل نیست محض موهبت اوست سبحانه
شب ۲۸ روزی بعض علما دران معرفت شرح رباعیات ایشان که صور علمیه عکس
اعتبارات و حیثیات ذاتست و نمود خارجی کائنات عکس العکس یعنی عکس آن
صور علمیه است که برآئینه ذات افتاده تردد ی می نموده اند که اگر عکس صور علمیه
بر ظاهر وجود افتد نهایت ذات حق و تخلیه وجود مطلق تعالی شانه لازم می آید
درینوقت حضرت خواجه قدس الله سره الاقدس لبسر وقت ایشان رسیده
پرسیده اند که چه مذاکره میرفت شبهه خود را معروض داشته اند فرموده اند
بی نهایتی حق سبحانه نه بان معنی است که در اجسام است باعتبار طول و عرض بل
بآن معنی است که بی تعین و تمیز است دیگر محل آن صور ذات نیست که محدودیت لازم
آید بلکه محل آن وهم است چنانچه صورت منتقش در آئینه نه درون اوست ونه
بیرون او و وهم حکم میکند که بر روی آئینه آنست محل او خیال است که آن را
مثال متصل گویند و آئینه همچنان بر صرافت و بیرنگی خود است شب ۲۹ درین
محل فرموده اند که توحید حاصل است باید کرد و توحید محققان متکلمین لا موثر
فی الوجود الا الله است یعنی تمام قدرت خود را بحق دادن و خود را از آن جدا
ساختن اگرچه بعضی از متاخرین علما قدرت موثره را به بنده هم فی الجمله اثبات
میکنند و توحید ایشان لا معبود الا الله است اما مذهب اصح آنست لا موثر
فی الوجود الا الله و صوفیه چنانچه فعل و قدرت را منسوب بحق میدانند باقی

صفات سبعه از علم و سمع و بصر و حیات و ارادت و کلام را نیز منسوب بحق میکند
۳۴ روزی فرموده اند که معرفت را مراتب بسیار ست اگر سالک از حقائق
نصیب وافر داشته باشد والا اصل کار بر شریعت بودن ست توحید سالم آنست
که بیقین بداند که آنچه برسد ازوے اقتدا اضافت کنی و از استعداد او شماری و
کمالات را بحضرت اطلاق راجع داری هر چند که معتقد لا موجود الا الله باشی
درین بیان یکے سوال کرده آنکه شیخ ابو علی فارمدی قدس سره فرموده‌اند
که سالک متخلق شود بجمیع اسماء و صفات الهی و هنوز واصل نباشد. با آن
سخن مشهور تناقض دارد که تخلق باخلاق الهی بعد از وصول حاصل میشود
فرموده اند که در کلام ایشان لفظ تواند بود واقع شده پس میتواند که بعضے
را در سیر الی الله پیش از وصول میسر شده باشد اما اکثر ست که بعد از وصول
بمقام سیر فی الله حاصل شود لیکن اگر کسے اصطلاح سازد و تخلق قبل از
وصول را تخلق گوید و بعد از وصول را تحقق مناسب ست ۳۵ روزی بنظر
مبارک ایشان آن معرفت در آمده که حضرت مخدومی جامی قدس الله سره
السامی در نقد نصوص آورده اند گاه باشد که در حال حضور بے آنکه
از حس غائب شوند بعضے از حقائق امور غیبیه برین طائفه کشف شود و آنرا مکاشفه
خوانند و مکاشفه هرگز کاذب نبود چه مکاشفه عبارت ست از تفرد روح بمطالعه
مغیبات در حال تجرد از غواشی بدن فرموده اند که این مضمون را حضرت
مخدومی قدس سره از ترجمه عوارف گرفته اند و تحقیق آنست که در بعضے مکاشفات
که خیال را در ان مدخلے نیست نیز خطاے میشود اما علوم یقینیه که بر دل که ملهم
مے شود خطا را آنجا دخلے نیست درین محل درویشے معروض داشت که در بعض
علوم یقینی که بطریق الهام معلوم میگردد نیز خطاے یافته میشود سبب آن چه باشد

فرمودند سببش آنست کہ بعضے از مقدمات مسلمہ خود کہ پیشش صاحب این وبہ بحث
یقینیے مقرر ست آنرا بآن علوم ضم کردہ ست خطا ازان راہ آمدہ والا خطا را
در صرف علوم ملہمہ چہ گنجایی علماے علوم عقلیہ کہ مراعات قوانین منطقیہ مینمایند
گاہ خطا در فکر شان راہ مے یابد سرش ہمانست کہ مقدمات مقررہ خود را
یقینیے خیال کردہ دران دخل دادہ اند والا منطق علمیست کہ رعایت او
ذہن را از خطا در فکر نگاہ میدارد اگر استعمال صرف منطق مے بود بے فہم
مقدمات خود ہرگز خطا نمے خورد و انگاہ فرمودند کہ بتو بجان اسے الله
کشف ہیچ در کار نیست کہ کشف دو نوع ست دنیوی آن خود اصلا بکار
نمے آید و کشف اخروی و آن در کتاب و سنت مبین شدہ ست برای عمل کافی
ست و ہیچ کشف بآن برابر نہ ۲۴۳ سے فرمودہ اند مشائخ را باعث بر تربیت و
ارشاد خلق یکی از سہ چیز ست و میشود الہام حق سبحانہ یا حکم و امر یا شفقت
بر خلق الله یعنے چون خلق را بر ضلالت مے بینند و ضلالت را موجب عذاب
و ضرر آنہا میدانند از غایت ترحم دفع عذاب ایشان مے خواہند پس
مقتضاے شفقت آنست کہ ترویج شریعت را لازم گرفتہ خلق را بوعظ
و نصیحت بخوانند آداب و اقامت شرائع امر کنند مثل تعلیم و تعلم فقہ و حدیث
مشغول کردن موجب آن اما آنکہ اینہا را واصل سازند در شفقت شرط
نیست امر ایزدی در نسبت در شفقت و باین تقریب فرمودہ اند کہ حاصل این
طریقہ تربیت انجذابی ابائی ست کہ دعوت تمامت انبیا و رسل بدان واقع
ست ۲۴۴ سے فرمودہ اند کہ نہایت قرب بندہ و اتصال او نسبت بذات حق
سبحانہ زیادہ بران نیست کہ دوام آگاہی و آرام کہ انتباہ ست
حاصل شود و چون این نسبت حاصل شد سالک بحصول این نسبت

مشرف بمرتبهٔ ولایت شده و کمالاتی که در حصول مقامات و تجلیات اسما و صفات
سالکان طریق دیگر یا تفصیل حاصل می‌شود دیگر است این حصول نسبت قرب
و اتصال که بذات حق سبحانه حاصل می‌شود بمرتبهٔ ولایت خاصه می‌رساند
اول در آمد طلاب این طریقه در مرتبهٔ فناست و معنی اندراج نهایت در بدایت
که کبرای سلسله اشاره بدان کرده اند اینجاست ۳۴ بتقریب ترقی بعد الموت
فرموده اند که حضرت شیخ ابن عربی رضی الله عنه گفته اند اگر کسی بنیت صحیح
و اعتقاد درست در راه حق سبحانه در آید و آداب شریعت غرا کما حقه بجا آرد
و او را از اذواق و مواجید این طائفه در حین حیات نصیبی نباشد البته بعد
از موت احوال و اذواق این طائفه اش بدهند حضرت خواجه روح الله روحه
بعد ازین نقل تا سطری کرده فرموده اند بلکه اینچنین کس را هم درین عالم وقت
احتضار باین دولت مشرف سازند بعد ازان به زبان مبارک آورده اند
که اعتقاد درست و رعایت احکام شریعت و اخلاص و دوام توجه بجناب
حق سبحانه بزرگترین دولتی است هیچ ذوق و وجدان برابر این نعمت عظیم
نیست سخ این را داشته باش که دگر هیچ مباش ۳۵ فرموده اند طریقهٔ انجذاب
و محبت الهیه موصل است و او را روی جز بسوی ذات حق سبحانه نیست بخلاف
طریق دیگر که روی بجانب انوار سر دارند لاجرم بعضی بهمان انوار باز میمانند
و این انجذاب و محبت در جمیع افراد انسانی هست اما پوشیده است اهل این
سلسلهٔ علیه نقشبندیه تربیت همان انجذاب میکنند ۳۶ فرموده اند رویت باری
بعد از موت است چه رویت انکشاف تام است و تا روح متعلق این بدن است
انکشاف تام صورت نمی بندد چه هر چند بی تعلق گردد لا اقل علاقهٔ حیات باقی
خواهد بود اگر چند بمرافقت اصلی بماند تعلق خود باقیست ۳۷ بتقریب سماع

فرموده اند اشنای که از صوفیه صافیه بسماع نغمه قائل شده اند حکمت درین آن دیده
که در وقت استماع نغمه طبیعت ساکن و بیجا ـ خود میباشد لاجرم روح در ادراک
معانی بیشتر میرسد محبوب آشنا معنی ست نغمه را مثل زیور آن میدانند و لانفس
نغمه مشتاق نیستند یکی از حاضران این بیت شیخ سعدی را برخوانده ع که آواز
خوش سبزه از روی خوش به که آن حظ نفس ست این قوت روح به فرموده اند
هر دو یکیست یعنی اگر راستی و مستمع از اهل نفس آمد آن دیده و شنیده هر دو
نفسانی ست و اگر از اصحاب روح اند هر دو روحانی ست و فرموده اند که در
ملفوظات شیخ نظام الدین مسطور ست که از شرائط نغمه یکی آنست که مستمع محبت
حق سبحانه غالب باشد یکی از مخلصان معروض داشت که محبت حق سبحانه را
چه علامتست فرمودند اتباع تام آن مخلص عرض کرد تواند بود که صاحب اتباع
را مطلب بهشت باشد یا رستن از عذاب دوزخ فرمودند اینچنین کسی
صاحب اتباع تام نیست و او را از اهل الله نمیتوان شمرد این اتباع ظاهری
ست و اتباع باطنی آنکه در باطنش غیر حق سبحانه مطلب نباشد ۱۲۸
روزی فرموده طریق سلسلت مشائخ آن بود که اول به تزکیه نفس تحصیل مقامات
مشغول میشدند و بعد از آن قرب الهی که خواطر و هواجس بتدریج تزکیه میشد
بقدر تزکیه لوامع انوار قرب [illegible] تا بجایی میرسیدند که غیر حق سبحانه
نزد ایشان [illegible] اوصاف و افعال را از و میدیدند و صور
و اجسام عالم در رنگ سراب [illegible] و مظاهر [illegible] مخلوق و موجود هم [illegible]
و توحید [illegible] بعضی را بعد از فرود آمدن حاصل میشد و بعضی را از آنگاه
فرموده اند طریقه علیه نقشبندیه قدس الله اسرارهم ابتدا از جان طریق
[illegible] ست لیکن [illegible] بوده و نیز فرموده اند آشنا

که از راه توحید صوری میرسند خطر بسیار دارند و نیز فرموده بودند که تخصیص بحضرت حق سبحانه
اقرب باشد یعنی استهلاک و اضمحلال داشته باشد و اکرم نبود چنانچه یکی تحصیل مقامات
کرده است و نتیجه مقامات را که استهلاک و اضمحلال است درین عالم نیافته این
اکرم است نزد حق سبحانه و کریمه ان اکرمکم عند الله اتقاکم ناطق برین است و نیز
فرموده اند که ولایت نقشبند داد قرب بنده را گویند که بحق سبحانه دارد و با لکشف اثنینی
را که موجب قبول خلق میشود و اهل عالم بدان میگروند و این به تکوینات تعلق
دارد و خوارق و تصرفات داخل قسم ثانی است شخصی از حاضران سوال کرده
که برکاتی که بمستعدان میرسد از کدام قسم است فرموده اند که اثر ولایت
با نفع است و در اثنای آن بیان بتقریب استفاده طالبان فرمودند که هرگاه
آئینه طالب محاذی آئینه مرشد میشود هرچه دران آئینه است بقدر مناسب
پرتوی اندازد آنگاه فرموده اند که کسی باشد که ازان دو قسم ولایت او را یکی
حاصل باشد و دیگری بود که از هر دو نصیب وافر داشته باشد یا شخص
یکی ازان دو بیشتر بود و بدیگری کمتر مشائخ نقشبندیه رحمهم الله را همیشه
ولایت نفع بر ولایت تکسیر غالب بوده است و فرمودند که اگر مستعدی ازین
عالم انتقال نماید ولایت تکسیر را بیکی از مخلصان میگذارد و ولایت نفع را با خود
می برد و نیز فرمودند گاه بحکم رسالت ولایت تکسیر را از ولی باز می ستانند چنانچه
ابن فارض رحمة الله را ازان نیز نقال می آرد و آن در نفحات مسطور است
شبی روزی فرمودند که معامله برزخ و حشر خوش معامله و دور درازی است
آنگاه سکوتی و تاملی کرده فرمودند هیچ سعادتی برابر این نیست که
کسی را انسی بحضرت حق سبحانه حاصل شود و بعد ازانکه دوام انس حاصل شد هیچ انتظار
نمی باشد و فرمودند که سبحان الله آدمی مامور باخلاص و محبت است و خاصیت

نسبت سوختن غیر محبوب خود ست با آنهمه چندین تکالیف شرعیه بر وی نهاده است
روزی بتقریب اعتراض بعض منکران بفقراء الله فرمودند اولیا از کبایر محفوظ
نیستند اگر از ایشان امری از این باب ناگاه ظاهر شود احوال ایشان را حکم
بر ابطال کردن جهالت است ملاحظه باید کرد که منزل ایشان که دائم یا اکثر در آن
کدام است درین میان اگر احیانا بحکم بشریت چیزی صادر شود ایشان را در آن
معذور باید داشت و باین تقریب فرمودند اکثر مشایخ کبار را در زمان حیات
مردمان زندیق میگفته اند چنانچه ذوالنون مصری را رحمه الله اما ذوالنون را
بعد از موت قبول پیدا آمد چه از دنیا مطلق منزه بود اگر در کسوت دنیا می بود
هیچکس بعد از موت هم قبول نمیکرد و از طعن مردم خلاص نمیشد. این که
مبتدعان به بعضی اصحاب رضی الله عنهم اجمعین طعن میکنند سببش آن است
که این بزرگواران بنا بر حکمتی بمنصب خلافت در دنیا بودند و الا چندین
تن از صحابه که یکبارها خود را کشیدند و بوضع فقر و تجرید زندگانی نمودند
هیچکس از آنها حرفی نمیگوید و سخن از اصحاب گفتن از شرائط دین ایشان
نیست بسیاری از مومنان باشند که خیر خدا و رسول را ندانند و در
ایمان ایشان هیچ شبهه نه فصل چهارم در ذکر احوال فرزندان و
خلفای حضرت خواجه ما قدس الله سره العالی خواجه عبیدالله سلمه الله
نخستین فرزند دلبند حضرت خواجه ما اند وقت در روز و ماه و سال ولادت
ایشان از این ابیات شریفه والد ماجد ایشان هویدا گردد ۵ او گشته
در این خرابه منزل ٭ روز نهم از ربیع اول ٭ بود آخر عمر کان یگانه ٭ افتاد
در این سراچه خانه ٭ قطعه نظم غزل انشاد میگفت ٭ دیدم ناگه بهار شگفته
از پیش شناس تیز بین مرو ٭ بشگفت بهار در غنچه آورد ٭ چون یکی از

درویشان در واقعه دیده بود که در خانهٔ ایشان پسری تجدید شده پسری خواهد شد باید که او
را مسمی بنام حضرت خواجه احرار عبید الله قدس سره گردانند چنین کرده اند چنانکه در
همان مثنوی آن خواجه معنوی اشاره باین نموده اند آنجا که فرموده اند ۔ در
خانهٔ کمترین غلامی ٭ شد بنده کی بزرگ نامی ٭ این نام خجسته ملک زاده ٭
ان شاء الله شفیع من باد ٭ و درین مثنوی به تقریب اذان و اقامت بسمع این
خلف کثیر السعادت ابیات بدیعه و دقیقه که متضمن تخلص ایشان بوده بقلم
آورده اند ما بیست دو بیت ازان اینجا اکتفا نمائیم ۔ برخیز بلا موذن غیب ٭
در گوش من آر بانگ لاریب ٭ این خسته نیاز من بست ٭ یک اشهد هم
از لبت بسنست ٭ گر یکدم الله از تو گیرم ٭ والله که جان زبان بمیرم ٭
یک شعله نورده بروزم ٭ تا خانه ماسوی بسوزم ٭ خود را بتو باز می سپارم ٭
می میرم و شعله می گذارم ٭ در خویشم ازمن سیه روز ٭ خود شعله خویشتن
برافروز ٭ ای دوست بحق دوستداری ٭ خواهان توام بجان سپاری ٭ بی تو
بتو وصل جاودانی ست ٭ در پیش تو مرگ زندگانی ست ٭ گر حی علی الصلوة
گوئی ٭ هم خود لصلوة من بجوئی ٭ در زیر کفن شوم فراهم ٭ رشک همه
زندگان عالم ٭ من مرده و دوست در نمازم ٭ سبحان الله چه دلنوازم ٭
افتاده بصدقه تجلی ٭ کویم و هو الذی یصلی ٭ گر زنده دو کون مدح خوانم ٭
قد افلح آیتی بشانم ٭ بان الله گوی تا بجوشم ٭ اینک بحضرت تمام گوشم ٭
در همزهٔ الله از شوم نیست ٭ حاجت بسماع اکبرم نیست ٭ در چشم من
آن الف عظیم ست ٭ دانم که صراط مستقیم ست ٭ من یکدم سرو نام دارم ٭
یک رشته حیات کام دارم ٭ از رشته گشاست این کار ٭ چون من بروم چه
کم پیچ بسیار ٭ چون در نگری غرض تمام ست ٭ سررشته رشته هم بجا مست ٭

گر بحر رسد به تشنه کامی * سیرابی اوست هم بکامی * ز عظمت مقام درویش
عالیست ز حرف اندک و بیش * دریای ازل به بیشه کرفت * سبحانک
بیست این چه شرفست * در ایام طفولیت این فرزند و برادر ارجمند ایشان
مدظلهما که عنقریب ذکر ایشان نیز بیاید از والد بزرگوار خود نظری رسیده بوده اند
و نیز در ان ایام حیات حضرت والد ایشان علیه تربیه حضرت ایشان مارا
قدس الله سره امر بتوجه و دعا در حق این دو نور دیده نموده بوده اند
و آثار آنرا نیز بنظر غیب بین مطالعه فرموده چنانکه حضرت ایشان خود در مکتوبی
که باین دو پیرزاده گرامی مرسل داشته اند تصریح باین معنی نموده اند
سه مرتبه فقیر بدولت عتبه بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبه اخیر فقیر
را فرمودند که ضعف بدن بر من غالب آمده است امید حیوة کم مانده از
احوال طفلان خبردار خواهی بود و در حضور خود شمارا طلبیده بود و شما دو نور دیده را
در ضمنیات بودید و بفقیر امر کردند که بایشان توجه بکن بامر ایشان و در حضور
ایشان بشما توجه کرده بحیثیتی که ظاهرا اثر آن توجه نیز ظاهر شده امید است
که ببرکت حضور ایشان آن توجه مثمر نتایج باشد انتهی کلامه الشریف چون
این دو برادر والاگهر بحسن شفقت و اهتمام خدمت خواجه حسام الدین احمد
سلمه الله تعالی از فضل و صلاح بهره ور گشتند این محبوب زاده بزرگ ایشان
انتخاب شغل این طریقه علیه را از شیخ الهداد داشت چنانچه که عنقریب ذکر حال
ایشان بیاید انشاء الله سبحانه گرفتند و ببرکت آن نظرات که سابقا ذکر یافته
و نیز بحسن همت و صحبت این دو عزیز از صفا و نسبت بزرگان خود بهره یاب
شدند بالجمله فرشته خصال اند و صاحب احوال و صاحب خلق و تمکین
بیکمال و همواره در آرزوی صحبت و خدمت حضرت ایشان ما سعی بوده

در عرایض به نیازمندی تمام دریوزهٔ انظار عنایت ازان حضرت مے نمودند
یکے از عرایض ایشان این عریضه علیه است که از سیاق کمال عقیدت بل بوفور
فضیلت ایشان راه توان برد. هو هذه عریضه محتویه علی سرایر الاخلاص
ومکامن الاختصاص من المملوک المفلوک احقر عبید الله عبید الله
الی اسوة اهل الصحو وقدوة ارباب السلوک شیخ الاسلام مصباح الظلام
امام الانام ومنبه النیام الانبل الاکمل البارع الاورع النحریر البیر المنیر
مشید ارکان الملة والمتطهر من المآثم والذلة والناطق بالحق والصواب
وللخلق کنف اللوذ والایاب قائم الدین وقاية احکام الیقین والتمکن
علی مسند الافادة والمتصدی من حیض الفادة الی افق السعادة
قلاوز رکبان الطریقة وحارز عمران الحقیقة نور حدقة الاکوان ونور
حدیقة الاعیان فارس مضمار الخطاب وحارس اسرار الکتاب المتین
علی وسادة وراثة المصطفوی والمتصف علی جادة خلافة النبوی
واتخذ نیران المحبة لقائله ومنهل عطش المحبة سقائه حلال عقود الاشراقیة
ودلال وفود الاشراقیة لیس بکرمته من الله الاله فیها حظ کامل ولا
موهبة الا نصیب کافل الصفوة شعشعه من نیر قلبه الواسع والطوقه
شیمته من ووحه کرمه الوافی له التقدم علی مشایخ الزمان والتفوق
علی مشاهیر الدوران متحیر بلاحظه اطواره من طور الولاية ومتطلع بمشاهدة
احواله علی اسرار اهل النهاية من استند بعروة ارادة فهو الذی ارتقی
علی مدارج الکمال ومن اعتصم بحبل اخلاصه فهو الذی استعد بنیل
الامانی وفاز بحصول الکمال فسلموا ایا ایها المترددین فی فیافی الطلب
وتعالوا ایها المتشمرین لسلک باوان وصول الرب واقرعوا باب واره

التی نیلم بمنبع البرکات وعاکفوا علی حضرته التی هی معدن الخیرات وترقبوا من
الطافه حصول المقاصد والمرادات وترصدوا من تصرفه نیل المکارم والسعادات
هو الشیخ المکمل سیدنا ومولانا ملاک الدین الفاروقی النسب المحمدی الحسب
السرهندی المولد القدسی المحتد بلاد نسبه فی حصة عنطة وللمستانی فی امره
عبرة طرد الطوسی عند ظهوره وفر الفارابی من سطوة طلوعه ومقر فضائله الغزالی
ومثبت تفوقه الرازی اللهم یسر آماله وضاعف کماله واحفظه من طوارق الایام
وموجبات الاحزان والالام ما همر غمام ودهر حمام بحرمة النبی وآله الکرام وصحبه
العظام واتباعه الاخیار الی یوم القیامة علیه وعلیهم الصلوة والسلام یا سیدی
الیس لی طول البضاعة ولا حول الاستطاعة الا کرمکم ورحمتکم قلبی قاسیة باعتناق
الذنوب والاثم وفؤادی مظلمة باضعاف الذمائم والجرائم ارحموا علی احوالی
وانظروا علی سریرتی وبالی حتی استخلص من بادیة الجهالة والضلالة وارتقی
علی معارج السعادة والکمال الیوم لیس لی مشفق الا انتم ومربی وما ربی
الا حضرتکم کل ازمنة عمری وجل اوقاتی وعامة شهوری وسنواتی صرفت
بعد حضرتکم العالیة وسدتکم السنیة واقتصر علی لقائکم ان کان لی الاربة والمنیة
سیدی لسانی کلیل وبیانی علیل لا یلیق فی امری علی مقتضای اقتضائی
فابین المقصود بلسان الفرس بتوفیق الله ذو القدس عز شانه وجل سلطانه
وعرائض بزبان فارسی درغایت فصاحت وبلاغت نیز بسیار مرسل و نوشته اند
که اکثر به تخط ایشان نزد راقم هست لیکن از خوف تطویل عنان توسن خامه را
کشیده میدارد حق سبحانه ایشانرا از میراث معنوی پدر بزرگوار بهره فراوان
بخشاد بالنبی وآله الامجاد خواجه محمد عبید الله سلمه الله فرزند دوم حضرت
خواجه با انتساب تربیت السلطنت وزاد قدر الخلعت برادر بزرگ از ماو دیگر اند

و ایشان از والده دیگر و واسطه میان ولادت این دو گرامی برادر چهار ماه اکثر
چنانکه پدران مثنوی والد ماجد ایشان قدس سره اشاره بوقت و ماه و سال ظهور
این فرزند نیز فرموده اند و آن ابیات سه تاریخ یکی چو شد نمودار + هنگام تولد
دگر آر + افتاده بحر بر تلاطم + ماه رجب و پگاه ششم + ما بین ظهور این دو
گوهر + بگذشته چهار ماه و اکثر + چون صبح رسید آخر شب + چون روز
ز روشنی لبالب + چون ماه تمام منشرح صدر + در ظلمت شب چو ساعت
قدر + بعد ازین بیان والا چند بیت زیبا در دعای این نور حدقه سعادت
بزبان قلم لازم المیمنت داده اند و در ضمن آن از تشنگی خود حرفی بمیان
نهاده هذا ابیات ای بسته که طلسم خود کشائی + این طفلک ما با و نمائی + خود
را تمام خود گذارد + چون نخل زوانه سر برآرد + چندین همه آفتابیه فتنه
در بحر تو چون حباب رفتند + این قطره هم از شمار ایشان + در موج خودش
مکن پریشان + باشد کامم از و برآید چون همیشش از تو یادم آید + لب تشنه
و لیس خرابم ایدوست + در حسرت یکدم آبم ای دوست + هر جا که ترشح تو
بینیم + در العطش آییم و نشینیم + ای بحر طرب بکام من شو + امروز یکی بجام
من شو + من جام چه میکنم گدایم + مشتاق توام دهن کشایم + اکنون
دهنم کشاده بهتر + بحر تمن ایستاده بهتر + زین گفت و شنود حاصلی نیست
حیران و خموش بایدم زیست + این مخدوم زاده آزاده در صورت شباهت
و سیرت مشابهت تام به پدر بزرگوار خود دارند حفظ قرآن مجید نموده اند و از
علوم عقلیه و نقلیه بهره کامل حاصل فرموده چنانکه بعضی کتب متداوله را لفظ
و قوت تمام درس میفرمایند و از اصطلاح و علوم این طائفه علیه نصیب فراوان
یافته اند و دران علاقه و حالات وقتهای نظری نمایند تعلیم ذکر و مراقبه این اکابر را

از حضرت ایشان ما قدس الله تعالی سره گرفته اند و چندین بار دیده ام و از دهلی پیاده
و سوار متوجه آستان ایشان شده در سرهند روزها در خدمت علیه بسر برده اند
و الطاف و نظرات خاصه دیده اند و بعض کتب کلامیه را چون شرح مواقف و غیره
یا بعض رسائل صوفیه در خدمت حضرت ایشان گذرانیده اند و از علوم و اسرار
خاصه حضرت ایشان نیز بهره های لانهایه برداشته راقم الحروف چندین بار در
خلوات از زبان مبارک حضرت ایشان مدحت و منقبت این مخدوم زاده عالی شان
استماع نموده روزی فرمودند که او از مجذوبی المشربان هست و از محبوبان است
و از مغلوبان نسبت توحید و از خداوندان آزادگی و تفرید وقت دیگر فرمودند
که اگر آن نه بودی که این خواجه زاده ما در کمال وسعت مشرب و شوریده حالی
و بی تقیدی و بی تعینی بودندی ایشان را اجازت تعلیم طریقت میدادیم تا بر سجادهٔ
والد بزرگوار خود نشسته بافاده و افاضه طالبان میپرداختند انتهی الحق این
مخدوم زاده در غایت بی تعینی اند و از آنجا که مغلوب نسبت توحید وجودی گشته اند
از نظاره مظاهر جمیله حظ فراوان دارند و از استماع سرود و اغانی نیز لذت
بی پایان اکثر شوریده حال و فارغ البال با نظر است و کلاه کج به کوچها و
بیابانها سیر مینمایند و اشعار پرسوز میخوانند و آه گرم و سرد از دل پر درد می آرند
و خود نیز اشعار زیبا میفرمایند و بملاحظه انتساب خود بحضرت ایشان تخلص در آن
احمدی مینمایند روزی راقم در خدمت ایشان بود این بیت را بدیهه فرمودند
گشت گلستان بهانه ایست نگارا + بوی تو آواره کرده باد صبا را + اشاره بفقیر
نمودند که تو نیز چند بیت برین ملحق گردان این بنده این دو بیت عرض داشت
راز نهانی بلب رساند دل امشب + خوی کبوتر که داد بلبل ما را + خلق بمحراب
ابروت بسجود شدند + شیشه دل بشکند قبله نما را + حضرت ایشان ما را قدس الله سره

در مکتوبات قدسی آیات مکاتیب عالیه بنام نامی این مخدوم زاده گرامی ست در مکتوبی
که در جواب عریضهٔ ایشان بوده رقم فرموده اند که صحیفهٔ شریفه رسید از مطالعه آن
فرحت فراوان بحصول انجامید از شمول نسبت حضور و استیلای آن که اندراج
یافته بود نیک و مبارکست این دولت که شما را در شش چهار ماه میسر شده است در
سلاسل دیگر اگر در ده سال میسر گردد نعمت عظمی شمرند و امر عظیم تصور نمایند
شکر این نعمت بجا باید آورد چون میداند که فطرت شما بلند است و تحسین این
قسم احوال از شائبهٔ عجب بری اظهار این نعمت نموده آمد لئن شکرتم لازیدنکم
نص قاطع ست نوشته بودند که مشکاة توحید ظهور کردن گرفته ست این
دولت نیز مبارک باشد با دب تمام قبول این وارد نمایند اما در غلبه این حال
آداب شرعیه را بنیک مراعات فرمایند و حقوق بندگی کما ینبغی بجا آرند انتهی
علی الایجاز و این مکتوب مکتوب سی و چهارم ست از جلد ثانی و محتوی است
بر فوائد ارجمند و معارف بلند من اراد الاطلاع بتفصیله فلیرجع الیه و نیز این
قرة العین ولایت عرائض تمکین پرشور مستانه بآستان حضرت ایشان
مرسل داشته اند که از آنها نقل دو عریضه اکتفا میرود عریضهٔ اولی
عرضداشت بندهٔ مهجور پرتقصیر محمد عبد الله آنکه اوقات گرامی بدعای
سلامت آنحضرت میگذرد و ندامت و پشیمانی که بدوری از خادمان
حضور وارد آنقدر ست که بگفت و نوشت نگنجد چندین شوریدگی و
سرگردانی روی داده که شمه از آن اشعار نتوان کرد سراپا درد و اندوه است
و با این خداوند کریم را شکر که در نسبت و رابطهٔ باطن که حاصل آن فنا و نیستی
ست ذاتاً و صفةً و عیناً و اثراً فتوری نیست و چگونه فتور راه یابد که ابتدائی
رجوع بوطن اصلی هوای غربت در سر نمانده و انسهای غریبه روی داده

واسرار عجیبه جلوه گر میسازند و باطن را با هیچ از بها التفات نیست بدریای عالم آب از
سرگذرانده اند اینهمه بطفیل خدمتگاری و بندگی آنحضرت ست فذات والای آنحضرت
تا قیام قیامت بر مفارق طلاب و سلاک باقی باد و عریضه ثانیه عرضداشت کمترین
خدام والا درگاه محمد عبد الله بعرض اقدس باریافتگان و راه بردگان محفل
خلد مشاکل حضرت خداوندی قبله گاهی دام ارشاده میرساند که احوال بیدان گوئیم هرگز در
که بیان آن فرصت دراز میطلبد تا سرانجام کار چیست و آخر بکجا کشد شعر رشته
شگرف سراپا پیچیده دریای حقیقت متواج ست هر لحظه موج دیگر بر روی کار
دارد و قطره را با موج بودن شریعت عشق بیهماب هیهات چه بنویسیم
در حضرت قطب دائره ظهور دیوانگی شعر دیگر بدیوانگی بخشند ۵ گه گریم و گه
خندم گه افتم و گه خیزم * آموخته ام مستی از دلبر ستانه * ای قبله غفار ستاران
کرمی نمایند تا از گرداب جنون بساحل هوش افتم زیاده برین گستاخی آست
العبودیت انتهی و ازانجاکه این نور دیده مخلصان حقیقی را باین خدمتگار تحقیق
التفاتهای فراوانست عنایت نامهای زیبا مشتمل بر انفاس نفیسه باین بنده
مرسل داشته اند لیکن چون ایراد آنها موجب تطویل بود بدعای ایشان ختم
مینماید حق سبحانه دعای حضرت والا ایشانرا که دران منظومه سابقه در حق ایشان
نموده اند باجابت قرین گرداناد و ایشانرا بنهایت مراتب تکمیل و اکمال برساناد
بحق اهل الرشاد اکنون بعد از ذکر حال این دو فرزند برخوردار حضرت خواجه
بزرگوار قدس سره زبان قلم بذکر خلفای کبار ایشان گویا میگردد و ازانجاکه
اکمل و اعلم و اکمل و اعظم خلفای خواجه عالیشان حضرت ایشان بودند قدس
الله سره الاقدس سزاوار آن بود که نخست زبان خامه را بذکر ایشان شیرین
سازیم بعد ازان به بیان حال دیگر خلفا پردازیم لیکن چون احوال حضرت

ایشان متضمن بسط و تطویل بود و مشتمل بر ذکر احوال فرزندان و خلفای کثیر لاجرم ذکر دیگر خلفاء
حضرت خواجه را تقدیم داده مسک الختام این کتاب ذکر حال آن مرحوم بگذا ایشان و
فرزندان و خلفای ایشان گردید شیخ تاج الدین سلمه الله تعالی انجاب
از بزرگزادهای دیار هندوستانست و از اجلهٔ اصحاب حضرت خواجهٔ ما قدس الله تعالی
سره الاقدس پیش از شرف وصول بآستان ایشان در خدمت حضرت شیخ
الله‌بخش که از خلفای حضرت مجذوب الله سید علی قوام بودند قدس الله سرهما
می‌بوده و جناب شیخ لوی الطاف و اعطاف کثیره می‌نموده و در بدایت ایام طلب که
حضرت خواجهٔ ما بخدمت مشایخ بلاد تردد می‌فرموده اند در قریه از قرای سنبل که
از بلاد تابعه دهلی است بصحبت شیخ الله‌بخش نیز رسیده بوده اند خدمت شیخ
تاج ایشان را دلالت بارادت و صحبت شیخ خود کرده بود حضرت خواجهٔ ما در آن باب
استخاره نموده بوده اند و از اکابر خواجگان نقشبندیه روح الله ارواحهم رخصت
آن انتساب نیافته از آنجا عنان سیر بصوب دیگر منصرف داشته اند اما نسبت
فقر نیستی و حال شیخ الله‌بخش را مستحسن بوده اند چنانچه از بعضی مرقومات
ایشان هویداست چون حضرت خواجه از سفر میامن اثر ما ورا النهر بهند
مراجعت نموده بارشاد طلاب توجه فرموده اند و شیخ الله‌بخش نیز سفر آخرت
اختیار کرده بوده همت شیخ تاج با وجود آنکه از شیخ خود مجاز بوده بل نایب
مناب او شوق دریافت شرف صحبت و تربیت حضرت خواجه را قدم از سر
ساخته بملازمت شریفه شتافته حضرت خواجه این طلب و تواضع و انصاف
او را پسندیده نظر عنایات و برکات شامل حال و مآل او داشته اند
جلیس خلوت خاص و انیس محفل اختصاص گردانیده چنانکه گویند
در میان مستفیضان حضرت خواجه بکثرت صحبت شیخ تاج دیگری نبوده

و نیز در استفسار احوال و پرسش اسرار بسیار دلیری می‌نموده و اگر ایشان را
گاه مغلوب می‌دریافته بحکایات و لطایف کلمات ایشان را بشعور این عالم
می‌کشیده چنانکه در ذکر حضرت خواجه ایشان بر سبیل تعیین نموده اند بالجمله بعد از آنکه
حضرت خواجه ما شیخ را آشنای نسبتهای علیه اکابر نقشبندیه گردانیده اند
اجازت تعلیم طریقه داده اند گویند اول کسی که از حضرت خواجه مجاز گردید شیخ
تاج بود راقم از زبان خدمت شیخ شنود که گفت چون حضرت خواجه ما قدس سره
مامور شده اند که مرا اجازت دهند در ضمیر حقائق پذیر ایشان گذشته که
اگر وی هم در معامله امری ببیند که از اکابر نقشبندیه او را مشیر با جازت
باشد میشاید مقارن آن من در معامله دیدم که بخطه فاخره بخارا در خدمت
حضرت عزیزان خواجه علی رامیتنی قدس الله روحه نشستم حضرت عزیزان
طاقیه مبارک خود را بر سر من نهاده عنایات بینهایات نمودند چون بحضرت
خود این واقعه را معروض داشتم تبسم فرمودند و آنچه در خاطر ایشان
خطور نموده بود بیان نمودند گویند چون حضرت خواجه شیخ را اجازت داده اند
در نفس و نظر انجناب اثری پیدا گشت هر کرا ذکر این طریقه تلقین
فرمودی وی را جذبات و غلبات از وی ربودی و احوالات در وی
نمودی در آن ایام شیخ از حضرت خواجه رخصت سنبل یافته که امشب
در کنار دهلی منزل یکی از دوستان خود را شیخ الله‌ بنام که از مریدان
حضرت خواجه بود فرود آمد آن عزیز را اهلیه بود وی را طلب آن پیدا شد
که از شیخ تعلیم ذکر این سلسله علیه بر دارد با جانبه رسید بیان شب
آن صالحه را حالات و جذبات کثیره روی داد و کشف ملکیت ارواح
و اشباههای گشت آن احوالات حاصله را از روح خویش در میان نهاده

تا بشیخ رفته معروض وارد ز روح را از استماع احوال زوجه شور و جنونے بسر دوید
و حال آنکه پیش ازین بچندروز از شیخ التماس نموده بود که در وقت فرصت
برای او از حضرت خواجه قدس سره دریوزه نظر عنایت خاص نماید شیخ
معروض داشته بوده ست حضرت خواجه بنابر حکمے جواب داده بودند که
اورا ازما نصیبه کمترے نماید شیخ آن خبر وحشت اثر را بآن درویش گفتن
مصلحت ندیده تا آنشب آن درویش از فرط جنون بشیخ گفته که التماس
کرده بودیم بان تا چه جواب گرفته اید چون بسیار مبالغه نموده ست ناچار
آنچه شیخ شنوده بودند مذکور ساخته بمجرد استماع آن سخن آن درویش
همچون گریبان چاک زده بر سر خاک ریخته گریان و نعره زنان و افتان
و خیزان روے بآستان حضرت خواجه نهاده و در راه چندین جا بر لاے
و وحل افتاده و دستار جائی و پای افزار جائے و بیان حالش ؎
در همه شهر چو من نیست یکی شیدائی + خرقه جائے گرو ساغر و دفتر جائے
تا همچنان شوریده و پریشان بمسجد خواجه عالیشان درآمد چون نظر او بر
حضرت خواجه افتاده باضطراب و پیچ و تاب تمام دویده آن تنگ گل
را در آغوش کشیده و بزمین افتاده ست اصحاب حضرت خواجه خواستهٔ
که وے را بجبر از ایشان جدا سازند حضرت خواجه اصحاب را منع فرموده اند
و خود را بوے در داده چون چند بار با ایشان هر طرف غلطیده ایشان
از روے شفقت باو فرموده اند که اے فلان بما هیچ کاری هم داری
وے بشورش تمام گفته هر کارے که دارم با تو دارم تبسم کنان فرموده
اند که مارا خود هلاک میکنی آنگاه فرموده اند که هان سوے پیشانی ما بنگر
بمجرد وے که نظر بر جبهه ایشان کشاده بیهش گشته و بر خاک افتاده

حضرت خواجه برخاسته اند و یکی را بنگاه داشت او گذاشته تا بعد از چندین سال صحبت
یا فایقت آمده است و چون یاران سر پیوسته اند و استفسار نموده اند میگفته
میرسید که آمدم و چنین دیدم ایشان چیزی دیدم که گفت و بیان در نگنجد
مرا همچنان بهمان بوده از خود رفتن بیان سه لوح محفوظ است پیشانی او پیدا
مکر کونین است در وی آشکار . چون حضرت خواجه واقعه وجد آن عزیز را
شنوده اند پیش او رفته احوال او را استماع نموده او را بجوار خود آورده
اند و هر روز از وی خبر میگرفته اند و عنایات خاصه شامل حال او میداشته
تا از یمن نظرات کثیر البرکات ایشان بدرجات بلند رسیده اند و از ان
حضرت اجازت تعلیم طریقت نیز یافته امروز در قلعه سلطان فیروز انوار
ذاکرات بوی رجوع دارند و از برکات صحبت و خدمت او کی بی دولت
مامور است بدولت صفا سرو ذکر دل و جذبه و حضور میرسند
صبیه آن زکیه در حباله جناب خواجه حسام الدین احمد است سلمه الله تعالی
باز گردیم بشرح احوال شیخ تاج الدین در همان ایام که شیخ بسنبل رفته
بهدایت ارباب طلب توجه نموده اند بعضی حاسدان زبان بملامت آنجناب
کشوده بوده اند و نیز دیوانه ابابکر نام از جمله همسایگان شیخ بشیخ و شوریده
بود آن دیوانه را شیخ تادیب نموده از ملامت آشفته و بیگانه شده و از بدمعاش
آن دیوانه در عریضه بحضرت خواجه شکایت و دلتنگی ظاهر کرده و از حضرت خواجه
پاک نظر قدس الله سره الاطهر این رقیمه الارا بشیخ مرسل داشته اند که
دماغ خشنگی شما را که در باب شیخ ابابکر نموده بود میخواندیم این نوع چیزها
مناسب مقام شفقت و کار شناسی نیست اولیا از کجا بیخود نشسته
تا مراد بیچاره که روز سی چند سلوک طریق تصفیه کرده باشد از کجا

مرغ دست آموز شما مزاج نازکی دارد والله که بدست این مسکین نیست کم تیز و است
گرم و سرد این بیابان ندیده بالجمله بنا برینش همه باید داشت ان شاء الله تعالی
بر همین جاری است که اگر از و اسعله تعظیم او صورت شد فیض لا تنتاهی است
سه چون زمانی بغیر ما منکر * الحذر الحذر ز غیرت ما * زیاده گستاخی است
ان شاء الله تعالی درین پنج و شش روز متوجه شما خواهم شد. پیش ازین
بیکیویز نوعی اشاره شده تا آنکه اجمال در توجه بجانب شما بکنم و از همین جا
فایسانه همت بر ترقی شما بربندیم بتوفیق الله تعالی تقصیر نخواهم کرد دیگر
ظاهر شد که فی الجمله شما را آهنگ و نزاعی در میان است انتها در عینیت و وقتے
چه مناسبت است اهتمام نمایند که از عین الیقین بحق الیقین رسیده و از عروج
بقا بالله نزول فرمایند تا اثر سیر معشوق بحق الیقین در معشوق مشاهده
افتد یعنی با رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی ذوقی شود و سر کل شیء هالک
الا وجهه تحقیق رسد خلافت الهیه جز درین موطن صورت نمی بندد و سلطنت
مملکت تحقیق خواجه احرار میسر بوده اند آنکه تا بد تو با دیت اقرمیت در
باطن نشسته در اصل نمیتوان گفت کسے را گمان نشود که همین در ظهور
انوار توحید بدست می آید که همه را بصفت یکی دیدن دیگر است و همه را بصفت
یگانگی دیدن دیگر فهم سر فهم این معنی ظهور کان الله و لم یکن معه شیء آ
چنانچه در ازل بود با نیز الان کما کان دیگر است دقیق است گنجایش تقریر
و تحریر ندارد والسلام والاکرام هم این فقره عالیه را بشیخ نگارش فرموده اند
عزیز من نهایت مطلق در سیر تو ما زاغ البصر و ما طغی است که باطن سالک گویا
ذات بحت باشد نشانش آنکه با وجود وی و بری گی جمیع مقامات و مشاهدات
و مراتب ظهور پیشش باشد نقش حقیر نماید سه رندی چند کس شد انه چند

بر سبیل تقدیر وجود عالم نخشند. اگر صاحب این حالت را بشرط کشش ازین
حالت بمقام بندگی رسیده مظهر اسم الغنی شود فقرش بنهایت رسد الفقر اذا
تم هو الله اینست یعنی بی استغراق و کشش الهی و دریافتن آنکه این کشش
از دوست و با وصور کائنات و اشباح عالم سرابی بیش نیست میسر نیست انتهی
کلامه الشریف چون حضرت خواجه قدس سره بدار البقا شتافتند خدمت
شیخ تاج سلمه الله از آوارهٔ دیدی طریق سیر را اورا پیش گرفت اکثر ممالک
هندوستان و کشمیر را سیر نموده متوجه زیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی
شرفا و کرامة گردید چون بآن دولت رسید سکنه آن امکنه متبرکه را بشیخ اخلاص
تمام پدیدار گشت شیخ محمد علان که از اکابر حرم بود و بورع و علم و عمل و ریاضت
و قناعت از اعلام آن دیار شیخ الانوار او مستفید از آنجناب شد و شیخ محمد را
پیش از وصول بصحبت شیخ تاج الدین اعتقاد و اخلاص فراوان بسلسله
علیه نقشبندیه قدس الله اسرار اهالیها کائن بود و کتاب رشحات عین الحیات
را بتازی زبان ترجمه کرده بود تا اهل عرب نیز بحسن اطوار و لطافت اقوال
و علو احوال این اکابر مطلع گردند و خود همیشه جویان آن می بود که حق سبحانه
یکی از خلفای این شگرف سلسله را آنجا رساند تا از وی اخذ طریقه این
اکابر نماید چون شیخ تاج الدین آنجا رسید بعض اکابر این سلسله در مقام
آن عزیز را بشیخ دلالت نمودند تا با خلاص تمام بخدمت شیخ رسیده اطوار و
اذکار ایشان گرفت و بتواضع و انکسار بملازمت آمد شد پیش نمود و فور ارتباط
و اعتقاد این عزیز سبب مزید اخلاص مردم آنجا شد شیخ تاج الدین راقم
از زبان شیخ شنود که طیبت فرمودند که ما را در بلاد عرب شیخ محمد علان میگویند
شیخ محمد در سنه احدی و ثلثین بعد الالف بآخرت شتافت رحمه الله

شیخ تاج الدین سلمه الله که از دیار حجاز بهندوستان آمده باز بآن بلاد شریفه رفت
و در مرتبه اخیر بولایت لیپا و بعده رفته چم بفقیر بسلک ارادت پیوسته عالم آن دیار
از مخلصان شد. در اثنای کثرت صحبت و اجتماع ارباب ارادت ایام عرفات
نزدیک رسیده و قافله حرمین طبل رحیل فرو کوفت شیخ مضمون ۵ [illegible]
بانگ حدی یک جانب آواز درای * از دگران جانب لیبود آنرا که باشد دل بجا
مشیخت و صحبت تعلیم طریقه را یکسو نهاده هم از انجا با لباس احرام با یک
ناقه و یک دو خادم بفقر و فاقه متوجه بیت الله الحرام در رضیعه الانام
شد یکی از دوستان این فقیر که فاضل و صالح سمت و صالح نام و از
مقبولان بزرگان کاتب این ارقام گفت در حج آن سال که هزار و سی و
هفت باشد در بادیه متبرکه عرفات شیخ را دیدم همچنان با جامهای احرام
چندین روزه که شوخگین گردیده بود و آنجناب غبار آلود و ژولیده موی
با محاسن سفید و چشمهای از تاب سفر بل از نشای مستی دیگر سرخ شده
چنانکه از دیدنش سخت متاثر شدم و اعتقادم افزون شد و همین گفت
که سالها شهرها و بیابانها پیمودم و این و آنرا آزمودم اکنون جاروب کشی
خانه صاحب خود میکنم تا همین جا خاک شوم ۵ خوش آن سری که بر این
آستان خاک شود * حق سبحانه آن یادگار باقی را در امکنه متبرکه سالها باقی
داراد بحق الحرمین و نه کار بها و سائر العباد انجناب را و را اطوار و اقوال ارباب
ذوق و حال رسایل نیکوست و جهة افاده اهل عرب بعض رسائل خواجگان
نقشبندیه را رضی الله عنهم که بفارسی بوده عربی کرده و نیز چون از بعض
علماء ظاهر حرفی که مشعر باشد بر آنکه پیری و مریدی بدعت است شنوده
در اثبات سنت آن رساله زیبا رقم نموده اینجا و نسخه تبرکا از رساله که

و بتعلیم اذکار نوشته تحریر رسیده آید بیان و بتقریب آن کلام خواجه عبید الله امام
رضوانی رحمه الله که در نفحات الانس مذکور است که اول صورت آن شخص را
که این نسبت از او یافته در خیال آورند آنچه شیخ می‌نویسد که فینبغی ان تجعل
صورة الشیخ علی کتفک الایمن فی خیالک و تعتبر عن کتفک الی قلبک
امرا ممتدا و بالشیخ علی ذلک الامر الممتد و تجعله فی قلبک فانه یرجی
لک بذلک حصول الغیبة ثم اثر الذکر انک فی زمان النفی تنفی عنک
وجود البشریة و فی زمان الاثبات تنظر فیک اثرا من آثار تصرفات الجذبات
الالهیة و الاثر متفاوت بحسب الاستعدادات فمنهم اول ما یحصل له الغیبة
عما سوی الحق و منهم اول ما یحصل له الشکر و الغیبة و بعد ذلک تحقق له
وجود العدم و بعده یتشرف بالفناء کما قال الشیخ عبد الله الانصاری فی تفسیر
قوله الایة و اذکر ربک اذا نسیت ای نسیت غیره ثم نسیت نفسک فی ذکرک ثم
نسیت فی ذکرک الحق ایاک خواجه حسام الدین احمد سلمه الله تعالی نیز
از مخلصان اصحاب و اجله احباب حضرت خواجه باقی بالله است و والد ماجد ان
مجموعه علوم نخست دانی قاضی نظام بدخشانی بود که از وی تواضع زیاد در
ذکر مولانا ربانی سیحی ترکستانی سبق ذکر یافت و وی از اجله تلامذه مولانا
مذکور بود و هم از شاگردان مولانا المدقق احمد جنید رحمهما الله از وی نیز
باتفاق پسندیده و شاگردان گزیده در روزگار بماند در سنه اثنی
و تسعین و تسعمائة دامن از این دار ملال بر افشاند چون آن علامه در
اواخر حال بتقدیر ذو الجلال در زمره امرا و کبار سلاطین هند منخرط بوده
بعد از وی این فرزند سعادتمندش نیز چند گاه بتقیید امارت و جاه مبتلا بود
اما بران حال از وفور مناسبتی که او را بطائفه علیه اولیا بود همیشه و کشش

مائل صحبت و خدمت فقرا بود و چون کنج مسکنت وا گزید و در ان ایام بصحبت
شریفه خواجه باقی طاب ثراه نیز رسید از یمن و برکت آن صحبت آن شوق افزود
و مسکنت بروی استیلا نمود و حضرت خواجه قدس سره بماوراء النهر رفته بودند
که جذبه الهی صاحب ترجمه را دریافت تا پرده غنا را یکسو نهاده ابراهیم ادهم وار
پلاس خشن در پوشید و از سر موالی و اموال و جاه و جلال برخاست از انجا که
سلطان وقت را بروی شفقتی بود شیخ ابو الفضل رکن السلطنة او را باین
خواجه نسبت مصاهرة و شاه داین وزیر الملت احمدی و اهل آن کمال خصومت
در اینکه خواجه از فقر بغنا رجعت نماید تصدیعات بسیار از ان باآن سعادت آثار
رسید اما وی بتوفیق و تائید الهی پای همت بر جاده استقامت بفشرده
سعی بیهوده اغیار بجائی نرسید . لاجرم کنج مسکنت و تجرید گزیده انتظار
مراجعت حضرت خواجه از سفر ماوراء النهر می برد چون آنحضرت ازان سفر باز گشتند
بخدمت لازم البرکت رسیده تعلیم اذکار مراقبات خواجگان بزرگوار گرفت
و آن اذکار وی را از کار عالم در ربود گویند در همین ایام نیز ابو الفضل مذکور
مزاحم وقت انجناب شده وی از غلبه آزار آمده بحضرت پیر بزرگوار اظهار
دلتنگی نمود فرمودند خاطر جمع دار که کار او درین چند روز بسر هم شود چنانکه فرموده
بودند بظهور آمد و در همان ایام مقتول گشت شنیده ام که حضرت خواجه باقی الله
خواجه حسام الدین را بشیوه جلال تربیت میفرمودند لهذا مرتبها می نموده
میرانده از ظاهر و باطن خطابها فرموده میخوانده اند چنانکه در احوال حضرت
خواجه نقشبند که مشهور به خفی است مرقوم گردیده ؎ چه خوش نازیست با خوبرویان
ز دیده رانده را دزدیده جویان * بچشمی ناز بی اندازه کردن * بدیگر چشم
عذری تازه کردن * بالجمله سالهای بسیار بصدق و انکسار خدا شناسی گشته

بجای آورد و نظرات خاصه و احوالات خجسته دید تا رسید بجایی که رسید و از
حضرت خواجه اجازت تعلیم طلاب یافت اما از فرط آزادگی و تفرید تقاضی
آن امر با ید خویش نتوانست قرار داد ناچار امتثالاً للامر الشریف یک
تن را تعلیم ذکر داده التماس آن نمود که دیگری را در آن معذور دارند
حضرت خواجه چون وی را در این باب محقق و صادق دیدند عذرش پذیرفتند
بلکه آه سرد از دل غم پرورد برآورده فرمودند خوب کرد و خود را خلاص
ساخت در مرض موت حضرت خواجه از کمل اصحاب جز آنجناب دیگری حاضر
نبود و بیداریها و بیمارداریها که متضمن افاضات کثیره بود بوی تعلق
گرفت و عنایات تکفین و تجهیز و تدفین از وی بوقوع انجامید
و پس از پیر بزرگوار در آن جایگاه و خانقاه بخدمات هم پیرها و پیرزاده
سعی فراوان مبذول داشت و سعیش مشکور گشت که مخدوم زادها از یمن
سعی او بفضل و صلاح رسیدند حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی که
بحضرات پیرزادهای خود مرسل داشته شکرانه آنجناب را باین عبارت
نگاشته اند معارف آگاه خواجه حسام الدین احمد را حق سبحانه از ما جزای
خیر دهاد که سررشته ما مقصران را بدست خود التزام نموده که همت را در خدمت
عتبه علیه بسته اند و ما دور افتادگان را فارغ ساخته اند اگر بدن تن زبان
شود هر موی یک شکر ثنا از هزار نتوانم کرد انتهی کلامه الشریف از آنجناب
قیاس بحضرت خواجه بزرگوار قدس سره عشق و محبت عظیم مشهود میگردید بارها
میفرمود که حضرت خواجه ما همان حضرت احرار بودند که باین کسوت ظهور نموده بودند
راقم الحروف عفی الله عنه گوید که این فقیر از تقریر و تحریر پیر بزرگوار خود قدس
سره نیز دریافته که آنحضرت خواجه احرار طاب ثراه کم نسبتی بوده اند

نسبتهای مخصوصه علیه خود که بحضرت خواجه بالقا واعطا نموده بوده اند ونیز فرموده اند
که یکی ازان نسبتهای خاصه نسبت عظیم بوده که آنحضرت خواجه ما بعد از انتقال خویش
روزی که بزیارت روضه منوره رسیده شده بود او را اعطا فرموده اند انتهی کلامه الشریف
آئین جناب خواجه حسام الدین آنست که چون نماز بامداد را در مسجد فیروزآباد ادا می نماید
ساعتی چند مستقبل مراقبه می نشینند آنگاه ادای صلوٰة اشراق فرموده متوجه مزار
فائض الانوار پیر بزرگوار خود قدس سره که قریب دو میل بیرون شهر واقع است
میشود تمام روز آنجا بتلاوة وعبادت ومراقبه میگذرانند هر روز پانزده جزو از قرآن
تلاوت میکنند وچند حدیث از ترجمه مشکوٰة المفاتیح مطالعه می نماید نماز عصر را آنجا
ادا نموده جهت تفقد عیال واطفال بشهر بمنزل خود مراجعت میفرماید با وجود این
خوی انزوا ورغبت سکونت صحرا اگر عزیزی مهمان بمنزل او وارد میشود او را خبر میکنند
خود بمنزل آمده از زاد آن روزه را مختصر گرفته بدریافت دل ضیف وحسن صحبت
میگذرانند نیز در امثال خیر معتبر الشفقة علی خلق الله آن پایه دارد که با وجود
تفرقی که او راست از رجوع وحفاظه ارباب فنا همیشه سفارش نامهای او
برای رفع حاجات فقرا الله با امرا وملوک جاری است با وجود که بعض مخلصانش
کراهت بعض توانگران را از سفارش او دیده با التماس تمام معروض داشتند
که دران باب خود را کشیده دارد اما چون حاجتمندی میرسد ومسالت می نماید
وفور شفقت عنان صبر او را از کف میربایند وزبان حالش ناطق است
بقول آن بزرگوار دین که او نیز رفع حاجات مسلمین نموده گرده وانان
راه تذلل با میر سید فرزندانش معروض داشته اند که هنوز آبرو نیز
ضرورست فرموده که ما باین آبرو وخود آسیا گردان نخواهیم کرد چه
سعادت آن آبرو که بشاد اسلی گشت دلهای مسلمانان مصروف گردد

بعد از انتقال حضرت خواجه روزی چند میان آنجناب و حضرت ایشان قدس
الله سره بسبب ملالی یک گونه ملالی بود بعنایت الله سبحانه آخر غبار آن
ملال برخاست و صفاها و اخلاصها در میان آمد تا بجایی که فرزند بزرگ
خود را جهت تربیت بآستان حضرت ایشان فرستاد و حضرت ایشان نیز نظر
عنایت شامل حال قرة العین او داشتند چنانکه این نوشته شریف خدمت
خواجه که در جواب رقیمه شیخ تاج مرسل داشته بدین معنی نماید ملاحظه گرامی
ارشاد پناه که از صورت پیش از توجه برهانپور نوشته بودند و آثار لطف
بیش از آنکه تنهاسی پیش دران خوانده میشود روز پیش از تحریر این رقیمه
رسید آنچه از معارف بقلم آمده بود پندار و وقت شریف بر وفق وقت صاحب
این رباعی بوده ع هر جا قدمی زدیم در کوی تو بود + هر گوشه که رفتیم هوای
تو بود + گفتیم مگر سوی دگر راهی نیست + هر راه که رفتیم همه سوی تو بود +
ازینجهت که از قلم اهل بقا صادر کنانیده شد چیزها درین مکتوب خواهد بود اما چون
در عمل سست و دیوانگان این مسجد بواسطه ظهور بعضی احوال از حول وقت
خود بسیار دوری جسته اند هر چه مقوی عمل و رعایت اصول دین باشد
برای ایشان انفع تر مینماید و از حقائق که در نوشته شریف بود بمقدار حوصله
اینجا هم بسیار روی میدهد اما آنچه از صحت حال و ذوق سلیم ایشان شنیده
که بسبب خدمت حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم است این
حقیر خواهان آنست و گاه بفقیری دهند طفیلی این سعادت را عظیم نموده اند
بتخصیص فانیان باقی بحق را زیباتر است بلکه بدیگران این خلعت
زیبا نیست و نتوانند که از لبس عظمت ضرر بنا اهل رساند غرض ازین
گستاخی بیان حاجت خود است و التماس دوای موافق مرض اگر

معنی دیگر فهم شود مراد این کاتب نیست بحمد الله که فقیرزادگان را با سعادتهای
دیگر طلبیه در رسیده و با قصور و نقص خود معلوم این حقیر گردید که سفر و
جدائی از پدر و اهل نافع باشد و با این اشاره بایشارت خادمان استاد
ارشاد پناهی سلمه الله تعالی در فرستادن فقیرزاده مذکور آمد باجازة
و رخصت ملاذی استادی شیخ الله داد که تلقین ذکر این سلسله از ایشان
برداشته بود بسرهند رفته و از کتابها آثار مزید سعادت و مددهای
جناب ارشاد پناه نسبت باو معلوم میشود امید که در وقتی که مناسب
این باشد بدعا و توجه و استغفار بهر وجه ممد و معاون باشند و از صفاها
نسبت بیاران و اظهار اخلاص نسبت بخاندان نور الاتم و سر الاعظم حضرت
پیر دستگیر علیه الرحمة آنچه از ارشاد پناه خدمت مخدومی شیخ احمد ابقاه الله
دیده میشود باعث چندین شکر است و از الطاف الهی و ترقیات عظیم تر
از آنکه بقلم آید در ایشان مشهود میگردد و خوبتر اینکه این الطاف و خلعت
شریعت و تقوی آن ظهور میرسد و در رعایت ظاهر دین آنقدر توفیق یافته اند
که دشمنان و منکران ایشان هم اعتراض نیابند و از معتقدان چه گویند که بسیارند
و خوب اند و خوبتر میشوند و بعد از رعایت شرع از نظر تقریبا غیر این طریقه
مسموع نمیشود که مذکور و معمول میشده باشد والسلام راقم گوید عفی الله عنه
آن سال که این ذره مستهام بعد شورش احوال از برهانپور بقصد همراهی ایشان قوی
حضرت ایشان قدس الله سره العزیز متوجه سرهند شده بود در دهلی بخدمت
لازم السعادت حضرت خواجه حسام الدین سلمه الله نیز رسیده بود و میان
مواعظ مرشدانه باین حقیر خطاب نموده فرمودند که نیکو کردی که روی نیاز
بقبله عتبه خادمان ارشاد پناه آوردی انصاف اینست که امروز برای

تربیت طالبان حق چون ایشانی نیست زیرا که در علوم دین رتبه بلند دارند و در اتباع و
عمل درجه ارجمند و معاملات این راه را تجربها دیده اند و بمعرفت هر یک بر وجه
اتم رسیده و حوصله و دماغ تربیت اهل الله نیز از ایشان بسیار مشاهده میشود و اگرچه
بعضی دیگر از خادمان نزدیک حضرت خواجه قدس الله سره بطفیل آن حضرت از نسبت
این بزرگان بهره ور شده باشند و نیز بکرم الله سبحانه توانند که طالبی را بفائده رسانند
اما دران اوصاف خجسته که مذکور شد آن ارشاد دستگاه سلمه الله را امتیاز تمام است
انتهی ما اخذت من کلامه الشریف مد ظل عاطفته و نیز دران ایام که حضرت ایشان مارحمه الله سبحانه
در قصبه برفاقت عسکر سلطانی ثقت بودند و حرف اخلاص از ان بلیه درمیان بود و حضرت
ایشان وکیل بحضرت خواجه ازان خبر رقم نموده بودند خواجه در جواب آن این نیاز نامه
مرسل داشتند سوانوار افاضت و برکات افاده آن مسند آرای ارشاد و هدایت روز افزون
باد بعد از ادای لوازم نیازمندی مشهود خاطر ملکوت مناظر میگرداند که عنایت نامه نامی
که ارسال فرموده بودند بمطالعه آن سرخوش و مشرف گشت و آنکه از حرف خصوصیت
نوشته اند چه گوید و چه نویسد که چه خوشحالیها و انشراح روی داده اگر درین ضمن
این اراده و نیت خادمان ایشان را دست دهد که این ویرانه دهلی را ببرکات وجود
آگاهی صفات خود منور و معمور گردانند و کاملان و بازماندگان اینجا را در کار آورده
گرمی ذوق و چاشنی طلب بخشند بخوشیهای تازه و شگفتگیهای بی اندازه
خواهد رسید بهمه حال فراغ خادمان ایشان ازین تشویشهای صوری مامول
مخلصان و نیازمندان است خداوند سبحانه بزودی محبان و خیرخواهان را
بدیدار فیض آثار ایشان محظوظ و شادان گرداند و چنانچه گوش بشنیدن
متمتع گرفت دیده نیز نصیب خود رسد زیاده چه تواند نوشت ظلکم ممدود
و بعد از انتقال حضرت ایشان طالب ترتیب خدمت خواجه دامت برکته

عنایت نامه باین مخلص خود که راقم این حروف ست در مصیبت پرسی مرسل داشته
بودند که ازان نیز فرط اخلاص و وداد ایشان بآن حضرت تصریح میگردد
و آن نسبت هم و خداوند جل شانه آن مجموعهٔ فضائل و کمالات صوری و معنوی
را و بیرگاه آرام بخش دل و دیده دوستان دارا د از ارتحال بندگان
غفران پناه ولایت دستگاه مخدومی علیه رحمته وافره چه تواند نوشت که افسوس
و دریغ این واقعه مخصوص مخلصان و محبان نیست هر که بهره از اسلام دارد
می باید باندازه دریافت ازین حادثه جگر سوز ملول و اندوهگین باشد آن
محبوب القلوب آگاهی و دانش اسلوب را شکرهای بیکران بجای باید آورد که
شرف ملازمت و سعادت صحبت آن ابوالوقت را دریافته برکات و کمالات
باستیفای اندوختند بدلخواه دوستان انوار قبول و صحبت ایشان روز بروز مستقیم
و متزاید باد انتهی در خدمت خواجه از راه الطاف که باین خادم خود دارند
مرقومات نامهای کثیر البرکت بسیار مرسل داشته اند دران ایام که بنده در آستانه
حضرت ایشان قدس سره می بود هر چند روز موعظت نامه ازان جناب باین
تراب انتساب میرسید که دران تحریض و اغرا بود بر استقامت خدمت و
مراعات لوازم آداب صحبت حضرت ایشان و ببعضی اوقات در غرائب واقعه
نیز آمده اند و بنصائح می نواختند و نیز باشعار این محب سری دارند و اکثر
نامه که اشعار نماید بطلب اشعار مرسل میدارند این حقیر وقتی در سفری بملازمت
ایشان رسیده پرسیدند که هیچ نظمی بتازگی سر داده‌ای داده این رباعی
را بسمع ایشان رسانید شعر مظلومی بخت با مرادی نرسید +
این اخگر افسرده بیادی نرسید + صد ره مژه خار رهگذرها کردیم +
یکبار بدامان مرادی نرسید + موافق وقت ایشان آمد بغایت

پسندیده و چون اشتیاق ایشان بسفر حجاز بنده میدانست این رباعی خود را نیز مرسل داشت شعر

تا سنگ شکسته دل قبله نمائی نکند	تن جانب کعبه ره گرائی نکند

ای کاه تن از خویش نیاری برخاست	تا خاک حجاز کهربائی نکند

مقبول افتاد الحمد لله والمنة روزی در خدمت ایشان بود یکی از حاضران شکوه اغنیا و امرای این روزگار آغاز نمود که بفقرا سری ندارند و حرمت این طائفه بجا نمی آرند چنانکه امرای سابق بجا می آوردند حضرت خواجه فرمودند که ای برادر این را از حکمتهای الهی دان در حق فقرای این عهد زیرا که فقرای زمانه پیشین را آن قدر از دنیا و اهل آن اجتناب بود که هرچند اغنیا با ایشان راه ارتباط و اعتقاد می کشودند ایشان بیشتر از صحبت آنها احتراز میفرمودند و فقرای این وقت ما اکثرشان چنان اند که اگر امرا و اغنیا بجانب ایشان آیند و راه مخالطت و مودت کشایند ناچار این درویشان را در وضع فقر و انزوای ایشان فتور خواهد رسید او پس کرم الهی قلت عقیدت و تندخوئی اغنیای این وقت را با این فقرا حارس و حافظ این فقرا ساخت یکی از مخلص هم پیرهای جناب خواجه بفقیر گفت که در عشرهٔ آخر شهر رمضان خدمت خواجه سلمه الله معتکف بودند روز بست و نهم بعد از عصر فرمودند که ما بعد از شام بمنزل میرویم که فردا عید است و داشتن روزه مکروه چون شام در آمد از مسجد بر آمده با ستقلال عید آمدند با آنکه جمع کثیر را از جوانان تیز نظر مدتی نظارگی و داشتند و ماه را ندیدند بعجرد که ایشان رسیدند ماه نمایان شد و ما هذا الامن کراماته الشریفه امروز که سال هزار و چهل هجری است و عمر شریف ایشان بشصت واند رسیده بر مفارق مخلصان سایهٔ رحمت ایشان ممدود است و بیست سال بر مفارق دوستان خواجه باقی بالله باقی باد.

شیخ الهداد سلمه الله تعالی وی نیز از یاران مخصوص و اصحاب اجازت یافته

شیخ الهداد

حضرت خواجه ماست پیش از آنکه حضرت خواجه ما از لاهور متوجه ولایت ماوراء النهر
شوند بخدمت ایشان رسیده بوده و نظرات عنایات دیده و اقتباس در روش
طریقت و مراقبه از ایشان نموده اما در آن سفر باشاره حضرت خواجه بسبب
مانع دیگر مرافقت آن حضرت میسر نشد لیکن جمعی از مخلصان حضرت خواجه که
در هند بودند حضرت خواجه آنوقت آنها را دلالت بملازمت شیخ مذکور نموده رفته
بودند چنانکه ازین نوشته شریف ایشان که قبل ایام سفر بیکی از مخلصان مرسل
داشته اند معلوم گردد که درین روزها داعیه سیر ولایت قوی گشته امید است
که بعد از چند روز دیگر متوجه شویم و خدمت شیخ الهداد خویشتن داری کرده خود را
به بودن و ماندن قرار داده اند طوبی لمن یکون معه و فاز فوزاً عظیماً شعر

داغ بی یاری و درد بی دلی   این همه بر خود پسندیدیم و رفت

باری هر که ملازمت ایشان میسر شود غنیمت است حقا و لنعمت الله که تکلیف میگویم شعر

دادیم ترا ز گنج مقصود نشان   گر ما نرسیدیم تو شاید برسی

انتهی کلامه الشریف و نیز دران سفر از راه این کتاب را به شیخ مذکور مرسل داشته
بوده اند در جواب التماس شیخ تحریر بعض دقائق و حقایق راه را از ایشان که
برادر ارشد شیخ الهداد دعاگوی معتقد خود را بتوجه فاتحه امداد نموده باشند
با این همه پریشانی اوضاع و بی استقامتی کمال بیحیائی ست که سخن تصوف
در میان آریم و از دقائق طریق انجذاب و دقائق منتهای کشف تحریر نمائیم ع
از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی * بهر حال یک وصیت میکنم بر شما باد که آنرا از
دست ندهید و آن اینست که چون ما هرزه گرد بیابان پیمائی شد خود را
بر نسبت خود بدوزند و آنرا عزیز دارید که اعز من کبریت الاحمر است والسلام
انتهی لعبه. از آنکه حضرت خواجه از آن سفر میمنت اثر مراجعت نمودند

شیخ بکمال عقیدت و شکستگی و غربت ملتزم خدمت شد و خبرداری آب و طعام مسافران
و خدمتگاری لوازم خانقاه ملایک آشیان با او بود و باین خدمات ظاهر از کار و کار
و احوال باطن لحظه غافل نبود تا از توجهات خاصه پیر بزرگوار نسبتهای شایسته
رسید چنانکه بخود رسیدها و شنگیها از و مشاهده حاضران میشد از خدمت سیدی و مرشدی
میر محمد نعمان القاه الله شنودم یکبار شیخ مذکور بر بام مسجد فیروزآباد با چندین از
یاران نشسته بود که ناگاه دیرا کیفیت و بیخودی غالب شد از سکر و جد شور نعره
خروشی زد و دوان شد نزدیک بود که از لب بام مسجد که از انجا تا بزمین قریب
چهل گز باشد بیفتد که یکی از حاضران دست و کمر او را گرفت محکم بالجمله شیخ از
خوبان روزگار است و از ارباب فنا نیستی و انکسار و از غیبت خبر و شهرت بری
و عیب جوئی غنی و فقیر بر کنار و از مجاوران مزار فائض الانوار پیر بزرگوار اگر
طالبی بخدمت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رسید و التماس ذکر و مراقبه این
سلسله نماید آنجناب او را بخدمت شیخ میفرستند و محبت و داد کثیره میان این
دو عزیز کا این است ظلما ممدود و عاقبتها بحرمت اولیای الله و طلا به محمود مقصود هم
که علت غائی بر تالیف این کتاب این مقصد بوده و این مشتمل است بر یازده فصل که
رایت احد عشر کوکبا وصف حال آنست فصل اول در بیان احوال بعض اجداد
کبار حضرت ایشان و والد بزرگوار ایشان رحمهم الله شهاب الدین
علی الملقب به فرخ شاه الفاروقی الکابلی جد پانزدهم
حضرت ایشان است و او بیازده واسطه بحضرت عبد الله ابن عمر الخطاب
رضی الله تعالی عنهما میپیوندد زیرا که از فرزندان نصیر الدین بن
محمود بن سلیمان بن مسعود بن عبد الله الواعظ الاصغر بن عبد الله
الواعظ الاکبر بن ابو الفتح بن اسحاق بن ابراهیم بن ناصر بن عبد الله

بن عمر بن الخطاب ست رضی الله عنه و وی از اجله امرا و اعاظم وزرای سلاطین
کابل بوده نخستین نزیل هندوستان اوست که از غزنه و کابل بدیار هند آمده و
بهمین وجه امروز قبیله را که بوی منسوبست کابلی خوانند گویند وی باوصاف
خجسته موصوف بوده و به ترویج اسلام و توهین عبده اصنام مصروف
نسب عارف اکبر شیخ فرید الدین گنج شکر قدس الله سره الانور نیز بوی
اتصال میکرد امام رفیع الدین رحمه الله جد ششم حضرت ایشانست زیراکه
والد حضرت ایشان که شیخ عبد الاحد قدس سرها فرزند شیخ زین العابدین
اند و او فرزند شیخ عبد الحی و وی فرزند شیخ محمد و وی فرزند شیخ حبیب الله و وی
فرزند امام رفیع الدین و نسب امام رفیع الدین بهشت واسطه بفرخ شاه
مذکور می پیوندد زیراکه والد انجناب شیخ نصیر الدین ست که او فرزند سلیمان
بن یوسف بن اسحاق بن عبد الله بن شعیب بن احمد بن یوسف بن
فرخ شاه مذکورست امام مذکور جامع بوده میان علم باطن و ظاهر اقتباس
انوار باطن از شمع صحبت و چراغ نسبت حضرت سید جلال الدین البخاری
المعروف بمخدوم جهانیان نموده که ذکر حال آن سید عارف در مقاله اول
بیاید انشاء الله سبحانه و موجب اقامت او بدیار سرهند آن بوده که
سبب آبادی آن شهر بیشه بود و موحش بسکون سباع رعایای اطراف آن سرزمین
علی الخصوص اهل قریه سرایس که شش و هفت کروه ست از شهر سنهباد
بعسر رساندن خزانه از سامانه که بعید مسافت بوده شهری دیگر در میان نداشت
در خدمت قطب الزمان سید جلال مخدوم جهانیان که سلطان فیروز شاه
مرید وی بود با چهره رفته التماس نمودند که بدار الخلافت دهلی رسیده از سلطان
استدعای آبادی شهری دران نزدیکی نماید حضرت سید مسئول انجماعت را

مقبول داشته متوجه دار الخلافت گشت سلطان تا کنور که دو منزل ست از دهلی
استقبال وے کرد و در اول ملاقات استدعای آنحضرت را اجابت نمود و حکم
فرمود که در ان سرزمین شهری آباد سازند. خواجه فتح الله برادر کلان امام
رفیع الدین که از مقربان سریر خلافت بود تعیین نمود خواجه با دو هزار سوار
آمده در انصرام این مهم اقدام نمود چون شروع در تعمیر قلعه نمود هر روز با اهتمام
تمام آنچه بنا می یافت صباح منهدم میدید چون این مقدمه بعرض خلیفه رسید
علاج متوجه حضرت سید حواله گردانیدند آنحضرت اشارت با امام رفیع الدین
که خلیفه و امام نماز حضرت سید بود و در سنام اقامت داشت فرمود که آمده
خشت قلعه بنهد تا بیمنیت او از دست خلل محفوظ ماند و در ان بلده سکونت
نماید که وی صاحب ولایت آنجاست حضرت امام بنا بر امتثال پیر بزرگوار
آمده در ان متوطن گشت نادانسته هر روز در ان عمارت بیکار سنگ میزند
و از تصرف شیخ هر روز عمارت منهدم میشد و باعث تحیر متصدیان بود
حضرت امام بطریق کشف این معنی را دریافتند و آگاه ساختند و منع
فرمودند و بدست مبارک خود خشت بنای قلعه نهادند که اسلیه یومنا هذا
آن قلعه بر همان بنا برپاست از ان روز آن بلده فیروز از برکت سکونت
آنجناب رونق دیگر یافته و اهل آن از برکات صحبت و خدمتش بسیار درجات
کثیره رسیده اند و اسلیه یومنا هذا اکثر سکنه آن بقعه شریف از قوی
و ضعیف تربیت اوست که در قدیم الایام از شهر بیرون بوده و درین کار
از آبادی بسیار میان آن بلده واقع گردیده منقول ست که سبب انهدام
بنای قلعه آن بود که شیخ شرف الدین بوعلی قلندر قدس سره العزیز را فرخنده
شبی حضرت ایشان با مخدوم زاده های عالیشان و برخی از درویشان بزیارت تشریف

برده بودند بدست تمام محاذی صدر امام مراقب بر پاے بمانند بیضه معروضه داشتند
که بنشینند چون با نشستن توجه نفرمودند زبان بیسر بسر تربت والده
معصومه مرحومه خویش رحمها الله که دران مقبره منوره هست نیز خاموش ایستادند این
بنده را که یکی از منتسبان دولت فتراک ایشان بود بر دل اخلاص منزل گذشته
که تا چه رحمتها که بوسیله حضور ایشان ازین قبور بر اهل آن رسیده باشد و چه
لطفها که نازل گردیده بود فردای آن شب سعادت لزوم مخدوم زاده مخزن
الاسرار العلوم خواجه محمد معصوم ابقاه الله و اوصله الی غایة ما یتمناه سر
نگرفت از زیارت دوش برگوش هوش زدند مجمل اندازه این بود که حضرت
ایشان بعد از مراجعت از آن زیارت فرمودند که چون محاذی روضه امام
ایستادم از حق تعالی ملتمس آن شدم که الهی از جمیع اموات این گورستان
عذاب را بکرم تو بردارند آواز رسید که تا هفته عذاب از ایشان بردارند
باز ملتجی شدم و گفتم رحمت ترا نهایتی نیست بر هفته بیفزای حکم شد که تا بی عذاب
مرفوع گردد باز بیش از بیش تضرع نمودم بکرم خاص نوازش نموده یکی
بخشیده شد فردای آن روز بمقبره که والد ماجد آنحضرت مدفون اند آنجا حاضر شده
بخاطر عاطر آنحضرت قدس سره مضمون حدیث معروف گذشت که چون عالمی
بر مقبره بگذرد تا چهل روز عذاب از آن مقبره بردارند بمجرد این خطور علیم شده
یقین دوم تو تا قیامت عذاب ازین مقبره برداشتم و آنجا نیز این التماس
بمیان آمد و بعز اجابت رسید ای نوازنده که باز آئی بدین خوبی از نیاگی
ری باشد که از رحمت بروی خلق بگشائی + اما والد شریف حضرت ایشان
عالم العارف الاوحد الشیخ عبد الاحد رحمه الله که درین کتاب تعبیر از ایشان
بحضرت مخدوم بزرگ قدس سره آنجناب را در عنفوان جوانی و آوان تحصیل

علوم ربانی ناگاه ید طولای شوق این راه گریبان دل بگرفته بخدمت مظهر النور
الشیخ عبدالقدوس قدس سره برد آنجا بکمند ارادت او در آمده تلقین اذکار و تعیین
اطوار فرا گرفت چون از شیخ التماس سکونت بران آستان و طلب مصاحبت
با آن درویشان و خدا پرستان نمود حضرت شیخ رضا بدان نداد و فرمود قدم
عزیمت بر تحصیل علوم دین و شریعت نهاده باز گرد و آنرا باتمام و اختتام رسان
آنگاه بیا و بتحصیل این معامله کمر همت بند که درویشی بی علم را چندان نمکی نیست
چون حضرت مخدوم این بشنود و ملاحظه کبر سن شیخ نمود زبان سالت بگشود و گفت
ترسم که چون پس از اتمام و انصرام علوم دینیه بدین عتبه علیه بشتابم این گرامی
صحبت را در نیابم شیخ فرمود چون مرا نیابی بفرزندم رکن الدین شو و از وی آنچه
میجوئی حسب الامر ع صبری کنیم تا کرم او چها کند * گویان بر سر تحصیل علم مراجعت
فرمود و قضا را پیش از تمامی تحصیل حضرت مخدوم عمر گرامی شیخ او رخت تمامی
کشید ع آن نامه سوز دل بانجام رسید * پس حضرت مخدوم بعد از
فراغ اکتساب فنون علوم از منقول و مفهوم و پس از مراجعت سیر و سیاحت
بعضی بلاد که عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله سبحانه بحکم آن اشارت همگی بشارة
نزد شیخ رکن الدین شد او باشارت والد خویش و ملاحظه علو استعداد و طلب
وفا کیش در لوای رحمت و عنایت سپرد و نظرات تربیت درباره آنجناب بکار
برد چون از فرائد فوائد خویش بهره ور گردانید خرقه خلافت پوشانید از قادریه
و چشتیه و به تلقین و تربیت طلاب امر فرمود و اجازت نامه بغایت عالیه در
بلاغت معانی و فصاحت الفاظ بنوشت و آن نامه گرامی که نگارش نموده اینست
که گزارش می یابد بسم الله الرحمن الرحیم سه بشری لقد انجز الاقبال ما وعدا
و کوکب المجد من الافق العلی صعد سه بشری ترا که دولت و اقبال رو نموده

انجاز وعدہ کرد تفانیف بر ترتیب کشید ۔ و در آسمان رفعت شمسی پیدا آمدہ نورستے
ازان تنافتند جہان بمعنوی ۔ الحمد للہ الذی خلق آدم علی صورتہ و کرمہ بخلافتہ
واجری تلک السنۃ بین انبیائہ و اولیائہ و قدم احسانہ علی صنعتہ و اخر شکرہ
علی نعمتہ ہو الاول ہو الآخر و الظاہر و الباطن لا مؤخر لما قدم و لا مقدم لما اخر
و لا مظہر لما ابطن و لا مخفی لما اظہر و سمت ہمم اولیائہ عن الرکون الی
الاکوان غارا و تعلقت الحیات بارادتہ علیہم بکرۃ و عشیۃ کاس المحبۃ
من کوثر محبوبہم و ارتکما جن علیہم اللیل جیل قلوبہم من شوق لقاء الخلیل
نارا و تفیض اعینہم من الدمع مدرارا لیلا و نہارا و یشتغلون بذکرہ سرا و جہارا
و یتمتعون بمناجات المحبوب اعلانا و اسرارا و یلبیون حول سرادقات الوحدۃ
افکار الابدال ہم فی کل زمان من یعرف فی وجہہ نضارۃ العرفان و ہو
عطشان و حیران فی فضاء العشق و الولہ طیران غایۃ مطلبہ لقاء الرحمن
و نہایۃ مقصدہ رضاء المنان فیظہر فی اقطار الارض آثارہ و یظہر
فی الآفاق انوارہ لسانہ ناطق بالحق و ہو داعی الی الرب للخلائق لیخرجہم
من الظلمات الی النور و لیقربہم و یدنیہم الی الکریم الغفور و الصلوٰۃ و السلام
علی من ہو خیر خلقہ و احبائہ و خاتم انبیائہ و خاتم اصفیائہ و ہو رسول
الرحمۃ و صاحب الشریعۃ الغراء و الطریقۃ الزہراء و الحقیقۃ البیضاء و علی
خلفائہ الاربعۃ و اصحابہ الکرام البررۃ اما بعد فان الدعوۃ الی اللہ العلام
من اوثق دعائم الاسلام و الایمان اکرم مناہج العمل و الاحسان علی ما ورد
فی الحدیث علیہ الصلوٰۃ و السلام و الذی نفس محمد بیدہ ان احب عباد اللہ
الی اللہ الذین یحببون اللہ الی عبادہ و یحببون عباد اللہ الی اللہ و یمشون
فی الارض بالموعظۃ و النصیحۃ کما قال اللہ تعالی قل ہذہ سبیلی ادعوا

الی اللہ علی بصیرۃ انا ومن اتبعنی واتباعہم وانما یکون برعایۃ اقوالہ
واحوالہم ان الاخ الاعز الرضی والصاحب المرضی المتوجہ الی رحمۃ
رب العالمین المتوکل علی مالک یوم الدین اخانا العالم الشیخ عبد الاحد
بن زین العابدین لما صح قصدہ ولبس الخرقۃ منا وتفقہ بالعلم واشتغل
بالذکر والفکر شغلاً کاملاً اجزنا لہ اجازۃ بلباس الخرقۃ للطالبین کما اجاز لنا
شیخنا والونا شیخ الاسلام قطب الاقطاب الشیخ عبد القدوس قدس اللہ
سرہ العزیز وہو من شیخہ شیخ الاسلام الشیخ محمد عارف وہو من شیخہ شیخ الاسلام
الشیخ احمد عبد الحق وہو من شیخہ الشیخ جلال پانی پتی وہو من شیخہ الشیخ
الشمس الدین ترک پانی پتی وہو من شیخہ الشیخ علاء الدین علی احمد
صابر وہو من شیخہ الشیخ فرید الحق والدین مسعود اجودھنی وہو من
شیخہ قطب الملۃ والدین خواجہ قطب الدین بختیار اوشی وہو من شیخہ
خواجہ معین الدین سنجری وہو من شیخہ الشیخ عثمان الہرونی وہو من
شیخہ حاجی شریف زندنی وہو من شیخہ الشیخ مودود چشتی وہو من
شیخہ الشیخ ابی یوسف الچشتی وہو من شیخہ الشیخ ابی محمد الچشتی وہو من
شیخہ الشیخ ابی اسحاق الشامی وہو من شیخہ الشیخ حذیفہ المرعشی
وہو من شیخہ الشیخ سلطان البلخ ابراہیم الادہم وہو من شیخہ الشیخ
فضیل بن عیاض وہو من شیخہ الشیخ عبد الواحد بن زید وہو من
شیخہ الشیخ حسن البصری وہو من شیخہ حضرت امیر المومنین امام المسلمین
علی المرتضی وہو من حضرۃ رسالۃ الرفیعہ القدسیہ محمد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وہو من اللہ تعالی عز وجل وایضاً اجزنا لہ
دامت برکاتہ وزیدت درجاتہ بلباس الخرقۃ المبارکۃ القادریۃ

المحمدیۃ لمن یطلبہا ویراہ اہلا و مستحقا لہا کما اجازنا بالباس الخرقۃ للطالبین سیدنا و علماء
المشرق والمغرب علامۃ الوری علم الہدی المحقق المدقق الکامل المکمل سید السادات
امیر سید ابراہیم معین الحسنی الحسینی الایرجی القادری وہو من السید الشیخ
احمد الجیلی القادری وہو من شیخہ ووالدہ سید السادات سید موسی القادری
وہو من شیخہ ووالدہ سیدہ عبد القادر وہو من والدہ وشیخہ سید السادات
سید حسن وہو من شیخہ ووالدہ سید السادات محی الملۃ والدین ابی نصر وہو من
شیخہ ووالدہ السید الحسیب النسیب ابی صالح وہو من والدہ السید الحبیب المستند
عبد الرزاق وہو من والدہ سید السادات قبلۃ ارباب الکرامات قطب الکونین
غوث الثقلین محی الحق والشریعۃ والطریقۃ والحقیقۃ ابی محمد عبد القادر
الحسنی والحسینی والجیلانی قدس اللہ روحہ وہو من شیخہ الشیخ ابی سعید المخزومی
وہو من شیخہ شیخ الاسلام ابی الحسن علی القرشی الہنکاری وہو من شیخہ
شیخ الاسلام ابی فرح یوسف الطرسوسی وہو من شیخہ شیخ الاسلام عبد الواحد
بن عبد العزیز التمیمی وہو من شیخہ شیخ الاسلام ابی بکر الشبلی وہو من شیخہ
شیخ الاسلام سید الطائفۃ الصوفیۃ جنید البغدادی وہو من شیخہ شیخ الاسلام
سری المفلس السقطی وہو من شیخہ شیخ الاسلام معروف الکرخی وہو من شیخہ
شیخ الاسلام ابی سلیمان داؤد الطائی وہو من الامام علی ابن موسی رضی
اللہ عنہ وہو من ابیہ الامام جعفر الصادق وہو من ابیہ الامام علی محمد
الباقر وہو من ابیہ الامام السعید الشہید حسین وہو من ابیہ امام المسلمین
امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ وعن
اولادہ واحفادہ وانصارہ وہو من سید المرسلین امام المتقین و
خاتم النبیین خاتم المرسلین المبعوث رحمۃ للعالمین محمد النبی العربی

محمد صلی اللہ علیہ وبارک علیہ وآلہ الطیبین الطاہرین ووصینا لہ وامت برکاتہ
ان یشتغل بالعلوم الصوفیہ واوراد المشائخ واعمالہم مراعیا حقوق الشرع
من الاصل والفرع ممتثلا لاوامر اللہ ومجتنبا نواہیہ ومودبا بآداب الصوفیہ
حق الادب وان لا یتردد الی ارباب الدنیا واصحابہا ولا یحضر فی مجالسہم
فی طلب الدنیا وان یحب اولاد الشیخ واقربائہ ویراعی حقوق اداہم کما قال
اللہ تعالی لحبیبہ صلی اللہ علیہ وسلم قل لا اسئلکم علیہ اجرا الا المودۃ فی القربی
وان یشتغل باللہ اشتغالہ باطنا معرضا عن غیر اللہ کما قال اللہ لحبیبہ صلی
اللہ علیہ وسلم واذکر اسم ربک وتبتل الیہ تبتیلا زاہدا فی الدنیا راغبا الی العقبی
ثابتا علی السعادۃ والسجادۃ من غیر التفات الی رسوم اہل البطالۃ وان یعمل با
الوحدۃ والعزلۃ راس مالہ فانہا متمسک ارباب الصدق والصفا فان
استطاع ان یستمر اوقاتہ علی الملازمۃ بالخلوۃ فہو اولی واحری وان
لم یتیسر لہ ذلک فلیجعل لنفسہ نصیبا منہا وینبغی ان لا یکون سنۃ خالیۃ عن
خلوۃ او خلوتین فان کان ہکذا فہو العزیزۃ نائبنا عن یدنا وبین الناس
خلیفتنا فرحم اللہ من اکرمہ وعظم من اکرمناہ وعظمناہ واہان من اہانہ
فاسال اللہ العظیم المنان ان یکون الاخ المشار الیہ مرضیا عند اللہ ومحبوبا
عند الناس اللہم بلغہ الی منتہی مطالب الصادقین واوصلہ الی اعلی
درجات العارفین الکاملین المکملین بحرمۃ النبی وآلہ وصلی اللہ علی خیر
خلقہ محمد وآلہ اجمعین من الفقیر الحقیر المخبر المرحص رکن الدین بن
عبد القدوس اسمعیل الحنفی کتبہ وحررہ فی سنۃ تسع وسبعین وتسعمائۃ
والسلام علی من اتبع الہدی مخفی نماند کہ بسبب انتساب حضرت مخدوم
بحضرت شیخ عبد القدوس وفرزندش مجمل احوال این دو عزیز درین کتاب

ضروری است بموجب بیان سیر بتوفیق الله الصمد شیخ عبد القدوس قدس سره
از شیوخ مشهوره هندوستان است و از کبار ایشان از فرزندان شیخ صفی الدین
است که در اصول و فروع علوم از فحول محققین بود و صاحب تصانیف
مفیده مشهوره سکر و شورش قوی داشت و وجد و سماع کثیر با وجود کثرت
جذبات و وفور غلبات در اتباع سنت سنیه نهایت متقن بود و در التزام
عزائم امور دینیه سخت متمکن او را کتابیست مسمی بانوار العیون مرتب بر
سبعه فنون که در هر فن اسرار و الای صحائف املا آورده و در فن [illegible] این
بر نگاشته که اگرچه ارادت من بمخدوم شیخ محمد است لیکن بیشتر انتفاع فیوض
مرا از باطن جد او شیخ احمد است قدس سرهما و ستایش او در ان فن بسیار فرموده
و نیز انجناب از درویش قاسم اودهی که از بزرگان سلسله سهروردیه و چشتیه است
اجازت خلافت داشت و جز این کتاب مذکور او را رسائل و مکاتیب نیز
هست در فایده زیبائی و دلربائی سبب در رسالت [illegible] بوده که شیخ [illegible] سید محمد
محمد گیسو دراز بوده و از [illegible] گفت او تعالی [illegible]
اگرچه این سخن نیز باشد اما چون شده را چنان نیز باشد که در طلب او طالب
را از کلمه و دار الوراء باشد رفیقان گفته اند نهایت رجوع بسوی بدایت
است و چون بدایت را بدایت نیست نهایت را نهایت نبود که خدا را بدایت و
نهایت نبود و لا لیس و نهایت بی نهایت باید تا در نهایت رجوع بسوی
بدایت آید مومنان خدای عز و جل را در بهشت ببینند نه آنکه خدا در بهشت
باشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا اما طالب را در بهشت باید شد و از بهشت
باید شد چون ما فی الجنة سوی الله در وی نماید و دار الوراء و تحت الثری
یکجا آید چه جا است دار الوراء است انتهی و ایضا اسرار سکریه در ان

صحیفه علیه ایراد فرموده که بر خوانندگان هوشیار هویداست سبب و هم در
مکتوبی رقم نموده که کو قواتح الصادقین فرمانیست که در حضرت سلطان
بی اعانت صاحبان و بی مصاحبت آشنایان بار دشوار سیت اگرچه کردا
حسن صد هزار سیت سببی یکی حقیر ست او را از خواطر فاسده پرسیده در جواب
نوشته بهیات پرسیده بودند از بلای سخت و ابتلای عام که هیچ ولی و نبی
نبوده که مبتلا بدان نبوده از آنجا که بشر بودند و گذر بدین چیز مجازی داشتند
اما فرق آنست که یکی را گاه گاه بطریق ابتلا و امتحان باشد و او بدان ماخوذ
نگردد بلکه سبب قرب و علو همت او بود و یکی را از راه خسران غرق آن گردا
نند و او بدان ماخوذ گردد بلکه سبب بعد و حرمان ابدی او باشد چنانکه حال ما بدا
ن سیت اینجا قیمت مردان و نامردان ظاهر گردد که خلق للحراب رجال و للطعن
و الشهادة رجال و للقصعة رجال آنکه تیغ زند و تیغ خورد دیگر ست و آنکه
کاسه لیسد و ثرید خورد دیگر در اکثر مکاتیبش از انکسار و افتقار و خوف
خاتمه کار سخن کرده خاتمه بنویسد حضرت الیشان قدس الله سره العالی
از جناب او نقل کردند با وجود غلبات احوال در رعایت عزایم امور دینیه
آن پایه داشت که وقتی امام مسجد او بیمار بود و برادرزاده او شیخ
عبد الغنی فرا پیش آمده امامت نمود میان الذین انعمت از وقفه ظاهر
گردید شیخ نماز را باز گردانید و بخشم تمام گفت احداث را که امامت نکنند
نماز مردم را فاسد نسازند ندانسته اند که موصول با صله حکم یک کلمه دارد
که قطع آن درست نیست و وقفه میان آن روا نه سبب هیهات تا عقبه
ابهام فریق فی الجنة و فریق فی السعیر در پیش ست کجا خواب و خور و
و کرا قرار و آرام در کیشش ست کس می نه هر نشان آب و گل هست

حل می نشود درین جہان مشکل من ٭ از ہیبت آن دو راہ چون شد دل من ٭
تا خود بکدام رہ بود منزل من ٭ جای دیگر می نگارد ہ درکوی بتان
رفت ہمہ عمر در بقا ٭ چون برہمن پیر بہ بتخانہ بماندیم ٭ عمر با خر رسید مرگ
وسفر آخرت در پیش آمد خوشا آنان کہ علم و عمل بر متابعت سید الاولین
والآخرین ست بدست نیامد و خوف و حیرت آن فرو گرفت کہ امام
مسلمانان ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالی عنہ میفرماید اکثر ما یسلب الایمان
عند النزع ندانم دران وقت دشواری و زمان بیقراری چہ پیش آید
و جای دیگر بہ نخستین فرزند خویش شیخ حمید الدین نوشتہ ای
فرزند فرصت عزیز ست روز و شب در تحصیل علوم بجد و جہد کوشش بلیغ
نمائی کہ وقت تحصیل علوم ہمین ست و دوام طہارت و ادای فرائض
و سنن رواتب با تعدیل ارکان و با حضور و خشوع بر وجہی کہ صاحب شرع
خبر کردہ ست لازم گیر کہ در استقامت این کار سعادات دو جہانی و دولت
جاودانی و برکات و رحمت بیشمار ست و بدانکہ مقصود از علم عمل ست
کہ فردا از عمل پرسند نہ از بسیاری علم و مقصود از عمل اخلاص و
محبت حق تعالی ست لیسئل الصادقین عن صدقہم کہ سائلین خاص
و عام ست و مقصود از اخلاص و محبت محبوب ست کہ معبود برحق ست
و موجود مطلق ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی للہ رب العالمین انتہی
مکاتبہ الشریفہ انتقال شیخ ازین دار پر ملال بیالیست کہ شیخ اجل
متین آنست و تربت شریفش در قریہ گنگوہ ست کہ بر ساحل دریای
جمن قریب کرنال ست رحمہ اللہ سبحانہ حضرت ایشان قدس اللہ سرہ
العالی از اواخر حال شیخ حکایت میکردند کہ ساعت بساعت غیبت

وجودی بر آنجناب مستولی میشد و استغراق غلبه داشت یکی وزان
حال از دختران پرسید فرمود دل را بذکر بسیار کوفتم اکنون سلطان
ذکر زبان زمان بر من غلبه مینماید و مرا از من میرباید شیخ را هشت
پسر بوده که هر یک در حال و قال بی‌مثل بوده از شیخ احمد که فرزند ثالث
شیخ بود می آرند که میگفتند برین نسبت خانواده ماست که نخست فرزندان
را بکمالات صوری آراسته سازند انگاه بمجاهدات و ریاضات انداخته
به پایه قطبیه رسانند از زبان درفشان حضرت ایشان قدس سره شنودم
که دران ایام که فرزندان شیخ در دهلی گرم تحصیل بودند اکثر ایشان را
اشتیاق دیدار پدر بزرگوار غلبه کردی بخدمتش نوشتندی که
اگر امر عالی در رود بتقبیل آستان مستسعد گردیم شیخ گفتی آمدن ایشان
نزد ما موجب تسویف و تعطیل تحصیل علوم است ما را نزد ایشان باید
و با این همه کبر سن و ناتوانی خود بدهلی آمدی و ایضاً حضرت ایشان
قدس سره از والد ماجد خود روایت کردند فرمود که چون شیخ ما عبدالقدوس
قدس سره از وطن خود بدهلی آمدی خبر باکابر آنجا رسیدی پذیره را
شتافتندی کذلک قوالان و مطربان نیز او را استقبال نمودندی
و شیخ کثیر السماع بود و سماعش در غایت شورش و سکر در ضمن سماع
سخنان مستانه از وی سر میزدند وقتی در دهلی در محفل عظیم که علما حاضر
بودند بتواجد برخاست در میان تواجد گفت منصور را نادانان کشتند
چون این کلمه را در رقص بتکرار بر زبان راند یکی از فحول علما حاضر
بی آرام شده نام یکی از اعاظم علمای آنوقت را برده گفت چون
اینجماعت را نادانان گفت که چون او کی در میان ایشان بود شیخ

همچنان بشورش گفت من با شما بگویم یاران عالم گفت شما چون مثل او سر را
نادان توان گفت که چون بآن عالم خبر رسید که از قطرات خون منصور نقش
انا الحق ظاهر شد آن بزرگ دوات خود را بزمین زد و گفت اگر آن حق است
این همیت سیاهی که از دوات او ریخت نقش الله ظاهر گشت شیخ باز گرم
تر از پیشتر بجوشید و گفت که ای نادان که سریان حق در جمادی ظاهر شود

و دران زده هم حضرت ایشان قدس سره العزیز بدین تقریب فرمودند
یکبار شیخ بدهلی آمده بود و شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری که از اولاد سید جلال الدین
بخاری بود و صاحب علم و تفسیری نوشته بود نزد شیخ فرستاد و شیخ چون
بکشاد آیه تطهیر اهل البیت سرور کائنات علیه و آله و علیهم الصلوات و التحیات
برآمد که شیخ عبد الوهاب درین مقام نوشته بود اولاد سیده همه با ایمان
الخاتمه اند و عاقبت شان علی الیقین بالخیر شیخ عبد القدوس بر کنار آن
نوشت که هذا اخلاف مذهب اهل السنة و الجماعة و کتاب را باز فرستاد
بدین سخن روزها میان علماء آن بلاد مذاکرات بوقوع پیوست بالآخر مقرر
شد که شیخ عبد القدوس گفته قدس سره شیخ رکن الدین فرزند دوم
و خلیفه اول شیخ عبد القدوس است که بعد از وی بر سجاده ارشاد او نشسته و از
سید ابراهیم الایرجی القادری که در نامه اجازت ذکر یافته و این سید
نیز طریقه قادریه را اخذ نموده خرقه خلافت یافته و این سید ابراهیم مرشد
بود از اعلام دانشمندان علوم عقلی و نقلی چنانکه در عهد او هیچ در دهلی کسی
بدانشش او نبود و با اشتغال علوم التزام اذکار و اوراد و تربیت و ارشاد
را نیز جمع نموده و مرید شیخ بهاء الدین قادری شطاری است و شیخ
بهاء الدین را [illegible] در طریقه شطاریه برای او گویند در [illegible]

نظام الدین عالمی نیز خرقه یافته است و در سنه ثلث وخمسین و تسعمایه
بعالم باقی شتافته و در پایان روضه امیر خسرو سر در نقاب تراب کشیده
رحمه الله سبحانه شیخ رکن الدین گوید روزے که عرس خواجه قطب الدین
بود بروضه شریفه او جمعے گرم رقص و سماع بستند معروض داشتم چه بود
که خدمت ایشان نیز بدان مجلس تشریف حضور ارزانی دارند فرمود باید که
شما بزیارت رفته متوجه روحانیت ایشان باشید تا چه فرمایند من چنان
کردم در اثنائے جوش و خروش قوالان و رقاصان حضرت خواجه بر من
ظاهر گشته فرمودند این بدبخت چند وقت را بر ما مشوش گردانیده اند من
بخدمت سید آمده معروض داشتم تبسم نمود و فرمود آیا اکنون ما را معذور
دارید یا نه شیخ رکن الدین صاحب احوال و اطوار علیه بود و تصانیف شائسته
دارد از انجمله است فراج البحرین محتوی بر اسرار علم دینی و یقینی و نیز او را
مکتوبات کثیر البرکات است در یکے از مکاتیب او بخط شریف حضرت مخدوم
علیه الرحمه دیدم که به یکے از محرمان راز نوشته و اما بنعمة ربک فحدث فلله الحمد
والمنة که در دیده شهود نماند بجز خدائے هیچ ما را جز افلاس و عجز پیشه نه
و جز حیرت و درماندگی کیش نه بیتے تشنه از دریا جدائی میکنم + بر
سر گنجے گدائی میکنم + تتمه شیخ رکن الدین را در حل بعضے کلمات سکریه
و اسلوب خوش تحقیقات است از انجمله است آنکه والد ماجدش را روزے
در اثنائے سماع بر زبان رفته بوده که خدائے داند ما کجائیم و باز فرموده
اگر گوئی خدائے نداند شاید شیخ رکن الدین مینویسد مراد از علم آنجا
تعین علمے است اجمالی با تفصیلی که بوحدت و واحدیت تعبیر کنند سیر شیخ ما در ان
وقت فوق تعین علمے بوده عزیزے این بیان را در محفل حضرت ایشان

قدس سره مذکور ساخت میفرمودند این حل از شیخ رکن الدین خالی از تکلف
نیست زیرا که شیخ ابن عربی و تابعان او رحمهم الله سیر فوق تعین علی قائل نیند
و شیخ عبد القدوس رحمه الله از تابعان شیخ عربی بودند و سیر شان سیر فوق
این تعین ذاتست که سکر از حال و قال میخیزد شیخ رکن الدین در سنه ثلث
و ثمانین و تسعمایه ازین جهان رخت بآن جهان بست مضجع او و سایه اش در
درجنب والد بزرگوار ست الا شیخ احمد پسر شیخ عبد النبی شونیا صاحب کتاب
سنن الهدی رحمه الله که در شاه آباد آسوده انتقال شیخ احمد در سنه
اثنی و سبعین و تسعمایه بوده و شهادت فرزند مذکورش در سنه احدی
و تسعین و تسعمایه و چون حضرت مخدوم را بحضرت شیخ فانی فی الله شیخ
جلال پانیپتی رحمه الله بجهت محبت بهم پیرگی نسبتهای شایسته و مجالس
شگرف روی داده جمله از احوال این بزرگ نیز لازم ست شیخ جلال
پانیپتی از اعاظم خلفای حضرت شیخ عبد القدوس بود رحمهما الله از علم
ظاهر نیز بهره تمام داشت و استغراق و استهلاک تمام میگویند بسیار بوده
که برای سکر افاقتش غیبت او از سه نماز مریدان آمده باواز بلند حق میگفتند تا
از سکر بصحو آمده نماز را در یافت بعد از نود و پنج سالگی در سنه
تسع و ثمانین و تسعمایه بآخرت شتافت و در بلده خود مضجع یافت حضرت ایشان
زید الله مجدهم نقل کردند که میفرمودند ایام احتضار حضرت جلال پیر ما
کشیده از آن جهت اضطراب و شورش عظیم از خلائق برخاست گویند
چون بعد از شانزده روز از سکر بهوش آمد نظام که از اعاظم خلفای
وی بوده از آن حال تنگدل شده گفت مخدوما این چه حال است
شیخ دران حالت بجوش و درد تمام این بیت برخواند ه قومی ز...

خویش فانی بود رفته ز حروف و معانی با حضرت ایشان چون این حکایت
را اظهار ساختند گریه در گلوی مبارک گره شده و قطرات بر رخسار
مبارک روان گشت و دست بانکسار تمام سر فرو بردند حضرت شیخ جلال را
رسایل مفیده هست نثر که یک نسخه از رساله ارشاد الطالبین او اکتفا
میرود نسخه می‌نویسد که مشتاق بر منازل کشف و کرامات توقف روا
ندارند و ازان مترصد می‌شوند و مقید بچیزی نگردند بریده و دریده از همه
جهان باز و جهان تاز باشند و آن اینست که ایشان از عبادت و زهد
و تقوی و ریاضت احتراز کنند و اینها را فضیه دانند بلکه چنان کنند
و خواب خورند و گم شوند و پیش از مرگ بمیرند و بحق رسند اینجا اکثر عبارات
اهل سلوک و جهال صوفیه راه خطا کردند و گمراه شدند العیاذ بالله سبحانه
ذلک و روی عن السلف رضی الله عنهم اجمعین انما حرموا الوصول لتضییعهم
الاصول و الاصول رعایة الشریعة و الطریقة و آنچه گفته اند تلاوة القرآن
و الاشتغال بالعلوم الشرعیة امر حسنة لکن شان الطالب شان آخر
نسبت به ادای نوافل گفته اند که کار طالب حق بعد از ادای فرائض
و سنن رواتب منحصر به شغل باطن است نه بکثرت نوافل و اعمال جوارح
انتهی بیان ملاقات حضرت مخدوم بحضرت شیخ کمال رحمهم الله
حضرت مخدوم را در خلال مجالس شیخ جلال بحضرت شاه کمال ملاقات
رسیده و لب ما اکشیده و فواید ها بظهور رسید صورت این قضیه آنکه روزی
حضرت مخدوم در خدمت شیخ جلال نشسته بودند که مردی بصورت اهل
سپاه بآن خانقاه درآمد و حضرت شیخ معانقه نموده در حلقه انجمن نشست
شیخ او را از عسکریان دانسته اخبار شاه و سپاه پرسیدن رفت

وبعد ازین پرسش لشکریش در آمده گفت شیخا اگر مسکینی از مساکین این راه
جهت اقتباس انوار الله باین خانقاه آید شما را لائق نیست از وی اخبار شاه
و سپاه پرسیدن اگر خواهش این اخبار دارید بر راهگذر بنشینید و از
روندگان بجوئید شیخ از غایت حلم و بردباری راه خموشی و طریق معذرت
پیش گرفت حضرت مخدوم که از حاضران آن مجلس بودند چون آثار چند سعود
از جبین آن مرد دیدند بدان آمدند که آن هنگام که او از محفل شیخ بیرون آید
با وی ملاقات فرمایند و آشنای نام و شناسای مقام او گردند چنان کردند
آن عزیز را نیز بعد تلاقی و موافقت ایشان بحکم خیر القلوب بینهما سبیل گشت
بجنبید و جبهه الفت بگشاد نام خویش اظهار کرد و گفت مرا کمال نام است
و از مسکن و موطن خود ایشان را اخبار کرد و فرمود مرا بیشتر به پایل اندر
نشست و مقام است اگر صحبت ما باشد آنجا باید رسید تا با هم آن نسبت
صحبت برانگیزیم و پایل دیهی است از توابع پلیده و سرهند قریب چهار یا
پنج فرسخ دور از چون حضرت مخدوم بسرهند رسیده از آنجا به پایل شتافتند
و خدمت شیخ کمال ذو الکمال و الاکمال را آنجا دریافتند صحبتها گرم گشت و
الفتها بسیار آمد تا بجایی که شیخ کمال اکثر مع عیال و اطفال به منازل
جنت مشاکل ایشان آمدی و روزها آنجا گذرانیدی و شبها نیز صحبت
فرمودی بالجمله حضرت او را فواید بسیار از مجالست و معاشرت حضرت
شیخ کمال نصیب روزگار آمد و غرایب معاملات و خوارق عادات از وی
معاینه نمود اینجا بآن قدر که از لسان گوهر بار حضرت ایشان قدس الله سره
و مخدوم زادهای کبار ایشان دامت برکاتهم مسموع گردیده قلم را
زبان اظهار کشوده میآید آنجناب اگر چه از محبوبان مرادان بود اوایل

اما بظاهر انتساب و ارتباط به شیخ فضیل داشت که بیک واسطه به شیخ الجن و الانس
عبدالقادر جیلی می پیوندد زیرا که شیخ فضیل را ارادت بسید گدا رحمن ثانی بود
و او را بسید شمس الدین عارف و او را بسید گدا رحمن اول و او را بسید شمس الدین
صحرائی و او را بسید عقیل و او را بسید بهاء الدین و او را بسید عبدالوهاب و او را بسید
شرف الدین و او را بسید عبدالرزاق و او را به والد ماجد خود غوث الثقلین قدسنا
الله تعالی بسره الاقدس شیخ کمال از شوریده سری و آشفته سری با شیر
به جزایر و بقاع و زبسر بردی و دران بوادی که مصداق بوادٍ غیر ذی زرع بود
چون احتیاجش بشراب و طعام و بقیع و مقام او افتادی ناگاه دران
بیابان شهری پیدا شدی و ساکنان شهر او را بتکریم و تعظیم هر چه تمامتر بمنازل
خویش بردندی و ضیافتها نمودندی و شیخ از طعام و شراب ایشان تناول
فرمودی و شب هنگام که مصدوقه ابیت عند ربی بود با منگه ایشان تنها میل
فرمودی و شب هنگام که مصدوقه ابیت عند ربی بود با منگه ایشان مشغول
بامداد که بامداد الهی سر از جیب سحرگاه چون آفتاب بر آوردی نه از آن
شهر نامی دیدی و نه از آن مردم نشانی گویند نماز جماعت کم حاضر شدی روزی
سبب آن از آن اقامت یکی از مریدان و را احتیاج بخلاء افتاد
چون بطهارت جای در آمد دید که از جای در شکوه گردید و بوستانی
ویران و نمودار گشت آن درویش بدان بوستان شد حوضی دید پر از
آب بر کنار آن جمعی نماز صفت بسته کانهم بنیان مرصوص و امام ایشان شیخ
کمال رحمه الله المتعال حیرتش بر حیرت افزود و دران تحیر ناگاه چون نظر
بگشود خویش را بدان مکان سابق دید که از آنجا قصد خلاء نموده بود هم
حضرت ایشان قدس الله سره العزیز بتقریبی از شیخ نقل فرمودند که روزی

در خرابه بر گورے بول میکرد با آنکه آن مدفون یکے از اولیا بود از آن گورے
آواز اخ اخ بیرون آمد که اشارت بود بکراهت آن امر و منع از آن شیخ
کمال چون آن بشنود و چنان بشورید، مش تمام بر صاحب اخ اخ بانگ برزد
و گفت ای چنین و چنان چندین سال برآمده که از جهان در گذشته و بخاک
یکسان گشته هنوز اخ اخ خود نمیگذاری و از آن جایگاه برخاست و رفت
و هم حضرت ایشان قدس الله سره الانور فرمودند با این همه ظهور خوارق
از شیخ اکبر نبود. کسے بر نیت مشاهده خارق رفتی از آن سخت در یافت.
و شنیده مولانا فلان صالحی که از اعاظم علماے عصر بود مع تلامذه خویش
بالیقین بدین نیت متوجه دریافت شیخ گردیده چون بحوالے منزل شیخ رسیده
شیخ از مقصود او آگاهی یافته بخشونت و غضب هر چه تمامتر سنگها و خشتها را
برداشته متوجه مولانا گردیده مولانا ناچار مع شاگردان فرار بر قرار اختیار
فرموده و شیخ قدرے چند دنبال او حمله نموده میفرموده ای صالحی
فلان و فلان آمده که از کمال کرامات بینی و هم حضرت ایشان قدس الله سره
از شیخ حکایت کردند که روزے فرموده این مردان گنج شکر و سلطان
المشایخ و این و آن میگویند و از فلان و بهمان بیخبراند که مرتبه ایشان
از آنها کم است و مرادش از فلان و بهمان فرزندان کبار عالیقدر خویش
بود و هم حضرت ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان از والد شریف خود
نقل کردند که میفرمودند که شیخ چون در بیان معارف و تعیین اسرار
مے در آمدند بعضے اوقات دقائق آن اسرار آنکه مهارت علمے مستعدانرا
کامل بود بعد از تفکر و تأمل بسیار بمرور ایام حل میشد و بفهم مے در آمد
سه ارباب لقا زنده بجان دگرند ✦ بیرون ز دو کون در جهان دگرند ✦

ناگاه یکی از اهل روستا نشسته بوده که گاه بر سر و دست دیگر بیاید ان نشستگاه
را بجای دیگر واگذاشته بحاجت انسانی مشغول شد از حاجت خویش فارغ گردیده
بود که برخی از فرشتگان از آسمان برو فرود آمدند و او را همچنان بر دست گرفته
در جرگهٔ رجال الغیب ملحق ساختند من دران اثنا با وی دیدار داشت
که درگذاشت میدیدم و که پاس حضرت او را که اندر آلوده
نگسستیم این خنده من از آنست که گاه فروش آنجا در کار است و بدانکس
محتاج اند مخفی نماند سابقاً وعده بیان سیر و سیاحت حضرت مخدوم شیخ
بلاد رفته بود اکنون انجاز وعده نموده می آید آنجناب چون از اکتساب
علوم فارغ شد بشوق دریافت اهل الله و استفاده و استفاضه لازم
سیر الی الله و سیر فی الله بلدان ممالک هندوستان قدم نهاده و درین
سفر با خود عهد کرده که جائی بحرفی که شرط باشد تفصیلش انشاء الله بیاید و از
هر که آثار هدایت بیند بارادت دست بیعت او بدهد و از وی دران سفر با
علمای عامل و عرفای کامل را دریافت حضرت ایشان قدس الله
سره العالی بر تقریبی فرمودند دران ایام که حضرت والد ما را بر ملتان
گذار افتاده بود شیخ الهداد را که مردی بود بغایت معمر و عزیز و عزیزان دیده
آنجا دریافته بودند از وی حکایت کردند که میگفت هر او رانها نهایتیست
الا اراده حق عز و جل که آنرا نهایتیست والد ما این کلام بغایت متعجب بودند و
در معنی آن متفکر چه آن خلاف صریح است بقول جمهور محققین که منازل الوصول
لا ینقطع ابد الابدین پس حضرت ایشان قدس سره فرمودند که انچه درین
ایام در حل معنی ان کلام افاضه نموده اند آنست که هیچ چیز را وقت نهایت نیست
حیثما اگر همه اشیا جز وجود و اعتبارات نیند وجود و اعتبارات را

نهایات نیست بخلاف راه وصول باو سبحانه که منتهی بذات اقدس او گردد زیرا که
عارف را چون بسیر محبوبیه و طی اجمالی بمحض عنایات از سیر صفات و شیونات
بگذرانند آنجا همه وجوه و اعتبارات مفقود گردند و سیر او بذات بحت منتهی گردد
بعد از آن سیر در راه ماند و دست ادراک از دامان آن کوتاه پس آن سیر که
ما ینقطع ابد الآبدین گفته اند سیر اسما و صفات است که سیر تفصیلی است و نهایة
ندارد و هم حضرت ایشان مد ظله از والد شریف خود نقل کردند که میفرمودند
شیخ الهداد مذکور روزی در مجلس که جمعی ذکر اره میکشیدند حاضر بود
بعد از فراغ آن مر اصحاب ذکر را فرمود ذکر برای تصفیه دل و انجلاء
آنست و دل نیست مگر آینه که زنگی بر و نشسته او را صیقل باید کرد تا روشنی
پذیرد و آن خود بذکر خفیه میسر نیست تا آنست که دل آهنی باشد که مار انجاب بود
باید زد یعنی بدین ضربت و شدت ذکر باید گفت راقم حروف نصر الله میگوید
که گوید جمعی از مشایخ که ذکر جهر اختیار نموده اند بطریق اره یا بغیر آن ایشان
بحکم کم هیا او اشد قسوة دل را از سنگ و آهن سخت تر دانسته اند و نیز خواسته اند
که از حرارت شدت ذکر قالب غلیظ و جوارح کثیفه متاثر گردد و ایضاً
با جهر ذکر خفیه اختیار نموده اند نیز وجوه معتبره مشهوره دارند که وجه شیخ
مذکور یکی از آن وجوه است بر اثبات ذکر خفیه و جهر حدیثی که مبین حال
صدیق و فاروق است رضی الله عنهما پسندیده است بالجمله لکل وجهة هو
مولیها بیان طریق اکابر سی نماید و هم در بلده رهتاس حضرت مخدوم مجوزه
درس مولانا الکبیر النحریر محمد بن فخر که صاحب توضیح الحواشی و غیر آنست
و از دانشمندان معروف و بتقوی و زهد موصوف رسیده اند روزی
که آنجناب درین حاشیه فاضل هندی علامه فهامه قاضی شهاب الدین

اما حیثیت آنکه امرے از امور بدعت را مرتکب بود و علم پذیرائے صحبت او
نگشت آن درویش اکثر شعری را از اشعار هندی می سبحه خواندی و اشک
احزان از دیدگان برافشاندے که مضمون آن شعر این بود که عرقی دارم
از لطافت معشوق که اگر گوئی از سبب نزاکتش موے را آنجا گنجائی نیست
شاید و اگر از سبب انبساط و اتساع آن گوے عالمها درو گم ست نیز درست
آید بیت تنگدانی به تنگی چون دل مور * نمکست چندان که در عالم فتد شور
و هم حضرت مخدوم را درین سفر گذاری بشهر جونپور افتاد و آنجا فواید صحبت
حضرت سید علی قوام را قدس سره دریافت و او بزرگے بود صاحب السکر
والوجد والسماع و ذو التوکل والتبتل والانقطاع در سلسله خواجه
معین الدین سجزی و مرید شیخ بهاء الدین جونپوری که بیک واسطه بشیخ
نصیر الدین محمود مے پیوندد رحمهم الله سبحانه از و آرند که سید الانام را علیه
الصلواة والسلام در منام دید که فرمود سید علی بر در خود میر نشستے و از
خلق الله چیزے بیگیرے گفت یا رسول الله اگر دلی ست ازان نیست
و اگر دراست هم ازان قیر علی بیچاره در میانه کیست فرمود برائے خلق
دعا کن که دعاے تو درباره ایشان مقبولست توفی رحمه الله سنه تسعین
و تسعمائه بالجمله حضرت مخدوم چون صحبت بسیار از ارباب معرفت علوم
را دران سفر دریافت عنان مراجعت بوطن مالوف بر تافت تا زمان
انتقال ازین دار پر ملال در بلده سرهند بوده هواره کتب متداوله را
از معقول و منقول بے تعطیل و فتور بر سبیل تحقیق و تدقیق و افهام حقیق
بیان میفرمود که در جمیع علوم نحریر بود لاسیما در فقه و اصول آن که بے
بے نظیر بود میفرمود که دران ایام که در دقایق بزدوی غور نموده می آید

محسوس میگشت که در جنب علو اجتهاد و وقت استنباط مسائل ائمه امام
ابو حنیفه رضی الله عنه سایر مجتهدین کالعدم مینمایند و نیز حضرتش از آنجا
که با علوم رسمیه و صوری علوم معنوی و حقیقی را جمع فرموده بودند بالهام
بر سجاده افاضت بمصداق خبر لان یهدی الله بک رجلا واحدا
خیر لک من الدنیا وما فیها سائلان برکات تلقین را از سحاب
رحمت و تربیت خویش شاداب داشت و شاد و دائم درس
بیان کتب صوفیه علیه را چون تعرف و عوارف المعارف و فصوص
الحکم وغیرها در غایت بلندی علم افراشته بود ارباب شوق و اصحاب
ذوق که قرائت و استماع این کتب را نمود و از ده ورزیده با ضبط متین
بشنیدن سخنان لذیذ است افاده او بمقامات خویش پیوسته میشدند قدوة المشایخ
جناب شیخ میر که او خود به بلده لاهور رسید و در حالت عزلت
مشهور از تلامذه خصوص اوست بالجمله حضرت او در آگاهی از
اسرار ارباب توحید وجود مرتبه علیا داشت و در حل مقالات
شیخ اکبر محی الدین العربی قدس الله سره الانور از فرط علم
و غلبه حال بابسط ... و بر مشرب او بوده با آنکه مقیدانه تمام این
علوم و حالات بیشتر سکریات و شطحیات است اما از او شطحیات
و فرط تمکین و بلندی همت بل بعض صیانت حضرت عزت
عز اسمه و جل ذکره بر طبق آن کلام ثمرة الاسلام شیخ ربانی
ابو سلیمان دارانی که ربما تقع فی قلبی النکتة من نکت القوم ایاما
فلا اقبل منه الا بشاهدین عدلین الکتاب والسنة دانسته باشد که
مخالف کتاب و سنت بود سخن خواه از خویشتن و یا سخن خواه

ظلال اسما و صفات خود را از مرتبهٔ حس و وهم بقدرۃ کامله نمودے و التفاتے
بخشیده و عالم نامیده و ما را در خارج بحقیقت موجودے نیست جز ذات
و صفات حقیقیه او سبحانه و موهوم چگونه عین موجود حقیقی بود و تحقیق
این مبحث در مکتوبات منبع البرکات در مواضع متعدده بتدقیقات عالیه
و تمثیلات واضحه نگارش فرموده من اراد الاطلاع بها تفصیلاً و اجمالاً
فلیرجع الیها علماً و حالاً بالجمله حضرت مخدوم گرامی حیات را به افادات و افاضات
بانجام رسانیدند و از کمال بے نفسی و تفرید باوجود کثرت تلامذه هیچ
یکے سجاده مے خود قبول نمے کردند و اکثر حوائج خانه از بازار خود می آوردند
و بدیگرے تجویز نمے فرمودند و مرحله زندگانی را چنان به اتباع رسول
سبحانی علیه افضل الصلوات و التسلیمات بسر بردند که سنتے ازشان را
غیر متروک نگذاشتند تا بجائے که گویند مها امکن آثار پوشیدندی
نه سراویل و نعلین ذو قبالین برپائے کردندے نه پائے افزار باوجود
ایشان طاعات مسنونه و دعوات ماثوره بعضے وظائف و اوراد مشائخ
طریقت را که منافی عزیمت نبودے از بس شوق عمل از دست ندادندے
حضرت ایشانرا قدس الله سره العالی توفیق عبادات نافله از والد ماجد
بوده چنانکه بعد ازین در منصه گذارش آید از بس که همت ایشان همگی
بر التزام عزیمت و اجتناب رخصت بوده با آنکه سلوک این راه در سلاسل
دیگر کرده بودند و برکات آن طرق نسبتهای علیه رسیده کما مر لیکن
نهایت اخلاص و نهایت اشتیاق سلسله شریفه عالیه نقشبندیه قدس الله
اسرار اهالیها ظاهر میساختند حضرت ایشان از زبان مبارک حضرت مخدوم
قدس سرها نقل میکردند و میفرمودند چنان معلوم ما گردیده که هرگز این

و ابراز آن سر بسته را نمودند شیخ آنرا بیان فرمود چون والد ما از نزد شیخ بیرون آمدند شیخ جمیل الدین که فاضلی صاحب دلی بود که از خلفای والد ما از ایشان پرسید که استفسار آن نمودند فرمودند سئلے مسالت نمود که آن چه بود فرمودند همین مسئله که ما برانیم و حال و مشرب ماست یعنی اینهمه که سے نماید واحد حقیقی ست که بعنوان کثرت نمودار گشته لیکن چون آن درویش را گوی نبود ساده واین راز مفاجاةً بگوش او سر نهاده حوصله اش تحمل آنرا بر نتافته و براه هلاکت شتافته و شیخ عبد الغنی چون عالم بوده و صاحب تمکین در آشنای این راز خانه بر انداز برجای بماند پس حضرت ایشان قدس سره تقریب نسبت توحید معارف علیه بر زبان راندند درین اثنا فرمودند گاه باشد که پیش از ظهور حقیقت توحید کما هو بعض مبتدیان و متوسطان را از استیلای محبت که از اقتضای آن استیلا آنست که غیر محبوب نیز در نظر محب محبوب میدر آید کثرت موهومه نقد به یکسوت وحدت هویدا گردد و مثل این در عشق مجاز نیز واقع ست چنانچه حضرت والد ما قدس سره از درویشی حکایت کردندی که میگفت وقتی در شهری براسپی میرفتم نظرم ناگاه بر یکی از نسا جمیله افتاد که بالای بام خویش خرامش نمود بمجرد دیدن او از خود شدم او خود مخفی و مستور گشت من دران حالت چون به خود نگریستم لباس او بهمان رنگ و صورت و کمیت و کیفیت در بر خویش یافتم بلکه چنانکه از نظارگیان شنیدم نگین گشتم و خویش را کناره جستم بلکه ع در عشق چنین بو العجبی باشد. پس حضرت ایشان قدس الله سره العالی فرمودند جگویم اشیاء متکثره عین واحد حقیقی بود که کثرت موهوم ست یعنی حضرت حق سبحانه

گواه عدل دیگر بدیدار آمد درین مدعا شاهدین عدلین بروی کار آمد الحمد لله والمنة
حضرت مخدوم را در علوم دینی کتب شائسته ست و در اسرار یقینیه رسائل خجسته
از انجمله ست کتاب کنوز الحقائق و رساله اسرار التشهد که بسا نکات عالیه دران
بقلم بیان آمده نفع الله سبحانه الطالبین بها و بر شناسندگان جوهر سخن هویداست
که آنهمه مفاض از حضرت واهب العطایاست و جناب مامور بدان نگارش
و املاست چنانکه خود در عنوان آن رساله شریفه این معنی را اظهار مینماید
آنجا که میفرماید هذا اسرار التشهد فی معراج النبی صلی الله علیه وسلم افاضها الله
سبحانه علی بفیضه القدیم وفضله العمیم فابرزتها امتثالا بامر المفیض الحکیم
این حقیر نکتهای چند ازان ایراد مینماید و اگر چه آن رساله بتازی زبانست
اما اینجا برخی ازان ترجمه فارسی نیز بعرصه تحریر می آید سبب طلب معراج که
متضمن رویت ست بلسان استعداد آنحضرت علیه الصلاة والسلام از غیر
سوال لفظی زیرا که دعا بلسان استعداد الزم و اتم ست مر استجابت را و
لهذا موسی علیه السلام ممنوع گشت از رویت با سوال لفظی زیرا که پیش از
استعداد آن طلب نمود پس فی معنی التحیات لله والصلوات والطیبات هی
اظهار الکمال بصفات الجمال ونعوت الجلال بجمیع الانواع وجمیع الاعتبارات
للذات المستجمع لجمیع الکمال المنزه عن النقص والزوال فانه باعتبار قولی وفعلی
وحالی اما القولی فکاظهار الانسان عظمة الحق سبحانه وکماله باللسان واما
الفعلی فکامتثال الامر واجتناب النواهی باتیان الاعمال البدنی والافعال
الحسنه من العبادات وانواع الخیرات واستعمال کل عضو فیما خلق له ابتغاء
لوجه الله سبحانه وتعالی واما الحالی فکاشتغال القلب والروح بکسب
الکمالات العلمیه والعملیه والتخلق باخلاق الالهیه فان الانسان مامور به

دائره وشاه راه این بادیه بدست این طائفه علیه نقشبندیه افتاده ونسبت
ایشان فوق همه نسبتها ظاهر میکرده نیز میفرمودند با وجود که از رسائل اکابر این
طریق سینه باوضاع واطوار واسرار ایشان بهره یافته اما همواره از
خواهان آنیم که یکی از کارشناسان وراه نمایان این سلسله را حق سبحانه
بدیار ما رساند تا ما را بدیار او برد تا از برکات صحبت او اقتباس انوار
ایشان نمائیم پس حضرت ایشان قدس الله سره العالی فرمودند که من
فرط آرزومندی ایشان را بحضرت خواجه خود رضی الملة والدین محمد الباقی
قدس الله سره الاقدس معروض داشتم فرمودند ما را نیز شوق دیدن ایشان
بود چون بسرهند رسیدیم چیزی از ایشان گفتیم تا ناگاه یکی از فقرای
آنجا بود وتشریف برده بودند راقم حروف گوید چون این حکایت مذکوره
را از حضرت ایشان قدس سره شنفتیم با خود میگفتیم اما بدیگری که از
کبار مشائخ سلاسل آخر احضرت ایشان جمال نسبت نقشبندیه جلوه گر شده باشد
یا خود آن مخصوص حضرت مخدوم بود چون از عتبه علیه حضرت ایشان قدس
الله سره بشهر برهانپور آمدم حضرت شیخ عیسی سندی که از اعاظم مشائخ آن
دیار بود وجامع علوم حال وقال وصاحب تفسیر الانوار وخلیفه شیخ لشکر محمد
که وی خلیفه شیخ محمد غوث بود که مجمل احوال این اعزه در مقاله رابعه انشاء الله
تحریر خواهد یافت قبل از رسیدن فقیر بسالی در سنه احدی وثلثین بعد
الالف از جهان رفته بود بتقریب نزد فرزندانش رفتم فرزند بزرگ او شیخ
عبد الستار که صاحب سجاده اوست وجوان قابل وفاضل وصاحب حال گفت
والد شیخ ما دائم میگفت چنان معلوم باشد که خلاصه نسبتهای مشائخ
طرق نسبت نقشبندیه است والحال خود را بران نسبت میطلبیم گفتم اینکه

وان کان من الحق سبحانہ مبالغۃ فی التنزیہ او باعتبار مقام الدوران فی المقامات
الثلثۃ من قرب النوافل والفرائض والجمع بینہما من غیر تقیید لواحد منہما و ذاہبو
مقام او ادنی الی المختص بنبینا محمد صلی اللہ علیہ وسلم سیما در خاتمہ این رسالہ
شریفہ بر قلم محترم آوردہ کہ مرا بعد العون اللہ سبحانہ چنان مے آید کہ امر تقرأۃ
تشہد در آخر نماز تذکیر وایذان ست بر آنکہ نماز معراج ست مر مومنین را لیس
سزاوار آنست کہ معراج مومنان نیز متضمن باشد چیزی را کہ در معراج او صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بظہور پیوستہ از احوالات عظیمہ و تشریفات علیہ رزقنا اللہ
سبحانہ تعالی حرمۃ من کاسہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بلطفہ وامر بصلوۃ لعد از
تشہد بر انسرور سید البشر اعلام ست بر آنکہ معراج مومنین بمتابعت محمد
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واداء حق نعماء ست کہ رسیدہ مسلمین را بیمن ہدایتہ
ومتابعتہ او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وتنبیہ ست بر آنکہ چون آنحضرت شرکت
بخشیدہ امت را بہ تشریفات معراج فینبغی لہم ان یصلوا علیہ فی معراجہم ونیز
ایماست بر آنکہ اگر چند کمل امت بنہایتہ مرتبہ کمال عروج نمایند بیرون نبروند
از ربقہ متابعت او علیہ الصلوۃ والسلام ونیز رسد نہایت ایشان بہ بدایت
مقام او و سر ایشان تحت اقدام او ایضا اشارۃ الی ان منتہی معراجہم
الی النبی علیہ الصلوۃ والسلام ومنتہی معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الی
اللہ سبحانہ وتعالی و توضیح الاتر سہ انہ علیہ الصلوۃ والسلام اثنی علی اللہ
سبحانہ فی الابتداء بقولہ التحیات عند النبی والمومنون امروا بالصلوۃ علیہ علیہ
التحیات والتسلیمات فی منتہاہم بعض فواید کہ حضرت ایشان از والد
شریف خود نقل کردہ اند حضرت ایشان قدس اللہ سرہ العالی حکایت
کردند از حضرت والد کہ فرمودند یکبار شیخ جلال بدیدن شیخ رکن الدین رفتہ بود

شیخ رکن الدین ان کلام صاحب تعریف را که عارف از رویت و مشاهده او سبحانه
در این نشاه چه چشم سر و چه چشم سر چه ایقان بهره ندارد در میان نهاد و شیخ جلال
گفت این سخن همیشه بر سر اسرار است این لوح شیخ رکن الدین را خاطر نشین
نگشت حضرت ایشان قدس سره فرمودند که من از حضرت والد پرسیدم آن خبر
شما و شیخ رکن الدین آنرا چگونه توفیق داده و بر چه تقریر نهاده اید فرمودند
سالهای بسیار گذشته بخاطر نمانده اما آنچه الحال بر دل می آید آنست که
در مقام اتحاد همین یقین ست و بس چنانچه هر کس را بخود بیابد چه شهود
از ثنویت می طلبد و مشاهده مغایرة میخواهد منها حضرت ایشان قدسنا الله
بسره در مکتوبی نگارش فرموده اند که از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره
که میفرمودند اکثر از گروهای هفتاد و دو ملت که بضلالت رفته اند و راه راست را
گم کرده منشار آن دخول در طریق صوفیه ست که کار را بانجام نارسانیده
ناتمام رها کرده اند و بضلالت رفته منها هم حضرت ایشان در مکتوبی بقلم
آورده اند حضرت والد بزرگوار قدس سره میفرمودند که در علم سلوک رساله
دیده ام که در انجا نوشته که در ماکولات مراعات اعتدال نمودن و عدد
نگاه داشتن در وصول بمطلوب کافیست با این مراعات هیچ احتیاج بذکر
و فکر نیست بس خوار قه از زبان صداقت نشان مخدوم زادهای عالیشان
و همین بزرگوار ایشان شنودم که فرمودند روزی یکی از مخلصان صادق
حضرت مخدوم بحجره اقول وزاویه خمول ایشان در آمده می بیند که آنجناب
مقتول و مقطوع الاجزا افتاده چنانکه هر عضوی از اعضای شریفه جدا جدا
سر نهاده آن درویش بعقیده آنکه از دزدی یا دشمنی این معامله با ایشان
ظهور یافته هراسان و نوحه کنان و خاک مصیبت بر سر ریزان برون آمده

دیگری را خبر کرده چون آن هر دو یار به آن حجره در آمده اند حضرت مخدوم را دیدند بعالم
وجالس و مراقب یافته اند حیران و گریان در قدم ایشان سر نهاده اند پس حضرت
رو بآنها فرموده تا بحیات عاریت درین جهان باشم افشای این راز ننمائید
چون از ان پرسیده اند فرموده امرے بود که بباید بیرون آن راه نیست
ولیکن زبان حال مخدوم مترنم بوده به این ابیات عارف روم سره دشمن
خویشیم و یار آنکه ما را میکشد + غرق دریائیم ما را موج دریا میکشد + نیست عزرائیل
را بر عاشقان او رهی + عاشقان دوست را هم عشق و سودا میکشد + تشنگان
نعرهٔ زنان یا لیت قومے یعلمون + خفیه صد جان میدهد دلدار پیدا میکشد +
پس کنم من چون نگویم شکر قتل عاشقان + زانکه منکر خویش را از خشم و صفرا میکشد
چون قلم بحرف شهادت کبری رسید اکنون سزاوار آنست که زبان قلم را از ذکر شتو
وشهادت کبرے بند کرده صفرے آریم چون حضرت مخدوم جمازه حیات را بدروازهٔ
صد و ثمانین رسانید که ایمائے آن بلسان نبوی تقدقا انتم اند نفس نفیس ندا
ارجعی را اجابت فرموده و کان ذالک فی السابع عشر سنة سبع بعد الالف بیرون
شهر سرهند جانب غربی بمغرب تراب چون آفتاب سر در کشید رحمة الله علیه رحمة
واسعة فقیر تاریخ انتقال ایشان چنین یافته و نظم نموده رباعیه آن شیخ
که بود اعلم اندر هر فن + جانش گهر سر ازل را معدن + چون شیخ زمانه بود
در علم و عمل + تاریخ وصال او بگو شیخ زمن + حضرت ایشان میفرمودند زمان
احتضار والد بزرگوار حاضر بودم دران سکرات و غمرات ناگاه بر زبان مبارک
راندند که سخن همانست که شیخ بزرگوار فرموده من مراد ایشان از شیخ حضرت
شیخ ابن العربی دانسته باستفهام معروض داشتم که شیخ ابن العربی فرمودند نه شیخ ما
شیخ عبد القدوس گفتم آن کلام کدامست بعد از ساعتی خاموشی فرمودند آن سخن نیست ا

شیخ محمد مسعود بود که تلقین ذکر از حضرت خواجه باقی باللہ طاب ثراه گرفته بود و از
برکات نظر کیمیا اثر آنحضرت بحالات و مکاشفات رسید چنانکه ازان فقره که
حضرت خواجه قدس سره در عنایت نامه که بجناب مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد
صادق علیه الرحمة ارسال فرموده اند و نصیحت شیخ محمد مسعود ثبت نموده اند
هویداست و آن فقره اینست مولانا محمد مسعود از کشف قبور اعتبارے نگیرد
کشف صوریه محل خطا و لغزش ست سعی کند که حضور مع الله ظهور یابد و دوام
پذیرد و هرچند که عالم صاف شده باشد و معنی نورانیست نیز از نظر به هیبت اسقاط
یافته در کار و سعی باشد که جذبه و حضور ایشان دیگرست و دران مواطن اثر
سوی نامی و نشانے نیست گاهی بالکلیه و اکثر بالاوصاف لطیفه ست آرے گنج جهت
معدا گاهی فوق بجهت خصوصیتے که عرش مجید راست در وهم مے آید و گاهے
همه جهات را فرو میگیرد معنے و الله من ورائهم محیط بظهور میرسد و اگر صور
معنویه و اشکال صوریه محو نشده اند همچو سراب و خیال بے اعتبار افتاده و در
همین وقت نزد دریافت صور خیالیه هو الاول و الآخر در میان مے آید و اگر
در وقت فرو گرفتن آن توجه همه جهات را یا اکثر را صور و اشکال بالکلیه
محو شود و صفاے اتم بظهور رسد و معنی لیس فی الدار غیره دیار در جلوه آید هویدا
باید بود که کسوت معنویه درمیان ست لا اقل صفتیه جمیع معنی الکون یکسے
وقتیه دیگر بشناسد که در وقت ظهور و الله من ورائهم محیط میشوند بود که همچنین
کسوتی در میان میشوانند بود که بالکلیه نظر بنقش محو شده باشد یاری حقیقه
مقصود دریافت و ادراک نمے آید آنجا عشق و محبت ست و تصفیه نیز از
ماسوی الی آخر المکتوب الشریف و برادران دیگر حضرت ایشان که از آنحضرت
کمتر اند و خدمات ایشان نموده اند و از نظرات عنایات بهره ور شده و از فضائل

صدری نیز بانصیب اند یکی شیخ غلام محمد دیگر شیخ مودود ست و در وقت ترتیب مکتوبات قدسی
آیات بنام مشار الیهما مکاتیب متعدده اند از انجمله ست این مکتوبات که بشیخ مودود
مرسل داشته اند آنهم که بجهت حصول اسباب دنیویه باب باب عنا محشور بوده اند
ای برادر وفقنا الله سبحانه وایاک فرصت عمر بسیار قلیل ست و عذاب ابدی
متفرع بران حیف باشد که کسی این فرصت را در تحصیل امور لاطایل صرف
نماید و ملتزم آلام مخلد گردد ای برادر مردم از اطراف و جوانب در رنگ مور
و ملخ میریزند و شما قدر دولت خانگی را نا شناخته در طلب دنیا می دوید و ذوق
می دوید و بشوق خوانان و حصول آیه الحیاء شعبة من الایمان حدیث نبوی
ست علیه من الصلوة افضلها ومن التسلیمات اکملها ای برادر این نوع
اجتماع اهل الله و این قسم جمعیت ثمه فی الله که امروز در سرهند میسر ست اگر
گرد عالم گردید معلوم ست که عشر عشیر این دولت بدست آید و شما از ان ماجرا
حاصل کنید و شما اینچنین دولت را مفت از دست داده و از جواهر نفیس بجوز و
مویز در رنگ طفلان اکتفا نمودید ع حسرت باد و هزار حسرت باد ای برادر
تا وقت دیگر شاید فرصت ندهند و اگر دهند این اجتماع را بر نگذارند آن
زمان علاج چیست و تدارک بچه بود و تلافی چه چیز حاصل آید غلط کرده اند و
خطا فهمیده اید لقمهای چرب و شیرین مفتون نشوید و بلباسهای نفیس فریب
فریب مخورید که نتایج آنها غیر از حسرت و ندامت چه در دنیا و چه در آخرت
هیچ نیست بواسطه رضا طلبی اهل و عیال خود را در بلا انداختن و اختیار عذاب
اخروی نمودن از عقل دور اندیش دورست حق سبحانه و تعالی عقل داد
و متنبه کناد ای برادر دنیا که در بیوفایی مثل ست و اهل دنیا که در
دنائت رخست مشهور حیف باشد که کسی عمر گرامی خود را از پی بیوفا و خسیس

همین آن گمان نیک ثمره چون امام الائمه سراج الامه رضی الله عنه بوجود آورد
و انتها بنهایت او تعالی چون این قطب ربانی مجدد الف ثانی قدس الله سره
ظهور یافت طلوع این آفتاب ولایت بدانچه از تقریر شریف حضرت ایشان
که تخمین میفرمودند و نیز این بنده از بعضی معمران اقربای ایشان شنوده
چون ولادت پیر بزرگوار ایشان در حدود سنه احدی و سبعین و تسعمائة
وقوع یافته که کلمه خاشع ۹۷۱ بیان آن سال سعادت قرین نماید. و این در بلده شریفه
سرهند بوده که از اماکن معموره مشهوره روح افزای مملکت هندوستان
و مرکز آن دیار برکت آثار و هم در ایام طفولیت هرکه ایشانرا میدید بمضمون
کریمه یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار زبان حال و قال میکشوده و حضرت
شاه کمال قادری که ذکر شریفش سبق ذکر یافت انظار خاصه در حق ایشان
مرعی میداشته تا گویند در ایام کودکی حضرت ایشان را ضعف رو داده
چنانکه والده ماجده ایشان از فرط بی آرامی ایشانرا بخدمت شاه برده
التماس دعای صحت نموده حضرت او علیه الرحمة تبسم نموده و خوش[illegible]
تمام بر زبان مبارک رانده که خاطر جمع دارید که این طفل عمر دراز خواهد یافت
و عالم عامل و عارف کامل خواهد شد و مثل من و تو اند دامن این [illegible]
خواهند بر آمد و نیز بکرات آن شیخ بزرگوار به والد حضرت ایشان رحمه الله
انفاس بشارت اساس در حق حضرت ایشان فرموده حضرت ایشان
هفت هشت ساله بوده اند که شیخ کمال از جهان انتقال نموده حلیه
مبارک شیخ را بخصوصها بخاطر عاطر داشتند و آن خانه که مصحوب والد
بزرگوار خود در خدمت شیخ آنجا نشسته بودند نیز بیاد ایشان بوده
بالجمله چون حضرت ایشان بدبستان شدند از اندک مدت حفظ قرآن مجید نموده

تحصیل علوم نزد والد خویش مشغول گشته اند و بچند روزه توجه فتح تمام روی داده
چنانکه سخنان دقیق را حلهای تحقیق میفرموده اند و به بعض مواضع بکتب دقیقه
بعبارات دلکش کشاده مشکلات را تحریر میفرموده بیشتر علوم را نزد پدر بزرگوار
خود خوانده اند که را بیش بعضے علمای کبار آن روزگار گذرانده اند و بسیالکوت
نیز رفته نزد مولانا سے محقق مولانا کمال کشمیری رحمه الله که از فحول دانشوران
متورع بود بعضے کتب مشکله را چون عضدی و امثاله خوانده اند و بعض کتب
احادیث را نزد شیخ یعقوب کشمیری علیه الرحمة گذرانده بودند و این شیخ
یعقوب از خلفای بزرگ شیخ معظم و قطب مکرم شیخ حسین خوارزمی کبروی
قدس سرهما بود و در حرمین محترمین زادهما الله شرفا نزد کبار محدثین آنجا صحیح
حدیث نموده بود و نیز حضرت ایشان اجازهٔ تفسیر واحدی را با جمیع مولفاتش
چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر بیضاوی را با جمیع مصنفاتش چون
منهاج الوصول و غایة القصوی و غیرها و صحیح بخاری را با جمیع مولفات
او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ و غیر ذلک و مشکوة
تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر سیوطی و قصیده برده شیخ سعید بوصیری
و حدیث مسلسل را که مختصر ست جمیع الاسناد بیابید از عالم ربانی قاضی بهلول
بدخشانی رحمه الله روایت و اجازت یافته بودند و قاضی مذکور اجازت
این کتب مذکوره را با آن حدیث مسلسل از شیخ معظم عبد الرحمن بن فهد داشته
که او و آبای او در آن بلاد معظمه از کبار محدثین بوده اند و خانه ایشان ابا
عن جد بیت الحدیث چون بیان اسناد همه کتب درین اوراق بتطویل مے انجامید
درین میان اسناد اجازت مشکوة را با سند آن حدیث مسلسل تحریر می آرد

اما الحدیث المسلسل بالاولیة قال الشیخ عبد الرحمان بن فهد سمعته من لفظ سیدی

والدی عبد القادر بن عبد العزیز بن فہد وہو اول حدیث سمعتہ منہ قال حدثنی
بہ جدی الحافظ الرحلۃ تقی الدین محمد بن فہد الہاشمی العلوی وہو اول حدیث
سمعتہ منہ قال حدثنی بہ جمع من المشایخ الاعلام اجلہم العلامۃ برہان الدین الابناسی
سماعا من لفظ قاضی القضاۃ ابو حامد المطری بقرائتی علیہ بالحرم الشریف
المکی وہو اول حدیث سمعتہ منہما قال اخبرنا بہ الخطیب صدر الدین ابو الفتح محمد
بن المیدومی قال الابناسی وہو اول حدیث سمعتہ منہ قال المطری وہو اول
حدیث رویتہ عنہ قال اخبرنا بہ الشیخ نجیب الدین عبد اللطیف الحرانی وہو اول
حدیث سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ الحافظ ابو الفرج ابن الجوزی وہو اول حدیث
سمعتہ منہ قال اخبرنا بہ ابو سعد اسماعیل بن ابی صالح النیسابوری وہو اول
حدیث سمعتہ منہ قال اخبرنا ابو صالح احمد بن عبد الملک المؤذن وہو اول
حدیث سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو طاہر محمد بن محمش الزیادی وہو اول حدیث
سمعتہ منہ قال حدثنا بہ ابو حامد احمد البزاز وہو اول حدیث سمعتہ منہ قال
حدثنا بہ عبد الرحمان بن بشیر ابن الحکیم العبدی وہو اول حدیث سمعتہ منہ
قال حدثنا بہ سفیان بن عیینہ وہو اول حدیث سمعتہ من سفیان عن عمرو
بن دینار عن ابی قابوس مولے عبد اللہ بن عمرو بن العاص عن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہما ان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
قال الراحمون یرحمہم الرحمن تبارک وتعالے ارحموا من فی الارض یرحمکم من
فی السماء اما اسناد مشکوۃ المصابیح کہ کتابیست قیاس بدیگر کتب حدیث
مذکورہ متداول ومشہور وباجازہ واسناد محتاج تر از دیگر کتب حدیث
ووسایط اسناد بمولفش کمتر از وسایط کتب دیگر اشیت کہ ذکرش یابد
از حضرت ایشان ما قدس سرہ تا شیخ عز الدین بن فہد جان سند ست

که در حدیث گذشته محرر گشت لیکن شیخ عز الدین بن فهد مشکوة را هم از شیخ تقی الدین
بن فهد الهاشمی اجازه وارد وهم از شیخ الاسلام بن حجر العسقلانی رحمهما الله قال
الشیخ تقی الدین اخبرنا عالیاً الشیخ الامام اشرف الدین عبد الرحیم بن عبد الکریم
الجرهی قال اخبرنا به العلامه امام الدین علی بن مبارکشاه الصدیقی الساوجی
عرف بخواجه وقال شیخ الاسلام ابن حجر اخبرنا به العلامة اللغوی قاضی الاقضیة
مجد الدین محمد بن یعقوب الفیروزآبادی الشیرازی الصدیقی الشافعی قال اخبرنا به
الحافظ جلال الدین حسین والحجة العالم شمس الدین محمد المقدسی قالا والقید
الساوجی اخبرنا به مؤلفه ناصر السنة ابو عبد الله محمد بن عبد الله الخطیب قال الساوجی
قراءة واجازة وقال الاخران اذنا فقط بعد از اخذ این اجازة حضرت ایشان
فرمودند که مخصوص گردید که مرا داخل طبقه محدثین کردند و حضرت ایشان قدس سره
از عنایت کرم باین راقم محمد الهاشم بن محمد القاسم البدخشانی الیجوانی
عفی عنهما اجازة دارند این کتب مذکوره را با حدیث مسطور در اول شهر رجب
سنه هزار وسی وسه در بلده سرهند الحمد لله علی ذلک بعد از استماع بنده
حدیث مسلسل مذکور را از حضرت ایشان جناب مخدوم زاده جامع الفنون
حدیقة العیون خواجه محمد سعید سلمه الله به نکته زیبا اشاره نمودند و آن این بود
که فرمودند وصول حدیث رحم دیر هم مسلسل بالاولیه بحضرت ایشان
ایما می‌سهت باینچه آنحضرت در مکتوبی از مکاتیب در رمزهای دو چشمی
از مرتبه و معامله خود اشاره نموده اند فهم من فهم چون حضرت ایشان از
استفاده علوم معقول و منقول و فروع و اصول فارغ شده اند
رخت بمسند افاده کشیده اند و مدتها طلبه علوم را از برکات خویش
بهره ور گردانیده و بعضی رسائل شریفه بتازی و بفارسی در نهایت

بلاغت و فصاحت تصنیف فرموده کہ ازان جملہ ہشت رسالہ تہلیلیہ و رسالہ رد مذہب
شیعہ شنیعہ باآنکہ دران اوقات ارباب تشیع دران بلاد در غایت حشمت و
جاه بودند و بسلطان تقرب تمام داشتند و سلطان نیز بدین ارباب دین
نہایت عداوت بود لیکن از جوش غیرت اسلام کہ حضرت ایشانرا حضرت حق
سبحانہ عطا فرموده بود ملاحظہ این معنی در خاطر شان خطور نمی بود و ازان
راه کہ ابوالفضل مشہور را با اہل فضل سری بود و فضلا بالضرورات لازمہ
آمد شد می شد حضرت ایشان ہم دران وقت مکرر بمجلس او در آمده بوده اند
و وی بر وفور فضائل کثیره ایشان اطلاع یافتہ رعایتہا می نموده
چنانکہ یکی از تلامذه او با این فقیر گفت وقتی یکی از آشنایان خود
کلمہ چند رقم می نمود آنجا بتقریب نقلی کہ از حضرت شیخ شنوده بود فقرات
کثیره در توصیف شیخ تو بقلم آورد و دیگری از مصاحبان او گفت روزی
کہ حضور شیخ تو در مجلس وی حاضر بود وی زبان بتوصیف فلاسفہ و
علوم ایشان کشود و دران مبالغہ فراوان نمود چنانکہ بما یشبہ توہین
علمای دین حضرت شیخ تو سلمہ اللہ از حمیت اسلام تحمل نیارست نمود
و فرمود کہ امام غزالی قدس اللہ سره العالی در رسالہ شریفہ منقذ
عن الضلال بر نگاشتہ است کہ از علومی کہ فلاسفہ خود را واضع آن میدانند
آنچہ بکار می آید چون ہیئت و نجوم و ہندسہ و طب آنرا از کتب انبیای
ما تقدم و کلام ایشان سرقہ نموده اند و آنچہ زاده طبع ایشان ست
چون ریاضی و امثال آن ہیچ کار دین نمی آید ابوالفضل چون این شنود متغیر
شد و گفت غزالی نا معقول گفت حضرت شیخ تو نیز از استماع این سخن
او متغیر شده از مجلس او برخاستند و وقت برخاستن فرمودند اگر

ذوق صحبت با اہل علم داشتے از این حرفہاے دور از ادب زبان باز دار
و برفتند و چند روز بمجالس او حاضر نشدند تا او خود کس فرستاده معذرت
خواستہ طلب نمود و نیز روزے حضرت ایشان بمنزل ابو الفیض برادر او
در آمده اند کہ در تحریر تفسیر غیر معجمہ بوده چون ایشان را دیده خوش گشتہ
و گفتہ خوب رسیده اید موقعے از تعبیر پیش آمده کہ آنرا بحروف غیر معجمہ تاویل
و تفسیر نمودن متعسر شده من دماغ بسیار سوختم اما عبارت دلخواه بدست
نیامد حضرت ایشان بانکہ عبارات بے نقط ورزیده بودند در ساعت بمطالب
کثیره صفحہ در کمال بلاغت بنگاشتند کہ فیضی در حیرت رفت و مطلب
از تحریر این حکایت آنست کہ آثار جمعیت و غیرت ایشان ہم دران ایام کہ بسلوک
طریقہ صوفیہ در آمده بودند برین قسم مردم عیان بود و صحبت و ہیبت ایشان
بر آنہا چنین و بعنوان رسالہ رد شیعہ کہ دران ایام مرقوم شده نگارش
نموده اند کہ چون دران اثنا رسالہ کہ شیعہ در وقت محاصره مشہد عبد اللہ خان
اوزبک نموده بود و علماے ماوراء النہر نوشتہ بودند در جواب رسالہ آنہا
کہ در باب تکفیر شیعہ و اباحت قتل نفس و اموال ایشان مر مسلمانان را بود
باین حقیر قلیل البضاعت رسید کہ حاصلش بعد طے مقدمات ابلہ فریب
تکفیر خلفاے ثلاثہ است رضی اللہ عنہم و ذم و تشنیع حضرت عائشہ صدیقہ
رضی اللہ تعالے عنہا ٥ ترسم این قوم کہ بر درد کشان می خندند ٭
در سر کار خرابات کنند ایمان را ٭ بخاطر فاتر قرار یافت کہ در حل شبہات
واہیہ انہا و تحقیق مذہب فرقہ ناجیہ رسالہ نوشتہ آید تا سادہ لوحے
از مقدمات مزخرفہ آن در غلط نیفتد و از صراط مستقیم منحرف نگردد
فشرعت تحسین توفیقہ سبحانہ و اللہ المستعان و علیہ التکلان و بعضے

از طلبهٔ شیعه که متردد این حدود بودند باین مقدمات افتخار رسالت نمودند و در
مجالس امرا و سلاطین این مغالطات شهرت میدادند و این حقیر در مجلس
و معرکه مشافهه بمقدمات معقوله و منقوله آنها میکرد و بر غلطهای صریح ایشانرا
اطلاع میداد اما حمیت اسلام و رگ فاروقیم باین قدر ردو الزام کفایت
نکرد و سوزش سینه بکینه تشفی نیافت و بخاطر فاتر قرار یافت که با ظهار
مفاسد ایشان و ابطال شنایع تمام نجنبد انتهی کلامه و دران ایام که ایشان باگره
تشریف برده بوده اند چون مدتے بران گذشته والد ماجد ایشان از شوق
دیدار این فرزند فرشته مانند با وجود کبر سن و بعد مسافت باگره آمده اند
یکے از فضلاے آن دیار بزیارت ایشان آمده پرسید که باعث این
زحمت چه بود فرمودند شوق ملاقات فرزند دلبند شیخ احمد سلمه الله
چون دیدار ابا بر بعضے ضروریات نزد ما آمدن میسر نبود ما آمدیم ع بوے
نرود کنعان یعقوب برون آید چون والد ماجد ایشانرا با ایشان الفت
تمام بوده و از جان عزیز خود عزیز تر میداشته اند و همیشه بصحبت ایشان
مشغوف بوده اند و اند دقائق علوم دینی و اسرار یقینی در میان
مے آورده اند حضرت ایشان نیز بعد ازان سفر بکبر بوطن مراجعت
نموده ملتزم خدمت و صحبت والد بزرگوار شده اند و همگی اقتباس
انوار آن بزرگوار عالیمقدار گردیده و فوائد باطنیه کثیره از ایشان
دیده چنانکه خود در رسائل و مکاتیب تصریح بآن نموده اند از انجمله است
آنکه در فقرهٔ نخستین از رساله مبدء و معاد نوشته اند که این درویش را
با نسبت فردیت از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود و پدر بزرگوار
او را از عزیزے که بسبب قوی داشتند و بخوارق مشهور بودند نسبت

آمده بود و نیز این درویش را توفیق عبادت نافله خصوصاً ادای صلوٰة
نافله بوده است از پدر وے ست و پدر بزرگوار او را این سعادت
از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند حاصل شده بود انتهی مراد
حضرت ایشان ازان عزیز کثیر الجذبه والخوارق شیخ کمال قادری
مذکور ست و از عزیز دیگر که در سلسلهٔ چشتیه فرموده اند شیخ عبد القدوس
مذکور رحمهما الله سبحانه و حضرت ایشان بیواسطه والد بزرگوار از مین
آن انظار حضرت شاه کمال که در طفولیت دیده کرده اند بهره از نسبت
قادریه یافته بودند و بعد از مراجعت از خدمت شریفهٔ حضرت خواجه
باقی بالله قدس سره بایشان خرقه و نسبت کامله اجازه از روحانیت
حضرت شیخ کمال مذکور نیز رسیده و بیان این قضیه یعنی حصول
خرقه و نسبت تمام و اجازه آنکه خدمت شاه سکندر که نبیره حضرت
شیخ کمال بود و نائب مناب ذو الکمال آن بزرگ دین روزی که حضرت
ایشان در حلقه مراقبه با یاران نشسته بودند از کیتهل آمده خرقه متبرکه
حضرت شاه کمال را برده پیش حضرت ایشان نهاده چون حضرت ایشان
چشم کشاده اند شاه را دیده اند بتواضع معانقه نموده اند شاه گفت
چند مرتبه میشود که در معامله از حضرت جد خود شاه کمال مامور میشوم
که خرقه مرا بفلان که حضرت شما باشید برسان با آنکه مرا مشکل بود
خرقه متبرکه ایشان را از خانه برآوردن بازکسی دادن لیکن چون تاکید
مامور شدم ناچار امتثال امر نمودم حضرت ایشان آن خرقه را پوشیده
بحرم سرا درون رفتند بعد از مدتی که بیرون آمدند بعضی محرمان اسرار
گفتند که بعد از پوشیدن خرقه حضرت شاه کمال قضیه عجیب روی داده

و آن اینست که چون خرقه را پوشیدم حضرت شیخ الجن والانس سید عبدالقادر جیلانی
را رضی الله عنه دیدم که با خلفاء کبار خود تا حضرت شیخ کمال رحمهم الله حاضر
شدند حضرت غوث الثقلین جل مراد را بتصرف خود آوردند با انوار و اسرار نسبتهای
خاصه خود منور گردانیدند و من غرق لجه آن انوار و احوال گشتم و در غواصی
آن دریا در آمدم چون چند ساعت برین معامله رفت هم در غلبات آن
احوال ناگاه بر دلم خطور نمود که تو مربای اکابر نقشبندیه بودی و ملاک امر تو
نسبتهای آن بزرگان بود اکنون این صورت گرفت بمجرد این خطره دیدم (اصل ۱۲)
که مشایخ سلسله شریفه نقشبندیه و خواجه جهان خواجه عبدالخالق تا حضرت
شیخ ما خواجه باقی بالله قدس الله اسرارهم در رسیدند بر کار من در
مشاجره افتادند اکابر نقشبندیه قدس الله اسرارهم فرمودند که این مربای
ماست و از تربیت ما بذوق و حال و کمال و اکمال رسیده شما را با و چه دخل
ست اکابر قادریه رحمهم الله گفتند در طفولیت ما را با و نظرے بوده و چاشنی
از خوان نعمت ما ربوده و اکنون نیز خرقه ما پوشیده است زهی آن بهشت چون
شمع و چون گل با گرفته جنگ با پروانه و بلبل و درین مباحثه بودند که جماعه
از مشایخ کبرویه و چشتیه رحمهم الله در رسیدند و مصالحه نمودند بعد ازان
حظ وافر و نصیب کامل از نسبتین شریفین در باطن خود یافتم لاجرم حضرت
ایشان بطریق ندرت از سلسله قادریه نیز مرید میگرفتند و شجره آن مشایخ
میدادند و کلاه و داشتند نیز و اگر طالبی ازان سلسله فکر طلبی نمودی شجره
میکردند و بنسبت آنها تربیت مینمودند روزی یکی از طالبان صادق
از ایشان التماس ذوق و نسبت طریقه شریفه قادریه نمود ایشان
فرمودند که اکثر بصحبت و خدمت حاضر باش آن طالب

حاضر بیشتر حضرت ایشان خود را بہ نسبت آن بزرگان داشتہ افاضہ اولیا
بر ما مینمودند چون دو سہ روز برین گذشت اجلہ اصحاب ایشان کہ ریزہ
چینان خوان نعمت نقشبندیہ بودند در احوال خود بستگی دیدند و یکی از
ایشان ناچار از دلبستگی آمدہ قبض احوال را بعرض رسانید کہ خود را در یں
دو سہ روز نسبت خود بیگانہ می یابم تا چہ تقصیر از ما رفتہ باشد دیگری نیز
آمدہ مثل او معروض داشت حضرت ایشان تبسم نمودند و فرمودند ہیچ
تقصیری از شما بوقوع نیامدہ بل سر این بستگی آنست کہ شما از ما اقتباس
انوار نسبت اکابر نقشبندیہ رضی اللہ عنہم مینمائید و ما درین دو سہ روز
خود را جہت افاضہ طلبی از طالبان نسبت قادریہ بران نسبت میداریم
و در بجہ القای آن را کشودہ ایم ناچار شما کہ بآن مناسبتی ندارید معطل ماندہ
اید و منغلق گشتہ باز چون سیر با نسبت اکابر خواجگان رجوع نماید بستگی شما بکشادگی
ہمچنان بود کہ فرمودند و نیز حضرت ایشان در سلسلہ شریفہ چشتیہ اجازہ
ارشاد از پدر بزرگوار خود داشتند و از راہ کمال تقوی و التزام متابعت
سنت سنیہ علی مصدرہا الصلوٰۃ و التحیۃ از سرود و تواجد و غیرہا کہ
در رسوم این سلسلہ علیہ ہست احتراز میفرمودند بالجملہ از پدر بزرگوار خود
استفاضہای کثیرہ نمودہ و پیش از آنکہ بخدمت حضرت خواجہ باقی باللہ
قدس سرہ مشرف گردند در خدمت والد ماجد ہموارہ در وطن بکار
باطن و درس علوم ظاہری میگذرانیدہ و با وجود آنکہ خاطر عاطر ایشان
مائل بسفر حجاز بودہ رعایت خدمت حضرت والد را از وطن ہیچ جائی
رفتہ اند ہم درین ایام وقتی ایشان را ضعف قوی روی دادہ بودہ
از مشاہدہ غلبات ضعف ایشان والدہ مخدوم زادہای عالیشان را

بےآرامی روی نموده است و حضری کرده اند و دو رکعت نماز حاجت گذارده
بگریه روی نیاز بر خاک نهاده بوده اند در آن گریه ایشان از خواب در ربوده
و در آن خواب دیده اند که ثنائی میگوید خاطر جمع دار که ما را با این مرد کارهای
عظیم فراپیش است که هنوز از هزار یکی بظهور نیامده لاجرم حضرت ایشان بزودی
از آن بیماری شفا یافته اند و بعد از چندگاه از آن قضیه بخدمت حضرت
خواجه شتافته و آن علم اتم را با احوال اکمل هم آغوش گردانیده اند و آن جدول
احوال سالک را لازم کمال تا کمال رسانیده نادره زمان و قطب دوران و پناه
جهانیان گشته اند چه در فصل خطاب حضرت قدوة الاولیا خواجه محمد پارسا و
کذا کاسه در کتب دیگر اکابر محققین رضی الله عنهم اجمعین در بیان کریمه انما
یخشی الله من عباده العلماء ذکر یافته که علما سه گروه اند بعضی بعلم ظاهر عالم اند
و بعضی بعلم باطن و بعضی هم بعلم باطن و هم بعلم ظاهر و این قسم ثالث بس
نادر بود اگر در هر قرنی یکی هم باشد به برکت او مشرق و مغرب بارسد و قطب
وقت او بود و عالمیان در پناه دولت او باشند انتهی کلامهم الشریفه

فصل دوم در بیان وصول حضرت ایشان بشرف صحبت پیر بزرگوار ایشان
خواجه باقی بالله رحمه الله و در بیان تربیت دادن آن قدوة الاحبا بدیشان تا
کمال و اکمال [illegible] اجمالی ابیاست [illegible] که حضرت ایشان را
همیشه شوق طواف بیت الله و زیارت روضه رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم بےآرام میداشت لیکن چون والد ماجد ایشان را کبر سن ضعیف
حیات بودند ایشان از خدمت والد دوری گزیدن نمی پسندیده [illegible]
تا آنکه در سنه سبع و الف الهجری آن بزرگ سال رحلت [illegible]
باقی انتقال فرمود بعد انتقال والد بزرگوار همیشه بهشت حضرت ایشان

در سال هزار و هشت متوجه سفر سعادت اثر حج و بطحا شدند چون بدار الخلافه
دهلی رسیدند شخصی که از فضلای مولانا حسن کشمیری که آشنای ایشان
و از غلامان حضرت خواجه باقی بالله بوده حضرت ایشان را دلالت به نسبت
نموده و گفته امروز از سلسله علیه نقشبندیه اینچنین گوهری بی‌بها در سوی
این دیار آمده که طالب از یک نظر ایشان آن یابند که از اربعینات
متکاثره و ریاضات متواتره نیابند شعر آنکه تیر بر دیده یک نظر
وین به سخره کند بر دیده طعنه زند بر چله ؛ چنانکه آن عالی حضرت بآن عزیز
بعد از حصول بهره سرمایه کمال و ارشاد در شکر دلالت باین نعمت
عظمی در ضمن مکتوب به نگارش فرموده اند انیست فقیر در ادای شکر نعمت
دلالت شما اعتراف بقصور دارد و در مکافات آن احسان شما خود را عاجز
این همه کار و بار نتیجه بران نعمت است و این دید و داد مربوط بآن احسان
بحسن توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و بهمین توسل شما آن
بخشیده اند که کم کسی چشیده از خواص عطایا القدر عطا فرموده اند که
اکثری را از عموم عطایا آن مقدار میسر نشده است احوال و مقامات
و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زینها
راه عروج ساخته بمنازل وصول رسانیده اند لفظ قرب و وصول از
تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثم و لا وصول
و لا عبارة و لا اشارة و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیفیت و لا این
و لا زمان و لا مکان و لا احاطه و لا سریان و لا علم و لا معرفت و لا جهل
و لا حیرة شعر چگونه گویم سخن از آن در یتیم نشانه ؛ که با عنقا بود هم آشیانه ؛
ز عنقا هست نامی پیش مردم ؛ ز مرغ من بود آن نام هم گم ؛ چون اظهار

این احسانهاست خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن مرتب بران نعمت
شما بوده متضمن شکر نعمت شما بوده است در ضمن چند فقره مندرج ساخته بقید
کتابت در آورده بود که شمه از شکر آن نعمت شما ادا باید چون حضرت ایشان
از والد ماجد خود نیز ذره مناقب سلسله نقشبندیه و اهل آن شنیده بودند و
همواره مشاهده اشواق والد بزرگوار خود باین طریقه و اهل آن نموده و خود
هم در رسائل ایشان شیوه نازنین ایشان را دیده و ایضاً آنحضرت را مناسبت
و مجانست باین نسبت و مملو استعداد و قابلیت هر چه اکمل بود بشوق تمام
متوجه دریافت حضرت خواجه شدند گفتند توشه این راه حجاز سیر از آن
چه باشد که ازین نقد از ذکر و مراقبه این عزیزان را اخذ نموده بدان باشم
سرگرم بزاد ره این سعادت [illegible] را [illegible] اشتیاق و ترفرص وداع چون
رفته بحضور حضرت خواجه مشرف شده اند حضرت خواجه بشاشت
و [illegible] بسیار نموده از اراده و قصد ایشان پرسیده اند عرضی که
در پیش داشته اند بعرض رسانیده اند با آنکه شیوه مرضیه حضرت
خواجه نبوده که کسی را از طالبان بنفس نفیس دلالت بر اخذ طریقه از خود
و التزام صحبت خویش فرمایند یا از مثل این سفر متبرک [illegible] بسکونت خانقاه
خود اشارت فرمایند اما از آنجا که نظر [illegible] استعداد [illegible] و قابلیت ارجمند
این شاهباز بلند پرواز افتاده بود [illegible] آرام شده اند عادت خویش
تجاوز نموده فرموده اند هر چند اراده سفر مبارک در پیش داده بود اما
چند روز [illegible] بصحبت [illegible] داشت لا اقل ماهی یا هفته چه باشد
حسب الامر اقتضا بود [illegible] نموده در آن هفته [illegible] آن ماه [illegible]
رسیده اند [illegible] نرفته بود که از آثار [illegible] حضرت

خواجه عالیست از شوق انابت و اخذ طریقه حضرت خواجگان بزرگوار چه حضرت
ایشان استقبال نموده و آنرا بحضرت خواجه معروض داشته اند چون حضرت
خواجه شنیده اند بی آنکه استخاره جانبین بوقوع انجامد یا چنانکه شیوه
نازنین حضرت خواجه بود و بارسی و قالی درمیان آید ایشان را در خلوتی
طلبیده بذکر دل دلالت نموده اند و توجهات عالیه بکار برده که مبدای
لطیفه دل حق منزل ایشان بذکر گویا شده و آرام و حلاوت و التذاذ
تمام روی نموده و یوماً فیوماً بل آناً فآناً ترقیات عالیه و عروجات
متعالیه بظهور پیوسته تا [illegible] اند آنچه دیده اند کما ینبغی بیان [illegible]
بشوق طواف خانه کعبه بیشتر تا در اثنای راه بوصول بصاحب خانه مبارک
[illegible] روضه منوره حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم
میرفتند در میان سفر اقتباس انوار ساکن آن روضه مطهره
محصل گشته اند از چندگاه روز از این معامله چون حضرت خواجه قدس سره
آثار رشد و بقا از این مرشد بلند استعداد دیده اند در یکی از خلوات
باظهار وفا گفته که پیش از آن که پنج سال بسفر بطلوع هلال و کمال و اکمال
حضرت ایشان معاینه کرده بودند زبان کشوده اند و یکی از آنها این بود
که فرموده اند چون حضرت مخدوم ما مولانای بزرگ خواجگی امکنگی
قدس سره ما را امر کردند که به هندوستان شو تا این سلسله شریفه را آنجا
از تو رواجی پدیدار گردد ما خود را شایان این منصب ندیده تواضع نمودیم
ایشان امر باستخاره کردند در آن استخاره دیدیم که گویا طوطی بر شاخی
نشسته بود ما در دل خود نیت کردیم که اگر آن طوطی از آن شاخ آمده بر دست
ما نشیند [illegible] خواهد شد [illegible] این طور آن

دهلی پیوسته نموده آمده بودند نشسته بودند ما آنجا و زبان خود در اشتغال او دیده ایم
و آن اوسط در بدایت حال من شکر گفته شد و آن شب این واقعه را چون
به حضرت مولانا خواجگی قدس سره رسانیدم فرمودند که طوطی خوش الحان هندی است
در هندوستان از دامان شما عزیزی به وجود آید که عالمی از وی منور گردد و شما را
نیز از وی بهره رسد و این را اشارت بحال ایشان داشته اند و واقعه
دیگر آن بوده که فرموده اند که چون به شهر سرهند شما رسیده ایم در واقعه نمودند
که تو در جوار قطبی فرود آمده و از علامات آن قطب نیز آگاه گردانیدند چون صباح
آن علامت را یافت در درویشان و گوشه نشینان آن بلده رفتیم هیچ کدام را که دیدیم
در ایشان آن علامت نیافتیم و مشاهده حالت قطبیت از هیچ یک معاینه
نمودیم گفتیم شاید کسی از اهل این شهر قابلیت این فیض داشته باشد که از وی
بظهور آید چنان روز که شما را دیدیم همه علامت شما را موافق یافتیم و هم نشان آن
قابلیت در شما مشاهده گشت و نیز دیده شد که یک چراغ عظیم افروخته شما را
بوده که بسیار از آن چراغ ها از آن افروزان می گشت نیز شده و دیگر دیده اند که
سرهند ایستاده اند چراغ های کثیره افروخته اند که چون بنواحی سرهند رسیده ایم در دشت
صحرا که آنجا بار افکندیم مشعل دیدیم این را نیز اشارت بحال شما دانستیم بالجمله
آنچه در مدت دو سه ماه بعنایت الله از حسن نظر و تربیت خواجه باقی بالله در حق
حضرت ایشان بظهور رسیده قلم زبان و زبان قلم از تقریر و تحریر آن
قاصر است مجملی از آن که هم حضرت ایشان خود بتقریب تحریص طالبی بوی
بزرگی نوشته اند تبرکا ایراد نموده شد آیه القلیل یدل علی الکثیر و آن اینست
این درویش را چون هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل
و علا هادی کار او گشته بخدمت ولایت پناه حقیقت آگاه هادی طریق

اندراج النهایة فی البدایة وایں السبیل الموصل است درجات الولایة مویدالدین
الرضی شیخنا و امامنا محمد الباقی قدس الله تعالی سره که یکی از خلفای کبار خواجه
حضرات اکابر نقشبندیه قدس الله تعالی اسرارهم بوده اند رسانیده وایشان
این درویش را ذکر اسم ذات جل سلطانه تعلیم نمودند و بطریق معهود توجه نمودند
تا لذتی از تمام در من پیدا شد و از کمال شوق گریه دست داد و بعد از یک
روز کیفیت بیخودی یک دریای محیط میدیدم و صور و اشکال عالم را در رنگ
سایه در آن دریا مییافتم و این بیخودی رفته رفته استیلای پیدا کرده و به
امتداد کشید و گاهی تا یک پهر روز میکشید گاهی تا دو پهر و در بعضی
اوقات استیعاب شب مینمود و چون این قضیه را بحضرت ایشان رسانیدم
فرمودند نحوی از فنا حاصل شده است و از ذکر گفتن منع فرمودند و بنگاهداشت
آن آگاهی امر شد و بعد از دو روز مرا فنای مصطلح حاصل شد بعرض رسانیدم
فرمودند بکار خود مشغول باش بعد از آن فنای فنا حاصل شد چون این خبر
رسانیدم فرمودند که تمام عالم را یکی می بینی و متصل واحد میدانی عرض کردم
که بلی فرمودند که معتبر در ملاحظه فنا آنست که با وجود در این اتصال شعور
حاصل شود و در همان شب فنای فنا باین صفت حاصل شد بعرض رسانیدم
و حالتی که بعد از فنا حاصل شده بود نیز بعرض رسانیدم و گفتم که من علم خود
را نسبت بحق سبحانه حضوری می یابم بعد از آن نوری که محیط همه اشیا است
ظاهر گشت و من آنرا حق دانستم جل و علا و آن نور رنگ سیاه داشت
بعرض رسانیدم فرمودند که این انبساط که در آن نور مینماید در علم است
بواسطه تعلق ذات جل شانه باشیای متعدده که در بالا و پست واقع
شده انبسط مینماید نفی انبساط باید کرد و بعد از آن آن نور سیاه منبسط رو

بانقباض آورد و تنگ بستن گرفت تا آنکه بمقابله کشید فرمودند آن نقطه را هم
باید نفی کرد و بحیرت آید پنهان کردم آن نقطه موهوم هم از میان زایل شده
بحیرت انجامید که دران موطن شود و حق سبحانه خود بخود هست چون بعرض رسانیدم
فرمودند که همین حضور بی حضور نقشبند است و نسبت نقشبندیه عبارت ازین
حضور است و این حضور را حضور بے غیبت نیز میگویند و اندراج نهایت
در بدایت در موطن ضرورت مے بندد و حصول این نسبت مر طالبان درین
طریق در رنگ اخذ کردن طالبیست در سلاسل دیگر اذکار و اوراد را از پیر تا
بران عمل نماید و سپے بمقصود برد ع قیاس کن زگلستان من بهار مرا
و این درویش را این نسبت عزیز الوجود بعد از دو ماه و چند روز از
ابتدای زمان تعلیم ذکر حاصل شده بود و بعد از تحقیق شدن این
نسبت فنای دیگر که آنرا فنای حقیقی میگویند حاصل گشت و دل را
آنقدر وسعت پیدا شد که تمام عالم را از عرش تا مرکز زمین در جنب
آن وسعت مقدار خردله قدری نبود بعد ازان خود را و هر فرد عالم بلکه
هر ذره را حق میدیدم جل و علا بعد ازان هر ذره عالم را فرادی فرادی
عین خود دیدم و خود را بلکه هر ذره را آنقدر منبسط و وسیع دیدم که تمام عالم را
بلکه اضعاف عالم را دران گنجایش باشد بلکه خود را و هر ذره را نوری یافتم
منبسط که در هر ذره ساری است [illegible] و اشکال عالم دران نور مضمحل و متلاشی
بعد ازان خود را بلکه هر ذره را مقوم تمام عالم یافتم چون بعرض رسانیدم
فرمودند که مرتبه حق الیقین در توحید همین است و جمع الجمع عبارت
ازین مقام است بعد ازان صور و اشکال عالم را چنانکه اول حق مییافتم
این زمان موهوم یافتم [illegible] حیرت دست داد درین اثنا عبارت فصوص

سرہند کثیر العلم و قوی العمل روزے چند فقیر با او نشست و خاست کردہ عجائب
بسیار از روزگار اوقات او مشاہدہ نمودہ بآن ماند کہ چراغے شود کہ عالمے
از و روشن گردد والحمد للہ تعالے احوال کاملہ او را بیقین پیوستہ و این شیخ
مشار الیہ برادران و اقربا دارد ہمہ مرحوم صالح و از طبقہ علما چندے را دیدہ
ملازمت کردہ از جواہر عالیہ دانستہ استعداد ہائے عجیب دارند فرزندان
آن شیخ کہ اطفال اند اسرار الٰہی اند بالجملہ شجرہ طیبہ اند انبتہ اللہ نباتا حسنا
و فقرائے باب اللہ و لہا استعداد عجیب دارند انتہی کلام الصادق اللطیف
این فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان قدس اللہ سرہ شنودم کہ فرمودند
از ان روز کہ در خدمت علیہ حضرت خواجہ خود قدس اللہ سرہ تعلیم طریقت
گرفتم مرا بہ یقین پیوست کہ عنقریب اللہ سبحانہ بمحض کرم مرا بنہایت این
راہ خواہد رسانید ہر چند از راہ دید قصور حال و اعمال نفی این یقین
مے نمودم صورت نمی بست و اکثر این بیت ورد زبانم بود ع از ین نورے
کہ از تو بر دلم تافت بیقین دانم کہ آخر خواہد یافت ابد اثرے
ادائے این بیان حضرت ایشان با انکسار و نیاز مندی و استغراق
تمام آب در دیدہ کلمہ تحمید بر زبان شریف آوردند یکے از خادمان
ایشان از زبان مبارک ایشان نقل کرد کہ فرمودند در ابتدائے احوال
کہ بارادہ در خدمت خواجہ خود قدس سرہ رنگہا و نسبتہا ظاہر میشد و
حضرت خواجہ ما برادر طریقت ما شیخ تاج را فرمودہ بودند کہ احوال و وقائع
بعضے یاران را شنودہ بعرض ایشان رسانند لیکن احوال مرا از ان شیخ
گردانیدہ خود مے پرسیدند لاجرم من نزد شیخ رفتہ چیزے نگفتم تا روزے
شیخ بمن گفت کہ ای فلان ترا چیست کہ از احوال خود چیزے نمیگوئی

من متواضع رفتم و گفتم احوال من شایان استماع ایشان نیست شیخ ابرام نمود
و گفت لا اقل واقعه اگر دیده باشی بگو اتفاقاً دران نزدیک در یکی از
وقایع دیده بودم که من متوجه شیخ تاج شده‌ام و شیخ را تصرف نموده‌ام چنانکه
بیخود شده افتاد چون الحاح شیخ را بتندی تمام در اظهار واقعه
دیدم لاجرم از روی جبر این واقعه مذکوره را بیان نمودم شیخ متغیر شده
در حیرت و خاموش ماندیم غرض از تحریر این حکایت ایمای همت والای
حضرت ایشان است از بدایت تا نهایت از بلندی این همت و سمو فطرت
و علو استعداد و قابلیت و کثرة علم و عبادت و وفور ریاضت آوازه
پیر رفیع المرتبه قدس سره باندک ایام و فرصت رسیده اند بجای که
رسیده اند و حضرت خواجه قدس سره بشکرانه آنکه حضرت حق سبحانه
اینچنین مسترشد والا قابلیت وافر الفضیلت را که بصحبت ایشان رسانید
و از یمن نظر تربیت و برکات هدایت ایشان بکمال و تکمیل واصل گردانید
عواید قولی و فعلی دعای بجا آورده در ساعتی که مشتری از کسب سعادت
نهایت حضرت ایشان را خلعت اجازة کامله پوشانیدند و بسبب آنکه وطن
مالوف آنحضرت بود رخصت فرمودند و جمعی از طالبان صادق خود را در
خدمت ایشان تعیین نمودند پس حضرت ایشان با نعمتهای فراوان
بوطن باز گشتند چون باز گشتن شاهباز بلند سیر ابو سعید ابو الخیر از خدمت
شیخ الاقطاب ابو العباس قصاب قدس سرهما چنانکه خود فرموده باز آییم
با صد هزار خلعت و فتوح انتهی و بامر حضرت خواجه دران بلده بتربیت طالبان
حق پرداختند و در اندک مدت جم غفیر را از سرچشمه فیوضات خویش شاداب
ساختند در اثنای این افاضات ناگاه از انجا که همت والای آنحضرت

مطلبیات احتمال ضرر غالب است که جماعه را فرمایند که از احوال این خسته بال نظر خیال
خود بپوشند مجال نظر احوال دیگر بسیار است من گم شده ام مرا مجوئید
از گم شدگان خبر مگوئید ۔ از حضرت خداوندی جل سلطانه باید اندیشید امری را
که حق سبحانه وتعالی کمال او میخواهد در تنقیص و سخن گفتن بسیار نامناسب است
و فی الحقیقة معارضه است باو تعالی انتهی کلامه الشریف تا آنکه حضرت حق سبحانه
مطلبی را که درین عزلت میجستند بمحض کرم عطا فرمود آنگاه بافاضه طلاب باز گشتند
چنانکه خود در یکی از مکاتیب نگارش نموده اند که حاصلش اینست که چون خواجه
من مرا بکمال مصطلح این طائفه علیه رسانیده اجازت دادند مرا فی الجمله آنوقت
دران کمال و اکمال حاصله خود ترددی بود آنرا بکرامت دریافتند فرمودند
که تردد را دران راه نباید داد که ازان ترددی در کمالیت مشائخ لازم آید
حسب الامر شریف شروع در تعلیم طریقت رفت و در مسترشدان کار سنین
بساعات محسوس گشت درین میان باز علم نقص خود پیدا شد آنانرا که پیرامون من
می نشستند جمع کرده حدیث نقص خود گفتم و وداع خواستم اما طالبان اینمعنی را محمول
بر تواضع داشته از انچه داشتند نبرگشتند بعد از چندگاه حضرت حق سبحانه
وتعالی احوال منتظره را محصل گردانید انتهی ما اخذنا من کلامه المفصل المکمل باز
حضرت ایشان بشوق دریافت ملازمت خواجه عالیشان از سرهند بدهلی
شده اند و مدتها در خدمت پیر بزرگوار بسر برده و صحبتهای شگرف گذرانده
و معامله را بچندین درجه از پیشتر رسانیده اند و با اینهمه الطاف کثیره حضرت
خواجه و حصول معاملات بلند و فضائل ارجمند بنوعی رعایت ادب پیر بزرگوار
مینموده اند که فوق آن متصور نباشد فقیر از زبان شریف خدمت خواجه
حسام الدین احمد سلمه الله تعالی شنودم که بعد از مدح و ثنای حضرت ایشان

فرمودند که با وجود علو مرتبه و کثرت فضیلت که ایشان را بود در کمال رعایت آداب حضرت
پیر دستگیر هیچکس از میان اصحاب حضرت خواجه ما چون ایشان نبوده لهذا پیش از
دیگران برکات نصیب روزگار ایشان شده شاهد عدل این فرموده خواجه حسام الدین
آنکه یکی از مقبولان حضرت خواجه باقی بالله قدس سره باین فقیر گفت که در آن
ایام که حضرت خواجه با نهایت التفات باین خلیفه عالیه حیات یعنی شیخ بوده‌اند
و در توقیر و احترام ایشان مبالغه میفرمودند روزی به تقریبی مرا طلب ایشان
فرستادند همین که بخدمت ایشان آمده گفتم که حضرت پیر دستگیر شما را طلبیده اند
بمجرد استماع این خبر رنگ رخسار ایشان متغیر شد چون تغیر چهره خائفان و از
غایت خشیت اضطرابی قریب برعشه در ایشان پیدا گشت من با خود گفتم سبحان الله
آنکه می‌شنودیم نزدیکان را بیش بود حیرانی بچشم خود دیدیم حضرت ایشان قدس
سره نیز در رساله مبدأ و معاد رقم نموده اند که ما چهار کس بودیم در ملازمت حضرت
خواجه خود که پیش مردم درمیان سائر یاران امتیازی داشتیم و هر کدام ما را
نسبت بحضرت خواجه قدس سره اعتقاد علیحده بود و معامله جدا بود این فقیر
بیقین میداند که مثل این صحبت اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از
زمان آنسرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز بوجود نیامده است و
شکر این نعمت بجا میباید آورد که اگر چه بشرف صحبت خیر البشر علیه و علی آله
الصلوة و السلام مشرف نشده‌ایم باری از سعادت این صحبت محروم نمانده‌ایم و
هر کدام را باندازه اعتقاد بهره رسید انتهی کلامه فالحاصل از همین این رعایت‌ها شد و دیگر
اسباب اخذ برکات دیدند آنچه دیدند تا بجائی که حضرت خواجه اشیا را ایشان نمودند
هر چه از جواهر عالیه نسبتهای متعالیه داشتند و لوای سعد رقم این کلام بشارت
اساس شیخ ابو العباس را در حق شیخ ابو سعید فرمود که وقتش ایثار ما رفت نصیبه

این جوان بیشکی آمد سبا کیش باد انتهی بر فرق فرقدان سای این فاروقی نژاد افراشتند
و کارخانهٔ ارشاد خود را بحضرت ایشان حواله نموده تربیت طالبان را بایشان واگذاشتند
و این رقیمه الارا بحضرت برنگاشتند هو جمع از دوستان که گرفتار بار وجود
بودند چون در مضیق و ما منا الا له مقام معلوم در بند مصلحت فکر و عقل با اقتضای
آن نمود که درین برشکال از مقابلهٔ بوقلمون دور افتاده در تحت آفتاب مشهود
زندگانی نمایند انشاء الله بسنبکی و بابکی با آخر رسد فواید صحبت و جماعت امری است
محقق چه حاجت باظهار است ۵ اگر فتاریم بر ما ناوک بیداد ریز * سوسن و گل بر
کنار مرهم آزاد ریز * انتهی مکتوبه الشریف باز حضرت ایشان بوطن مالوف مراجعت
نموده مدتی بافاضات سالکان الی الله دران بلده اشتغال فرمودند و از احوال
عظیمهٔ حاصلهٔ خود و ترقیات یاران و همپیرگان بزبان قلم عرضه داشتها به پیر
بزرگوار نمودند که بعضی ازان عرایض بعد از تمامی این فصل در فصل علیحده
رقم خواهد یافت انشاء الله تعالی آنرا که شوق دل خوانان آن باشد که بتفصیل
آن اطلاع یابد بمطالعهٔ آن عرایض که در عنوان دفتر اول مکتوبات قدسی آیات
ثبت یافته است نماید و همچنین حضرت خواجه بزرگوار احوال یارانی را که بخدمت شریف
ایشان در دهلی بوده اند غایبانه از حضرت ایشان می پرسیده اند که توجه
نموده ترقیات و قابلیات هر یک را معلوم فرموده از سرهند بایشان قلمی نمایند
روزی یکی از مخلص اصحاب ایشان بتضرع تمام التماس نظرات عنایات خاصه
نموده فرموده اند که ان شاء الله چون جناب ایشان از سرهند اینجا بیایند التماس کنیم
که در حق تو توجهات خاصه نمایند و در اندک فرصت ترا بمقامات عالیه رسانند
و کذلک دقائق علوم طریقت و د[illegible] نهایات مقامات بعض ارباب معرفت و تحقیق
را نیز از ایشان استفسار میفرموده اند و آنچه در جواب حضرت ایشان

معروض میداشته اند موجب اطمینان خاطر عاطر ایشان گردیده محامد کثیره بر زبان
می آورده اند این مکتوب شریف خواجه عالیشان که بحضرت ایشان ارسال فرموده
اند و به واسطه از خط شریف منقول میگردد شاهد آن مطالب است هذا هو بعد
مسند ارشاد واسع دانور باد مسوده رساله که در طریقه خواجگان تمام شده خواجه
برهان کحل البصر مشتاقان گردانیدند حمد الله سبحانه والمنة بغایت عالی است
و لطیف لیکن بخاطر میرسد که التماس نموده آید که قدری در احوال حضرت خواجه
احرار قدس سره تفتیش فرمایند شاید که امور دیگر هم ظاهر شود همان روز که
بمطالعه آن لطیفه غیبیه مشرف شده در اثنای نعاس خاطر آمد که روحیست چه
یعنی عالم ارواح با ایشان تعلق دارد چون حاضر شد بصحبت منصف ملاحظه متردد گذشت
که مشار الیه که بود لیکن ظن غالب آن بود که اشاره بحضرت خواجه بود دیگر در طریقه
ائمه دیده شود لیکن که چیزی ظاهر گردد و دیگر از سخنان ایشان معنی مخصوصی
مفهوم میشود و این نیز از بعض خوابها دریافته شده که ایشان بحسب خلقت
نهایت در بدایت مندرج مخلوق شده اند چه عجب اگر فوق نقطه سلم در زیر
مقام وحدت علیا که قابلیت مطلقه است مخلوق باشند یکی که هم مورد تجلیات
هم دیده شود و ایضاً در مقام حضرت فاروق رضی الله عنه ذکر میشود از ند
که داخل آن مقام شده به نزول آمده اند یا از راه دیگر یکتا آمده اند
شاید که مخلوقیه فوق نقطه بسبب عدم تقرر در آن مقام شده باشد یا یکبارگی البته
عنایت نمایند و نیاز تفتیش نمایند که تسلی خاطر نگران است التماس دیگر آنکه
در باب فنای بشریت نیز توجهی فرمایند که از غیر مقام فنای فی الله نیز
مقامی دارد یا منحصر است در داخل شدن همین مقام از جمله جماعتی که در
فوق این مقام مخلوق شده اند ظاهر انست که تجلیات محفوظ باشند و

حاجت بکسب و ظهور فنای بشریت نداشته باشند و ایضاً جماعتی که در زیر بیان مقام
وحدت محو شده باشند و اگر چه از راه جذبه قیومیت یا غیر آن رفته باشند نیز از عود
بجهة بشریت محفوظ باشند. ایضاً باید نظری در خاتمه جبروت که مقام انبیاست
صلوات الرحمن علی نبینا وعلیهم نیز بکشید که در آنجا نیز مقاماتی خواهد بود که از عود و نکوص
ایمن گردانند ایضاً در مقام فنای فی الله نیز نظری بفرمایند که شاید غیر ازین
راه ظاهر تفصیل راه دیگری هم داشته باشد و بعضی ازین عزیزان ازان راه
داخل شده باشند باقی احوال آن متوقف ایشان است بهتر معلوم ست چه نویسیم
چنان اسامی و علامات مقامات ما را معلوم نیست تغیرات را چه نوع توان
نوشت انشاء الله انچه مرضی ست بیان شود محمد صادق و جمیع برادران
واعزه نیازمندی قبول نمایند انتهی مکتوبه العالی این پرسشها و فوائد
ازان خواجه والا مرتبه باین خلیفه عالی منزله بجائی رسید و استماع احوالات
بلند تازه حضرت ایشان بآنجا کشید که خود نیز از ذوق تعطشی که داشتند بآنکه
این دو بیت شریف البیان دو گواه این مدعا توانند بود ؎ بس تشنه و بیا
خرابیم ای دوست * در حسرت یکدم آمدیم ای دوست * هر جا که ترشح تو بینیم *
در العطش آییم و نشینیم * چنان آمدند که احوالات تازه که از خصائص
مقتضای استعداد حضرت ایشان بظهور رسیده بطریق روایة عالی از
سافل که بعضی اساتذه از محدثین از تلامذه خود اخذ حدیث نموده اند حضرت
خواجه بزرگواران احوالات را ازین نائب عالیقدار خود اخذ فرمایند
بحضرت ایشان اظهار ما فی الضمیر فرمودند حضرت ایشان بسکی تواضع
و انکسار گردیده براه معذرت رفتند که مبادا آن امتحانی بود در حق
ایشان و معروضه ترک ادبی گردد لکن چون الحاح حضرت خواجه بجای رسید

عدم امتثال امر واجب الاطاعت منجر میشد بترک ادب لاجرم حضرت ایشان با دست
و تواضع مبالغه در اهتمام بعرض رسانیدند که احوالات حاصله حاضر اند و دعا و توجه
تمام بحصول انچه پیر بزرگوار ایشان میخواست گماشتند تا بعنایة الله سبحانه
ان مطالب بحصول پیوست و حضرت خواجه بمجلس اصحاب مزیدی ازین با جداد میان
نهاده بوده اند چنانکه بنده این قضیه را باد سے تفاوتی از زبان شریف شیخ تاج الدین
سلمه الله شنوده که مشار الیه از زبان مبارک حضرت خواجه نقل مینمود و آنکه در بعضی مراسلات
حضرت ایشان مرقوم است که عزیزی متوجه شد چنان و چنین اشاره بحال آن قدوه
ارباب کمال است که بامر ایشان از حال ایشان با ایشان خبر داده اند بالجمله معاملت
حضرت خواجه بحضرت ایشان رضی الله عنهما بحاضران گواه این ماجرا بود که آن شیوه
نیازمندی که مریدان را به پیران باید آنحضرت با این خلیفه بزرگوار خود در میان آورده
بودند چنانکه در رفتند و خود سر حلقه اصحاب خود ایشان را داشته و مقتدای حلقها
مراقبه صباح و رواح بهم ایشان را گردانیده بودند و خود چون تا بیست شاه آن خود با آن
حلقه داخل میشدند و چون از حلقه تا آن مجلس که حضرت ایشان آنجا بودند باز بیشتر
چندین گام پیشتر و قدری می نهادند رعایت غایت ادب را دیار از نیز تا کید کرده بودند
که استقبال و مشایعت را که با ایشان مینمودند بحضرت ایشان ما نمایند و با ایشان با
سلسله کیش گزیدن با اصحاب خود فرموده بودند که با طلان خود را نیز در حضور حضرت ایشان
متوجه باشند ازین امر از زبان جناب سیدی و مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله بتقریب تو ادب
حضرت خواجه عالیشان بحضرت ایشان شنودم که حکایت کردند که روزی حضرت ایشان
در حجره خود بر پوستین غنوده بودند ناگاه حضرت خواجه باقی بالله تشریف برده
مبارکه بدر حجره ایشان رسیدند دریافت ایشان به در حجره رسیده خادم حضرت ایشان
خواست که حضرت ایشان را بیدار کند حضرت خواجه بمبالغه تمام او را از بیدار کردن

منع فرمودند و ایشان به نیاز و ادب تمام بیرون در نزدیک ایستادند انتظار بیداری
حضرت ایشان میکشیدند لمحه نگذشته بود که حضرت ایشان بیدار شده آواز دادند
که بیرون در کیست حضرت خواجه با ادب تمام گفتند که فقیر محمد باقی حضرت ایشان
از عرش خود با اضطراب برجسته بیرون آمده با افتقار و انکسار تمام در خدمت نشستند
و نیز مکاتیب شریفه حضرت خواجه بزرگوار که قبیل آن ایام بحضرت ایشان نگارش
فرموده اند مجز این مقوله است از انجمله است این دو رقیمه که دو شاهد عدل اند بران
مدعا رقیمه هو الولی حق سبحانه باعلی مرتبه الکمال برساند و للارض من کاس الکرام
نصیب تکلف نیست آنچه حقیقت حال است نوشته میشود پیر انصاری قدس سره میفرموده
من مرید خرقانی ام لیکن اگر خرقانی درین وقت میبود با وجود پیریش مریدی من
میکرد هرگاه صفت آن بی صفتان این باشد گرفتاران آثار صفات چرا جان فدای
لوازم طلبگاری نکنند و از هر کجا بوی بمشام ایشان رسد در پی آن نروند
اکنون تامل و اهمال باندازه استغنا و بی نیازی است موقوف باشارتست
ع گر طمع خواهد ز من سلطان دین + خاک بر فرق قناعت بعد ازین
باری نسخه حال و اراده ما نیست خدای عز و جل برانچه میباید مهتدی گرداناد
و از عجب و پندار مخلص بخشاد و بقیه المقصود جناب سیادت مآب امیر
صالح نیشاپوری سلمه الله اظهار طلب نمودند چون وقت مقتضی این نبود
تضییع اوقات ایشان دادن از مسلمانی نمود لاجرم بصحبت شما فرستاده شد
انشاء الله بقدر استعداد بهره مند گردند و توجه بلطف کامل یابند والدعا
رقیمه ثانیه الله تعالی فقرا و مساکین و درمانده را از برکات برگزیدگان
بهره ثانی برساناد و مدتیست که عرض نیاز مندی بدرگاه ولایت نکرده ام
از بی کاری یک کلمه را تا صدان صادق حامل نیتوانند شد الحمد لله این بنده هم

سوزنت می بند و دیگر چه نویسم سخن درویشان بحضرت شما نوشتن از نهایت بیشرمی
است حکایت اوضاع صدریه بسیار بیجا الغرض مارا حد خود می باید دانست
و از فضول احتراز باید کرد والدعا انتهی مکتوبه الشریفه بالجمله این صحبت و معامله
که میان این پیر و این مرید قدس سرهما بظهور رسیده کم کسی شنیده و از عجائب
روزگار است و موجب حیرت اولو الابصار و هم شاهد فنای اتم و تعطش اکمل خواجه
بزرگوار و هم گواه علو مرتبه شیخ ما که زبده مقربین است و قدوه اخیار و نجیبین
حضرت خواجه بزرگوار در آخر کار سفر فرموده اند که دریا آخر بار را از اثر صحبت فلان
و اشاره بحضرت ایشان نموده اند معلوم شد که توحید کوچه تنگ بوده و فوق
آن شاه راه دیگر والله اعلم بحقیقته کلامه در سفر سوم که حضرت ایشان از سرهند
بلاهور است آن خواجه صفا کیشان رسیده اند فرموده اند آثار ضعف بدن بسیار
ظاهر میشود امید حیات کمتر مانده و فرزندان برخوردار خود خواجه عبید الله و خواجه
محمد عبید الله را که آنزمان شیرخواره بوده اند طلب فرموده از حضرت ایشان التماس
توجه در حق آن دو نور دیده نموده اند و حضرت ایشان در حضور پیر بزرگوار بامر
ایشان توجهات علیه در حق پیرزادها فرموده اند چنانکه اثر آن توجه بحضرت خواجه
نیز ظاهر شده است و نیز فرموده آنحضرت در حق والدات آنها غائبانه توجه نموده اند
چنانکه در ذکر حضرات مخدوم زادها منقولا عن مکتوبه الشریفه اشاره بآن رفته است
و نیز فقرات مدحیه که از زبان درفشان حضرت خواجه درویشان در حق حضرت
ایشان بظهور پیوسته بیش از آنست که تحریر گنجد چندی ازان بر نگاشته می آید
روزی فرموده اند که ایشان از کمل مرادان و محبوبان اند وقتی دیگر فرموده اند
که امروز در زیر فلک ازین طائفه علیه چون ایشان نیست وقتی دیگر بزبان
مبارک رانده اند بعد از صحابه و کمل تابعین و مجتهدین چون ایشان معدودی چند

از اخص الخواص منظر شده در آینده و نیز فرموده اند که ما در این شهر چهار سال شیخی کردیم
چهار روز بازی کردیم اما الحمد لله والمنة که این بازی ما و این دکان پردازی ما
بیفایده نشده که چون ایشان بروی کار آمده و نیز فرموده فقیر از زبان مبارک حضرت
ایشان شنود که فرمودند سرگرمی حضرت خواجه ما قدس سره به تربیت طالبان
تا زمانی بود که معامله ما بانتها نرسیده بود چون از کار من فارغ شدند مرئی گردید
که خود را از کار شیخیت کشیدند و طلاب را بما حواله نموده فرمودند که این تخم را از بخارا
و سمرقند آورده ایم و در زمین برکت آئین هند کشتیم و نیز بعد از وصیت آن خواجه
ذو البرکات از میان مسودات مکاشفات خاصه مستوره مسوده بر آمده که آنجا چهار
دائره کشیده بوده اند در یک دائره ولایت لیقع واو رقم نموده و در دائره چهارم
کمال مطلق و ارباب از دوائر اربعه را از اخص الخواص بعد الصحابه و التابعین
رضی الله عنهم اجمعین در حواشی آن دائره موافق مرتبه آنان بنوعی که و غیبه
از کشف بلاریب معاینه گردیده رقم فرموده در میان همه آنها ده دوازده تن
را از رؤسای ایشان در هر دائره وجه اکمل و اخل دیده اند حضرت ایشان را
نیز داخل این ده دوازده یافته و نیز آن خواجه عالیشان مکرر اشاره بقطبیت
حضرت ایشان فرموده اند و از بعض رسائل و مکاتیب حضرت ایشان ما نیز جامعیت
ایشان میان قطب ارشاد و قطب افراد لایح میگردد که از آنهاست دو فقره
از نخستین فقرات رساله مبدا و معاد فقره اولی از آن متضمن افاضات روحها
رکابیست بر حضرت ایشان و آن دو فقره بعد از تحریر فقرات عرایض در
آخر فصل آینده خواهد آمد ان شاء الله سبحانه بعد از مرخص شدن حضرت ایشان از
سفر سوم از پیش بزرگوار خود که بعد از آن ایشان را ملاقات ایشان نصیب نگشت چون
حضرت ایشان از دهلی بسرهند شدند روزی چند آنجا گذرانیده بودند

متوجه بلده عظمه لاهور گردیدند اکابر و اصاغران بلده مقدم محترم ایشان را غنیمت شمردند
و بسیاری از خواص و عوام در سلک ارادهٔ آن غوث الانام درآمدند و صحبت گرم شد و حلقه
و شغل و مراقبه اتساعی پذیرفت فاضلی از تلامذه عالم عامل حنفی مولانا جمال تلوی
رحمه الله بفقیر گفت در ان سفر اکثر استادها که مولانای مذکور باشند به نیازمندی
و اخلاص تمام بملازمت شیخ بزرگوار تو میرسیدند تا روزی وقت برخاستن مولانا
از ان صحبت گرامی شیخ خواستند که چند قدم مشایعت مولانا نمایند مولانا پاس افراد
ایشان را برداشته پیش پای ایشان نهاد تا شاگرد آمد از آن افراط تواضع مولانا گران
نموده چه اعتقاد ما در حق مولانا از روی علم بیش از ایشان بود و از روی ورع و
و صفای باطن نیز از ایشان کم نمیدانستیم چون بیرون آمدیم گستاخی نموده عرض
داشتم که این همه تواضع و تذلل از مثل شمای وجهی ندارد فرمود ایشان اولیا
باشند و از محرمان اسرار لی مع الله احترام ایشان بر ما این لازم است مارا
درین باب معذور بل ماجور دانید و نیز یکی از مخلصان حضرت ایشان که بمولانای
مذکور نسبت شاگردی و همسایگی داشت باین حقیر گفت در ان ایام که حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند و مولانا جمال بصحبت آن قدوه ارباب
کمال میرسید روزی در خلوتی مولانا از حضرت ایشان پرسید که شما امروز جامع
اید میان علم احکام و علم اسرار و احوال و [illegible] مسائل [illegible]
که بظاهر شرع چندان موافقت ندارد و بسیاری از [illegible] اولیا [illegible]
[illegible] حضرت ایشان [illegible] مولانا [illegible]
از [illegible] مولانا فرو [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] تمام [illegible] کسی [illegible]
[illegible] حضرت ایشان [illegible]

سه ندانم چه گفتم چه انگیختم * که گفته و از دیده خون ریختم * بتقریب این قطعه
و نسبت توجه یکی از مخلص اصحاب حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت
باین حقیر نقل کرد که فرمودند در اوائل طلبات نسبت اماطت و سریان صحبت
روزی یکی در حضور من بر قلم قطع زد انگشت من بریده شد بالجمله درین اثنا
این گرمی صحبت حضرت ایشان در لاهور با ارباب فضل و اصحاب حضور ناگاه خبر
انتقال خواجه بزرگوار بدار القرار بسمع ایشان رسید آرام دلها به بی آرامی مبدل
گشت و شربت شیرین آن صحبتهای رنگین بمذاق همه تلخ شد حضرت ایشان بمجرد
استماع این خبر متوجه دهلی شدند چون بزیارت روضه منوره مشرف گشتند
و عزا پرسی مخدوم زادها و هم پیرها نمودند اصحاب حضرت خواجه شکستگی دل را مومیای
از برکت تربیت و صحبت ایشان طلب نمودند ایشان نیز بحکم امر و وصیت پیر بزرگوار
و التماس یاران دل افگار آنجا مانده بتفقد احوال آنها پرداختند چنانچه باز نفحات
ارشاد و طراوت افاضه و سرگرمی حلقه تمنا به که در حیات با برکات خواجه باقی بالله
قدسنا الله بسره الاقدس بود از سر نو تازه گی یافت و آثار توجهات انوار جذبات
بسر بواطن این طلاب جلوه گر گشت و میان سرگرمی آن افادات و افاضات
بعضی حاسدان مناع الخیر آن قضیه استفاده حضرت خواجه عالیشان را از ایشان
کما ینبغی شبهه های مختلف در میان آورده در خاطر مخلصان حضرت خواجه شبهه انداختند
حضرت ایشان بران اطلاع گردیده رفع آن شبهات که موجب مزید اخلاص و اتحاد
آنان باشد و فواید رسان آنها بود پرداختند چون دیدند که مفید نیاید نسبتهای
بعضی آنها توجه نمودند از آن هم متنبه گشتند بل اکثرشان جمع شده بر روضه منوره
حضرت خواجه قدس سره رفته توجه و التجا نمودند درین توجه یکی از آنها را که صاحب
کشف بود در نظر درآمد که هر یکی ازین درویشان مثل چراغی برافروخته بودند

تاگاه برق خاطف درسید چه بسیار اشعار و دعا و توجه این درویشان بود و آن برق از توجه
عالی حضرت ایشان مع ذلک آن یاران چنانکه استفاده باشد باید بایشان رجوع
نمودند و حضرت ایشان بحکم الحمد لله وحده بوطن معاودت فرمودند و بعد از مدتی بعضی
چیزها معذرت درمیان آوردند و حضرت ایشان نیز بکرم عفو نمودند و آخر حال صفا
در صفا بود چنانکه اشاره ازین باب در ذکر حال خواجه حسام الدین نیز گذشت
پس حضرت ایشان در شهر جمادی الآخر که ماه انتقال شیخ عالی مقدار ایشانست بزیارت
روضه منوره پیر بزرگوار از سرهند آمده بالسیر به سیر رفتند و دو سه کرت باگره نیز
تشریف آورده باشند دیگر از سرهند هیچ جا نشده مگر اواخر عمر که دو سه سال از
مزاحمت سلطان وقت مصحوب عسکر بعضی بلاد مرور ایشان روی داد و دران نیز
حکمتها بود که اهل آن بلاد باین سبب بصحبت ایشان مشرف شوند و از برکات نظر
ایشان بهره ور گردند چنانکه در یکی از سفرها که این بنده در خدمت بود روزی عسکر
بنواحی یکی از قرای خطه رسید خادمان حضرت ایشان نزدیک بآن قریه جا
گرفته شروع در برافراشتن خیمه نمودند درین میان بنده حضرت ایشان را دید
که تنها پیاده بکوچه آن قریه در آمدند بنده در قفای ایشان دوید چون همراه بنده
فرمودند در خاطر افتاد که درین قریه مسجدی خواهد بود آنجا رفته وضوی
تازه کرده دوگانه ادا نمایم چند قدم نرفته بودند که مسجدی در کمال صفا ظاهر
و چاهی با لوازم اسباب وضو در صحن آن مسجد ایشان وضو کرده بمسجد آمده
یکی از فقراء که آنجا بود از فقیر پرسید که ایشان چه کس اند بنده وی را
خبر داد و سه نوبت تمام دویده رفت و غیر از ان ... آنجا بوده
و در ... خانه داشته و او صاف حضرت ایشان را شنیده بوده
آرزومند دیدار و ملاقات فیض البرکات شده بوده اما ... میسر نشده

بخدمت ایشان رسید. ان خبر کرد آن عزیز آمده بر اقدام همایون افتاد و زبان بمضمون
این بیت برگشاد سرها ی اوج سعادت بدام ما افتد ۞ اگر ترا گذرے بمقام ما
افتد ۞ و ایشان را با جمیع درویشان آن شب بمنزل خود آورده میزبانیها نموده فردا از
انابت کرده تعلیم ذکر گرفته و فرزندان او هم چند روز بعد ایشان دیگر نیز مسعود بصفا
حضور شدند وقت رخصت یک منزل مشایعت نیز نمودند. اکنون وقت آن آمد
که ایفای وعده مذکوره نمایم و آن این بود که گفته بودیم که فصلے علحده خواهیم
برنگاشت که مشتمل باشد بر بعض عرایض شریفه حضرت ایشان که دران سفر
از احوالات فائضه و اسرار و حقائق وارده بپیر بزرگوار خود نوشته اند قدس
اللہ سرهما و روحهما و افاض علینا برکاتهما و فتوحهما و آن فصل مخبر
اسرار الوصل اینست فصل چهارم در ایراد بعض عرایض حضرت ایشان و
بعضے فقرات ماخوذه از بعضے آن عرایض کمترین بندگان احمد بدر و عرض
میرساند حسب الامر الشریف گستاخی مینماید و احوال پریشان را معروض
میدارد که در اثناے راه آنقدر تجلی اسم الظاهر متجلی گشت که در جمیع اشیا
تجلی خاص علحده ظاهر گشت علی الخصوص در کسوت نسا بلکه در اجزاے آنها
جدا جدا و آنقدر مفتون این طائفه گشتم که چه عرض نمایم و درین اثنا مضطر
بودم و ظهوری که درین کسوت بوده در هیچ جا نبوده خصوصیات لطائف
و محسنات عجائبے که درین لباس بنموده از هیچ مظهرے ظاهر نشده پیش
ایشان تمام گداخته آب شده و بسیر فتم و همچنین در هر طعامی و شرابے و کسوتے جدا
جدا تجلے شد لطافتے و حسنیکه در طعام لذیذ پر تکلف بود در ما وراے آن
نبوده آب شیرین تا آب غیر شیرین همین تفاوت بود بلکه در لذیذ و شیرین
یک خصوصیت کمال علی تفاوت الدرجات جدا جدا بود خصوصیات این تجلے

تحریراً بعرض میتواند رسانید اگر در ملازمت علیه میبود شاید معروض میداشت اما در
اثنای این تجلیات آرزوی رفیق اعلی داشتم و با انبیا علیهم السلام متوجه بودیم اما فلو
بودم چاره نبود درین اثنا معلوم شد که این تجلی بآن نسبت تیز ... ندارد باطن
همچنان گرفتار آن نسبت است بظاهر اصلا ملتفت نیست و ظاهر اگر ازان نسبت
خالی و معطل بود باین تجلی مشرف ساخته اند و همچنان یافتم که باطن را اصلا خبر نیست
بهر مبتلا نیست و از جمله معلومات و ظهورات معرض است و ظاهر که متوجه کثرت
و اثنینیت بود باین تجلی مستسعد گشته است بعد ازان چندگاه این تجلیات رو بخفا
آورده و همان نسبت حیرت و فنا در حال خود ماند و صارت تلک التجلیات
کان لم تکن شیئا مذکورا و بعد ازان یک فنای خاص رو داده و همان که آن تعین
علمی که بعد از محو و لقبین پیدا شده بود درین فنا گم شده و اثری از ظلال
آن نمانده درین وقت آثار اسلام و علامات انهدام معالم شرک خفی بظهور آمدن
گرفت همچنین دید تصور اعمال و تهمم داشتن نیات و خواطر نیز بالکلیه ارادات
عبودیه و نیت ازان باز ظاهر گشته اند حق سبحانه و تعالی به برکت توجه حضرت ایشان
بحقیقت بندگی رساند مبهما عرضداشت کمترین بندگان احمد بنده عرض میرساند
که از تقصیرات خود چه عرض نماید ماشاء الله کان و ما لم یشا لم یکن و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم ملحوظی که تعلق بمقام فنا فی الله و البقا به داشتند حق سبحانه
بعنایت خود منکشف ساخت و همچنین معلوم گردید که وجه خاص هر شی نسبت و سیر
فی الله بحقیقی است و تجلی ذاتی برقی چه باشد و محمدی المشرب کیست و امثال آن
و در هر مقام لوازم و ضروریات آنرا مینمایند و میگذرانند که چیزی مانده باشد
که اولیاء الله قدس الله سرهم آنرا نشان داده اند در راه فرو گذارند ...
قبل ازین ... بلا تعلق همچنانکه ذوات اشیا را محصول میان اصل قابلیات استعداد

را نیز مجعول و مصنوع مبدا اند او سبحانه محکوم قابلیات نیست و نشاید که چیزی بروی
حاکم باشد زیاده گستاخی نه نمود بنده باید که حد خود داند منهما در عریضه
رقم نموده اند چندین مرتبه از برای دفع بعض امراض توجه کرده شد و اثر آن ظاهر گشت
و همچنین احوال بعضی مدتی که از عالم برزخیت ظاهر شده بود و نیز از برای دفع آلام
و شدائد آنها توجه کرده شده اما حالا قدرت بر توجه نمانده است که به هیچ چیز خود را
جمع نمیتوانم ساخت بعض شدائد از مردم بر فقیر گذشت ستمها نمودند و جمع کثیر از
متعلقات اینجانب را بناحق ویران ساختند و جلا وطن نمودند اصلا بخاطر
نسبت
غبار کلفت راه نیافت چه جای آنکه بد آنها بخاطر گذرد و مشهدها بدین عریضه
که چنانکه سابقاً تعلق ارادت بمرادات برطرف شده بود لیکن اصل ارادت مانده بود
چنانچه معروض داشته بود الحال ارادت هم از پیچ برآمد و چنینم لا مراد و لا اراده
و صورت این فنا نیز در نظر آمد و بعضی علوم که مناسب این مقام بوده فایض
گشت چون در تحریر آن علوم بواسطه دقت و غموض تعسری بود لاجرم عنان قلم
را از تحریر آن گردانیده و در وقت تحقیق این فنا و افاضه علوم یک نظر خاطر
در ماوراء وحدت پیدا شده هرچند مقرر است که ورا ماورای وحدت نظری
نیست بلکه هیچ نسبتی نیست اما آنچه میباید معروض میدارد تا زمانی که یقین پیش
بر نوشتن جرأت ننمود و هیچ شبهه دران راه نمی یابد هرچند در نظریه وحدت است
و نه وراء آن و نه هیچ مقامی که بعنوان صفت بداند ناحق را ورای آن و ا
حیرت و جهل همان معرفت است و ازین دید هیچ تفاوتی نشده نمیدانم چه عرض
نمایم همه تناقض در تناقض است در گفت نمی آید حال بی شبهه متحقق است

استغفر الله و اتوب الی الله من جمیع ما کره الله قولاً و فعلاً حاضراً و ناظراً ایضاً
این زمان چنان معلوم گشت که سابقاً آنچه ازین صفات سبحانه فی الحقیقه

فنای خصوصیت صفات و ما به الامتیاز آنها بوده که در ضمن وحدت مندرج شده بود
و خصوصیات زائل گشته الحال اصل صفات ولو کانت علی سبیل الاندماج
والاندراج نیز برطرف شده در میان احدیت هیچ چیز را انگاشته تمیزی که از
مرتبه علم اجمالی یا تفصیلی حاصل شده بود نماند و تمام نظر برخارج آمده کان الله
ولم یکن معه شیء الان کما کان این زمان مطابق حال گشته و سابقاً علم مضمون
این حدیث بوده شهود از عنایات خداوند جل و علا که ببرکت توجهات علیه حضرت ایشان
علی التواتر والتوالی فائض می‌دارند چه عرض نماید من آن خاکم که ابر نوبهاری
کند از لطافت بر من قطره باری ❊ اگر بروید از تن صد زبانم ❊ چو سوسن شکر
لطفش کی توانم ❊ هر چند اظهار این قسم احوال موجب جرأت و گستاخی است و مشعر
افتخار و مباهات [illegible] ولی چون شد مرا برداشت از خاک ❊ سزد گر بگذرانم سر بر
افلاک ❊ ابتدای عالم صحو و بقا از اواخر ماه ربیع الآخر است و تا حال به بقای خاص
در هر یک مدتی مشرف می‌سازند ابتدا از تجلی ذاتی حضرت شیخ محی الدین است قدس
سره در صحو آرند باز لبسی می‌برند و در نزول و عروج علوم غریبه و معارف
عجیبه افاضه می‌فرمایند و باحسان و شهود خاص هر مرتبه که مناسب بقای آن
مقام است مشرف می‌سازند تا ربیع ششم ماه مبارک رمضان به بقای مشرف
ساختند و احسانی ببیند شد که چه عرض نماید اندکی نهایت استعداد تا آنجا
بوده و حیله که مناسب حال بوده هم اینجا میسر گشت هر چند فنا اتم باشد بقا در مرتبه
بران اکمل خواهد بود و هر چند بقا اکمل باشد صحو بیشتر خواهد بود و هر چند صحو بیشتر افتاد
علوم موافق شریعت غرا می‌افتد چه کمال صحو انبیاء را بود علیهم الصلوات والسلام
معارفی که از ایشان سرزده شرایع است و عقایدی که در ذات و صفات بیان
فرموده اند و مخالفت ظاهر آن از بقیه سکر است الحال معارفی که باین کیفیت

فائدہ اذا کثر تفصیل معارف شرعیہ است و بیان آنہا و علم است لاسیما کشفیہ و ضمنی
مرید با میکند و دخیل فصل میشود سه گر بگویم شرح این بعید میشود و ہمی ترسم کہ مبادا
منجر بگستاخی شود و بنده و باید که چه خود داند مرشد علی الاطلاق جل شانه ببرکت
توجهات علیه بهره و طریق جذبه و سلوک تربیت فرموده و بهره و صفت جمال
و جلال مرعی ساخت حالا جمال عین جلال است و جلال عین جمال علامت
این تربیت متحقق شدن است بمحبت ذاتی پیش از تحقق آن امکان ندارد و
محبت ذاتیه علامت فناست و فنا عبارت از نسیان ماسوی است پس تا زمانی
که علوم تمام از ساحت سینه رفته نشود و تجهیل مطلق متحقق نشود از فنا بهره ندارد
و این حیرت و جهل دائمی است امکان زوال ندارد نه آنست که گاهی حاصل شود
و گاهی زائل گردد غایت ما فی الباب پیش از بقا جهالت محض است و بعد از بقا
جهالت و علم باہم جمع و عین نادانی شعور است و در عین حیرت حضور که این فقط
حق الیقین است که علم و عین حجاب یکدیگر نشستند و علمی که پیش از جهالت
حاصل شود و از حیز اعتبار خارج است با وجود آن اگر علم است در خود است
و اگر شهود است هم از خود اگر معرفت یا حیرت نیز در خود است تا زمانیکه
نظر در بیرون است بیحاصل است اگر چه در خود نظر داشته باشد از نظر بیرون
بالکل منقطع میباید شود که حضرت خواجه بزرگ قدس الله سره میفرمایند که اهل الله
بعد از فنا و بقا هر چه می بینند در خود می بینند و هر چه می شناسند در خود می شناسند
و حیرت ایشان در وجود خود است ازینجا هم صریحا معلوم میشود که شهود و
معرفت و حیرت در نفس است در بیرون هیچکدام اینها نیست تا زمانی که
یکی ازین ثلثه در بیرون است اگر چه در خود هم دارد از فنا بهره ندارد
کیفیت البقاء نهایة مرتبه در فنا و بقا نیست و این فنا مطلق است که مطلق فنا

عام است و بقا باندازهٔ فنا است لهذا بعضی از اهل الله بعد از تحقق بفنا و بقا در بیرون
نیز مشهود دارند اما نسبت این عزیزان فوق همه نسبتها است ه نه هر که سر بتراشد
قلندری داند + نه هر که آینه دارد سکندری داند + این نسبت حضرت خواجه عبد الخالق
است و متمم و مکمل آنحضرت خواجه خواجها حضرت خواجه بهاء الحق والدین است المعروف
بنقشبند قدس الله سرهما ضمنا عجب کاری است اوائل هر بلا و مصیبت که واقع میشد
باعث سرور و فرحت میشد و دل من مزید میگشت و هرچه از امتعه دنیویه کم میشد
خوش می آمد و این قسم را آرزو میکرد حالا که بعالم اسباب فرود آورده اند و نظر بر
عجز و افتقار خود افتاد اگر اندک ضرری لاحق میشود در اول وهله نوعی از حزن
رو میدهد هرچند بسرعت زائل میشود و هیچ نماند و همچنین اگر پیشتر ازین دعا
میکردم از برای رفع بلا و مصیبت مقصود از وی رفع آن نبود بلکه امتثال امر
او عز سلطانه بود حالا مقصود دعا رفع بلیه و مصائب است و خوف و حزنی که زائل
شده بودند باز رجوع کردند و معلوم شد که آن از سکر بود در صحو هرچه عوام الناس را
هست از عجز و افتقار و خوف و حزن و غم و شادی در راه است اگر مقصود از دعا
رفع بلا نبود دل را تشفی خویش نمی آید لیکن حال غالب بود بخاطر میگذشت
که دعای انبیا ازین قبیل نبود که حصول مراد نخواهند حالا که بآن حالت مشرف
ساختند و حقیقت کار را واضح گردانیدند معلوم شد که دعاهای انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات از سر عجز و افتقار و خوف و حزن بوده نه
مجرد امتثال امر بعض امور که رو میدهد بحسب امر گاه بعرض آن گستاخی
مینماید هرچه از مسائل وحدت وجود و توابع آن گفته اند در اوائل
حال بآن مشرف ساختند و شهود احدیت در کثرت میسر شد از آن مقام
بدرجات بالا بردند و انواع علوم درین ضمن افاده فرمودند اما مصداق

این مقامات و معارف از کلام قوم صریحاً یافته نمی‌شود و اشارات و رموز اجمالیه در کلام شریف بعضے از بزرگان هست لیکن گواه عدل بر صحت آنها موافقت ظاهر شریعت غرا ندارند و هیچ موافقت بحکما و اصول معقوله آنها ندارند بلکه از علمای اسلام جماعه که مخالفت باہل سنت دارند با اصول آنها نیز موافق نیست استطاعت مع الفعل منکشف شده است پیش از فعل قدرتے ندارد و قدرت بمقارنه فعل مے بخشند و تکلیف بر سلامت اسباب و اعضا بنداراند کما قرره علماء اہل السنة و درین مقام خود را بر عقیده هم حضرت خواجه نقشبند قدس سره الاقدس مے یابد ایشان درین مقام بوده اند و حضرت خواجه علاء الدین را قدس سره نیز ازین مقام نصیبے هست و از بزرگان این سلسله علیه حضرت خواجه عبد الخالق اند قدس الله سره الاقدس در مشائخ ما تقدم حضرت خواجه معروف کرخی و امام داؤد طائی و خواجه حسن بصری و حبیب عجمی قدس الله تعالے اسرارهم المقدس حاصل اینهمه کمال بعد بیگانگی ست کار از معالجه گذشته ست تا زمانی که حبیب مبذول بوده اند سعے و اهتمام گنجایش رفع آنها داشت اکنون بزرگے او حجاب اوست ع فلا طبیب لها ولا راقی آه بگر کمال بیگانگی و بے مناسبتی را وصل و اتصال نام نهاده اند هیهات هیهات بجان بیت
یوسف زلیخا موافق حالت ست ه در انگنده دوست این آوازه از خود بیشتر
گزد بر دست دوست کوبان بود پوست + شهود کجاست و شاهد کیست
و مشهود چیست ع خلق را روے کے نماید او ، ما للتراب و رب الارباب
خود را بنده مخلوق غیر مقدور می‌دانند و همچنین تمام عالم را و خالق و قادر حق را عزوجل می‌دانند غیر این هیچ نیست اثبات نیکه غیبت و مراقبت خود کجا

ع در کدام آئینه در آید او + منتهها مدتی ست که از احوال خدمه عتبه علیه اطلاع
ندارد نگران است ع ۵ عجب نیست اگر زنده شود جان عزیز + چون از ان فقیر جدا باشد
پیاسی برسد + میدانند که شایان دولت حضور نیست ع این بسکه رسد
ز دور بانگ جرسم + عجائب کار دربار ست نهایت بعد را قرب نامیده اند
و غایت فراق را وصل گفته اند گویا فی الحقیقة در ضمن این اشاره نفی
قرب و وصال کرده اند شعر کیف الوصول الی سعاد و دونها + قلل الجبال
و دونهن حتوف + پس حزن ابدی و فکر دائمی لاجرم دامن آمد مرا و از انجا نیز
آخر الامر باراده مرید باید شد و محبوب را بمحبت محب محب بباید گشت آنسرور
دین علیه من الصلوات اکملها و من التحیات افضلها با وجود مقام مراتب
و محبوبیت از محبین آمد و از مریدین گشت لاجرم از حال او خبر داده اند که کان
رسول الله صلی الله علیه وسلم متواصل الحزن و دائم الفکر و آنسرور فرموده
علیه الصلواة و السلام ما اوذی نبی مثل ما اوذیت محبان بار محبت
توانسته کشید محبوبان را تحمل این بار دشوار ست این قصه پایانی ندارد ع
قصة العشق لا انفصام لها + منتهها چون حضرت حق سبحانه و تعالی از برکت توجهات
علیه از رقیت احوال حر ساخت و از تلوین به تمکین مشرف گردانیده حاصل
کار جز حیرت و پریشانی نیست بیا مد از وصل جز هجر و از قرب جز بعد حاصل نشد
و از معرفت جز نکرت و از علم جز جهل نیفزود لاجرم در هر غصه و اشتیاق توقف
واقع شد عجب آنست که حالا بحق لیقینی مشرف ساخته اند که در ان موطن
علم و عین حجاب یکدیگر نیستند و فنا و بقا در ان جمع اند در عین حیرت و
بی نشانی علم و شعور ست و نفس غیبت حضور ست با وجود علم و معرفت
خبر از دیار و جهل دیگر نیست ع عجب اینست که من واصل و سرگردانم

الله تعالی بمحض عنایت بغایت خویش در مدارج کمالات ترقیات ارزانی داشته
است فوق مقام ولایت مقام شهادتست و نسبت ولایت بشهادت نسبت
تجلی صوری بتجلی ذاتیست بل بعد ما بینهما اکثر من بعد بین التجلیین و فوق
مقام شهادت مقام صدیقیت است و تفاوتی که میان این دو مقام است
اجل من ان یعبر عنه بعبارة و اعظم من ان یشار الیه باشارة و فوق آن
مقامی نیست الا النبوة علی اهلها الصلوات و التسلیمات و نشاید که میان
صدیقیت و نبوت مقامی بوده باشد بلکه محالست و این حکم بمحالیت او بکشف
صریح صحیح معلوم گشته و آنچه بعضی از اهل الله واسطه میان این دو مقام
ثابت کرده اند و بقربت نامیده اند بآن نیز مشرف ساختند و بحقیقت
آن مقام اطلاع دادند بعد از توجه بسیار و تضرع بیشمار اولا چنان طور که بعضی
اکابر فرموده اند ظاهر شد آخر الامر حقیقت را معلوم فرمودند آری حصول
آن مقام بعد حصول مقام صدیقیت است در وقت عروج اما واسطه بودن
محل تامل است بعد از ملازمت صدری انشاء الله تعالی حقیقت را بتفصیل
عرض خواهد کرد آن مقام بس عالی است در منازل عروج فوق آن مقامی
معلوم نیست و زاید بیست وجود برذات جل و علا درین مقام ظاهر میشود چنانکه
مقرر علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و اینجا وجود هم در راه میماند و
فوق آن عروج واقع میشود ابو المکارم رکن الدین شیخ علاء الدوله در بعضی
مصنفات خود میفرمایند که فوق عالم الوجود عالم الملک الودود و مقام
صدیقیت از مقامات بقاست که رو بعالم دارد و پایان تر از آن مقام مقام
نبوت است که فی الحقیقة بالاتر است و کمال صحو و بقاست مقام قربت لیاقت
برزخیت این دو مقام ندارد که رو بیشتر بتنزیه صرف است و تمام عروج است

شتان ما بینهما و در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند و هر چه استاد ازل گفت
بگو میگویم و علوم شرعیه نظریه استدلالیه را فرع علوم کشفیه ساخته اند
از نظریه بضرورت بر آورده اند شیخنا خواجه بیرنگ قدس الله تعالی
سره الاقدس پرسید که مقصود از سلوک چیست فرموده اند تا معرفت
اجمالیه تفصیلیه شود و استدلالیه کشفیه گردد بفرمودند که علوم دیگر سوای
آنها حاصل شود آری در راه علوم و معارف بسیار رو میدهند که از آنها
می باید گذشت تا ما به النهایه که مقام صدیقیت است رسید. از این علوم
بهره که باید فی الحقیقت بشری ان من اهل الله العالمین بحصول هذا المقام
الشریف لاتفسیم ولیس لهم مناسبة لعلوم هذا المقام و معارفه خاصة
و فوق کل ذی علم علیم و در مسئله قضا و قدر نیز اطلاع داده اند و آنرا
تبع الهام فرموده که هیچ جهت با اصول ظاهر شریعت مخالفت لازم
نیاید و از نقص ایجاب و شائبه جبر مبرا و منزه است و ظهور آن به قمر
لیلة البدر است عجب است که با وجود عدم مخالفت به اصول شریعت
این مسئله را چرا پوشیده داشته اند اگر شائبه مخالفت میداشت
اخفا و ستر مناسب بود. لا الیبال ما الفعل کرا میرسد آنکه از ید قوت
کشاید زبان جز تسلیم نیست و علوم و معارف دیگر هم بیان میفرمایند
که قوت بشر از تحمل آن عاجز میشود قوت بشر که تحمیل لا تحمل عطایا
الملک الا مطایاه و امل شوق آن بود که این علوم غریبه را در تصنیف
کتابت آورده شود اما توفیق نمی یافت و از چند مدت بار دیگر از الله
تعالی فرمودند که مقصود از افاضه آن علوم حصول ملکه است و یاد کرد
آن علوم هر چند بالا بلند علوم تحصیل علوم برای آن میکنند که ملکه حاصل است

بهم رسانند تا آنکه حفظ اصول صرف و نحو و غیرها کنند انتهی عریضة الشریفة
روح المدروح صاحبها و جناب خواجه عالیشان نیز در جواب هر یک
از عرایض حضرت ایشان صحایف گرامی بنگاشته ارسال فرموده اند
و زبان ثنای و دعای ایشان گشوده و بصحت لطیف مرتبه تعالی
آن احوال و اسرار حکم نموده چنانکه در یکی ازان گرامی صحایف بقلم فرقم
آورده اند که آنچه از کشوف مذکور گشته طریق آن بغایت مرضیه و صحیح
و مستقیم و مستحسن است چون این طریقه شما بر نهج واقع شده که ابواب قول
و زبان چیزهای کشوف پیش شود حاجت نیست که بیان همه وجوه نموده شود
انشاء الله بعد از ملاقات آنچه باید گفت بحضور گفته خواهد شد انتهی
کلام العالی قدس الله سره قائله و ایضاً وعده ایراد دو فقره از فقرات
رساله مبدء و معاد حضرت ایشان در آخر این عرایض فقیر بان وعده نیز
وفا لازم است و آن دو فقره اینست که رقوم میگردد فقره اولی
درویشی را هوس این راه پیدا شد عنایت خداوندی جل سلطانه او را
بیکی از خلفای خانواده حضرات خواجگان قدس الله تعالی اسرارهم
رسانید و ازانجا طریقه بزرگواران اخذ کرده ملازم صحبت آن عزیز گشت
ببرکت توجه آن بزرگ جذبه خواجها که از جهت استهلاک در صفت قیومیت
میخیزد او را حاصل گشت و از طریق اندراج النهایة فی البدایة نیز مشرف
گشت بعد از تحقیق این جذبه کار او بسلوک قرار یافت و این راه را نیز بتربیت
روحانیت اسد الله الغالب کرم الله تعالی وجهه و تقدس وجهه القدس تا نهایت
رسانید فقیر باشد که نسبت او ست وازان اسم قابلیت او که معبره بحقیقت
محمدیست علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة بمدد روحانیت حضرت خواجه

نقشبند قدس الله تعالی سره عروج نمود و از آنجا بدستگیری روحانیت حضرت
فاروق رضی الله تعالی عنه فوق آن قابلیت استعلا میسر شد و از آنجا
تا مقامی که فوق آن قابلیت هست و آن قابلیت کما تفصیل هست مرا انتقال
و آن مقام اجمال اوست و آن مقام مقام اقطاب محمدیه است ثم بتوجه
روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیها و علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة ترقی
واقع شد و در وقت وصول باین مقام نوعی امداد از روحانیت
حضرت خواجه علاء الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه نقشبند قدس
الله تعالی اسرارهما قطب ارشاد بوده اند بآن درویش رسید
نهایت عروج اقطاب تا این مقام است و دائره ظلیت تا همین مقام
ختم میشود بعد ازان با اصل خالص است ممتزج بظل ملاحظه افراد
بوصول باین دولت ممتاز نمیشوند از اقطاب را بواسطه مصاحبت افراد
تا مقام ممتزج عروج واقع میشود تا نظر اصل ممتزج بظل میکنند اما وصول
باصل خالص با نظر بآن تفاوت درجات خاصه افراد است ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و آن درویش را بعد از
قابلیت ارشاد بعد از وصول تا بمقام که مقام اقطاب است ازان عروج
دران دو رنها علیه الصلوات والبرکات والتحیات النامیات نهایت شده
و باین منصب سرافراز ساختند بعد ازان باز عنایت خداوندی جل شانه
و عم احسانه شامل حال او گشت و از آنجا متوجه فوق ساخت یکبارگی تا باصل
ممتزج بر دو و فنای در آنجا میسر شد چنانکه در مقامات سابقه و از آنجا بمقامات
اصل ترقی ارزانی فرموده باصل الاصل رسانید و درین عروج اخیر که عروج در مقامات
اصل است مدد از روحانیت حضرت غوث الاعظم محی الدین شیخ عبد القادر بود

قدس الله تعالی سره الاقدس وایشان تصرف از آن مقامات گذرانیده
باصل الاصل واصل گردانیدند وازانجا بعالم باز گردانیدند بخلاف آنکه از هر مقامی
باز میگردانیدند و آن درویش را با یک نسبت فردیت که عروج اخیر مخصوص آنست
از پدر بزرگوار خود حاصل شده بود پدر بزرگوار او را از عزیزی که جذبهٔ قویه
داشتند و بخوارق مشهور بودند بدست آمده لیکن آن درویش بواسطه
ضعف همت خویش قلت ظهور آن نسبت آن نسبت را بیش از قطع
منازل سلوک در خود نمی یافت و اصلاً آنرا معلوم خود نداشت و نیز آن
درویش را توفیق عبادات نافله خصوصاً ادای صلوة نافله وردی از پدر ر
سیده و پدر بزرگوار او را این سعادت از شیخ خود که در سلسلهٔ چشتیه بوده اند
حاصل شده بود و ایضاً آن درویش را علوم لدنی از روحانیت خضر بوده
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام والتحیة لیکن تا زمانیکه از مقام اقطاب نگذشته
بود اما بعد از عبور از آن مقام و حصول ترقیات عالیه اخذ علوم از حقیقت خود
و در محو بخود از خود بیافته غیری را مجال نمانده ست تا در میان در آید و ایضاً
آن درویش را در وقت نزول که عبارت از سیر عن الله بالله است بمقام
مشایخ سلاسل دیگر هم عبوری واقع شد و از هر مقامی نصیبی وافر فرا گرفت و
مشایخ آن مقام همه ممد و معاون کار او شدند و از خلاصهای نسبتهای خویش
نصیبی اول بمقام اکابر چشتیه قدس الله اسرارهم عبوری واقع شد و از آن
مقام حظی وافر نصیب او گشت و از آن مشایخ مقام روحانیت حضرت خواجه
قطب الدین بیش از دیگران امداد فرمود و الحق ایشان در آن مقام شأن عظیم
دارند و نشین آن مقام اند بعد از آن بمقام اکابر کبرویه قدس الله تعالی اسرارهم
گذری واقع شد آن هر دو مقام باعتبار عروج برابرند لیکن این مقام در وسعت

که بمقام قلب واقع ست تمکین پیوست والسلام قطرهٔ ثانیه قطب ارشاد که
جامع کمال فردیت نیز باشد بسیار عزیز الوجود ست و بعد از قرون بسیار
و ازمنهٔ بیشمار این قسم گوهرے بظهور مے آید و عالم ظلمانے را نور ظهور او
میگیرد و نور ارشاد و هدایت او شامل تمام عالم ست از محیط عرش تا مرکز
فرش هر کسے را که رشدی و هدایت و ایمان و معرفت حاصل میشود از راه او می آید
و از و استفاده میگردد بے توسط او هیچکس باین دولت نمیرسد مثلا نور هدایت او در رنگ
دریائے محیط تمام عالم را فرو گرفته ست و آن دریا گویا منجمد ست که اصلا حرکت ندارد
شخصے که متوجه آن بزرگ ست و با او اخلاص دارد یا آن که آن بزرگ متوجه حال طالب
شود وقت توجه گویا روزنه در دل طالب کشاده میشود و ازان راه بقدر توجه و اخلاص
از آن دریا سیراب میگردد و همچنین شخصے که متوجه ذکر الهی ست جل شانه و بآن عزیز اصلا
توجه نیست نه از انکار بلکه او را نمی شناسد همین قسم افاده انجا هم حاصل میشود لیکن
در اول بیشتر از ثانیه ست اما شخصے که منکر آن بزرگ ست یا آن بزرگ ازو
در آزار ست هر چند بذکر الهی تعالی و تقدس مشغول ست اما از حقیقت رشد و هدایت
محروم ست همان انکار و آزار سد راه فیض او میگردد بے آنکه آن عزیز متوجه عدم
افاده او شود و قصد ضرر او نماید حقیقت هدایت از وے مفقود ست صورت رشد
صورت ست بے معنی قلیل النفع ست و جماعه که اخلاص و محبت بآن عزیز دارند
هر چند از توجه مذکور و ذکر الهی تعالی شانه خالی باشند نیز ایشان را بواسطه محبت
نور رشد و هدایت میرسد والسلام فصل در بیان آن معاملات بزرگ که مرا
نشان میدهند که حضرت سبحانه و تعالی ایشان را بمحض فضل و کرم بآن اختصاص بخشیده اگرچه
از بعضی جمله بعضی مراقل قلیل از اخص خواص را نیز عطا فرموده باشند لیکن چون
نادر ست آنرا نیز از خصائص حضرت ایشان شمرده اند

بگوش هوش نرسیده بود بهتر اختصاص این مراتب عالیه آن قطب البریه چنان نمایند
که چون ایزد سبحانه ایشان را مجدد و منور الف ثانی گردانیده بود و همینی را بکثرت
بآنحضرت الهام فرموده به افشای آن امر نموده چنانکه خود در جلد [illegible] بمکتوب بآن ایما
فرموده اند پس صاحب این مرتبه عظمی را باید که مخصوصات علیا بود و باین
مدعا هم اشارتی از قلم محترم رفته آنجا که نگارش نموده اند هوای فرزندا این آن
وقت است که در امم سابقه درین طور وقتی که بپر از ظلمت ست پیغمبر اولی العزم مبعوث
میگشت و بنا شریعت جدیده میکرد و درین است که خیر الامم ست و پیغمبر ایشان
خاتم الرسل علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات علما را مرتبه انبیا بنی اسرائیل
داده اند و بوجود علما از وجود انبیا کفایت فرموده اند لهذا بسر هر مائه ازین امت
این است مجددی تعیین نمایند که احیای شریعت فرمایند علی الخصوص بعد از
الف که در امم سابقه وقت بعثت پیغمبر اولی العزم ست [illegible] در انوقت
اکتفا نموده اند درین طور وقت عالمی عارفی تام المعرفت ازین است و بکار
ست که قائم مقام اولی العزم انبیا باشد سه فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد انتهی کلامه الشریف و در مکتوب دیگر بعد از تحریر
این مدعا رقم نموده اند که ای برادر این سخن امروز بسا [illegible] گران است
و از افهام ابعاد دور اما اگر بمیزان انصاف بسنجند [illegible]
کنند و صحت و سقم احوال را بمطالعه علوم شرعیه و علوم [illegible]
و تعظیم و توقیر شریعت و نبوت را بفهمند که در کدام پایه [illegible] شاید [illegible]
برا دیده باشند که فقیر در کتب و رسائل خود نوشته است که طریقت و حقیقت
خادمان شریعت اند و نبوت افضل از ولایت اگرچه ولایت آن نبی باشد
و نوشته که کمالات ولایت را بکمالات نبوت هیچ مقداری نیست کاش [illegible]

حکم قطره داشته نسبت بدریای محیط و امثال این بسیار رقم نموده خصوصاً در
مکتوب بیان طریق که بنام فرزندی سید آنجا ملاحظه نمایند مقصود ازین گفت و گو
اظهار نعمت حق سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت است نه تفضیل خود بر دیگران
معرفت خدای جل و علا بر آنکس حرام است که خود را از کافر فرنگ بهتر داند فکیف
از اکابر دین بیت چون شعر ابر داشت از خاک + سر زد گر بگذرانم سر ز
افلاک + هست آن حاکم که ابر نوبهاری + کند از لطف بر من قطره باری + اگر
بر روید از تن صد زبانم + چو سوسن شکر لطفش کی توانم + انتهی کلامه الشریف راقم
حروف گوید مرا بر دل خطور میکرد که اگر یکی از اعاظم علمای وقت این معنی را که حق سبحانه
حضرت ایشان را مجدد الف ساخته مسلم میداشت تائید تمام بود تا روزی باین
خطره بخدمت حضرت ایشان رسید باین حقیر خطاب نموده فرمودند که مولانا
عبدالحکیم سیالکوتی که در علوم عقلیه و نقلیه و تصانیف عملیه چون او
الحال در دیار هندی نباید کتابتی بما نوشته بود و تبسم نموده فرمودند یکی
از آن فقرات مدحیه این بود که مجدد الالف الثانی مخفی نماند که این مولانای
مذکور پیشتر در واقعه حضرت ایشان را دیده بود که این آیه بر وی خوانده اند قل الله
ثم ذرهم بعد از دیدن این واقعه بخدمت ایشان آمده تعلیم گرفت
و از مخلصان حقیقی گشت پس پیش از ملازمت صریح میگفت
که اویسی حضرت ایشانم پس خداوند این مرتبه را که آن
مجدد الف بود اگر باین خصایص که مذکور گردید خواسته
باشند عجیب و غریب نبود آن مخصوصات که بعضی از آن
سابقاً در فصل سوم ذکر یافته که بازی گردد یکی ظاهر شدن
استعداد قطبیت ایشان به پیر بزرگوار ایشان پیش از رسیدن آنحضرت

بخدمت آن مرشد والامرتبه بچندین سال دیگر نور عالم افروز ایشان هم پیش یافته
ظهور و معامله ایشان بچندین سال بصورت شمع عظیم دیدن کاملی دیگر بر نگاشتن
آن خواجه ذو المکاشفت در بدایت سلوک حضرت ایشان به مخلصی که فلان ایشان
ماند که چراغی شود که عالمها ازو منور گردد دیگر فرمودن بیکی از مخلصان ملتمس
احوال و کمال که چون ایشان بیایند از ایشان التماس نمایم که در پنج شش
روز کار تا نهایت رسانند دیگر حصول مرتبه مرادیت و محبوبیت مر ایشان
را و بشارات پیر عالی منقبت بان دولت دیگر سرعت سیر و سلوک ایشان
در خدمت پیر بزرگوار تا بحدی که در دو نیم ماه بکمال رسیده اند دیگر
سپردن پیر والامرتبه ایشان مستفیضان خود را در حلقه خود با ایشان دیگر
فرمودن آن پیر دستگیر ایشان را آفتاب شهود و خود را بوقلمون دیگر نوشتن
آن پیر بزرگوار با ایشان که نسبت عرض نیازی بدرگاه ولایت کرده ایم
دیگر تحریر نمودن آن مرشد عالی قدر با ایشان که سخن درویشان بحضرت
شما نوشتن میسر مراست دیگر رقم نمودن آن خواجه صفا کیشان با ایشان
که با راحد نبود باید نگاه داشت و از فضول احتراز نمود دیگر تحقیق نمودن آن
مقتدای جهان که للارض من کاس الکرام نصیب دیگر نگارش فرمودن
آن قدوة الاولیا با ایشان که شیخ الاسلام انصاری قدس سره فرموده من
مرید خرقانی ام اما اگر خرقانی درین وقت بودی با وجود پیرانش مرید من
کردی یعنی حال ما با شما چنین ست و نوشتن که احوال مانده از استغناست
موقوف اشارتیم دیگر تحقیق نمودن آن خواجه عالیشان احوالات علیه
خود را بدیده مکاشفه ایشان و کذلک احوالات یاران خود را اتباعان ایشان
پرسیدن دیگر از همه عجیبتر استفاضه نمودن آن بزرگوار از ایشان کمالات شیر القدس

الثالث دیگران پنج تعریفات عالیات که در آخر فصل سوم مرقوم گشت اما ان
خصائص حضرت ایشان که هم بر ایشان چون افق مبین ظاهر و هویدا گردیده و
خود چه بتحریر و چه بتقریر صریحاً و کنایةً اشارة بآنها فرموده اند از ان جمله است آنکه
بعد از افاضه پیر بزرگوار ایشان نسبتهای عالیه خود را با ایشان همه مشایخ طرق
دیگر ایشانرا چون در واحمر دست بدست تربیت گرفته بمقامات بزرگ برده اند
وازخلص نسبتهای خویش عطا فرموده چنانچه سابقا در فقره که از رساله مبداء
و معاد رقم یافت معلوم شد واز ان جمله است آنکه نسبتهای ولایت واقتباس نبوت
را نیز بعضی از اولیا رحمهم الله دون بعض جلوه گر گردانیده اند حضرت ایشان را
بهمه آن نسبتها نواخته اند و بمعرفت هر یک سرافراز شده اند چنانکه بارها بر زبان
مبارک میرانده اند که از کمال عنایات او سبحانه در حق این بنده کمترین این است
که هیچ کوچه ازین راه نمانده الا که این حقیر را بران عبور داده اند واز نسب علیه
سریان ومعیت واحاطت وخدمت وتشبیه وتنزیه واسرار این جهانی و آن
جهانی ووجوبی وامکانی علیحده علیحده بمحض کرم بهره ور گردانیده اند واز ان
جمله آنست که حضرت مرتضی کرم الله وجهه المقدس ایشان را علم سموات
آموخته چنانکه خود اشارت نموده اند ودر عرائض سابقه رقم یافت واز ان جمله
آنکه حضرت خضر والیاس علیهما السلام بایشان ملاقات نموده از حقیقت حیات و ممات
خود بیان فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس سره خود در مکتوبی بان تصریح نموده اند واز ان
جمله آنست که ایشانرا در مبادی سلوک روحانیت حضرت خضر علیه السلام بعلوم لدنیه
نواخته چنانکه اشاره باین راز هم در فقره مذکوره مبداء و معاد رفت واز انجمله است
آنکه حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة ایشانرا مجتهد علم کلام ساخته وبه بشارت
آن نواخته اند چنانکه خود بیان آن در مکتوبی کرده اند وبر ناظران علوم ایشان

صدق مدعا مستور نیست راقم حروف عفی الله عنه اراده آن دارد که آن مجتهدات کلامیه
ایشان را از دفاتر مکتوبات و رسایل متبرکات برآورده شده رساله سازد انشاء الله
تعالی سبحانه از آن جمله آنست که روزی ایشان در حلقه مراقبه بوده اند و بانکسار روی
قصور را اعمال نرفته که ندای در رسیده که غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة
الی یوم القیمة و باظهار آن امر فرموده اند چنانکه آنحضرت قدس الله سره خود در
فقره از فقرات رساله مبداء و معاد این معنی را رقم نموده اند از آنجمله است آنکه بایشان
خطاب در رسیده که انک من المتقین و موجب این خطاب آن بوده که روزی بر وجه
یکی از فرزندان استوفای خود طعامی کرده بوده اند درین میان ایشان را از غلبه
انکسار بر زبان رفته که این صدقه از ما چگونه قبول افتد که او سبحانه در قبول صدقه
میفرماید انما یتقبل الله من المتقین درین گفت بوده اند که ندا در رسیده انک من المتقین
از آن جمله است آنکه میفرمودند هرگز من خود به تهجد برنخاستم بلکه همیشه مرا باذان
و اعلام و صدا و امثالها در ثلث آخر شب بیدار کردند

یکبار بل آنکه صریحا ندای رسید بیدار شدم
گفتم من کیم که بخود به خیزم در بندگی و طاعت او تعالی آخر یعنی باز سر را بخواب
نهادم لمحه نرفته بود که از هر طرف آواز اذان و اعلام برخاست و از آن جمله
است آنکه ایشان را بشر گردانیدند بر آن که هر جنازه که تو حاضر شوی
آن میت مغفور است و از آن جمله است آنکه بر هر مقبره که ایشان برای اموات
طلب آمرزش نمودند ملهم شدند بد آنکه عذاب را از اهل آن بر داشتند
چنانکه در مشاهد بارین بدیهادر ذکر امام رفیع الدین از اجداد ایشان سبق

ذکر یافت از آن جمله است آنکه ایشان را بشارت دادند بآنکه این علوم که تو گفته و
تحریر نموده همه از ماست و گفته ما خصوصاً علومی که در آن نسخه ی تردد داشته اند
بخصوصه صدق و حقیقت آنرا ادا نموده اند و از آن جمله است آنکه فرمودند شریعت
را دیدم که در محله ما فرود آمده چنانکه کاروانی در سرای فرود آید و هم از آن جمله است
آنکه مولانا عبدالقادر ابنالی که از ثقات اصحاب آن حضرت ست نقل کردند که
بعد از ارتحال حضرت ایشان دیدم که تبسم فرمودند و از آن جمله است آنکه فرمودند
در دهه آخر رمضان بعد از ادای تراویح کسلی در خود یافتم رفتم که بر فراش
خود تکیه کنم وقت اضطجاع از غلبه کسل فراموشم شد که پهلوی راست خود را اول بر
بالین نهم چنانکه مسنون ست و بر پهلوی چپ تکیه نمودم بعد از دراز کشیدن بیادم
آمد که ترک سنت شد یکبار نفس از کاهلی چنان معقول ساخت که از روی
سهو و نسیان شده لیکن خوف ترک سنت نگذاشت لاجرم تمام برخاسته بر
پهلوی راست اضطجاع نمودم متعاقب آن عمل از کرم الهی فیوضات انوار
نامتناهی بظهور رسید و ندا در دادند که باین قدر رعایت که نمودی ترا در آخرت
از هیچ وجه عذاب نکنم و بسبب این رعایه تو خادمی که آمدم پای تو هی مالید
او را نیز آمرزیدیم و از آن جمله است آنکه هم در عشر آخر رمضان فرمودند امروز
ماجرای عجیب گذشت بر عریش خود تکیه کرده بودم و چشم فرو خوابانیده که احساس
نمودم که بر آن عریش من دیگری آمده نشسته چه بینم که سید اولین و آخرین
بود صلی الله علیه آله وسلم فرمودند آمده ام تا برای تو اجازت نامه نویسم و تا حال
برای کسی چنین ننوشته ام دیدم که در متن آن نامه الطاف عظیمه که تعلق باین
جهان داشت ثبت نموده و در ظهر آن عنایات کثیره که متعلق بآن عالم بود رقم
فرموده چنانکه این معنی را در مکتوبی از مکاتیب دفتر ثالث نگارش نموده اند و از آن جمله

است آن که ایشان را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشارت رسید
که فردا چندین هزار کس را به شفاعت تو بخشند راقم این حروف گوید که آن روز
که به ایشان این مژده از سید انس وجان رسید بشکرانه آن ایشان طعام
کردند و قصه را باز نمودند بنده به عرض رسانید که به تقریب آن معرفت حضرت
ایشان که فرموده اند الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین الخ میان ما و عزیزی
مشاجرت رفته بود که او میگفت به خداوند این چنین معامله عظمی اشارت از سرور دین
و دنیا میباید که به وقوع نیاید چنانکه بمهدی موعود علیه الرضوان وقوع یافته من او را
گفتم که از کجا که در حدیث اشارتی بآن وارد نه شده باشد و ما را علم بهمه احادیث
ثابت نه آن عزیز گفت جمع الجوامع شیخ سیوطی در احادیث پیش ماست و کم حدیثی
از وی بیرون رفته بیا باهم در باب فضایل آن است جستجو کنیم در میان
حدیثی برآمد که دلالت تمام داشت بآن مدعا و آن حدیث این است یکون فی
امتی رجل یقال له صلة یدخل الجنة بشفاعته کذا وکذا من بان فاضل گفتم
چه نتواند بود که این حدیث اشاره بحال ایشان باشد گفت احتمال دارد و
خاموش شد من از زبان قلم ایشان مصرع صلة بودن را شنیده بودم و چشم
بر مقوله دوم که شفاعت بود داشتم الحمد لله که آن نوید بگوش امید
رسید آن حضرت تبسم نمودند و شکرانه آن بر زبان آورده در حق این
بنده التفاتها فرمودند آزان جمله است آنکه ایشان را با نوار و برکات هفت
درجه بتابعیت حضرت خاتمیت علیه الصلوة والتحیة مشرف ساخته اند
تحقیق آن هفت درجه با حصول آن دولت در حق ایشان در مکتوب پنجاهم
از دفتر ثالث ثبت یافته خوانندگان از آن جا بلند مرتبه ایشان خواهند
برد و آزان جمله است آنکه خناس وسواس را به قبض کرم از سینه

بیکبار ایشان بیرون کرده اند چنانکه خود می فرمودند که در نماز صبحی بودم که دیدم بلاے ظلمانی ناگاه از سینهٔ من بیرون رفت از ان مرئی شد که آشیانه او را نیز از سینه دور کردند وظلمات کثیره که در نواحی آن بود آثاری از آنها نماند وانشراحی عجیب سینه را روی داد معلوم کردند این از صدر تو بیرون شد خناس بود که پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام باستعاذه از ان مامور گشته بود و نیز وا نمودند که خطراتی که در اصول دین پیدا می شوند منشاء آن همین خناس است که در صدر تشیانه دارد و هر وقت نیشها میزند و آزار از جمله است آنکه بمحض عنایت مطلق شرک خفی را از عبادت ایشان بر داشتند بیفرمودند که چند روز دیدم قصور اعمال بر نهجی استیلا نمود که چون در نماز در فاتحه به لفظ ایاک نعبد می رسیدم حیران می شدم که اگر این لفظ را بخوانم بمفهوم آن متحقق نیم پس در اثنای قرائت مصداق کریمهٔ لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَا لَا تَفْعَلُوْنَ باشم واگر نخوانم نماز بی آن درست نیست تا آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم شرک را از عبادت من بر داشت ونعمت اَلَا لِلّٰهِ الدِّیْنُ الْخَالِصُ بظهور پیوست الحمد للہ علی ذلک وهم از ان جمله است آن که ایشان را از غایت اتباع آن سرور در رسوخ علم وعمل با امام اعظم ابوحنیفه کوفی رضی اللہ عنه وامام کریم شافعی مطلبی باکبار تلامذه هر یک رضی اللہ تعالے عنهم فنا وبقای بظهور رسید چنانکه می فرمودند در حلقه ذکر صبح گاهی بودم ناگاه یک گوشه فنای مخصوص روے داد که تعینی که مرا بود بر فت وان تا بزلی کشید تا بعد از نماز عصر آن روز دیدم که امام الائمه سراج الامه ابوحنیفه کوفی رضی اللہ عنه با جمیع شاگردان وجمیع علمای مجتهد مذهب خود گرد اگرد من جمع اند ومرا احاطه نموده اند وبعضی از اساتذه امام مذکور چون ابراهیم نخعی رحمه اللہ نیز ضبط در آمد انگاه دیدم که نور امام ونور هر یک از ین ائمه

کرام در من درآمدند و من بان انوار ایشان تعین و بقا یافتم و تمامه بجسم از ان انوار
شدم و لو بهر واحدی را جدا جدا اجزای خود دیده بودم بعد از دو سه روز ازین
معامله همین قسم رستن و بقا با امام شافعی و تلامذه و علمای مذهب او بظهور رسید
دیدم که علمای حنفیه از من بیرون آمدند و امام شافعی با تلامذه و مجتهدان مذهب
خود در من درآمدند و مانند طائفه اولی انوار ایشان اجزای من شده بعد از ساعتی
چند دیدم که بیرون شدند و آنچه از من رفته بود باز آمد اما خود را با انوار ایشان
متحقق می یابم بعده فرمودند دران وقت مشهود گردید که حق ازین هر دو امام
همام بیرون نیست آنچه از حنفی مانده شافعی گرفته و از ایشان تجاوز ننموده دو
حصه با امام ابوحنیفه مسلم است و ثلث با امام شافعی رحمهما الله سبحانه و هم از جمله
است آنکه مشایخ نقشبندیه و مشایخ قادریه را قدس الله اسرارهم به ایشان
مشاجرت رفت تا آنکه مشایخ طریق دیگر رحمهم الله رسیده صلح دادند کما مر فی
الفصل الثانی و از ان جمله است آنکه فرمودند هر که داخل طریقه باشد یا
خواهد شد تا قیامت بواسطه و بغیر واسطه از رجال و نساء همه را به نظر
ما درآوردند و اسم و نسب و مولد و مسکن او را با ما نمایند اگر خواهیم همه
را یک یک بیان نمایم و از ان جمله است آنکه بر ایشان ظاهر گردانیدند که
در هند انبیا بوده اند علیهم السلام که به بعضی سه تن و به بعضی دو تن و یک
تن ایمان آورده اند و زیاده از سه تن کسی با ایشان نگرویده و ایضاً
قبور متبرکه بعضی ازین انبیا را که دران دیار آسوده اند نیز با ایشان
نموده اند و انوار آنها مشاهده فرموده و از ان جمله است آنکه احوال مآل
شاهق جبل و مشرکان فترة رسل را که نزد ما تردید است این جماعه در دوزخ
خواهند بود و نزد اشعریه خلاف آن به حضرت ایشان چنان مکشوف

گردانیده‌اند که بعد از بعثت و احیاء اخروی انها را در مقام حساب داشته
باندازه جرایم معاقب و معذب خواهند ساخت و استیفاء حقوق نموده در
رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان را نیز معدوم مطلق و لاشی محض خواهند
فرمود تحقیق این دو امر مخصوص مذکور در مکتوب دو صد و پنجاه و نهم از دفتر
اول مسطور است و دران مکتوب بعد از تحریر این مکشوف رقم نموده اند
که این مسئله غریبه را چون در محضر انبیای کرام علیهم الصلوات والسلام عرض
نموده اند همه تصدیق فرموده اند مقبول داشتند العلم عند الله سبحانه و دهم
ازان جمله است آنکه حکمی از احکام یک قسم قضای مبرم را بالتماس
ایشان به محض کرم پذیرفتند و به اطلاع اسرارے که متعلق بانقسام قضا
مبرم و معلق و محو و اثبات آن بود مخصوص گردانیدند چنانکه مجملی ازین قضیه
در ذکر حال شیخ طاهر از خلفای حضرت ایشان بیاید انشاء الله سبحانه
و دهم ازان جمله است آن که ایشان را از علمای راسخین گردانیدند و از
کاشفان اسرار متشابهات قرانی و از واقفان رموز مقطعات کلام ربانی
چنانکه خود فرموده اند و نگارش نموده که این فقیر تا مدتها سر متشابهات را
مفوض بعلم حضرت حق سبحانه می ساخت و علمای راسخین را غیر از ایمان
بمتشابهات نصیبی نمی یافت و تاویلاتی که بعضے علما و صوفیه بیان کرده اند
آنها را لایق شان آن متشابهات نمیدانست و آن تاویلات را از اسرارے
که قابل استتار باشد تصور نمی کرد چنانچه عین القضات از الف لام میم الم خواسته
کرده بمعنی درد و دهست که لازم عشق ست و امثال آن آخر کار چون حضرت
حق سبحانه بمحض فضل شمه از تاویلات متشابهات را برین فقیر ظاهر
ساخت و جدولی از آن دریای محیط بر زمین استعداد این مسکین کشاده

گردانید دانست که علما راسخین را از تاویل متشابهات و مقطعات نصیب
وافر است و همچنین آنکه بعض علما از وجه ذات مراد داشته اند و از ید قدرت
آنهم نیست بلکه تاویل آنها از اسرار غامضه است که باخص الخواص آنرا نموده
اند از حروف مقطعات چه گوید که هر حرفی از حروف بحری ست مواج از اسرار
خفیه عاشق و معشوق و رمزی ست غامض از رموز دقیقه محبت و محبوبیت و کمالات
هرچند امهات کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند و مقاصد کتاب
متشابهات اند و سائل نیز هستند عالم راسخ کسی بود که این را با آن جمع سازد
و حقیقت را تواند که بصورت آرد و آنکه بی علم محکمات و بی عمل بمقتضای آن
محکمات تاویل متشابهات بوید و صورت را گذاشته بحقیقت پوید آن کس جاهل
است و از جهل خود بیخبر و ضال ست و از ضلالت خود بی شعور و نیز تصریح نموده اند که
علم تاویل متشابهات مخصوص برسل ست علیهم الصلوات و التسلیمات و از امتان اگر اقل قلیل
را ازین نصیب بتبعیت و وراثت ازین علم شریف ارزانی دارند و درین نشاء بصریح از اجمال نشان
برایشان نگشایند اما امید ست که در نشاء آخرت تمام مفصل از امتان نیز بتبعیت ایشان ازین دولت
گردند این قدر تعلیمی در آید که درین نشاء نیز بعض دیگر را از امی آن اقل رسد که باینها
مشرف سازند اما علم بحقیقت معامله ندهند و تاویل را منکشف نسازند با جمله با نسبت
متشابهات حاصل آن بعض بود اما نه اند که چه حاصل دارد زیرا که متشابهات کن یافت
از معاملات ست سر او بود که معامله حاصل شود و علم آن معامله حاصل نگردد این
را در یک فردی از منتسبان خود مشاهده نموده است بدیگران تا چه رسد انتهی کلامه
العالی آین حقیر راقم این حروف عفی الله عنه از مخدوم زاده جامع الاسرار و العلوم
خواجه محمد معصوم که شما را الیه و بعد از راغ ایشان نظلها از محرمان اسرار خاصه حضرت
ایشان بودند و در خلوتی بتصریح تمام مسألت نمود که آیا از اسرار حرفی از آن حروف

مقطعات قرآنی آن مجدد الف ثانی با شمایان رمزی در میان نهاده اند یا نه اگر
در میان نهاده اند بنده نیز امیدوار است که به اشاره سرافراز شود و سبب شده بودند
که چندین بار در خلوات از حضرت ایشان التماس آن نموده شده که از ان
اسرار متشابهات و مقطعات رمزی در میان آرند که شیطان همواره پیرامون
مکاشفان این اسرار بزرگ میگردد که شاید او را از دل بر زبان آرند
یا استراق سمع نماید و هر کرا از علمای راسخین رضی الله عنهم باین اسرار
اطلاع بخشیده اند آنها مستور داشته اند تا این معروض داشتیم که حضرت ایشان
قادر اند برانکه طرد شیاطین از حوالی خود نمایند و رمزی فرمایند چون الحاح
و زاری ما از حد گذشت آن حضرت فرمودند که سر یک حرف ازان حروف را شمایان
اظهار دهیم و به بیان آن مامور شدیم و آن حرف ق بود آن را بیان
فرمودند و ما را از ما بردند و نیز ما را از اظهار آن به دیگری منع بلیغ نمودند
ما را سند در داریم و هم ازان جمله است آن که حضرت ایشان را در سیر مقامات
صغری جامع گردانیده بودند میان قطبیت ارشاد و قطبیت افراد و آن مرتبه
عالیه از نوادر است چنانکه در فقره مذکوره مبدا و معاد سبق ذکر یافته و هم
ازان جمله است آن که به ایشان مشارب تمیز کمالات ولایات انبیا را
علیهم الصلوات و التحیات و کذلک طالبان که بر قدم پیغمبری از پیغمبران
اند مکشوف گردانیده بودند و نیز تفاوت اقدام هر یک را در آن مشارب
وانمود و چنان که می فرمودند فلان در ولایت موسوی است و نزدیک نقطه
مرکز و فلان قریب دایره و امثال هما و این از نوادر است و بس معلوم
فقیر [illegible] زبان ایشان گفته که مرا فرمودند که ای تو فلان اند ولایت
ابراهیمی [illegible] علی صاحبها السلام آن فقیر را بخاطر رسیده باشد که اگرچه

علم حضرت ایشان باین معنی رسنده است اگر مرا نیز شمه از آن به توجه حضرت
ایشان معلوم شد می عنایتی بود همان شب در معامله دیدم که حضرت خلیل الرحمن
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در نهایت ابهت و نورانیت حاضر اند و حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس در خدمت آن حضرت علیه السلام
با ادب تمام به پا ایستاده اند من و ان تن دیگر که بشرف ولایت ابراهیمی بودیم
حاضر شدیم حضرت ایشان دستهای ما را گرفته در دست مبارک حضرت خلیل انداختند
ما قدم ایشان بوسیده بازگشتیم این را دیدم بعد از دیدن این واقعه
چون به ملازمت شریف رسیدم تبسم نمودند و فرمودند آنچه گفته ایم تردد
گنجایش ندارد و ندانی که چه طالبان را علم به دقایق احوال و مشرب
و استعداد خود میسر نشد در تربیت کثیره یکی از کمل خواص را به دولت این
علوم می نوازند نمی بینی که چون شیخ نجم الدین کبری قدس سره بزرگی
را که قطب اولیای زمانه خود بود معلوم نبوده که بر قدم کدام نبی از
انبیا باشد تا به نیت تحقیق این امر یکی از طالبان خود نزد بزرگوار
دیگر قدس سره که او را به علم این اسرار نواخته بوده اند فرستاد
و فرستاده آن بزرگ را در اثنای تفتیش احوال شیخ از آن طالب فرمود
که چه بود که ما چون است آن طالب از این حرف دل تنگ و حیران به خدمت
شیخ خود باز گشته آنچه شنیده بود عرض داشت شیخ چو این سخن شنیده
فرمودند مقصد ما به حصول پیوست و معلوم شد که ما بر قدم کلیم الله
علیه السلام بوده ایم چه بود است او را گوینده این کلام از آن بزرگ ما را
اشارتست به اتباع ولایت اوست القصه از آن جمله آنکه حضرت ایشان
ایشان را به محض کرم تدریس طالبان فرموده بوده و تصرفی بخشیده که یکی را

اندولایتی ومشربی که دران بود بولایتی که فوق آن بود می رسانیدند چنانکه
مخدوم زاده بزرگ قدس سره رقم نموده اند که شما را بعد از ولایت موسوی
به ولایت محمدی آورده شد و هذا من اعجب العجوبات ومن اعظم
التصرفات وهم ازان جمله است آنکه تعین وجودی وتعین جسمی را که
تا غایت عارفان لب نه کشوده بر ایشان ظاهر گردانیده باسرار و برکات
آن مرتبه علیا ایشان را مشرف ساخته اند چنانکه آن حضرت قدس سره
تحقیق این معنی در مکتوب هشتاد و نهم از جلد سوم نموده اند وازان جمله است
آنکه باسرار معاملات قلوب خمسه نواخته اند خصوصاً به مرتبه عظمی که بقلب
خاص متعلق ست وآن از مقامات شگرف ست چنانکه خود در فقره از فقرات
رساله مبدا و معاد بیان آن نموده که فاذا بلغ العارف الاتم معرفته
والاکمل شهوده الی المقام العزیز وجوده الشریف رتبته یصیر ذلک العارف
قلبا للعوالم کلها والظهورات جمیعها وهو المتحقق بالولایة المحمدیه والمشرف
بالدعوة المصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة فالاقطاب والابدال والاوتاد
داخلون تحت دائرة ولایته والافراد والاحاد وسایر فرق الاولیاء
مندرجون تحت انوار هدایته لما هو نائب مناب رسول الله والمهدی
المهدی حبیب الله وهذه النسبة الشریفة العزیز وجودها مخصوصة باحاد المرادین
لیس للمریدین من هذا الکمال نصیب هذا هو النهایة العظمی والغایة القصوی
لیس فوقه کمال والاکرام منه نوالا لو وجد بعد الوف سنة مثل هذا العارف
لاغتنم ولسری برکته الی مدة مدیدة وآجال متباعدة وهو الذی کلامه دواء
ونظره شفاء والحضرت المهدی سیوجد علی هذه النسبة الشریفة من هذا
الامة الخیرة ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وهم از انجمله

است آنکه دنیای ایشان را به محض کرم آخرت گردانیده اند مخدوم زاده
عالی مرتبه خواجه محمد معصوم سلمه الله وصل این معنی مرتسم نموده اند که بعضی تشعشعات
این نشاء ثانیه است که موجب تقیس درجات اخرویه است در حق ایشان
چنین بود که نعیم دنیا حکم نعیم آخرت پیدا کرده و نیز هر چه در دنیا مشهود گردد لی شائبه
ظلیت نیست و این تشابهات آن که بی این شائبه جلوه گر شود ندارد دیگر آن سرور
دین و دنیا را صلی الله علیه وسلم این دولت عطا فرموده بودند حضرت ایشان را
از نهایت کمال اتباع آن سرور اگر از الوش خوان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نصیبه داده باشند می شاید هر کمال که پیغمبرے را بود مکمل تابعان او را از ان
نورانیت نصیبے رسد حضرت ایشان نیز بان نصیبه در بعضی مکاتیب اشارتها نموده اند
و نیز می تواند بود مراد ازین فرموده ایشان آن بود که هر چند مشهود عارف
اکمل باشد اما تا در قید زندگانی این جهانی ست مقید حبل الجبال ست
و خلاصی بکلی از قید خیال درین نشاء محال چنانکه مولاناے رومی قدس
سره العالی قریب اختصار بیفرموده ~~ من شوم عریان ز تن او از خیال ٭
تا خرامم در نهایات الوصال ٭ مگر آنکه فرموده کسی را نه کمل تابعان انبیا علیهم السلام
به طفیل ایشان بهره رسیده باشد چه خلاصی از قید خیال درین نشاء در ولایت
انبیا ست که باصل الاصل متعلق ست و هم از ان جمله است که ایشان را از
اسرار و انوار حقیقت قرآنی و حقیقت کعبه ربانی و حقیقه بیت المقدس بهره
فراوان بخشیده اند کما یفهم من مکاتیبه المتعدده و از ان جمله است آنکه ایشان را
ورای افاق و انفس معامله نموده اند که انفس نیز داخل چون افاق ست نزد
انفس و بیان آن مجملا در فقره از فقرات مبدا و معاد نموده اند و به تفصیل
در مکتوب چهل و سوم از جلد دوم فرموده و معامله کالرویه را در ان اثبات

نموده بیستم فرموده که این دولت عظمی ست که بعد از زمان اصحاب رضی الله
عنهم اجمعین کم کسی باین دولت مستسعد گشته است هرچند این سخن بسی مستبعد می نماید
و مقبول اکثری نمی گردد اما اظهار نعمت عظمی می نماید که بعض اندیشان قبول کنند
یا نه و این نسبت فردا بر وجه اکمل در حضرت مهدی علیه الرضوان ظهور خواهد یافت
و هم ازین جمله است آنکه حق سبحانه ایشان را بحق الیقینی مشرف ساخته که حق الیقین
دیگران نزد آن علم الیقین ست چنانکه این معنی را در مکتوب چهارم از جلد دوم بیان
نموده اند و فرموده که ازین حق الیقین چه گوید و اگر گوید که فهم کند و چه دریابد این
معارف از حیطه ولایت خارج ست ارباب ولایت در رنگ علماء ظواهر در ادراک
آن عاجز اند و در درک آن قاصر این علوم مقتبس از مشکوة انوار نبوت اند علی اربابها
الصلوات والتسلیمات که بعد از تجدید الف ثانی بتبعیت و وراثت تازه گشته اند
و ازان جمله است آنکه بر ایشان راهی را که بر دران منجر به سلوک ست نموده اند که
آن را حضرت ایشان براه اقتباس نبوت تعبیر نموده اند و بیان آن
در مکتوب سی صد و یکم از جلد اول کرده اند و ازان جمله است آنکه ایشان
را بکمال متابعت سید الانبیا بمقامی که فوق مقام رضاست و آن را
تجلی ذاتی تعبیر نموده اند مشرف گردانیده اند و آن سخت مشکل است
و بیان آن در دو مکتوب از مکاتیب جلد دوم مرقوم کرده و هم ازان جمله
است آنکه بر ایشان تفصیل سیر و درجات ولایت ثلثه صغری و کبری
و علیا که ولایت اولیا و ولایت انبیا و ولایت ملائکه است منکشف گردانیده اند و به
کمالات هر یک متحقق ساخته چنانچه تفصیل این درجات در مکتوبات
عالیه مفصل و مشروح است و هم ازان جمله است آنکه بر حقیقت کعبه ایشان را
مشرف گردانیده چنانکه در مکتوب سی صد و یازدهم از دفتر اول

فاروق اعظم محدث نفخ دال گردانیده اند الحمد لله علی ذلک والرابعة
منشأ بعثتي لها معرفة التي نفقها بالقسلم الكريم في المكتوب التاسع والسبعون
من المجلد الثالث وهي انه سبحانه اعطى له تأنيس سره وتأتيه بالعلم الذي
هو اغراض جنتية والخبايش في المعرفة التي تتعلق باصله ان طينته بقيت
من طينة نبينا صلی الله علیه وسلم كالبقية الفاضلة من بقية طينة آدم علیه السلام و از
خصایص تلمی آن ست که قریب بایام وصال فرمودند که هر کمالی که در نوع
بشر ممکن ست مرا اعطا فرمودند وبوراثت وتبعیت سید البشر علیه الصلوة
والسلام بدان متحقق ساختند واگر خواهم آنرا به مقدمات معقوله معقول
مستمعان نمایم پنهنی بیان نمودند که عقل عقیل به بیان شگرفت تر پی
نبرد و نیز از ان جمله است آنکه میفرمودند که نسبت خاصه ما تا انقراض این
نشاء در فرزندان خواهد ماند از همه عجیب تر از خصایص علیای آنحضرت
آنکه حضرت حق سبحانه وتعالی ایشان را باوجود سبقت وراثت به نصیبی
از اصالت ممتاز گردانید چنانکه تحقیق و تفصیل آن در مکاتیب شریفه مسطور
است ع فهم اخبار سید بسر بسته باد ه گر بگویم شرح آن بیحد شود
مثنوی هفتاد من کاغذ شود اگر طالب عارفی به مکاتیب لطیفه و رسایل شریفه
ایشان عبور نماید بیش ازین خصایص آن عالی حضرت متعالی منقبت پی برد
اگرچه این قدر که ما بیان نمودیم نیز بیارست از عان و قبول ازغراشندگان
وشنوندگان در کار ست ه رازچه با رازدان انباز نیست راز
اندر گوش منکر راز نیست رضی الله عن صاحب الاحوال ورضی عنه سبحانه

فصل ششم

در بیان عبادات وعادات یومیه ولیله آن حضرت
بر طبق عزیمت وغایت اتباع سنت باندکی از شرح بعض عقاید شریفه ایشان

از فضل سابق که دران علو مرتبه و سمو منزلهٔ آن حضرت بوضوح پیوسته خرد شناس
شده [illegible] خواهد شناخت که خداوند این معاملات شگرف در اتباع سنت
سنیه و اخلاص رضیه و طاعات کثیره علیه چه پایه خواهد داشت مع ذلک
مجملی جهت دستور العمل طلاب چه مریدان بواسطه و چه بغیر واسطه ایشان
بلا [illegible] بیان مے آرد اگرچه وظائف یومی و لیلی آن حضرت را بتایید حضرات
مخدوم زادهای کبار بعضی از یاران سعادت یار جمع نموده اند اما اینجا بالیقین
تا این بار زواید فواید بقلم می آید بکرم الله سبحانه و توفیقه این کمترین از زبان
مبارک حضرت ایشان بکرات استماع نمود که فرمودند اگرچه عمل و کار ما چه
باشد هرچه ما را عطا کرده اند بمحض تفضل و صرف کرم بیسبب است اما اگر منشاء امر
بما کرم باشد آن متابعت سید الاولین و الآخرین صلی الله علیه و سلم
خواهد بود که مدار کار خود را بران میسازم هرچه ما را داده اند از راه این اتباع
داده اند جزئیا و کلیا و هرچه نداده اند از آن نداده اند که از ما در اتباع آن
نقصانی بحکم تقدیر رفته باشد بدین تقریب بر زبان مبارک راندند که یک
روز [illegible] بر آمدن [illegible] پای راست نهادم آنروز چندین احوال [illegible]
بسطی شد [illegible] چون گویند روز [illegible] آن حضرت گشته
بود و ایشان در تحریر [illegible] بودند ناگاه از غلبهٔ تقاضا [illegible]
[illegible] متوجه متوضا شدند همچنان که [illegible] متوضا [illegible] بودند
[illegible] بر آمدند [illegible] داده که به این [illegible]
در آمدن و باین تعجیل بر آمدن چه بود [illegible] بر آمدن از بیت الخلا
[illegible] ناشی از اهتمام بسیار داشته باز بجا در آمدند چون [illegible]
[illegible] بیرون تشریف فرمودند که تقاضای بول استیلا نمود [illegible]

بتوضا در آمدم و نشسته بودم که نظرم بر پشت ناخن افتاد که نقطهٔ سیاهی
بر وی بود که برای امتحان قلم نهاده بودم تا آن نقطهٔ سیاهی که از اسباب
کتابت حروف قرآنی ست آنجا نشستن را لایق و به رعایت ادب مطابق
نه دیدم با وجود که از غلبهٔ آن تقاضا صحت داشتم لیکن آن صحت پیش
این صحت ترک ادب بس حقیر نمود بیرون آمده آن نقطهٔ سیاهی را
شستم و باز آمدم وقت دیگر که این بنده در خدمت حاضر بود مولانا صالح
ختلانی را امر نمودند که چند قرنفل خریطه بیاورده حاضر کن وی شش
قرنفل حاضر ساخت در عتاب رفته فرمودند اینکه صوفی با آن قدر نه شنیده که الله وتر
یحب الوتر رعایت وتر از مستحبات ست مستحب را ہم چو دانسته اند مستحب دوست
داشته اوست سبحانه تعالی اگر دنیا و آخرت را بنیکی مستحب که دوست داشته حق عز و جل باشد
بد بہیچ نداده باشد و فرمودند که ما در رعایت استحباب تا با آن حد توجه
داریم که در وقت شستن روی قصد میکنم که اول آب بر خدّین رسد
که بنا من سینه انداستحبابست و نیز دیده شد که چند روز توجه تمام نمودند
بصوم تطوع با آنکه از نحافت بدن ایشان را دران ایام روزه داشتن
بغایت دشوار بود چون پرسیده شد که این چه روزها ست فرمودند
قضا سے احتیاطی روزهای این رمضان ست که دران روزها
روزه ناستنجا کرده شده باین تقریب فرمودند که والد ماجد علیه الرحمة
مهما امکن در روز رمضان استنجا نمی کردند و اگر بضرورت واقع می شد
آنرا قضا میدادند استشهاد نعم السّلف و نعم الخلف روزی بر عریش خود تکیه
کرده بودند بناگاه اضطراب بخیر در آمدند و فرمودند که زیر عریش کاغذے
دیدم سر چسپیده معلوم نبود که دران چیزے نوشته اند و چه نوشته اند یا آنکه

کسی را نگویم که بهر دارد و آن مدت نشستن با هم به عزیش سبب ادبی دیدم وقت
دیگر دیده شد که یکی از حفاظ که به پایین او فرشی گسترده بودند به قرأت
پرداخت حضرت ایشان دیدند که آنجا که ایشان نشسته اند فی الجمله در فرشی
مرتبه دارد بآن فرشی که حافظ بر آن قرآن تلاوة میکند آن فرش
زیاده را از زیر پای خود دور نموده به کناره بگذاشتند عزیزی که بخدمت
شریف حضرت ایشان رسیده بود و دیگر مشایخ وقت را نیز دیده
گفت بعد از شرف ملازمت ایشان وقتی به برهان پور به خدمت
شیخ معظم قدوه جهان این درگاه محمد بن فضل الله قدس سره رسیدم
شیخ از من احوال این بزرگوار پرسید که در سرهند بخدمت ایشان
رسیده بآن بگو تا چه دیده گفتم از احوال باطن ایشان چون من نامرادی را
چه خبر اما به ظاهر در رعایة آداب سنت و دقائق آن ایشان را چنان
یافتم که اگر مشایخ وقت جمع شوند عشر عشیر آن از دست ایشان نیاید
شیخ بغایت مسرور شده فرموده چون این چنین است هر چه این بزرگ
دین از اسرار حقیقت می گویند و می نویسند همه صحیح و اصل است و دران
صادق بآن متحقق که نشان صدق مقال و علو حال اتباع به کمال
است شیخ مذکور را قدس سره به حضرت ایشان رابطه اخلاص
و محبت تام بود و این معنی را که به این حقیر راقم که گاه بخدمت
ایشان می رسید اظهار فرموده اند در ان ایام که سلطان وقت حضرت
ایشان را در حبس کشیده بود هر وقت که فقیر بخدمت شیخ میرسید میفرمودند
که بعد هر نماز دعا و فاتحه برای خلاص ایشان ورد ساخته ایم روزی
مردی از سرهند بخدمت شیخ آمده التماس آن نمود که بیعت نماید شیخ فرموده

نام مبارک حضرت ایشان را برده عجب که چون ایشان بزرگی و بشهر شما باشند و شما بجاے دیگر مریدی شوید و نیز یکی از امراے وقت که در کار حضرت ایشان تردد داشت روزی از اقضی القضات وقت که همسایه حضرت ایشان بود در خلوتے پرسید که شما مردم عالم اید و صادق القول و صاحب دیانت از حال عزیزی که همسایه شماست بگوئید فرمود که احوال باطنیه این طائفه از دریافت ما وراست اما این قدر میگویم که بشاهده اطوار این بزرگوار ما را باطوار اولیاے اقدم یقین دیگر بخشیده و تیرا که چون ریاضات عجیبه و طاعات کثیره متحمل متقدمین را در کتب میخواندیم بخاطری گذشت که شاید محبان ایشان به مبالغه نوشته باشند چون اوضاع این عزیز را دیدیم آن تردد برخواست بلکه نویسندگان احوال جنگ داریم که هنوز کم نوشته اند الحق چنین بود که این عالم منصف بدیانت متصف فرموده جزاه الله خیرا این حقیر راقم از درویشی که خدمات آب وضو و مسیلہ و تعلیق با مور العبادات حوالہ وی بود شنود که میگفت این در تمام روز بهان ساعت قیلوله حضرت ایشان دو در شب تا ملتد دم فرصتی بکار خود می یافتم ورا این دو وقت مرا از استیعاب طاعت آنحضرت فرصتی نیست همچنین اصحاب خود را به کثرت دوام ذکر و حضور و مراقبت تحریص می نمودند و می فرمودند که این دار دار عمل ست و مزرع کشت و کار حضور باطن را با رعایت آداب و اعمال ظاهر جمع ساخته در کار باشید و می فرمودند آنکه برخی از بعضی رسایل حضرات خواجگان نقشبندیه رضی الله عنهم قلت عمل فهمیده اند نه آن چنان ست که طریقه این بزرگان در اتباع نبوی اوثق و اوفق طرق ست و آن حضرت را صلی الله علیه وسلم با وجود محبوبیت و علو مرتبه از کثرت عبادت پاهای مبارک متورم گردیده بود غایة فی الباب چون طریقه خواجگان را در بدایت بل ابتدای توسط نیز

بجذبات متعلق است لاجرم حال ایشان آندم از کثرت سکر و استغراق
مقتضی کثرت اعمال جوارحی نیست بل دوام توجه و حضور را با اتیان فرایض
و واجبات و سنن موکده جمع کرده بهمان اقتصار کرده اند و مع ذلک رعایت
عزیمت امور را لازم شمرده که آن از ریاضات عظیمه است خصوصاً با جذبات
و غلبات اما چون به عنایت الله تعالی از تلوینات احوال به تمکین رسند
لاجرم به کثرت طاعات آیند و بهر مقداری که آن از ایشان بیشتر بظهور آید
ترقیات بیشتر یابند و با آنکه حضرت ایشان را بر مسائل فقهیه استحضار تمام
بود و بر اصول فقه مهارت فراوان لهذا بر غایت احتیاط اکثر مسائل بکتب
معتبره تفقد می نمودند و در سفر و حضر بعضی کتب معتبره فقه را با خود می گرفتند
و همگی همت ایشان آن بود که عمل بمفتی به و مختار فقهای کبار نموده آید و در
عملی که بعضی از فقهای بر جواز آن رفته بوده اند و بعضی بر کراهت آن ایشان
ترجیح جانب کراهت داده بدان عمل نمی کردند و می فرمودند اگر تعارض در جواز
و عدم و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم جواز است و جانب حرمت
را و تا ممکن بودی حضرت جمع مذاهب می نمودند و در بعضی روایات که امام اعظم
رضی الله عنه یک جانب بود و صاحبین رضی الله عنهما یک جانب اگرچه فتوی بقول
صاحبین بود اما گاه احترام امام را عمل بقول امام هم میکردند مثل آنکه در
زیارت قبور اکثر قرآن میخوانند که مذهب صاحبین به جواز آن است فتوی
بر این است و گاه ترک می کردند و بدعا اکتفا می نمودند که مذهب امام اعظم
بر کراهت قرآن خواندنست [illegible] چون [illegible] که دایم حضرت
ایشان به نفس نفیس امامت می کردند [illegible] در خاطر گذشت که آیا
آن [illegible] در این خاطر بالا است [illegible] تقریب جمع مذاهب [illegible]

آورده فرموده‌اند شافعیه و مالکیه رحمهم الله بر آنند که جز بقراءة فاتحه
نماز درست نیست لهذا خلف امام فاتحه می‌خوانند و احادیث صحیحه نیز بر
دلالت برین می‌نماید اما امام ما امام ابوحنیفه رضی الله عنه فاتحه امام را
فاتحه ماموم گفته ماموم را فاتحه خلف امام تجویز نمی‌نماید و جمهور فقهای
حنفیه برینند مگر بعضی روایات مرجوحه از حنفیه بر جواز فاتحه خلف
امام آمده چون ما همه اکنون بر جمیع مذاهب می‌کوشیم درین صورت شیخ
را دران دیده‌ایم که خود امامت کنیم ع گر نویسم شرح آن بیحد شود
بالجمله قول حضرت ایشان در صیف و شتا و در سفر و حضر آن بود که نصف
اخیر نماز تهجد گاه ثلث آخر شب برخاسته ادعیه استیقاظ آنوقت را خوانده
وضوی در کمال اسباغ و احتیاط می‌نمودند بر آن نبودند که دیگری
در وضو بر دست ایشان آب ریزد و در آب وضو آنقدر احتیاط
بظهور می‌رسد که فوق آن متصور نباشد استقبال قبله را دران
رعایت می‌نمودند اما در وقت شستن رجلین بسوی شمال یا جنوب
منحرف می‌شدند و مسواک را در هر وضو و وضو را بهر نماز لازم داشتند
الا ما شاء الله و هر عضو را سه بار می‌شستند در هر بار بدست آب ازان
بچیده می‌افشاندند که احتمال به قاطر نمی‌ماند نه در عضو مغسول و نه در
ید غاسله و سر آن عیان می‌نمود که چون در طهارت و نجاست غساله
وضو اختلاف است هر چند که فتوی بر طهارت است عمل به احوط می‌نمودند
و در غسل هر عضو کلمه شهادت را و درود را نیز با ادعیه ماثوره دیگر که در
کتب احادیث چون تکمله مشکوة و بعضی کتب فقه دعوات آمده می‌خواندند
و بعد از ادای وضو گوشه چشم حق بین بجانب آسمان کرده دعایی که

آن وقت نورانیت خوانده متوجه تهجد می شدند و با طمانیت و حضور و جمعیت
تام و طول قنوت در تهجد ادا می نمودند بمرتبه که طاقت بشری بے تائید الٰهی
جل شانه در ادای آن عاجز و قاصر ست و در اوایل احوال بیشتر در تهجد
و ضحی و سنت زوال تکرار قراءت سوره یس می فرمودند چنانکه گاهی
قراءت آن سوره بهشتاد مرتبه می کشید و گاهی کم و گاهی زیاده از آن
عدد و در اواخر بیشتر بختم قرآن مجید در نماز اشتغال می نمودند بعد
از ادای تهجد بخشوع و استغراق تام خاموش و مراقب می نشستند
و پیش از صبح بر رسم ساعتی بتسبیح سنت می غنودند تا حسب
این السویین البطور انجا بود باز پیش از دمیدن صبح بید ارشده بنماز فجر
می پرداختند سنت بامداد را در خانه ادا می نمودند و میان سنت و
فرض تکرار سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم بطریق خفیه
میکردند و بعد از ادای فرض بامداد تا وقت اشراق در مسجد با اصحاب
خود حلقه زده مراقب می نشستند آنگاه نماز اشراق را بطول قراءت
چهار رکعت بدو سلام ادا فرموده تسبیحات و ادعیه ماثوره که دران وقت
آمده می پرداختند بعد از آن بحجره رفته لحظهٔ از احوال عورات و اطفال
خبر می گرفتند و امور خانه را که به معاش تعلق داشتند می فرمودند بعد
از آن به خلوت می شدند و بقراءت قرآن مجید توجه می نمودند و بعد از
ادای تلاوت طالبان را طلب نموده پرسش احوال ایشان می فرمودند
یا خاص اصحاب را طلب نموده با سرار خاصه لب می کشودند و استماع
آن سامعان را از خود می ربودند که در استماع آن معرفت القائی نسبت
و انعکاسی نعمت می نمودند تا گاه هر یک از یاران را موافق حال او و استعداد

او را بامری دلالت می نمودند و بر حال وارده که بر رفقا بعض شده بود
اطلاع می بخشیدند و همه را به علو همت و اتباع سنت و دوام ذکر
و حضور و مراقبت و اخفای حال تاکید می کردند و می فرمودند که اگر
به تمام دنیا و ما فیها یک فعل مرضی او سبحانه معلوم گردد و عمل به مقتضای
آن میسر شود غنیمت عظیم دانسته و حکم آن دارد که کسی بخزف ریزه
چند جوهر نفیس خراج عالم را بخرد و بجماد لا طایل روح بدست آرد
و ایضاً به تقریب ترغیب به تکرار کلمه مقدسه لا اله الا الله محمد رسول الله
فرمودند همه عالم در جنب این کلام معظم کالش حکم قطره می داشت
نسبت به دریای محیط این کلمه طیبه جامع کمالات ولایت و نبوت است
مردم تعجب دارند که بیک گفتن این کلمه چگونه دخول جنت میسر شود
و محسوس و مشهود این فقیر شده که اگر تمام عالم را بیک گفتن این
کلمه بخشند و به بهشت فرستند گنجایش دارد و اگر برکات این کلمه را
قسمت کنند تمام عالم همه ابد الآباد معمور و سیراب گردند و نیز فرمودند
حصول برکت و ظهور عظمت این کلمه باعتبار درجات قایلان آن است
هر چند گوینده عظیم تر ظهور برکت و عظمت آن بیشتر و این مصراع
به زبان راندند ع نیز یک وجهه حسنا ادا ناز ده نظرها و ایضاً
فرمودند آرزوی در دنیا معلوم نیست که مرا بر آن باشد که کسی
در گوشه خزیده تکرار این کلمه طیبه ملتذ و محظوظ بود اما چه توان
کرد جمیع آرزوها میسر نیست و ایضاً اصحاب خود را به مطالعه کتب
فقهیه معتبره دلالت می نمودند و می فرمودند که از علمای دین احکام شرع
متین را تحقیق میکرده باشند که کدام مفتی به است و کدام مسنون ...

وکدام بدعت و مردود که در زمانه از عهد آن سرور صلی الله علیه وسلم بس دور
افتاده و فاسد شده و ظلمات بدع و فجور شمول یافته درین ظلمات جز بنور
چراغ سنت راه نجات نتوان یافت و تنبیه می فرمودند که در گذشته ما درآید
که عالم را بدعت چون گرداب ظلمانی فرو گرفته و نور سنت هر جا در بود
چون کرم شب چراغ می نماید و صحبت ایشان بیشتر بخاموشی می گذشت و هرگز
غیبت و عیب مسلمانان مذکور نمی شد و یاران ایشان را هیبت ایشان در
نهایة ادب و خشوع می داشت که زهره انبساط نداشتند و تمکین ایشان
به مرتبه بود که با وجود ورود این احوالات عظیمه هرگز آثار تلوین از ایشان
ظاهر نمی شد و خروشی و صیحه بل آه بلندی به ظهور نمی رسید و در شانزده
سال که بنده حاضر خدمت بود سه چهار بار دیده شد که قطرات اشک
بر چهره همایون فرود آمد و سه چهار بار دیگر در وقت بیان معارف
عالیه در چشم و رخسار ایشان سرخی و بر خدین شریفین عرق حرارتی
مشاهده نمود در رمضان در اثنای بیان معرفتی ساعتی خاموش گشتند
بعد ازان فرمودند که درین وقفه خاموشی احوال شگرف و معاملات عظیمه
به ظهور رسید در ان وقت از چهره سامی ایشان اثر غیبت دانسته
البشرة فی الجسد رنگ حمرت ظاهر بود جز این قدر از تلوین نشانی پیدا
نه چون ضحوه کبری می شد نماز ضحی را در خلوت ادا نموده با حرم
تشریف می بردند و با آن جماعه طعام تناول نموده خود بنفس نفیس توجه
فرموده به همه فرزندان و درویشان یکیک از هر چه پخته شده بود میرسانیدند
و اگر کسی آن وقت از فرزندان و درویشان و خادمان حاضر نمی بود امر
میکردند که حصه او بگذارند و بعد از تناول طعام ادعیه ماثوره که در آن وقت

آمده هیچ‌خوانده‌اند و در اخیر ایام که عزلت گزیدند و صوم بود طعام در همان
غلبیّه تناول می فرمودند قرأت فاتحه بعد از طعام چنانکه بین الانام
معروف گشته از ایشان کمتر دیده شد که در احادیث صحیحه نیامده است
هر روز یکبار بیش از نیم روز چیزی می‌خوردند و آن هم بغایت قلیل مع ذلک
می فرمودند چه توان کرد که به حکم اقتضای آخر زمان در گرسنگی با کمال اتباع
آن سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم میسر نمی شود و نیز می فرمودند از امور
که عارف را از ملکیت به بشریت نزدیک می سازد هیچ چیز چون خوردن نیست
گاه وقت تهجد صورت مثالیه کدورات آن به نظر می درآید و طعام
را به خشوع و حضور تمام تناول می نمودند و یاران را نیز آن وقت
به حضور و خشوع تاکید می کردند و در وقت طعام خوردن زانوی یسار
را خوابیده از زانوی پاین را برابر آن می نهادند و گاه در بعضی مجالس
دیده می شد که هر دو زانو را بر داشته تناول می فرمودند و بعد از
تناول لحظه چند به حکم سنت قیلوله می فرمودند و موذن ایشان در اول
وقت ظهر اذان میگفت بعد از شنودن اذان بلا اهمال متوجه وضو
می شدند و به سنت زوال می پرداختند و می فرمودند حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله وسلم از زمان بعثت تا ایام رحلت از دنیا سنت
زوال را ترک نکرده اند قرأت در آن گاه از طوال مفصل بود و گاه
از قصار و بعد از آن چهار رکعت فرض ظهر و دو رکعت سنت آن و چهار
رکعت سنت دیگر هم میگذاردند بعد از فراغ از نماز ظهر نشسته از حافظ
جزوی یا کم و بیش از آن قرآن می شنودند و اگر درسی بود می فرمودند
و اگر حافظ حاضر نبود خود به خلوت رفته تلاوت می نمودند و نماز عصر را

در اول وقت بعد از خروج مشغلین ادا می کردند و چهار رکعت سنت پیش
از عصر را دیده نشده که ترک کرده باشند بعد از عصر تا قریب به وقت غروب
یاران به سکوت و مراقبه می گذرانیدند و درین حلقها بتغیر نفس
یا لقا متوجه احوال مستر شدان می شدند و نماز مغرب را نیز اگر در غیم
نبودی در اول وقت ادا نموده بعد از ادای فرض بهمان جلسه ده بار
سه بار کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له را تکرار می نمودند و بعد از ادای
دو رکعت سنت و چهار رکعت اوابین با ادعیه ماثوره که دران وقت
آمده می پرداختند و اوابین را گاه چهار رکعت و گاه شش رکعت
میگذاردند و اکثر قرائت دران سوره واقعه می بود و نماز خفتن را
بعد از زایل شدن بیاض افق کردند امام اعظم شفق بیاض عبارت
از آن ست ادا می نمودند و چهار رکعت سنت پیش از فرض عشا را
و کذلک چهار رکعت سنت بعد از دو رکعت سنت عشا را نیز
اکثر می گذاردند و قرائت در چهار رکعت سنت آخرین الم سجده و سوره
تبارک و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد می بود و گاه دران چهار
رکعت چهار قل مقرر می گشت و اگر دران چهار رکعت الم سجده و سوره
الملک نخوانده بودند بعد از ادای وتر این دو سوره را با سوره
دخان میخواندند و یاران را نیز بقرائت این سورها دران وقت دلالت
می نمودند و در رکعت اولی از وتر اکثر سبح اسم در ثانیه قل یا ایها الکافرون
و در ثالثه سوره اخلاص میخواندند و با قنوت حنفی قنوت شافعی انضمام
میکردند و بعد از ادای وتر گاهی دو رکعت نشسته ادا میفرمودند و در
رکعت اولی از آن دو رکعت اذا زلزلت و در ثانیه قل یا میخواندند

و در اواخر بطریق ندرت این دو رکعت را می گذارده اند و می فرمودند
فقها را درین قیل و قال بسیار است و دو سجده که بعد از وتر متعارف
شده نمی کردند و می فرمودند علما بکراهت آن فتوی داده اند و وتر
را گاه اول شب ادا می نمودند و گاه بعد از تهجد وتر را چون در اول شب
ادا می نمودند باز در اخیر تکرار می کردند چنانکه بعضی کنند و می فرمودند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده اند که در یک شب دو وتر نباشد
و می فرمودند که در شبی از شبها نمودند که در صورت تاخیر ادای وتر چون
[illegible] اسباب رو نیست دارد که در آخر شب وتر را ادا خواهد نمود
کتبه اعمال او تمام شب بنام او حسنات نویسند تا زمانی که وتر را
ادا نماید پس هر چند وتر را بتاخیر ادا کند بهتر باشد مع ذلک
می فرمودند و نیز رسم نموده اند که در تعجیل و تاخیر وتر غیر از متابعت
سید البشر علیه و آله الصلوات والتسلیمات هیچ چیز منظور نیست و
هیچ فضیلت را به متابعت عدیل نمی اندازد و حضرت رسالت وتر را
گاهی اول شب ادا فرموده اند و گاهی آخر شب سعادت خود دران
دیده اند که در امری از امور تشبه بآن سرور نماید علیه و آله الصلوات
والتسلیمات اگرچه آن تشبه بحسب صورت باشد مردم در بعضی سنه
نیت احیای لیل و مثل آن از دخل میدهند عجب می آید از کوته اندیشی
هزار احیای لیالی به نیم متابعت نخریم عشره آخر ماه رمضان را اعتکاف
نشستیم یاران را جمع کرده گفتیم که غیر از متابعت نیت نکنند که
تبتل و انقطاع ما چه خواهد بود صد گرفتاری بحصول یک متابعت قبول
داریم اما هزار تبتل و انقطاع بی توسل متابعت قبول نداریم [illegible] آنرا کرد

رزقنا الله سبحانه کمال متابعته علیه وعلی آله الصلوة والتسلیمات اتمها
واکملها و ایضاً باین تقریب رقم نموده اند که وقتی از اوقات جماعه
درویشان نشسته بودند این فقیر از محبت خود که نسبت بتلامان
آن سرور دست علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها
چنین گفت که محبت آن سرور بمرتبهٔ مستولی شده که حق سبحانه
وتعالی را بواسطه آن دوست میدارم که رب محمد ست حاضران ازین
سخن در تحیر ماندند اما مجال مخالفت نداشتند این سخن نقیض سخن
رابعه است که گفت آن سرور را در جواب که محبت حق سبحانه وتعالی
بمرتبهٔ استیلا یافته است که محبت شما را جا نمانده است این هردو
سخن هر چند از سکر خبر میدهد اما سخن من اصالت دارد و در
عین سکر گفته است و من در ابتداے صحو سخن او در مرتبه
صفات ست و سخن من بعد از رجوع از مرتبه ذات زیرا که در مرتبه
ذات تعالی این قسم محبت را گنجایش نیست جمیع نسب را ازان
مرتبه کوتهی ست یا جهل بلکه بذوق نفی محبت دران مرتبه میکنند
و بهیچ وجه خود را شایان محبت او نمیدانند محبت و معرفت در
صفات ست و این محبت ذاتی که گفته اند مراد ازان ذات احدیت
نیست بلکه ذات با بعضی از اعتبارات ذات ست پس محبت رابعه
در مرتبه صفات ست والله سبحانه اعلم انتهی کلامه الشریف وبعد
از اداے صلوة عشا و وتر زود بمضجع رفته می غنودند وپیش از
اضطجاع ادعیه ماثوره را میخواندند و در سنت آنکه زود بعد از عشا

می غنودند می فرمودند این بیداری بعد از عشا در بیداری آخر شب فتور
می اندازد و دیگر اگر کسی نشنید در نیست که به سخنان سمی هم بپردازد
در آن دوران وقت بی کراهت نیست از عمر عبد العزیز رحمه الله تعالی
منقول است که شبی بعد از ادای صلوة عشا بتفقد رعایا پنهان و تنها
بر آمده بود ناگاه هم عسسان او او را ناشناخته گرفتند و بند کرده
بخانه آوردند و در روشنایی چه بینند خلیفه است معذرت خواستند
و عرض کردند که خلیفه چرا نه گفتند که من فلانم فرمودند من صلوة عشا گزارده
بودم و بعد از ادای آن سخن دنیا نکرده است و درود نیز اکثر
میخواندند خصوصاً شب جمعه و روز جمعه و شبها در شنبه روز دوشنبه
و در آخر بار از شبهای جمعه جمع کرده هزار بار درود میفرستادند
و بعد از ادای آن عدد ساعتی مراقب شده بانکسار تمام میکردند
چنان می نمود که بآن مامور شده بودند و رساله صلوات ماثوره که زیاده
از خبر وی باشد یا رساله درودی که حضرت شیخ الجن والانس
سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه ترتیب داده اند میخواندند و نماز
جمعه به مسجد جامع و لیبیدین بلا حاضر می شدند و ظهر را نیز بعد
از ادای جمعه احتیاطاً می گزاردند و بعد از ادای فرض جمعه این چهار
سوره را که فاتحه و اخلاص و معوذتین باشد هر یک را هفت بار میخواندند
روز عید اضحی تکبیرات [illegible] در راه بلند می گفتند و احیاناً بنابر فتوی
مضمر است پست و در عشره ذی الحجه موی و ناخن نمی گرفتند چه تشبیه
حاجیان چنانچه مستحب است اما آنچه در روز عرفه به تشبیه اهل عرفات
مردم میکنند نمیکردند و در آن عشره هر روز قرأت سوره والفجر ولیال

حضر میفرمودند و کذلک در باقی آن شهر و صلوٰة کسوف و خسوف میگذاردند
و نماز تراویح را در سفر و حضر بجمعیت تمام ادا می نمودند و ختمهای قرآن
اکثر میکردند میان هر ترویحه گاه به سکوت و گاه بدرود و گاه بادعیه
که آمده است می پرداختند و در غیر رمضان و نیز دایم ختمها عن ظهر القلب
میکردند و می فرمودند ختم احزاب که میان مردم مشهور است و آن را
به فمی بشوق مقرر کرده اند در صحت این طریق سخن ست و
فرمودند که عزیزی نوشته که بخط مولانا یعقوب چرخی قدس سره دیده شد
که ختم احزاب چنین بوده است فاتحه انعام و یونس کرو طه ای هیاهم ۞
عنکبوت آنکه زمر یس واقعه و ان والسلام ۞ و در وقت تلاوة از
سیمای ایشان و از شیوه قرأت بر سامعان هویدا می شد که
اسرار قرآنی و برکات آیات فرقانی برایشان فایض می گشت روزی
در اثنای تلاوة رو بجانب فقیر کرده فرمودند سبحان الله و بحمده
چه رازها که میان او سبحانه و حبیب او صلی الله علیه و آله وسلم در
قرآن اندراج یافته که ادراک آن مخصوص بعلمای راسخین بوده
فرمودند گاهی ببعضی آیات تاملی خود را بجایی می برد که در فهم و وهم
نیاید و در نماز و بیرون نماز آیات خوف را بخوشی ادا می نمودند و از
تعجب تعجب را و از استفهام استفهام را و مثلها رعایت شبیه از
شبیهات مخصوصه میفرمودند در سفرها دیده می شد که در محفه نشسته بودند
و دستاری بر روی کشیده قرآن میخواندند می شمردم که گاه چهار
سیپاره و گاه سه و گاه کم از آن جهره تلاوه می نمودند چون آیه سجده
میرسید فرود آمده سجده می کردند و سر آنکه دستار بر رو می کشیدند

ان بود که نظر بر عورات مردم نیفتد و تسبیح رکوع و سجود و نمازها اکثر
در حال انفراد بهفت و نه و یازده میرسانیدند و می فرمودند که
شرم می آید که کسی در حال انفراد و قدرت و استطاعت اقتصار بر
اقل تسبیحات نماید و می فرمودند در نماز رعایت سنن و مندوبات
و آداب اکثر حضور قلب می نماید چه این رعایتها همه ذکر است زیرا که یاد
کرد او است سبحانه و توجه باو و نیز می فرمودند مردم هوس ریاضتها
و مجاهدها می نمایند هیچ ریاضت و مجاهده برابر رعایت آداب نماز نیست
لاسیما نمازهای فرض و واجب و سنن ادای نماز شرعی که فرموده اند
بس مشکل است و لهذا حق سبحانه می فرماید انها لکبیرة الا علی الخاشعین
الآیة و نیز فرمودند بسیار مردم مرتاض و متورع را دیده می شود که
به رعایتها و احتیاطها مشغول اند و در آداب نماز مساهلتها می نمایند و
در دفاتر مکتوبات ازین قسم کلمات نصائح آمیز که تعلق بجهات فضیلت
نماز و اسرار آن بود بسیار رقم نموده اند که برخوانندگان پوشیده
نخواهد ماند و دو رکعت تحیة وضو و تحیة مسجد را ترک نمی کردند و در
رنگ سنن رواتب سنن زوائد را نیز در سفر و حضر بی تکلف ادا
میفرمودند و درانکه زیادتی و نقصان بر فعل و عمل ماثوره ظهور نیابد
احتیاطهای بلیغ بجا می آوردند بجز تراویح هیچ نماز نفل را بجماعت نگذاردند
بل جماعه را در نماز نفل مکروه میداشتند و جمعی بدر روز عاشورا و شب
برات و شب قدر نوافل را بجماعت میکردند منع آنها می نمودند و دران
باب مکتوبی نوشته بروایات معتبر فقهیه رقم فرموده اند و درانکه بعضی
متاخران این سلسله علیه نقشبندیه تهجد را بجماعت ادا می نمایند

تعجبها می فرمودند که از اهل این سلسله شریفه که بنای طریقشان بر عزیمت
و کمال متابعت ست این عمل جدا باید که بوقوع آید و به نماز و استخاره
شروع در کارها می نمودند و گاه بهمان استفتای قلب و دعای مسنون اکتفا
می فرمودند کما ورد اما در هر مهم کلی و جزئی استخاره را لازم داشتند و گاه
چند مهم را در یک استخاره جمع می کردند و آنها را دران تعدادی نمودند
و اگر در اول مهمی بناگاه استخاره فراموش می شد درمیان یا در آخر
تدارک آن می فرمودند و در تشهد اشاره بسبابه نمی کردند و می فرمودند
اگرچه ظاهر بعضی احادیث بر فعل آن دلالت می نماید و نیز بعضی روایات
از حنفیه هم بجواز آن آمده است اما چون نیک تتبع نموده آمد احوط و
مفتی به ترک آن معلوم شد که بسیاری از علما حرام و مکروه هم گفته اند
چون امری میان حل و حرمت دائر شود ترک آن اولی ست و نیز
عمل حنفیه بر روایات اصل و ظاهر الروایة است و امام محمد اتیان
آنرا در اصل ذکر نه کرده بل در نوادر آورده و در آخر جلد اول
مکتوبی نیز درین باب نگارش نموده اند و گاهی در بعضی نوافل
احتیاطا و احتمال سنته ادا فرموده اند و فاتحه بعد از ادای فرائض
بارواح گذشتگان و برای مهمات دین و دنیا چنانکه مشهور شده
نمی خواندند که فقها آنرا مکروه داشته اند و بعد از ادای نماز
ظهر و عصر دست برداشته دعای کردند اما در سنه نماز دیگر نمیکردند
و فاتحه خلف امام نمی خواندند و آنرا مستحسن نمی شمردند و خلف هر بر و فاجر
نماز را جایز میدانستند و بر هر بر و فاجر نماز میگذاردند و عیادت
مریض می نمودند و ادعیه ماثوره بر مریض میخواندند و در رفع مرض

بعض بیماران توجه باطنی نیز مینگماشتند و بسا امراض که به توجه آن
مظاهر فیاض مرتفع گردیده چنانکه بعضی ازان در بیان خوارق
ایشان بیاید انشاء الله تعالی و بزیارت قبور میرفتند و باستغفار
و دعوات ماثوره اعانت مینمودند و نیز به توجه خاص احوال موتی می‌شدند
و اوایل چون بزیارت پیر عالی مقدار و پدر بزرگوار خود قدس
سرهما میرفتند دست بر قبر میرسانیدند که فقها تجویز آن نموده اند
و آخر ترک آن عمل نمودند که منع از فقها دران باب نیز آمده بالجمله تقبیل
قبور را مستحسن نمیداشتند اما استعانت از موتی تجویز می نمودند و اجابت
دعوت می فرمودند مگر آنکه دران مجلس از منکرات می بود و سماع
و رقص حاضر نمی شدند و ذکر جهر را نیز جسند در مواضع معدوده
مشروعه کتکبیرات التشریق و غیرها تجویز نمی کردند و حالی که سر موی
مخالفت شریعت و رای اهل سنت و جماعت داشت قبول
نمی کردند و می فرمودند احوال تابع شریعت ست نه شریعت تابع
احوال که شریعت قطعی ست بوحی ثابت شده و احوال ظنی ست از
کشف و الهام ثابت گشته و می فرمودند عجب ست از بعضی درویشان
خام ناتمام که کشف خود را اعتبار نموده بانکار و مخالفت این شریعت
باهره اقدام می نمایند و حال آنکه حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوات
و السلام بآن مرتبهٔ علیا که بعد از پیغمبر ما اوراست اگر زنده می بود
غیر از متابعت این شریعت نمیکرد و این تهی دستان بی سر و برگ
راچه رسد و رای علمای ماتریدیه را مقدم میداشتند بر رای
علمای اشعریه میگفتند و می فرمودند که این بزرگواران از بد اخلاقات

فلسفیه دورتر اند و باقتباس نور نبوت نزدیکتر و خواص بشر را از
خواص ملک و نبوت را از ولایت افضل میگفتند اگرچه ولایت آن نبی
باشد و صحو را بر سکر ترجیح میدادند و دولی عشرت را از دولی عزلت بهتر
میدانستند و جمیع اصحاب را از اعلی تا ادنی همه را بر اولیای امت هر ولی
که باشد ترجیح می نمودند و منازعات و مشاجرات اصحاب را بر محامل نیک
صرف می نمودند و از اجتهاد و رای میدانستند نه از هوا و هوس
که مناسب شان ایشان نیست درین باب مکاتیب متعدده رقم
نموده اند و طریق مشایخ نقشبندیه را قدس الله اسرارهم نیز از طرق
جمیع مشایخ بهتر میدانستند و این طریقه را بعینه طریقه اصحاب کرام می گفتند
بعلاقه اندراج النهایة فی البدایة میفرمودند آنکه اهل طریقه گفته بوده اند
نسبت ما فوق جمیع نسبتهاست ازان است که طریقه ایشان در متابعت سنت
و رعایت عزیمت فوق دیگر طرق است لاجرم نسبت ایشان نیز فوق
نسبتهای طرق باشد و میگفتند که بعضی متاخرین این طریقه برخلاف طریقه حضرات خواجه
بزرگ و خواجه علاء الدین عطار و خواجه محمد پارسا و خواجه عبید الله احرار قدس الله
اسرارهم احداث نموده اند ناپسندیده اند و شیخ محیی الدین ابن العربی قدس سره
را بس بزرگ میدانستند و بنیکی یاد میکردند و میگفتند با وجود
این محبت که مرا با شیخ است قدس سره بعضی علوم کشفی شیخ را نمی پسندم
و حق برخلاف آن معلوم می شود اما چون این خطا خطای کشفی است از
مواخذه دور است و صاحب آن مانند خطای اجتهادی است لیکن مقلد
مجتهد خود مواخذ نیست بخلاف مقلد صاحب کشف خطا که او در
تقلید آن کشف خطا مواخذ باشد که کشف یکی بر دیگری حجت نبود

و درس بعض کتب دینی را چون بیضاوی و بخاری و مشکاة و عوارف
و بزدوی و هدایه و مواقف بی سخن و بی مباحثه و مشاجرت می فرمودند
اگرچه در اواخر عمر بتقلیل تمام پذیرفته بود و طلبه را به تحصیل علوم
دینی تحریص می نمودند و تحصیل علوم را بر سلوک طریقه صوفیه تقدیم میداشتند
و چون جایی سفر میکردند در ایام مسعوده سفر میکردند و بتقیید ساعات
نجومیه نبودند و می فرمودند که نحوست بعد از ولادت آن سرور صلی الله
علیه و آله و سلم مرتفع شده و بتایید این حدیث که الایام ایام الله و العباد
عباد الله و در ابتدای سفر نماز استخاره میگذاردند و دیگر ادعیه
ماثوره که در آن باب آمده میخواندند و همچنین در منازل و در نشستن و در
آمدن ادعیه مسنونه را ترک نمی کردند و ایضاً دعوات ماثوره را در
پوشیدن لباس و نوشیدن آب و تناول طعام و دیدن ماه و آئینه
بظهور می آوردند که ما ازین دعوات بمجرد حکایت اکتفا نمودیم و عزیزی
که دفاتر یومی و لیلی ایشان را جمع کرده باکثر آنها تصریح
نموده بآن باید رجوع نمود و ایضاً آن حضرت کثیر الحمد و الاستغفار
بودند و بتقلیل نعمت شکر فراوان بر زبان می آوردند و باندک
ترک اولی استغفار بسیار می نمودند و اگر بلیه میرسید می فرمودند
که از شامت اطوار ماست اما آن بلیه را صابون بسیار جنایات میدیدند
و آن را زینه بسا درجات می فرمودند روزی یکی پرسید که باعث
که سلطان وقت از ادب تجاوز نموده آزار شما داده چه بود فرمودند که
باعث افعال بد ما بود و این آیه بر خواندند ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم
کثرت عمل دیده قصور اعمال بر ایشان استیلای تمام داشت و یاران را

به این معنی دلالت می نمودند و می فرمودند عمل صالح را عجب چنان نابود
می سازد که آتش هیمه را و منشاء عجب آن ست که آن عمل در نظر عامل سبب
می در آید باید که قبائح خفیه خود را در نظر آرد و حسنات را متهم دارد
بل از اتیان حسنه شرمنده گردد چه از عاملان باشند که دید قصور
اعمال به نهجی بر ایشان استیلا نموده که کاتب یمین خود را معطل
و بیکار می دانند و کاتب شمال را همیشه در کار دانند که اشاره
بحال خود می نمودند و در آن ایام که بامر آن سلطان در یکی از قلاع
محبوس بودند یکی از اصحاب ایشان عریضه به ایشان نوشته از
قبض حال و ملامت خلق شکایت نمود ایشان در جواب آن
رقیمه مرسل داشتند الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که ارسال داشته بودند رسید از جفا و ملامت خلق
نوشته بودند آن خود جمال این طائفه است و صیقل زنگار
ایشان باعث قبض و کدورت چرا باشد اوایل حال که
فقیر باین قلعه رسید محسوس می شد که انوار ملامت خلق
از بلاد و قریه در رنگ سحابهای نورانی در پی می رسند کار از
حضیض باوج می برند سالها به ترتیب جمالی قطع مراحل می نمودند اکنون
به ترتیب جلالی قطع مسافت نمایند در مقام صبر بلکه در مقام رضا باشند
و جمال و جلال را مساوی دانند نوشته بودند که نه وقت ظهور فتنه
نه ذوق مانده است و نه حال باید که ذوق و حال مضاعف باشد
که جفای محبوب از وفای او بیشتر لذت بخش ست چه بلا شد در
رنگ عوام سخن کرده اید و دور از سمت ذاتیه رفته بر خلاف آن گذشته

جلال را بیشتر از جمال انگارند و ایلام را زیاده از انعام تصور نمایند زیراکه
در جمال و انعام مراد محبوب مشوب به مراد خود داشتند و در جلال و ایلام خالص
مراد محبوب است و خلاف مراد خود اینجا وقت و حال و را وقت وصال
سابق است شتان ما بینهما انتهی و ایضاً ازین قاعده دران ایام این فقیر
تخمیر را به حضرت سید پیر مرشدی سید محمد نعمان ارسال نموده بودند
الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی مخفی نماند که تا زمانی که بعنایت الله
سبحانه که آن عنایت بصورت جلال و غضب ازلی تجلی فرموده بود محبوب
ذاتی نه ندانم نگشتم آشنای ایمان شهودی بالکلیه نرسیدم و از لبس
کوچهای ظلال و خیال و مثال تمام بدر آمدم و در شاهراه ایمان
الغیب مطلق العنان تخمیر نمودم و از حضور بغیب و از عیان به علم و از
شهود باستدلال بروجه کمال نه پیوستم و هنر دیگران عیب و عیب
دیگران را هنر به وقت کامل و وجدان بالغ نیافتم و شربتهای خوشگوار
بی ننگی و بی ناموسی و مرباهای مزه دار خواری و رسوائی را نچشیدم
و از جمال طعن و ملامت خلق حظ نگرفتم و از حسن بلا و جفای مردم محظوظ
نشدم و کالمیت بین یدی الغسال گشته بالکلیه ترک اراده و اختیار
نکردم و رشتهای تعلق آفاق و انفس را به تمام و کمال نگسستم و
حقیقت تضرع و التجا و انابت و استغفار و ذل و انکسار را بدست
نیاوردم و قسطاس رفیع المنزله استغنای حضرت حق سبحانه را
محفوف بسرادقات عظمت و کبریایست مشاهده ننمودم و خود را
بهار و خوار و نزار و ذلیل و بی هنر و بی اقتدار و با کمال احتیاج

و افتقار معلوم : یافتستم و ما ابرئ نفسی ان النفس لاماره بالسوء

الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم اگر چه محض فضل و تواتر فیوض و امدادات الهی
جل سلطانه و توالی عطیات و انعامات نامتناهی او سبحانه درین محنت کده شامل
حال این شکسته بال نمی شد نزدیک بود که معامله بیاس رسد و رشته امید
گسسته گردد الحمد لله الذی عافانی فی عین البلاء و کرمنی فی نفس الابتلاء و رزقنی
فی حالة العناء و وفقنی علی الشکر فی السراء والضراء و جعلنی من متابعی الانبیاء
و من متتبعی آثار الاولیاء و من محبی العلماء والصلحاء صلوات الله سبحانه
و تسلیماته علی الانبیاء اولاً و علی من تبعهم ثانیاً فصل هشتم در بیان جامعیت
علوم و معارف ایشان و سر ظهور کثرت ان اسرار عالی ایشان با آنکه چند معرفت
مسموعه ناظر عارف و خوانده و شنوده شده و هر که از پیمانه اقوال علیا
کمل عرفا جرعه چشیده و از خوان سخنان والای محققان اولیا و علما
چاشنی دیده چون مکاتیب شریفه و رسائل لطیفه حضرت ایشان را
قدس الله سره الاقدس که هر یک گنج اسرار شریعت و حقیقت است به مطالعه
خواهد سپرد به حکم کلام مرتضوی کرم الله وجهه قائله که المرء مخفی تحت لسانه ناچار
بعلو مرتبه و سمو منزلت خداوند آن مقال راهی خواهد برد و برخ زند و اکثر در پایه
پیدا است و این حقیر راقم از عالمی عاملی که نه از مریدان حضرت ایشان بود
در حق مقولات عالیات ایشان شنود که میگفت کتب و رسائل قوم تصنیفات
است یا تالیف تالیف است که سخنان مردم را بسیاق و سیاق نیکو جمع آورده
و تصنیف آنکه علوم و نکات رو داده خود را بنگارد خواه آن نکات از معارف
علمی و علو فطرت بظهور رسیده باشد خواه بالهام ربانی و کشوف صادقه
جلوه گر گردیده مدتها بود که از میان اهل روزگار تصنیف رفته و همین تالیف
مانده بود الا بندرت که بعضی مولفان در تالیف خویش از زاده علم با ذوق

نمود حرفی می آرند اکنون انصاف این ست که درین عصر و زمان تصنیف
متین زیبا رسائل و مکاتبات شیخ بزرگوار نیست که هر چند ما ازان عبور
نمودیم از دیگران انجا نقل ندیدیم الا بندرت و ضرورت بیشترش مکشوفات
و ملهمات خاصه این بزرگ دین ست و همه عالی و نازنین و بر وفق شرع متین
جزاه الله عن الطالبین خیر الجزا انتهی کلام هذا العالم رحمه الله تعالی فی حق
کلام شیخنا طاب ثراه دیگرے از فضلا که بصحبت بسیار شرفا و علما رسیده بود
و سالها سخنان این طائفه علیه دیده و شنیده و چون قیل و قال ابنای روزگار
را در کلمات بلند حضرت ایشان استماع نمود گفت حق این ست که فطرت
و مزاج اهل این زمانه شایان ادراک دقایق و حقایق این بزرگوار نیست
این عزیز ایستی در پیشین روزگار بودی تا پایهٔ کلام او را قدر دانستندی و متاخران
سخنان او را در کتب باستشهاد ایراد نمودندے و نیز گفت مزاج اهل وقت
با سخنان ایشان چون قضیه آن گروه کوته اندیش ست در حق آن دانائے
حکمت کیش پرسیده شد که آن قضیه چگونه بوده گفت دانائی در مجلس بادشاهی
گفت جانورے دیدم که انگشت برافروخته را می خورد اهل مجلس که هرگز آن را
ندیده بودند و بعقل ایشان این واقعه گنجائے نبود از هر طرف با آن دانا
در پیچیدند و بر جهالت و بلاهت او اتفاق نمودند چون بیچاره دید که هر چند
دران باب مبالغه می نماید سوء ظن آن بیخبران بر حماقت او می افزاید ناچار
بکوهستانی که آن جانور یعنی قسمے از کبک که آتش خوار ست انجا بود در شد
و یکی را از انها بدام آورد و پس از مدتی به مجلس این جماعه حاضر گشت و گفت
اینک آن مرغ این ست همگی جمع شدند و انگشت پارۀ برافروخته پیش آن
مرغ نهادند و آن مرغ یک یک بمنقار گرفته فرو می برد چون آنان این بدیدند

گفتند معلوم شد که عاقل تو بوده ای جاهل لیکن چون کلام تو بعقل ما نیاید حکم
بر جهالت تو نمودیم و نظیر مؤید این معنی ست آنکه از امام عالیمقام حجة الاسلام
محمد غزالی قدس الله سره العالی به سلطان سنجر رسانیدند که ایشان سخنان او که
دور از میزان عقل و نقل ست سلطان را خاطر از امام منحرف گشت امام چون
آن بشنود به سلطان مکتوبی نوشت که فقره چند از ان مکتوب ست امروز سخنان
می شنوم که اگر در خواب دیدمی گفتمی اضغاث احلام ست شک نیست که در سخن
این غریب بیچاره مشکل بسیار ست که فهم هر کس بآن نرسد و آن نیز از اخلاق
و غموض معانی نیست بلکه از ضعف خاطر و سستی مزاج اهل روزگار ست بشرح
هرچه گفته ام از مشکلات و معضلات با هر که فرمان شود از عهده بیرون می آیم
انتهی الکلام العالی للامام الغزالی راقم حروف در سطوری چند که بر عنوان دفتر
ثالث مکتوبات قدسی آیات حضرت ایشان برنگاشته آنجا بتقریب ثنای
کلام والای پیر بزرگوار در توقف و تردد بعضی ارباب عناد و انکار بیتی چند رقم
زده که این سه بیت از ان ست ؎ میان فرزند فاروق ست و چون ابنا
کنون نطق از زبان او کند رب * ز سر یک نقطه آتش چو نافه شد شمیم
وصل جانان میفزند سر ولی آن کز پی دردست قدر کام ست * چه داند نافه ا
کر در مشام ست * در ایام حیات حضرت ایشان روزی یکی از علما
تشریح باین حقیر گفت شنوده ام که شیخ بزرگوار را مکاتیب و رسایل ست
انتزاع ندیده ام بنده مکتوبی را که از ان حقیقت و طریقت را خادمان شریعت
اثبات نموده اند بسمع آن عالم دین دار رسانید چون بشنید از ذوق فراوان
روی نیازی بجانب آسمان کرده هر دو دست بدعا برداشت تا مدتی بصدق
تمام میگفت اللهم سلم هذا الشیخ المعظم و بمن گفت که درین زمانه فاسد عجب مد

از استماع کلام و رسائل اکثر مشایخ وقت بر آئینهٔ دل زنگ حزن و ملال نشسته بود
کلام شیخ بلند مقام تو آنرا صیقلی نمود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و بسا صلحا
و علمای نیک نهاد و مهر قرب و بلاد چه دور و چه نزدیک که از مطالعهٔ رسائل
و مکاتیب ایشان از مخلصان صادق العقیده گردیدند و بعضی به دلالت آن
کلمات به ملازمت شریفه ایشان رسیده نظرات قبول یافته فاضلی معمر مردم دیده
مولانا حسن غولی نام از مریدان شیخ مشهور محمد غوث رحمه الله که عمرش تا روزگار
حضرت ایشان قدس الله سره رسیده بود اما صحبت شریف ایشان را در نیافته
اوصاف علیه شنیده بود تذکره به نگاشته در احوال جمعی که مملکت وسیع هندوستان
را بنور هدایت و ارشاد منور داشته اند انجا منقبت حضرت ایشان را چنین
رقم نموده بالانشین مسند محبوبیت و صدر آرای محفل وحدانیت خدیو مقام
فردیت و صاحب مرتبهٔ قطبیت است انتهی کلامه جزاه الله عنا خیر الجزاء دفتر اول
مکتوبات ایشان را بعض مخلصان و بلخ و ما وراء النهر برده بوده اند با آنکه معارف
و اسرار آن دفتر قیاس به دفتر آخرین پایه فرود دارد اگر چه قیاس کلام دیگران
درین وقت ذرهٔ آن رتبه اش بس عالیست ٥ آسمان نسبت بعرش آمد فرود
ورنه بس عالی و به پیش خاک بوده علمای آن دیار سعادت الاخبار از مطالعهٔ
آن کلام در رباز بان به ثنای و دعای قایل آن کشوده اند و راه اخلاص و
عقیدت فراوان پیموده و گفته اند که سبحان الله و بحمده در کشور هندوستان
این چنین بزرگی قدوهٔ حق پرستان باز هم خود افاده نموده اند که آری عجیب
نباشد ع بتاریکی درون آب حیاتست ٥ یکی از صلحا در ان ایام از قبة الاسلام
بلخ صانها الله عزة اقبال ساکنیها عن السلخ متوجه هندوستان شده بود اکابر آنجا
چه از عرفا مانند ارشاد دستگاه و سیادت پناه سید میر کشاه و دانای حکمت صوری و

معنوی شیخ قدیم کبروی میر مومن بلخ رحمهما الله وچه بر علما مشل مولانای
ربانی حسن قبادیانی و اقضی القضات مولانای تولک سلمهما الله مصحوب آن
درویش امانات دعوات نیازمندانه مریدانه بحضرت ایشان مرسل گردانیده بودند
در اجمیر آن درویش بشرف دستبوس آنحضرت مشرف شد و امانات اکابر
ذوالبرکات را با وفور محبت و عقیدت ایشان رسانید تخصیص از کمال اخلاص
و اعتقادی که خود جناب میر مومن مذکور رحمه الله بایشان بسیار مذکور مجلس اشرف
گردانید تا بجائی که گفت فرمودند اگر ما را کبر سن و مسافت بعیده مانع نبودی
بملازمت شریف رسیده بقیه عمر در خدمت می بودیم و از انوار احوال بلند
بالاعیان راست و لا اذن همت اقتباس می نمودیم چون این موانع در میان هست
التماس آن است که از مخلصان حضور دانسته بافاضات غائبانه متوجه احوال
این محبان بظاهر مهجور نشسته در خدمت حضور می بوده باشند و آن درویش
گفت مرا فرموده اند که از جانب ما مصافحه نیز بایشان بکن و چنان کرد
وقت رخصت آن درویش باین حقیر گفت که اعزه انجا معارف بلند ایشانرا
شنوده اشتیاق تام دارند خصوصاً خدمت میر مومن شنید که التماس نمائی که
مکتوبی مشتمل بر معارف کثیره عالیه مرسل گردد که آن غایت کرم است چون بنده
آنوقت را مقتضی تحریر معارف از ایشان ندیده است از معارف سابقه مکتوبی
چند بان درویش نوشته داد و بحضرت ایشان معروض داشت تحسین فرمودند
خوب کردی که وقت مقتضی آن نبود مع ذلک آن درویش بمبالغه التماس
نمود که دو کلمه دعا و سلامی بید مبارک باکابر مذکوره خصوصاً بحضرت میر مذکور
نویسند که اعزه آنجا بار مثالی آن از من ممنون گردند من ببرم که آن مرقومه
از آفات راه مصئون آن التماس بعز اجابت رسید حضرت ایشان قلم محترم

بردا شتند مکتوب بخدمت میر مومن رحمه الله نبگاشتند و بدیگر اعزه مذکور
در ان رقیمه تتمیمه دعا نوشتند و آن این ست الحمد لله وسلام علی عباده الذین
اصطفی من لم یشکر الناس لم یشکر الله حقوق علما و مشایخ ما ورا النهر شکر الله
تعالی سعیهم بر ذمه ما واپس ماندگان و دور افتادگان بلکه بر کافه اهل اسلام
هندوستان نه آنقدر ست که در ضمن تقریر و حیز تحریر آید درستی اعتقاد به وثوق
آرای صائبه اهل سنت و جماعت کثرهم الله سبحانه فی الامصار از تحقیقات
این بزرگواران اکتساب نموده ایم و صحت عمل بموجب مذهب علمای حنفیه
رضی الله تعالی عنهم از تدقیقات ایشان حاصل کرده و نیز سلوک طریقه علیه
صوفیه قدس الله تعالی اسرارهم درین دیار از برکات آن بقعه شریفه مستفاد
است و تحقیق مقام جذبه و سلوک و فنا و بقا و سیر الی الله و سیر فی الله
که بمرتبه ولایت خاصه مربوط ست از فیوض اکابر آن عرصه متبرکه مفاض بالجمله
ظاهر و باطن اصلاح از انجا یافته است و اگر باطن ست فلاح از انجا حاصل
نموده ۵ شکر فیض تو چمن چون کند ای ابر بهار * که اگر خار و گر گل همه
پرورده تست * حرسها الله سبحانه و تعالی عن الآفات و البلیات بحرمة
سید السادات علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات مع ذلک یارانے که
بتقریبات از ان دیار علیا باین دیار سفلی می آیند الطاف حضرات ذوی
البرکات انجائے علی الخصوص اشفاق ملازمان ارشاد و هدایت پناه افادت
و افاضت دستگاه سلمه الله تعالی نسبت باین حقیر اظهار می نمایند و عالیجناب
نجابت آیات ایشان را بحسن ظن که این ست و بعض علوم و معارف
تراکه تسوید نموده مطالعه فرموده اند و پسندیده این قسم بشارت از بزرگان
باعث از دیاد امیدواری میگردد و بر تحریر بعض اذواق و مواجید دلیر میسازد

وچون درین ایام تبارے که شیخ ابو المکارم آمده اظهار الطاف ایشان
نموده و انواع مهربانی بیان فرمودند چار اعتنا و بکرم ایشان نموده
بچند کلمه مدیح گشت و خود را فرا یاد ایشان داد و چون نقل بعض مسودات
این فقیر را نوے خواجه محمد هاشم کشمی که از دوستان هستمندست
بمصحوب خصوصے مطار الیه مرسل داشته است التفات آن نمود و حرفے از
مقوله علوم و معارف این طائفه علیه درین رقیمه مندرج ساخته واز اعتنا
و اشفاق حضرات امید آن دارد که در اوقات مرجوه از دعاے خیر
و فاتحه سلامت خاتمه منسی نخواهند فرمود ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ
لنا من امرنا رشدا دعوات فقیرانه این حقیر را بحضرات اعالی درجات
هر کدام جناب نقابت و نجابت پناه ملاذ اهل الله سید مبارک شاه
و جناب افادت دستگاه علامه الورے مولانا حسن و جناب ناصر
الشریعه حافظ الملة قاضی توکل ادام الله تعالی برکاتهم تبلیغ
فرمایند فقیر زاده ها نیز عرض دعا نموده التماس فاتحه مے نمایند
انتهی و اگر قصه اخلاص بعضے فضلا و صلحاے بلاد قریبه و بعیده را در
حق ایشان و مضافات ایشان یکیک برنگارد موجب تطویل گردد
مخفی نماند که اسرار عالیه که از سید رفیا من هو باطن معدن المیامن حضرت
ایشان وارد میشده دو قسم بود قسمے آن بود که هرگز از دل بر زبان
نمے آوردند چه محرمان اسرار و چه بغیر ایشان از احباب چنانکه
در مکتوبے که بنجابت خواجه حسام الدین احمد سلمه الله رقم نموده اند
در فقره چند تصریح باین مدعا فرموده اند و آن فقرات اینست از
انعامات حق جل سلطانه چه نویسد و چه سان شکر آن نماید علوم و معارف

که افاضه می شود بتوفیق خداوند جل شانه اکثر آن در قید کتابت می آید
و بسمع اهل و نااهل میرسد اما اسرار دقایقی که بآن مستفید است شمه از آن
بظهور نمی تواند آورد بلکه برمز و اشارة نیز از آن مقوله سخن نمیتواند کرد فرزندی
اعزی که مجموعه معارف فقیر است و نسخه مقامات سلوک و نیز رمزی ازین
اسرار دقیقه با او در میان نمی آرد و به شیخ تمام در استتار آن می کوشد
با آنکه سعید اند که فرزندی اند محرمان اسرار است و از خطا و غلط محفوظ اما
چه کند که وقت معانی زبان را میگیرد و لطافت اسرار لبها را می بندد
بتضییق صدری و لا ینطلق لسانی نقد وقت است آن اسرار نه از آن قبیل اند
که در بیان بیایند بلکه در میان نمی آرند ه فریاد حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست هم قصه
غریب حدیث عجیب است ه این دولت کبرا در استیفاء آن میکوشم مقتبس از مشکاة
نبوت انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات و ملائکه ملاء اعلی علی نبینا و
علیهم الصلوات والتحیات شریک این دولت اند و از تابعان انبیا
علیهم الصلوة والسلام هر کرا باین دولت مشرف سازند ابو هریره رضی الله
تعالی عنه گفته است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دو نوع علم اخذ نموده ام
یکی از آن دو علم آنست که در میان شما منتشر ساختم و علم دیگر را اگر
منتشر سازم حلقوم مرا ببرند و آن علم دیگر علم اسرار است که فهم هر کس بآن
نرسد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم انتهی کلام
المقدس قدس الله سره الاقدس بعضی ازین اسرار که سر و ایما هم
از آن در میان نمی آید اسرار حقائق حروف مقطعات قرآنی و متشابهات
آیات فرقانی بود چنانکه در فصل پنجم ایمای بران رفت قسم دوم آن بود
که محرمان خاص و همنشینان زاویه اختصاص در خلوات در میان می آورند

وقت بیان آن ضبط میسر نمودند که جز آن چه شنیده‌اند که الحق اطلاع دیده
طلب نموده اند دیگر دست داخل نشود و بسیار بود که از نهایت اهتمام درین باب
بر ابواب حاجبی تعیین نموده تا دروازه خانه را گرد و بیان اسرار نموده
با سامعان امر میکردند که اندرون نگذارند روزی یکی از طلبه علم که از
مخلصان بود و صاحب ذوق و حال بر در آن دروازه بود و خواست برای کاری
ضرور درآید شود آن فاضل متقبل درآمدن درآمدن او خاطر اقدس از آن
اسرار مقدسه متشوش گردید برخاست لیکن چون برخود متشنی نیز نمودند
آن معرفت را با گنجینه تقریر فرمودند که از ادراک محرمان نیز ورای الورا شد
فردای آن روز محرمان را طلب نموده فرمودند هیچ دریافتید آن معرفت را و شنفتید
بر وجه به معروض داشتند که علوم ایشان است فرمودند چون نامحرمی
درآمد لاجرم خلوت بیان را تا باین شیوه برابدای آن اسرار را شد که
دست ادراک سامعان بدریافت آن نتواند رسید بیان فرمودند و شنوندگان را
از خود ربودند این گرامی اسرار را همین قلم زبان محرمان در بیان می آوردند
اما زبان قلم را محرم آن نمی‌یافتند تا بگوش پیر محرم و نامحرم رسد اگر خدام
زاویه عالیمقدار یا دیگری از خلفای کبار التماس نمودند که چه باشد
که اسرار تحریر یابد سبب التماس آنان بعضی را استماع آن باشد که هرکس
به نه بر در قسم نمودند و بعضی ازین معارف و اسرار از آن قبیل بودند
که غیر از حضرات مخدوم زاده‌های عالیمقدار چه از محرم و چه از غیر محرم هیچ کس در آنجا
محرم نبود و بغیر ایشان دیگری را وقت و اطلاع نمی‌ساختند قسم دیگر از معارف
مقتضی آن بود که با التماس سائلان یا به نیت افاده طالبان عموماً و شمولاً
بتقریر و تحریر میرسید این معارف است که دفاتر مکتوبات کثیر البرکات

و رسائل معادن الفتوحات متضمن آنست و هر سطری ازان شفا بخش دلهای
رنجوران و مقرب دوران و مهجوران نقل آنها نقل هر محفل آوازه شان آویزه
گوش هر دل هر فقره ازان خاتم اسرار فقر را نگینه و هر فصلی ازان جواهر اسرار
وصل را خزینه اقلام از مباشرت آن ارقام شیفتان شکر صفات از تضمین آن
کلمات بوستان از هر کامها از شیرینی آن مقال حلاوت ایمان همدوش
دلها از صفای آن اسرار با انوار لایزال هم آغوش جامع اسرار دین و انوار
یقین مظهر راز مخفیه کتاب مبین مرآت جمال معانی احادیث سید المرسلین
حلال مشکلات کلامیه و فقهیه حاوی دقائق معارف تشبیهیه و تنزیهیه ترجمان
غوامض کلمات متقدمین کبرا دستور احوال و اقوال متاخرین علما و عرفا
قدس الله سرهم کلها این علو مقال که از زبان خامه عنبرین بظهور میرسید چون
همین اسرار و غیر آنها از زبان درفشان خود در خلوات بیان میفرمودند صورت
دیگر میگرفت یا آن که بزبان قلم بیان مینمودند قال بود و اینکه بقلم زبان
میفرمودند حال و آن بیان معرفت بود و این القای نسبت و اعطای
نعمت لیکن در پرده تقریر آن تصرفی مضمر میداشتند که سامعان را سکر
و حضوری فرو میگرفت که تحریر نگنجد چون شنوندگان از مجلس بیرون
می آمدند چنان بودی که مستی از میخانه بیرون آید مخدوم زادها و دیگر محرمان
همیشه آرزومند آن می بودند که آن کدام روز فرخنده فرجام باشد که آنحضرت
بزبان مبارک معرفتی بسمع این مشتاقان رسانند ع از ول زرد و لذت
حرف لب او چه دریست که از گوشش برون نتوان کرد شیوه آن نازنین
ان غوث المحققین در بیان معارف آن بود که تا باخذ و نشار این علوم
متحقق نمی شدند و چون فلق صبح در نظر بصیرت و کشف ایشان جمال آن معانی

جاده گیر نمی گشت بمجرد فوت علمی ازان سخن نمیکردند بسیار سوالات بود
که طالبان بکرّات معروض میداشتند ایشان میفرمودند که حقیقت آن
تحقیقاً و حالاً معلوم ناگشته بعلم صرف مناسب نمی نماید ازان دم زدن اینجا
بنده و بعضی رسالے روزے از معرفت خاتمه که منسوب اند بفقیر نامے که در سپهدار
صفحه نگارش فرموده اند حل مشکلے را سوال نمود فرمودند که مدتها ست که سبب
ازین معامله بجائے دیگر افتاده اکنون ازان سخن کردن جز بقیاسات نایکه علم
و معرفت نبود باین شیوه حرف کردن خوش نمی آید و لایق ما نیست لیکن چون
الحاح بنده را دران مشاهده نمودند روزے که بر جای نشین خود تکیه زده بودند زمانے
سبارک را بر روی کشیده مدتے فرو رفتند انگاه سر بر آورده تبسم نموده باین
حقیر فرمودند که چون نگرانی تراجل آن معرفت بسیار دیده شد و بعید از سر
دانسته شد لاجرم همین لحظه متوجه آن مقام که معرفت مسئول تعلق بان داشت
گشتم این بار چون نظر روشناسی و وحدت دیگر یافته بود آن معامله با انبساط
و وسعت دیگر جلوه گر شد که اگر چه تقریر آید بعینه این درجه بیشتر و بهتر از پیشتر
صورت بند و مجملاً آنچه بحل آن شبهه تعلق داشت و موجب تشفی سائل باشد
فرمودند و تفصیل آن لب نگشودند روزے در بلده اجمیر شیخ نور الحق بن
بن شیخ عبدالحق دهلوی که از علمای کبار است اثنای مقال این طایفه علیه از حضرت
ایشان از سر گریستن حضرت یعقوب بحضرت یوسف علی نبینا و علیهما
الصلوات والسلام استفسار نمود حضرت ایشان ساعتی مجموعه رفته
فرمودند که انشاء الله عنقریب در گشت این سر بیان واضح در میان
آریم و تفصیل بر نگاریم چون شیخ مشار الیه از مجلس برخاسته بایں فقیر
خطاب نموده فرمودند که بکرات یاران و محبان سر آنچی را از ما سوال

کرده بودند لیکن چون مکشوف نگردیده بود جز خاموشی جوابی نداشتند
و چنانکه شیوه ماست از روی مهارت علم و عرفان مجمل آن پرداختن
لائق نه اکنون که این جوان پرسید و توجه بآن منصرف گشت در سرے از
کشفها این سر بر روی بصیرت کشودند و بشیوه خاص جلوه ازان راز
وانمودند بدان ماند که کشف انبیعنی بتفصیل بظهور رسید دوات و قلم و کاغذ
حاضر میداشته باش فردای آن روز دوات و قلم طلبیده فرمودند
که امشب بعد از ادای تهجد آن اجمال را تفصیل تمام دادند اینک بعنایت
الله سبحانه از دل بزبان و از زبان بقلم و از قلم بکاغذ می آید پس بتحریر
پرداختند و صحیفه را بوستان رنگین ساختند چنانکه مد نظارگیان آن
هویداست چون آن صحیفه جواب را بسائل سپردند یکی از مخلصان باین حقیر
گفت که درین مکتوب حقائق بلند مرقوم گشته و نیز خاصه از خصائص علیه
حضرت ایشان بر مزد امیاد دران مندرج شده شیخ سائل بصحبت امراو جوا[illegible]
آمد شدی دارد مبادا که این مکتوب عظیم را بسمع آن گروه باطن سقیم رساند
در رنگ زمان سابق باز موجب قیل و قال آنجا عه گردد بنده این مقوله را بعرض
حضرت ایشان رسانیده فرمودند آن معرفت که دوستان را افشا کنند
آن در هراس انداخته کدام ست که مرا بخاطر نیست که انچنین رازی را
درین مکتوب رقم نموده باشم بنده معروض داشت که قصه بقیة [illegible]
تبسم نموده فرمودند که آن اینجا مذکور شده است و مراقب شدند
بعد ازان سر برآورده این بیت را از زبان مبارک راندند

یارب آن غنچه خندان که سپردی بمنش ٭ میسپارم بتو از چشم
حسود چمنش ٭ بالجمله بآن ماجرا توجه ننمودند و تکیه بر حفظ الهی فرمودند

تا آنکه آن مکتوب دران مردم دوراز کار دا ثر کرد بدانچه یاران سید به ظهور رسید واین از جمله خوارق آن حضرت ست وبسیار بودے که باعث بر تحریر معارف ولپذیر حل کلام مشکل ومغلق اکابر دین بودے خصوصاً کلامے که ظاهرش با صول دین چندان موافقتی نداشت وبهانه طالبان وبے ادبان آن کلام را دست اویز تکاهل وتساهل ساخته بودند آنرا تاویل مستقیم زیبا بر طبق شریعت غرا می فرمودند واگر تاویل قوے آنرا نبودے بالعد از توجه حضرت ایشان بحل کلام خلاف آن مقوله که دران خلاف کمال مطابقت شرع بود مکشوف شدے ناچار تحریر میفرمودند که این کلام او از غلبه سکر سر زده یا در گشت آن بزرگ خطائی رفته وآن چون خطاے اجتهادے مغفورست اما دیگران را بران تمسک جستن وبر خلاف فرموده مجتهدین ومحققین رفتن ناشایسته ونا زیباست واگر مدعیان ناقص العلم قاصر الکشف را در اثبات آن مدعا شد بدی سیدید ایشان نخیز و نها رفته از راه جنون حمیت دین وکمال متابعت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم بترد ومنع ان توجه مینمودهم وقسم میفرمودند ازین جمله است انچه بتقریب سرّے که وراے انفس وآفاق معلوم شریف گشته نوشته اند هم ازین جمله است آنکه در بیان آن کلام سید الطائفه نوشته اند که فرموده چون حادث بالقدیم مقرون گردد از حادث اثرے نماند قدیم شود درا وقات دیگر که از فرط جنون متابعت شیخون باقاقت آمدند از غایت محبت که بقائلان آن کلام داشتند باقتدار تمام بیان معذرت نمودند

سفر نمودند و غور شرع را نیز سکرے ست قوی که اقتضاے آن
خلافت آنرا بر نتابد از سیر که باشد نه بینی چون حضرت کلیم الله علیه الصلوة
والسلام بامر حضرت حق سبحانه مصاحبت خضر نمودند و خود نیز فرمودند
که ستجدنی ان شاء الله صابرا لیکن بمجرد مشاهده امرے که آنرا بظاهر
شرع موافق نیافتند عنان مصابرت از دست داده بران پیچیدند
تا آنکه خضر علیه السلام گفت هذا فراق بینی وبینک و نیز حضرت ایشان
فرمودند که بهر جنید که سراپا غرق حقوق این بزرگوارانیم و از خوشه چینان
خرمن دول ایشان اما چه توان کرد که حقوق خداوندے جل شانه
و عز سلطانه فوق حقوق دیگران ست خصوصا که سخن بذات و صفات
او سبحانه متعلق باشد و بتقدیس و تنزیه او مربوط بود و ایضا چون فلق صبح
مکشوف و مشهود هم شده باشد آنوقت اگر آنچه موافق تقدیس او سبحانه ملهم
و متیقن شده در بیان نیاید ملاحظه دیگران نماید خیانت و عدم دیانت
باشد که ستر القا و انکشاف آن معرفت همین ست و ازین باب هم در بیان
مکتوب که سخن از وراے سیر نفسی و آفاقی کرده اند بسیار رقم نموده اند
اما اگر در مسئله و معامله از مسائل و معاملات این طائفه علیه که آنرا نزد
علماے قشر بظاهر شرع موافقتی نبود حضرت ایشان را تاویلات
قوی علما و حالا دران عطا فرموده بودند مهما امکن در اثبات آن
معامله و مسئله مختصه صوفیه بدلائل عقلیه و نقلیه و ذوقیه سعی کوشیدند و
در مدحت علو حال و مقال این خداوندان کمال و اکمال تحریرات بلیغ
و تقریرات رنگین در میان مے آورد و تذییل مسئله وحدت وجود که در دفاتر
مکتوبات شریفه چه تحقیقات والا و تدقیقات زیبا که بیان آن فرموده اند

وآنرا بر طبق شریعت غرا اثبات نموده تا کسے از علماء ظاهر
گفته باشد که این مسئله باطل ست حضرت ایشان بجا است تمام گفته اند
و نوشته که درکار این بزرگواران باطل چه کار دارد و بطلان اینجا کجا بار دارد
دران موطن که ایشان ازین مسئله عالیشان دم زده اند استیلاے
حق ست و بطلان باطل این بزرگواران در محبت حق جل وعلا خود را
و غیر خود را در باخته اند و از خود و غیر خود نام و نشان نگذاشته نزدیک ست
که باطل از سایه ایشان بگریزد کجا بگردد دامن ایشان آویزد اینجا همه
حق ست و برای حق ست علماء ظاهربین از حقیقت ایشان چه دریابند
و غیر از مخالفت صورے چه فهمند و از کمالات ایشان چه فراگیرند انتهی
و در مکتوب دیگر رقم نموده اند چون این بزرگواران رشته محبت با جناب
قدس قوے دارند و محبت ما سوے را فداے مطلوب حقیقی ساخته اند
ناچار بحکم المرء مع من احب از راه این معیت تحت مطلوب حقیقی میرسند
و از تنگنائے تجلیات و ظهورات که منسوب بظلال ست وارسته باصل
الاصل می پیوندند بمقامے که آنجا علم علماے ظواهر همسایه این بزرگواران
بقلاب محبت منجذب گشته خود را میرسند و اتصال بیچونی پیدا می کنند
این فرق از راه محبت و عدم محبت آمده هر که محب ست و از غیر محبوب
گسسته است بمحبوب مے پیوندد و هر که این محبت ندارد بعلم کفایت
میکند و آنرا مغتنم میداند بلے جائے که آن بزرگان خود را میرسند علم
ایشان هم آنجا نرسد نهایت علم بر تقدیر صحت تا دامن مطلوب ست
و آنکه واصل بمطلوب ست با مطلوب ست معیت بیچون دقیقه نمیگذارد
که نصیب اصل نشود انتهی والیقم تقریب آنکه صوفیه در احکام اصول

در فروع دین تابع مجتهدین اند نه آنکه درین امور برخلاف ایشان روند
کما ظن بعض الناقصین و نیز الهام این طائفه علیه مفید بسیار اسرار
خفیه و ماذونات و مرضیات علیه است اما نه مثبت حل و حرمت شرعیه
کما توهم بعض الجاهلین رقم فرموده اند که معتبر در اثبات احکام شرعیه
کتاب سنت است و قیاس مجتهدان و اجماع امت نیز مثبت احکام است
بعد این چهار اوله هیچ دلیلی مثبت احکام شرعیه نمیتواند شد الهام مثبت
حل و حرمت نبود و کشف ارباب باطن اثبات فرض و سنت ننماید ارباب
ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابرند کشوف و الهامات
ایشان را فضیلتی نمی بخشد و از ربقه تقلید نمی برآرد و ذو النون و بسطامی
و جنید و شبلی رحمهم الله با زید و عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید
مجتهدان در احکام اجتهادیه متساوی اند آری مزیت این بزرگواران
از راه دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات ایشانند و ارباب تجلیات
و ظهورات هم ایشانند که بواسطه استیلای محبت محبوب حقیقی جل سلطانه
از ماسوای او تعالی گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اند
اگر حاصل دارند او را دارند و اگر واصل اند او را واصل اند در عالم بیچون اند
و با خود بیچون اند و اگر بینند برای او بینند و بینایان ایشان نظاره اویند
بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده نمایند و هر ذره را
جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد
که بی نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوی است از قدم ثانی
ایشان چه وانماید که بیرون آفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام
با ایشان است اکابر الاکابر ایشان اند علوم و اسرار بی توسط از اصل اخذ

می نمایند در رنگ مجتهد که تابع رائے و اجتهاد خودست ایشان نیز
در معارف و مواجید تابع والهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا
قدس سره نوشته اند که در افاضه علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط
است علی نبینا وعلی جمیع الانبیاء الصلوات والسلام ظاهر این سخن
نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منتهی دیگرست کما یشهد به الکشف
الصریح و مؤید این تخصیص ست آنچه از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی
قدس سره منقول ست که روزے بر سر منبر بیان علوم و معارف
می نمودند درین اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود اے اسرائیلی
بیا کلام محمدی بشنو ازین عبارت شیخ مفهوم می شود که حضرت
خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه ست چون چنین باشد محمدیان را
چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ماورای احکام
شرعیه که اهل الله بآن مخصوص اند چه آن معارف ثمرات اوست
و نتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول ثمرات ست و
تا زمانے که درخت برپاست ثمرات متوقع ست چون در اصل درخت
خلل رفت ثمرات معدوم گشت بے عقلی باشد که درخت ببرد و ثمرات
را توقع دارد بهر حیثیه درخت را نیک تربیت کنند ثمرات وافر آرد
ثمره اگرچه مقصودست اما فرع شجره است ملتزم شریعت و مداهن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد و آنکه التزام دارد صاحب معرفت ست
هر چند التزام بیش معرفت بیش و آنکه مداهن است از معرفت بی نصیب ست
بالفرض آنچه نیز حصول فاسد خود دارد اگرچه هیچ ندارد از قبیل
استدراج ست که جوگیه و برهمنه را در آن شرکت ست کل حقیقة

ردته الشریعة فهو زندقة والحاد پس رواست که خواص اهل الله در معارف
ذات وصفات وافعال او تعالی بعضے از اسرار ودقائق فهم کنند
که ظاهر شریعت ازان ساکت ست ودر حرکات وسکنات اذن وعدم
اذن او تعالی دریابند ومرضی وغیر مرضی دانند بسا ست که در بعضے
اوقات اداے بعضے از عبادات نافله را غیر مرضی یابند وبترک آن
ماذون گردند گاہے نوم را به از تیقظ فهمند احکام شرعیه با وقات موقتند
واحکام الهامیه همه وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط به اذن ست بسا بار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان
باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک شخص بحکم شریعت نفل وهمان فعل نسبت
بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاہے اداے نوافل ننمایند
وگاہے مرتکب امور مباحه میگردند واین بزرگواران چون کار را بامر
واذن مولے جل سلطانه مے کنند همه از فرائض اداے یابد مستحبات
ومباح دیگران فرض ایشان ست ازینجا علو شان این بزرگواران
باید دریافت علماے ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
پیغمبران مے دانند علیهم الصلوات والتسلیمات ودیگران را دران
اخبار شرکت نمیدهند این معنے منافی وراثت ست ونفی ست
مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارند آری
احکام شرعیه مربوطه به ادله اربعه است که الهام را دران گنجایش نیست
اما امور دینیه ماوراے احکام شرعیه بسیار ست که اصل خامس در انجا
الهام ست بلکه توان گفت که اصل ثالث الهام ست بعد کتاب وسنت
این اصل تا انقراض عالم برپا ست پس دیگران را به این بزرگواران

چه نسبت بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن
عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران در بعضی احوال ترک عبادت
کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از
فعل دیگران شد و عوام بخلاف این حاکم اند آنرا عابد میدانند و اینها را
بیکار می شمارند سوال چون دین به کتاب و سنت کامل گشت بعد از کمال
بالهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که بالهام کامل گردد جواب
الهام مظهر کمالات خفیه دین است نه مثبت کمالات زائده در دین چنانچه
اجتهاد مظهر احکام است الهام مظهر دقائق و اسرار است که فهم اکثر
مردم از ان کوتاه است هرچند در اجتهاد و الهام فرق واضح است که آن
مستند برای است و این مستند بخالق رای جل سلطانه پس در الهام
یکی قسم اصالت پیدا شد که در اجتهاد نیست الهام شبیه اعلام نبی است
که ماخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه الهام ظنی است و آن اعلام
قطعی ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی
من اتبع الهدی انتهی کلامه فی حق الاولیاء مطلب از ایراد این فقرات
رائقه و این مقدمات سابقه و لاحقه آنست حضرت ایشان سراپا
غرق محبت و رحمت اکابر اولیاء الله بودند رحمهم الله سبحانه و اگر
بشرا رشدا در بعضی کلمات ایشان سخن کرده اند بنا بر نیتی و تحقیقی و تشددی
و مشابهتی بوده بالجمله اگر منصفی علو حال و کمال و کثرت معرفت
و علم و عمل و رعایت اتباع سنت آن حضرت را تامل نماید دریابد
که حضرت ایشان را میرسد که از روی اجتهادات کشفیه و الهامات
لدنیه در بعضی کلمات مشائخ توقف فرمایند یا خلاف آنرا اثبات

نمایند و از آن هیچ نقصی قائل آن کلام لازم نمی آید چه امثال این در میان
کمّل مشائخ بظهور پیوسته و هیچ از روی انکار هم ننموده از مشاجره که
شیخ ربانی علاء الدوله سمنانی در مسئله از مسائل شیخ اکبر محی الدین العربی
رضی الله عنهما نموده انکار آن بزرگ لازم نیامد نه بینی که هم شیخ سمنانی
وی را عارف سبحانی گفته و در مصنفات خود بعلو مرتبه ستوده این چنین است
احوال مجتهدین میان همدیگر و نیز تلمیذ را بعد از رسیدن بدرجه اجتهاد اولی
متابعت رای خود است و مرتبه استادش نیز در آن ست و تلامذه با وجود
کمال ادب با در حقیقت مسئله با اساتذه مباحثات و مناظرات نموده اند
و آن محمود بوده امام ابو یوسف در یک مسئله شش ماه با امام اعظم مناظره
نموده و در بسیار مسائل وی و امثال او بر خلاف رای استاد خود
فتوی داده اند کما لا یخفی کذلک مرتبه اکمال و ارشاد و عرفان نیز
این صورت دارد و اما هر ناقص معرفت پست منزلت را این مرتبه نباشد
و بعضی فضلای وقت التماس آن نمودند که کتاب عوارف شرحی چنانکه
باید ندارد امروز در علم ظاهر و باطن یگانه زمانه ایشانند چه بود که شرحی
بنگارند چون الحاح ایشان از حد شد بنده را بقرائت عوارف امر
نموده بدین تقریب شروع نمودند شرحی عربی در غایت بلاغت
معنی و فصاحت لفظ جزوی تحریر یافته بود که فرمودند خود را ازین معنی
گذرانیدیم که مبادا در محلی از محال او کلامی بتقریب علو سخن و تدقیقات
آن ناگاه شیوه ظهور گیرد که کمال رعایت حضرت شیخ الشیوخ از دست رود
و حال آنکه من کمترین مخلصان این بزرگوارم قدس سره و شیخ حسن برکی
که مرد فاضل است و از ارباب حال و از مخلصان اجازت یافته حضرت ایشان

بر مسئلہ از مسائل صوفیہ صافیہ رحمہم اللہ پیچیدہ بود حضرت ایشان
بعتاب و رنجش تمام بوے نوشتند کہ این پیچیدن تو غایت بیجا و نازیبا
واقع شدہ چنانکہ در احوال مشار الیہ این قصہ بیاید ان شاء اللہ سبحانہ و اگر
بعضے تصوف خوانان مقید بہ بدعت و ہوا یا بعضے از ارباب شوکت و غنا یا
بعضے علماے طالب الدنیا در مجالس از اسرار این طائفہ بسوالے لب
بکشایند حضرت ایشان راہ خموشی پیمودہ میفرمودند تحقیق این امور
در کتب قوم مسطور ست از انجا باید طلبید و گاہ یک دو کلمہ در غایت اجمال
از سر وا میکردند روزے یکے از خوانین بزرگ در مجلس انہا ایشان سوال
کرد اینکہ صوفیہ موحدہ عالم را نمود بے بود میگویند عجب سخنے ست کہ
باین مسئلہ دوزخ و عذاب و عقاب و جنت و لذات و ثواب او ہمہ نمود
بے بود خواہند شد کہ آنہا نیز داخل عالم اند حضرت ایشان سائل را
و اہل محفل را لائق استماع تفصیل حل این مسئلہ ندیدند و الفور بسکوت
مطلق آن سائل از سر وا نمی شد و نیز از فحواے سوال او رغبت او را
برفع قیود شرعیہ دریافتہ بودند در جواب فرمودند این لذات و نعیم
کہ در لقمۂ حلواہا آنرا نامید و بشوق تمام آنرا جویان و از زوال آن سخت
ہراسان و ہمچنین این ہمہ اسباب دنیوے کہ می بینید و از آن خود را تسلیہ
بکنار میکشید و کمتر چیزی است کہ خاریدن خارشے باشد چہ مقدار آزار می یابید
ہمین لذات و حظوظ در بہشت و ہمان رنج و آزارے در دوزخ اشد و ابقی
خواہد بود چنین لذتی را کہ آنجا تمام تر ست و ابدے طلب نمائید و ہر چہ
موجب حصول آن گردد باتیان آن سعی فرمائید و از چنین عذابے و
آزارے کہ آنجا سخت تر ست و سرمدے بپرہیزید و از ہر چہ باعث حصول

آن بود دیگر بہ نید خواہ بحقیقت آن بو دلبوذ یا نمود بے بود و کہ لکسا مردمان از
دور و نزدیک بزبان قلم سوالات در میان آورده التماس جواب آن مینمودند
حضرت ایشان اگر سائل را لائق آن جواب نمی دیدند بجواب نمی پرداختند
وگاه بود کہ مامور بجواب او نمی شدند و اگر لائق مے یافتند جواب
آن مے نگاشتند یا اشارتے میرسید ناچار بتفصیل یا اجمال کلمہ چند
بنامہ مسکین شامہ میسپردند موجب ظہور این مکاتیب کثیرہ با وجود کثرت
خاموشی و استغراق آن حضرت این بوده و ابتداے توجہ شریفہ
ایشان بہ تحریر اسرار عالیشان امر و اشارہ حضرت پیر بزرگوار ایشان بوده
و الحکم امر ارواح طیبہ عارفین بل در بعضے معارف تحسین از سید المرسلین
صلوات اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ و احبابہ اجمعین مشاہده فرمودند چنانکہ
در عریضہ کہ بحضرت پیر بزرگوار خود نوشتہ اند تصریح باین معنے نموده اند
آنجا کہ رقم فرموده اند سہو در کشف ہر یک از مقدمہ مذکوره بمقتضاے
وقت مسوده کرده شد بعضے تتمات و تکملات آن علوم مسطوره نیز
مخطور شده بود فرصت تحریر آنہا نشد کہ حال عرضہ داشت راہی شد انشاء اللہ
تبارک و تعالی متعاقب بخدمت خواہد فرستاد اکمال رسالہ دیگر بہ بیاض
رسیده بود فرستاده آن رسالہ بالتماس بعضے یاران میسر شد کہ التماس نمودند
کہ نصائح بہ نویس کہ در طریق نافع بود و بمقتضاے آن زندگانی کرده شود
الحق رسالہ عجیب بکر کثیر البرکت ست بعد از تحریر آن چنان معلوم شد کہ
حضرت رسالت خاتمیت علیہ السلام والصلوة والتحیة با جمع کثیر از مشائخ امت
خود حاضر اند و ہمین رسالہ را در دست مبارک خود دارند و از کمال کرم خویش
آنرا بوسہ میکنند و بمشائخ مینمایند کہ این نوع معتقدات مے باید حاصل کرد

جماعه که باین علوم مستسعد گشته بودند نورانی و متمانند و عزیز الوجود روبروی
آن حضرت علیه الصلوة والسلام ایستاده اند والقصه بطولها در میان مجلس
باشاعت این واقعه را امر فرمودند ع با کریمان کارها دشوار نیست. انتهی
کلامه العالی بمقتضای آنکه ایشان را بوراثت جد معظم خود فاروق
اعظم رضی الله عنه از محدثیت که مستتبع دال نصیبه فراوان داده بودند چنانکه
سابقاً اشارت بآن رفته لاجرم این همه اسرار و معارف از وست سبحانه
بر زبان این بنده برگزیده خود اظهار نموده ع زبانی زبا بود دو گونیة تو
شاهد این سخن سنت قصه که راقم این حروف آنرا در دیباچه دفتر ثالث
مکتوبات آن حضرت بتفصیل نیز رقم نموده و محصلش اینست که بعد از اتمام
دفتر اول مکتوبات و پیش از شروع دفتر ثانی حضرت ایشان را از غایت
انکسار و دید قصور احوال و اقوال که این دید لازم این طائفه است بر خاطر
عاطر گذشته که آیا این همه معارف که بتحریر آورده ایم مقبول و مرضی
او سبحانه باشد یا نه مقارن این اندیشه ندا در رسیده که این علوم که در تحریر
و تقریر تو آمده همه مقبول و مرضی ماست باز درین اثنا ملهم گشته که آنچه
که نوشته بلکه هر چه در گفتگوی تو آمده است همه مقبول و مرضی ماست
بل این همه را ما گفته ایم و بیان ماست و دران وقت آن علوم و معارف را
یکبیک در نظر ایشان داشته اند و همه را دران حکم داخل یافته اند ازگاه
بتحریر مکاتیب جلد دوم پرداخته شتافته اند و ایضاً حضرت در خاتمه مکتوب
دو صد و سی و چهارم از دفتر اول بتقریب معرفت خاصه عالیه رقم نموده اند
که این معارف که مسموع یافته است امیدست که از الهامات رحمانی
باشند که اصلا شائبه وساوس شیطانی را در آنجا مجال نبود دلیل بر این آنکه

چون در صدد تحریر این علوم شده باشم بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
گشت دید که ملائکه کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام از نواحی آن مقام
دفع شیطان میکردند ونمیگذاشتند که در حوالی آن مکان بگردد و چون
اظهار نعم جلیله از اعاظم محامد ست به اظهار نعم عظمی جرأت نموده آمد چه جای
که از مظنه عجب مبرا باشد چگونه عجب را گنجایش باشد که بعنایت الله سبحانه
نقص و شرارت ذاتی خود همه وقت نصب عین ست و کمالات منسوب باو و [illegible]
موید تحریر کثرت علوم ایشان آن دو خاصه که ذکر یافته یکی فرمودن
سید الانام علیه الصلوة والسلام ایشان را مجتهد علم کلام دوم فرمودن
مرتضی کرم الله وجهه ایشان را که آمده ام که ترا علم سماوات بیاموزم و باعث
دیگر ازین بواعث عجیب تر تحریر این علوم قصه ایست عجب که بنده آنرا
از زبان یکی از نزدیکان خدمت حضرت ایشان شنوده که او از زبان
مبارک آن حضرت استماع نموده که روزی فرموده اند بر ما چنان ظاهر
گردانیدند که مرقومات ما بنظر اقدس انور حضرت مهدی آخر زمان علیه الرحمة
والتحیة والرضوان خواهد در آمد ومقبول حضرت او خواهد شد این تکثیر تحریر
از آن نسبت ست ه برنوحه شب و روز از ان می تپیم ما بو که یکی ناله بگوش
تو رسد ۞ واگر این قصه را داخل آن خصایص حضرت ایشان که در فصل پنجم
ذکر یافت نیز می نمودم گنجایش داشت و دیگر باعث برین تحریر تحدیث نعمت
و تشویق اهل طلب وارادت و تخفیف بار ملامت حال و نسبت [illegible]
در مکتوبات باین بواعث مذکورات تصریح نموده اند آنجا که فرموده اند
ازین گفتگو اظهار نعمت حق ست سبحانه و ترغیب طالبان این طریقت
نه تفضیل خود بر دیگران معرفت خدای عز و جل برآنکس حرام ست که خود را از

کافر فرنگ بهتر دانند قطعه انا کا بردین سه وسلے چون شد مرا برداشت
ز خاک ◦ پس ز دگر بگذرانم سر ز افلاک ◦ اگر به روی او از تن صد زبانم ◦
چو سوسن شکر لطفش کے توانم ◦ و نیز رقم فرموده اند که طائفه از ارباب توحید
آنانند که استهلاک و اضمحلال در شهود خود به وجه اتم پیدا کرده اند و همت
ایشان آنست که در شهود خود مضمحل و معدوم باشند و اثرے از لوازم
وجود ایشان ظاهر نشود در جمیع آثار ابو جود کفر پیدا نشد بعضی از ایشان
میفرمایند که اشتهی عدما لا اعود ابدا عدمے میخواهم که هرگز او را وجودی نبود
ایشان اند مقبول محبت و حدیث قدسی من قتلته فانا دیته در شان ایشان
متحقق است همیشه در زیر بار وجود اند و لمحه آسایش ندارند چه آسایش
در غفلت است ابرقه بیر دام استهلاک غفلت را گنجایش نیست شیخ الاسلام
هروی میفرماید کسی را که مرا یک ساعت از حق سبحانه غافل سازد و امید است
که گناهان او را ببخشند و وجود بشریت را غفلت درکار است حق سبحانه از
کمال کرم خویش هر یکے از ایشان را باندازه استعداد او با مورے
که ستان هم غفلت اند ظاهر ایشان را بآن امور مشغول ساخته است
تا آن بار وجود فی الجمله از ایشان تخفیف یابد جمعی را بسماع و قول الفت
داده اند و طائفه را بتصنیف کتب و تحصیل علوم و معارف شعار ساخته
دیگرے را به بعضی امور مباحه مشغول داشته عبدالرحیم المظفرے
همراه سگبانان بصحرا میرفت شخصے از عزیزے سبب آن پرسید فرمود
تا لختی از بار وجود خلاص شود داستی کلام العزیز بر خوانندگان معارف
حقیقت ایشان مستور نیست که علاوه ایشان را از علو و رفعت و غموض
وقت باید دیگر است و انداز سر باید گرید درسے اینجا تقصیر از

زبان شریف می‌شنود که فرمودند تا کسی را در علوم ظاهری از منقول
و معقول مهارت تمام نبود و از غوامض کلام این طائفه علیه خصوصاً دقائق
حقائق شیخ اکبر محی الدین العربی قدس سره اطلاع فراوانی
نباشد قدر علوم و معارف ما و نازکیهای آنرا در نیابد ع درنیابد حال
پخته هیچ خام ۰۰ پس سخن کوتاه باید والسلام ۰۰ از مرقومات متبرکات
حضرت ایشان یکی فقرات عالیات مبدء و معاد است و فقرات شریفه
معارف لدنیه و رساله جذبه و سلوک و رساله مکاشفات غیبیه و رساله
شرح رباعیات حضرت خواجه باقی بالله طاب ثراه و رساله تهلیلیه و رساله
رد شیعه و تعلیقات عوارف و غیر ازین رسائل دفاتر ثلثه مکتوبات
قدسی آیات است اما دفتر اول متضمن بیست[٢٠] عریضه و دو صد و نود و سه[٣]
مکتوب است که مجموع سی صد و سیزده گردد از خوارق حضرت ایشان
که فقیر مطالعه نموده یکی این است که چون بنام هر یک از مخلصان
مکتوبی مرقوم گشت این حقیر را نیز آرزوی این دولت بر دل گذشت
و نیز مخطور دل مکسور می‌شد که اگر بناگاه بعنایت الله رقیمه شمیمه نامزد این حقیر
گردد آن رقیمه خاتمه مکتوبات آن دفتر باشد که من فرود همه مخلصان
این درگاهم چه دولتی باشد اتفاقاً چون بتقریبی خواستند که نوازش نامه
باین غلام مهجور مستوری برهان پور مرسل دارند چون برنگاشته اند
فرموده اند که باین مکتوب که بنام فلان است مکتوبات آن دفتر را
که بر طبق عدد رسل و اصحاب جیش بدر گشته ختم نمایند فحصل مرادی
بکرامته چون بشمرده تاریخ اختتام این مجلد را دُرّ المعرفة یافته بود فرمودند
که نامش نیز همین باشد اما جلد ثانی مشتمل است بر نود و نه مکتوب

موافق اسماء حسنی جلد سوم محتوی است بر صد و چهارده مکتوب بر طبق عدد سور
قرآنی بعد از تمامی جلد ثالث و مسوده بنده از آستان بعضی مکاتیب
دیگر که شروع دفتر چهارم بود و بظهور آمده بود و هنوز بچهارده مکتوب نرسیده
که آن ماه چهارده آسمان قطبیت رو در نقاب مغرب تراب کشیده قدس الله

سره الانور و نور مضجعه المطهر بحرمة سید البشر والصلوة والسلام علیه و

علی آله و اصحابه و احبابه الی یوم المحشر تا چهار آن مکتوب را داخل جلد ثالثه
نموده شد اکنون وقت آن رسید که بیان این مطالب مزبوره را باین
فقره متبرکه از حضرت ایشان است ختم نمائیم آنگاه زبان خامه را به بیان
چند معرفت مسموعه که داخل رسائل و مکتوبات آن حضرت نیست و تازه
و جدید است بکشائیم بعنایت الله سبحانه و کرمه فقره اولی در مکتوبی
بجهتی از هم پیرهای مسترشد الاخلاص طالب خوارق نوشته اند علوم و
معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق لهذا معجزه قرآنی
از سائر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشاید که این همه علوم و معارف
که در رنگ ابر نیسان می ریزد از کجاست علوم با این همه کثرت تماما
موافق علوم شرعیه و سر موی مخالفت سنت را در آن گنجایش نه این
خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواجه باقی بالله قدس الله سره الاقدس را
نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است الا چه فائده که سخن حضرت خواجه
بشما صحیح نیست هر چند خود را پیر پرست نامیده اید فقره ثانیه در آخر
معارف عالیه مکتوب بیان طریق بر نگاشته اند که نسبت بیان طریقه
که حضرت حق سبحانه تعالی این حقیر را باین طریق ممتاز ساخته است
از بدایت تا نهایت و بنیاد مختص نسبت نقشبندیه است که متضمن اندراج

نهایت در بدایت است برین بنیاد عمارتها ساخته اند و کوشکها بنا فرموده
اگر این بنیاد نمی بود معامله باینجا نمی افزود و تخم او از بخارا و سمرقند
آورده در زمین هند که مایه اش از خاک یثرب و بطحاست کشتند و با فضل
سالها آنرا سیراب داشتند و به تربیت احسان مربا ساختند چون آن کشت
و کار بکمال رسید این علوم و معارف ثمرات بخشید الحمد لله الذی هدانا
لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق فقره
ثالثه در علوم و معارف که ترجمان احوال و مواجید اند اگر تناقضی
و تدافعی مفهوم گردد محمول بر اختلاف اوقات و تنوع اوضاع باید نمود
چه در هر وقتی احوال و مواجید علیحده است و در هر مقامی علوم و
معارفی جدا پس فی الحقیقت تناقض و تدافع نباشد مثل این مثل
احکام شرعیه است که بعد از نسخ و تبدیل احکام تناقض می نماید
و چون اختلاف اوقات و اوضاع را ملاحظه نموده می شود آن تناقض
و تدافع مرتفع میگردد و لله سبحانه حکم و مصالح فی ذلک فلا تکن من الممترین
انتهی کلامه المعظم نیز اما معارفی که این حقیر از زبان آن پیر دستگیر استماع
نموده اگرچه برای تحریر آن نیز مرا علیحده کتابی باید پرداخت لیکن
شمه را از آن اینجا در ضمن هفت برکت می نگارم و انتظار فرصت
تحریر بقیه آن در اوراق دیگر می برم تا کی میسر آید برکت نخستین
تکرار این دو بیت مولوی معنوی را قدس الله سره که عشق معشوقان
نهان است و ستیر :: عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر :: لیک عشق عاشقان
تن زه کند :: عشق معشوقان خوش و فربه کند :: بر زبان آورده اند
فرمودند عشق معشوقان را از علو مرتبه هیچ مناسبتی بعشق عاشقان نیست

زیرا که متعلق عشق معشوق همان ذات عاشق ست بی آنکه صفتی از صفات
عاشق ملحوظ بود و در عشق عاشق ملحوظ صفات معشوق ست تا آنکه عاشق را
بمرور تصرف استیلای عشق از صفات معشوق بذات معشوق برد
تا محبتش آن وقت ذاتی گردد و بمحبت معشوق بعاشقی نسبتی پدید آرد
چنانکه در اواخر از مجنون عامری نقل کنند والا در ابتدا و توسط عشق
عاشق منظور صفات معشوق ست از صباحت خد و رشاقت قد و
ملاحت تبسم و لطافت تکلم و ناز گوشه چشم و چین ابرو و شکنج زلف و گیسو
و امثال اینها اما در عشقی که معشوق را بعاشق ست هیچ یکی ازینها ملحوظ نیست
آنگاه فرمودند عشق صفات را بی آرامی و تلوین ناگزیر ست ازانست
که عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر ست و عشق ذات موجب آرام و تمکین
است نزاری عاشق و فربهی معشوق آثار آن و این ست و آنکه
عشق معشوقان نهان و مستتر ست نیز بجهت ذاتیه مستتر ست لان الذات
اخفی من الصفات و ادق منها این حقیر بعرض رسانید که آیا در عشقی
که معشوق را بعاشق ست ملحوظ معشوق آن نخواهد بود که این عاشق
از این محبوبان [illegible] ست که گرفتار من ست فرمودند این ملاحظات نیز مفقود
اینجا [illegible] و محبت [illegible] که بعضی ظاهر میشود انتهی ما سمعت من لسانه الشریف
و اینجا [illegible] حضرت [illegible] که [illegible] تکلم [illegible]
داشتی [illegible] روزی [illegible] از دوستان منظور حضرت
ایشان بعرض رسانید که در کتابی دیده ام که غوث ربانی شیخ ابوالحسن
خرقانی فرموده اند [illegible] در هر چیز رحمت ست الا در محبت که کشنده
را کشته دیت خواهند معنی این کلام چه باشد حضرت ایشان

پیش پرستش خود تکیه کرده بودند چون آن کلام را شنودند با ضطراب از آغوش
فرود آمده و ساعتی متحیر نشستند بعد ازان روی بحاضران کرده
ازین میان این بیچاره دل آواره را مخاطب ساختند و فرمودند این کلام
از زوال عشق واندها رفتن نشان میدهد صاحب آن حال که لب بدین
مقال کشوده با آنکه در حق او بسبکی از معشوق رحمت اندر رحمت ظهور یافته
اما این بیچاره عاشق از فرط تعطشی که بلقا و تحقق معشوق دارد
آنرا رحمت نفهمیده اند زیرا که آدم گرآن گشته محبت از معشوق دور بود
شنیدن نام یل خیبرشکن و مقام محبوب او را رحمت بود اما وی
رحمت رویت معشوق را میدانست مجرد آن نوید پیش او عدم رحمت
بود رحمت قربت را میدانست چون برحمت محبوب از دوری
نزدیک آمد آن قربت را عدم رحمت دانسته رحمت مشاهدت معشوق را میدانست
چون برحمت محبوب بمشاهده رسید بعطش او آنرا نیز عدم رحمت دانسته
رحمت هم آغوشی محبوب را میدانست چون برحمت محبوب هم آغوش
محبوب شد از بس استغراق آن تشنه آنرا عدم رحمت دانسته رحمت
عین معشوق شدن را میدانست چون برحمت معشوق آن نیز شود
چندان مرتبه دیگر درین تحقق و عینیت مندرج است که تعطش او رحمت
آنها داند وانچه در دست از غلبه شوق عدم رحمت شناسد آنکه گفته از
کشته دیت خواهند او به آشفتگی خود خود را کشته محض یافته و مواخذه که
پیدا از فناسی بقا یا سی آثار سیر و دیت نفهمیده متحیر اند می گوید آنچه
میگوید اما نفهمیده اند که در هر مرتبه قتل او با تمام نرسیده بود رشته باقی بود
و بعد از قتل دوم که ازاله آن رمق بود در منتهی دقیق تر بنظر قاتل نمود

که بدفع آن سکوت شید اینجا دیت طلب نمودن قاتل از مقتول آنست که
مقتول خود را یکبارگی باو سپارد تا سر موئی ازو با دست قاتل مواخذه
دیت درمیان دارد وچه گویم که بر وچه می رود وچه می بیند وچه می دهد
هیچ قلم اینجا رسید و بشکست ¤ و توجیه این کلام وجه دیگر برین وجه
نیز نمودند که بکشند و از کشته دیت خواهند یعنی بفنائی که زوال عین
و اثر لازمه آنست مقتول سازند و باآن از وی کالبد عبودیت خواهند
و وظائف شرعیه طلب دارند مطلب روزی در سفری که هوا
در غایت رطوبت و لطافت بود و صحرا در نهایت خوبی و خضرت
و وقت حضرت ایشان با وجود استمرار وقت در کمال صفا و رفعت مخدوم
زاده عالی مشرب جامع الاسرار والعلوم شیخ محمد المعصوم سلمه الله
باین مسکین مظلوم توجه نموده فرمودند که عارف سبحانی شیخ
ابو المکارم علاء الدوله سمنانی قدس سره میفرماید رباعیه

این وهم بود که تو دوئی برخیزد ¤ امکان وحدت بهر روی برخیزد
گر بخشش خدا درسد از راه کرم ¤ شاید که دمی از تو توئی برخیزد ¤

این رباعیه شیخ اشاره بزوال عین مینماید اگرچه قائل آن قدس سره
آن زوال را خبر نمیدانند زیرا که ازاله عین جز به تجلی ذاتی میسر نمیگردد
و چون تجلی ذاتی نزد قائل نیست مگر برقی لاجرم افتاد که رفع توئی ست
و آن ایماست بازاله عین دمی و لحظه باشد و آنکه گفتیم زوال عین جز
به تجلی ذاتی صورت نمیگیرد اگرچه بیان آن تفصیلی دارد اما مجملش آنست
که چون اسمی و صفتی ملحوظ بود لاجرم عین باقی است عارف و میان
حائل باشد پس زوال عین متحقق نگردد و آنگاه فرمودند صاحب فصوص

قدس سره بزوال عین مطلقاً قائل نیست و تجلی ذاتی را جز بصورت
متجلی له اثبات نمینماید آری که در فص شیثیه میفرماید التجلی من الذات
لایکون الا بصورت المتجلی له فالمتجلی له لا یری الا صورته فی مرآة الحق
و نیز میفرماید عین که معلوم ست از معلومات الٰهی اگر زائل گردد انقلاب
علم او سبحانه بجهل لازم آید و هذا محال و اعتقاده ضلال و بزوال اثر
برین بزرگوار قائل نیست بگویید چون عین زائل نگردد اثر چگونه
رود و در کلام بعض صوفیه چنان مفهوم میشود که عین زائل شود
اما اثر باند اما نزد ما حق آنست که عین و اثر هر دو زوال پذیرد چنانکه
کلام شیخ بلند سعید ابوسعید ابوالخیر قدس الله سره العزیز مصرح
این مطلب ست اما آنکه بزوال عین رفته و زوال اثر را منع نموده
منشیست این مقوله از وی برآنکه زوال عین از و بکابیت متحقق
نشده که اثر حکم عرض دارد و عین حکم جوهر چون جوهر رود
عرض چگونه ثبات یابد چون سر رود در دستار چون ماند بعد از ان
آن رباعیه شیخ مصنف قدس سره را که در جواب سائل از مجواثر
نوشته فرستاد خوانند و مصراع چهارم او را تکرار نموده فرمودند
ما بزوال عین و اثر شیخ مصنف موافقیم اما چون من همه معشوق
شدم عاشق کیست نگوییم بل چون شیخ سمنانی گوییم تو دیگر
بر نیفزاد اما وی بر نخیزد و لیکن شیخ سمنانی آنرا دمی گویند
و ما ستمر شناسیم که نزد ما تجلی ذاتی و اتحقق بود شهودی و نیز نمیفرمودند
زوال عین و اثر را لازم نبود بر خاستن دوئی بل نشاید زیراکه شیء که
ظل را بود از اصل تر دوایت بود که از خود دستی رهد چون با اصل رسد قوی گ

در محفلها و هنگامها ظهور نسبت و حضور را بیشتر می‌بینیم و در خلوات و تنهائی
کمتر آیا سبب این معنی چیست فرمودند که یکی از اصحاب حضرت خواجه احرار
قدس سره از ایشان طلب کشف این سر نمود فرمودند نسبت خواجگان نسبت محبوبیست
چون محبوب را بخلوت خوانند در حیا رود و حضرت ایشان بعد از ادای
کلام حضرت خواجه رضی الله عنهما این حقیر را بجهت آن سبب افراز کرده فرمودند این
جواب بهیئت از حضرت خواجه بحسن ادا و لطافت طبیعت است اما حل این دقیقه
در میان نیامده بنده معروض داشت که حل آن چیست فرمودند ظاهر را
با باطن الفت و نسبتی است چون نسبت و الفت آشنایان و همنشینان با هم
و هر یکی از باطن و ظاهر سالک را بکاری که لائق اوست داشته اند باطن گرم
معاملات خودست از توجه و مراقبه و حضور و ظاهر نیز مشغول معاملات خود
از امور حسیه سالک را در محافل کثرت بنابر اختلاط و الفت این و آن ظاهر از
غایت اشتغال با مور متوجه الیها از الفت و مصاحبت این رفیق و آشنا
خود که باطن است غافل گردد و باطن او ناچار بی حرج و مزاحمت اختلاط او
سرگرم کار خود باشد و این غلبه حضور و حلاوت او از آن است و چون سالک
بخلوت رود و ظاهرش از شاغل پرداخته متوجه باطن گردد و باطن بحکم
آن الفت روی باختلاط مصاحب خویش آورد و در کار توجه آنسوی کمتر
از تخلیل رود و ناچار حضور و آرامش تقلیل پذیرد و بنده بعرض رسانید که بسا باشد
که سالک این طریقه را در خلوات قیاس با انجمن آرام و حضور بیشتر روی نماید وجه آن
چه بود فرمودند باطن این سالک را قوتی بیشتر گشته که بر ظاهر او غالب آمده او را نیز
بکار خود آورده بل برنگ خود برآورده و از این اتفاق نسبت آرام بیشتر اینجا پدید آید
[illegible] وقت [illegible] شده را در خلوتی طلبیده از آنچه دیده بود و [illegible]

کتاب و سنت بکشوف ایشان بعرصه بیان آمد لیکن بسیار ضررها هم از مستان این
طائفه بدین مبین لاحق گشت و ناقصان بیباک را آنکه بیگاه آمد که کلماتی در سکر حال
از ایشان سر زد که آن معنی ناقصان را نیز مستند باشد از و ماخوذی گشت اگر چه مقصود
ازان ازان کلام معنی تمام بود اما چون دیدهٔ ادراک این ناقصان کور بود که تا آن نور
جمال معنی مستور را مشاهده نمایند و از کجی برابر نشود و لاجرم روی نمود آنچه نمود آنچه
شود و حق را سبحانه در ظهور این کلمات از ایشان حال این طائفه حکمتها خواهد بود
بلکه این طائفه در تکلم باین نوع کلمات متشابهات بر سنت الهی رفته اند و اینها
جمیعهم الله از تخلق باخلاق الهی آن نوع سخنان متشابه رو داده زیرا که در کلام او سبحانه
متشابهات آمده چون ید و استوی و جنب که مجسمه باطله از انجا بتجسیم رفته گمراه شده اند
با آنکه او تعالی عالم بود بدینها لغزش اقدام افهام آنها ازان عبارات مع ذلک بنا بر حکمتی
فرستاد و همچنین در کلام نبوی چون صحاح شده و ان الله خلق آدم علی صورته و امثالها
آمده با آنکه انبیا سیما سرور ایشان علیه و علیهم الصلوة والسلام در غایت صحو و نهایت عبادت
کلام حقیقت و عدالت با نتظام اند پس از طائفه اولیائی را که مثل این بازیاده از بنیا
سر زند عجیب نباشد ارباب سعادت را از کلام ایشان معنی دیگر بر دل فایض شود و
اصحاب بطلان را معنی دیگر کمثل مصر ماء للمحبوس و دماء للمحجوب ظهور این قسم کلمات یا
از مقتضای وقت و حال این طائفه باشد بعد ازان فرمودند که ما که همگی خود را بشریعت داده ایم
و بمتابعت سنت سنیه مصطفویه علی صاحبها الصلوة والتحیة همیشه سر پا ایستاده از زبان
قلم با نیز بعضی کلمات سکر آمیز بر آمده که تا دوران چه در یابند انتهی کلامه الشریف اینجا لطیفه
فی حق کلامه کلامهم راقم این حروف عفی الله عنه میگوید که این فرموده حضرت ایشان که در
بعض قلم بعضی گذارش یافت راجع ست تشکیکاتی را که بعضی مشککان در کلام حضرت ایشان
نیز منیا نیده از جمله آن تشکیکات یازده معترضات که شهرت تمام یافته اعتراضی یکایک شد

عریضه یازدهم ست از عرایضی که آن حضرت به پیر بزرگوار خود یا پیران نسبت مرسل داشته اند
وحاصل آن اینست که رقم نموده اند که بعد از سیر مقامات مشائخ عبور و مرور به مقامات اصحاب
وخلفای راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین دست داده است تا آنکه سیر عبور ایشان به مقام
حضرت صدیق نیز روی داده است ومردم ازین کلام دعوی مساوات و اتفاق آن کلام فهم
نموده اند بصاحب آن مقام اما این دریافت اثبات را از قوت تدبیر کلماست این
طائفه علیه بظهور رسیده زیرا که هر آشنای اصطلاح و کلمات سورت الفلاح این طائفه با
میداند که مراد ایشان ازین واشاله چیست حضرت ایشان قدس الله سره خود نیز در
دفاتر مکتوبات قدسی آیات بتصریح و کنایات دفع این شبهات نموده اند که برخوانندگان
متصف بصفت انصاف مخفی نخواهد بود از انجمله مکتوبی ست که بشیخ حمید بنگالی
نوشته اند وآن مکتوب درین کتاب در احوال مشار الیه خواهد آمد ان شاء الله با فقره دیگر
که بنده از مکتوب آخر آنجا نقل کرده ونیز در عنوان مکتوب آخرین از مکاتیب جلد دوم
که آن مکتوبیست بنام سیادت مرتبتی میر محمد نعمان سلمه الله رفع این شبهه بشیوه احسن
نموده اند من اراد الاطلاع فلیرجع الیه آیا معترضان ندانسته اند که تعبیر ازین جنس
از بزرگان کمل سر بر زده بایزید که سلطان العارفین ست فرموده لوائی ارفع من لواء
محمد آنرا چه تاویل دارند وشیخ اکبر محی الدین بن العربی که خاتم النبوة را صلی الله
علیه وسلم خشت نقره گفته وخاتم الولایت را که خود باشد خشت زر نوشته اند
ونیز نوشته که خاتم النبوة اخذ معارف وعلوم از خاتم الولایت مینماید
آن چه تعبیر باشد وآنکه در مقامات قدوة المتاخرین خواجه بهاء الحق والدین قدس سره
مرقوم ست که حضرت خواجه بتقریب هدایت وتوسط سلوک خود فرموده اند که در مقام
منصور وابویزید وجنید سیر کردم وآنجا که ایشان رسیده بودند رسیدیم تا بجائیکه
بنا بر گاهی رسیدیم که از آن معظم تر بارگاهی نبود دانستم که بارگاه محمدیست علی صاحبها

الصلوة والسلام گستاخی نکردم وانچه ابویزید کرده بود من نکردم و بعد از آن بمقامات
که حضرت خواجه فرمودند سلطان العارفین ابویزید بسطامی قدس سره فرموده در هر مقام
سیر در صفات انبیا علیهم السلام سیر میکردم ببارگاه محمدی صلی الله علیه وسلم رسیدم
خواستم که در صفت او سیر کنم دست رد بر پیشانی من نهادند حضرت خواجه بزرگ فرمودند
که چون من بعنایت الهی در سیر مقامات تا بهمین مقام رسیدم گستاخی نکردم و سر نیاز
بر آستانه احترام آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهادم و در بعضی رسائل اکابر اینجا زیاده
مرقوم است که حضرت خواجه فرموده اند چون من تواضع را سر نیاز بر آن آستانه نهادم
بر من کرم فرمودند و مراد از حال آن مقام گردانیدند انتهی در کلام این دو بزرگ دین
چه میگویند بهتر تاویلی که آنجا میکنند اینجا همان کنند آنکه بمقام محمدی رسیدنها ورای
مقامات سائر انبیا بالا رفته باشند پس اگر ازین کلام این طایفه مساوات
و تفوق آنها بر انبیا مراد میدارند عیاذاً بالله سبحانه بکجا منجر خواهد شد پس
اکابر دین و روسای محققین رضی الله عنهم اجمعین را در امثال این بیان مراد
که ایشان دانند و آن مراد را حضرت ایشان در آن مکاتیب که تعیین شده
بوجه احسن بیان فرموده اند بانها رجوع باید نمود امیدست که هیچ شبهه نماند و
حضرت خواجه شیخ الاسرار شیخ فریدالدین عطار عطر الله تربته در یکی از مصنفات شریفه
خود می آرد همچنانکه در عالم شهادت انبیا و خلفای انبیا را علیهم السلام والصلوة اماکن خاصه
هست که مسافران و سائر زایران بزیارت آن اماکن میروند و استفاضها میکنند و گدائی و وسیله
مینمایند که در عالم غیب نیز ایشان را مقامات است که سالکان طریقت بهمت در یوزه فتح کار
و برای یوزه نعمت احوال با این مقامات انبیای عظام و اولیای کرام نیز میرسد و بر آستانه
ایشان روی نیاز نهاده مسالت کشایش نمایند یا که بسیار است که گشایش هر کار نمیشود
تا بنسبه عالیه مقام محمدی علی صاحبه السلام الابدی نرسد خواجه شیخ تاج سلمانی بابن فقیر

گفت که یکی از منکران کلام شیخ تو این قصیده مذکوره را در میان آورده از من حل آن
طلب نموده من گفتم صاحب این سخن را فقیر دیده اند که از کمل علمای عاملین است صاحب
احوال بلند و معرفت ارجمند و از پیر دستگیر بکرات اینمعنی را شنوده پس این قسم کلام از ایشان
متضمن معنی صادق و سر لائق ست گو ما را و ترا معلوم و مکشوف نباشد و حال آنکه از
سلف مشکل تر ازین کلمات شنوده ایم و هر یک را از روی عقیده تاویلات پسندیده نموده
اینجا نیز همان گفتیم آن منکر خاموش گشت بدانچون حقیقت بی مغزی یک شبهه
اینجا بوضوح رسید که آن شبهه میان مردم مشهور تر بود و از اذهان ناتمامان دور شد
شبهات دیگر را بر آن قیاس کنند و خود را از سوء ظن باکابر دین و وارثان سید المرسلین
علیه و علی اتباعه افضل الصلوات و التسلیمات خلاص کنند فصل هشتم در
بیان بعض خوارق حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس
هر چند بحکم کلام ذو الاحترام قطب وقته ابو الحسن نوری نور الله مرقده که فرموده اعز
العلامات فی زماننا شیآن عالم تعمل بعلمه و عارف ینطق عن حقیقته همان که شهرت علم و
عمل و معرفت اکمل حضرت ایشان سر است شگرف اشهرت بود و نیز بحکم آنکه گفته اند
ع اشرف معجزات قرآنست ۞ دقائق حقائق آن مخبرشان الخلائق عظیم ترین
خوارق ست و ایضاً آن خصایص علیا که در فصل پنجم بزبان قلم رفته هر یک گواهیست
اعنی بود به علو کرامت آن قطب الافاق مع ذلک چون عادت نویسندگان
احوال اولیا چنان جاری ست که از خارقی که بعالم کون متعلق است نیز رقم نگارند
ما نیز از جمله خوارق کثیره حضرت ایشان که در السنه مردمان از کثیر است که اعنی
چند که از مخلص اصحاب ایشان شنوده ایم درین کتاب بیاریم اگر چه مصداق این مقام
آن کلام حضرت شیخ الاسلام ست یعنی خواجه عبد الله انصاری قدس سره
که در حق ذو النون قدس سرهما فرموده که ذو النون از انست که دنیا با راه

کرامات بشتابند بمقاماتی که مقام حال در دست او مسخره بود انتهی یکی از مخلصان
حضرت ایشان باین تراب اقدام درویشان عفی عنه حکایت کرد که روزی بتقریبی
وقتی حضرت ایشان بغایت کرم بود درین اثنا بنسبتی فرمودند که حضرت حق سبحانه
از کمال کرم این کمترین را آن قدرت و قوت عطا فرموده که اگر باین چوب خشک
توجه و همت گمارم عالمی از و مشوش شود اما درین جز آخر زمان نه مرضی او سبحانه
در ظهور این امور است و نه مرا دل برین ظهور است خدمت مرشدی امیر سعد الدین محمد که
برادر بزرگ حضرت سیدی مرشدی میر محمد نعمان بودند و از مخلصان منظور حضرت
ایشان گفتند چون چند روز در خانقاه اقطاب پناه حضرت ایشان بودم همین
صحبت شریف ایشان بعضی احوالات غریبه رو میداد چنانکه بسیار بود که در وقت
سجود احوال طبقات ارضی و ما فیها در نظر آمدی در اثنای این احوال ناگاه از صحبتم
یکی از آشنایان کثیر الخدشه در خاطر افتاد که عجب با وجود اینهمه بزرگی حضرت
ایشان و کثرت علم و عمل و عرفان آنحضرت از ایشان خارقی که بعالم کون متعلق
باشد کمتر دیده میشود این خطره چون غلبه نمود دران احوالاتی که مشاهده میشد
بتنگی و قبض تمام راه یافت چون از غلبه قبض عاجز شدم دانستم که از شامت
حدوث این خطره است به نیت عذر تقصیر تجدید حضرت ایشان آمدم و دستار
خود در گردن افگنده خود را در پای مبارک ایشان انداختم بعده از لمحه سر برداشتم
فرمودند آری میر کرامات طلب شده اند و این از اثر صحبت فلان خواهد بود معلوم
یاران باشد هر که چشم برین قسم کرامات دارد شیخ دیگر جوید و هر که متابعت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و اقتباس نور فنا و بقا و دیگر کمالات از معرفت ذات
و صفات میخواسته باشد باین فقرا صحبت نموده بگذراند راوی گفت درین
عتاب هم کرامت نمودند هم مرا ازان زلت بکلی خلاصی بخشیدند

باشیم از تحریرات خوارق معارفی چند درین معنی که از زبان حضرات ایشان شنیده ایم
و بعضی را در مرقومات شریف ایشان نیز دیده و آن متضمن ست فوائد جلیله را در ضمن برکات
خمس بیاریم و نیز یک مکتوبی را بتمام که درین باب رقم نموده اند نیز نگاریم سلب میفرمودند
کرامات همه معجزات پیغمبر ست و چنانکه معجزات پیغمبر برای ترویج و تقویت دین بوده کذلک
خوارق اولیا نیز برای همین مقصد ست مطلب دیگر ایشان را در اظهار خوارق از
حصول جاه و نیک نامی و اشتهار خود و امثالها نیست با وجود این نیت اکثر ایشان
آخر عمر از ظهور خوارق نادم بوده اند بعضی از ایشان فرموده اند عقوبة الانبیاء حبس
الوحی و عقوبة الاولیاء اظهار الکرامات و عقوبة المؤمنین التقصیر فی الطاعات
و هر چند روزگار بقیامت نزدیکتر آید چون دین ضعیف میشود و رواج آن کم
می شنید چنانکه احادیث کثیره مخبر این معنی ست لاجرم ظهور خوارق که برای تقویت
و ترویج دین بود نیز تقلیل پذیرد یعنی اولیاء مامور باظهار آن نگردند لاسیما چون
هزار سال از انتقال حضرت سید الابرار صلی الله علیه و سلم بگذرد که مضی آن عهد
را در تغییر امور دین و ضعف آن بد خلقی تمام ست اولیاء عصرت نیز چون اولیای
عزلت از اظهار خوارق غالباً ممنوع گردند که ظهور خوارق از مقتضیات اسم
الهادی ست که بارشاد و هدایت متعلق ست و آخر زمان مقتضی ظهور اسم المضل ست
که بدعت و ضلالت وابسته ست کما جاء فی الحدیث ان بین یدی الساعة فتنا کقطع
اللیل المظلم یصبح الرجل فیها مؤمنا و یمسی کافرا و یمسی مؤمنا و یصبح کافرا الحدیث و ایضا
و نیز فرمودند کرامتی که ارباب ارشاد را ضروری ست آنست که مریدان شان را
از خلق سیئه برند و از حالی بحالی گذرانند و مریدان باستعداد تمند سر رشته از مرشد کرامات
مطالعه نمایند و در خود آثار تصرفات پیر می بینند و اولیاء الله را هیچ لازم نیست به
نمودن دیگران اظهار خوارق در کار نیست که معامله ولایت باستتار الیق ست اولیای

تحت قبابی لا یعرفهم غیری برین مدعا گواه صادق ست و تحریر نموده اند که خوارق
نه از ارکان ولایت ست و نه از شرائط آن بخلاف معجزه نبی که از شرائط مقام دعوت ست
لیکن ظهور خوارق از اولیاء الله شائع ست تخلف آن کم کند اما کثرت ظهور خوارق نیز
افضلیت [illegible] دلالت بر تفاضل نیز باعتبار درجات قرب الهی ست جل شانه تواند بود
که از ولی اقرب ظهور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارق که از بعض اولیای این
امت بظهور آمده از اصحاب کرام رضی الله عنهم عشر عشیر آن نیامده تا آنکه افضل
افضل اولیاء بمرتبه ادنای صحابی نرسد نظر بر ظهور خوارق از کوته نظری است و دلیل ست
بر قصور استعداد تقلیدی شان یان قبول فیض نبوت و ولایت جماعه اند که استعداد
تقلیدی در ایشان تمام است تا بر قوت نظر ایشان حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه
بواسطه آن قوت صلاحیت محتاج معجزه نگشت و لهذا سبق سابقان این امت آمد و ابو جهل
لعین بواسطه قصور صحیح استعداد با وجود ظهور چندین آیات باهره و معجزات قاهره
بدولت تصدیق نبوت مشرف نشد سابقا و نیز میفرمودند و هم نوشته اند که
شیخ الشیوخ قدس سره در عوارف بعد ذکر کرامات و خوارق مشائخ فرموده کل هذه
مواهب الله سبحانه وقد یکاشف بها قوم و یعطی وقد یکون فوق هؤلاء من
لا یکون له شیء من هذه لان هذه کلها تقویة للیقین ومن منح بصرف الیقین لا حاجة له
الی شیء من هذا وکل هذه الکرامات دون ما ذکرناه من تجوهر الذکر فی القلب و وجود ذکر
الذات خوارق عادات بر دو نوع ست اول علوم و معارف الهی ست جل سلطانه که
تعلق بذات و صفات و افعال حق جل و علا تعلق دارد و ورای طور عقل ست و خلاف متعارف
و معتاد ست که بندهای خاص خود را آن ممتاز ساخته ست و نوع ثانی کشف صور
مخلوقات ست و اخبار از مغیبات که بعالم تعلق دارد و نوع اول مخصوص باهل حق
و ارباب معرفت ست و نوع ثانی شامل محق و مبطل ست زیرا که اهل استدراج را نیز نوع ثانی

بنظر می‌رسند و تحریر اقلام بین الانام شهرت میگیرد لهذا این راقم تحریر نموده اند که معنی
تخلقوا باخلاق الله که در ولایت ماخوذ است آنست که حاصل شود اولیاء الله را
صفاتی که مناسب باشند صفات واجبی تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود
و مشارکت در عموم صفات نه در خواص معانی که آن محال است و مستلزم قلب حقائق در
تحقیقات خواجه محمد پارسا قدس سره میفرمایند در بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت
دیگر مالک است و معنی مالک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود
او را مقهور تواند داشت و تصرف او در دلها نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد
صفت دیگر سمیع است و معنی سمیع شنوا است چون رونده سخن حق را از هر کس باشد
اگر چه گران قبول کند و اسرار غیبی و حقائق را بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف
شده باشد صفت دیگر بصیر است و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را البصیر
او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیب خود بیند و کمال حال دیگران یعنی
همه کس را به از خود بیند و نیز بصیر نظر او شده باشد تا هر چه کند بر موجب پسندیده
حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محی است و معنی محی زنده
کننده بود چون رونده راه با حیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت موصوف
شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میراننده بود چون سالک علم علیها
که بجای سنت گرفته اند وی منع آن به عهدها نماید بدین صفت موصوف شده باشد
علی هذا القیاس مع عوام معنی تخلق را رنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو رفته اند
و خیال کرده اند که ولی را احیای جسدی در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر
بر وی منکشف شود و امثال اینها و هو کما تری من الظنون الفاسده ان بعض
الظن اثم اما آن مکتوب مهم که بجناب خواجه حسام الدین رحمة الله علیه نوشته اند الحمد لله
رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین اجمعین نجانا و فاتهم.

میرسد که چون درمیان احباب بعد صوری حائل گشته است و ملاقات ظاهری متعذر یا
متعسر شده اگر احیاناً بعضی از علوم و معارف بایشان نوشته شود مناسب می نماید
بنابر علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزها نوشته میشود امید است که بملال نکشد مخدوما چون
بحث ولایت درمیان است و نظر عوام بر ظهور خوارق ازین مقوله سخنی چند مذکور
میسازد استماع خواهند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقا است که خوارق و کشوف
از لوازم آن نیست قلت آن و کثرت آن لیکن نه هر که خوارق بیشتر دارد ولایت او اتم و اکمل
باشد بلکه بسا است که خوارق کمتر ظاهر شود و ولایت اکمل بود مدار کثرت ظهور خوارق
بر دو چیز است در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه
اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق قلت نزول است جانب عروج بهر کیفیت که باشد
زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید وجود اشیا را مربوط باسباب
می یابد و فعل مسبب الاسباب را در پس پرده اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده یا
با نزول کرده و باسباب نرسیده نظر وی بر فعل مسبب الاسباب است و بس پس آنکه
اسباب تمام از نظر او مرتفع گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای
ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید و کار اسباب بین را باسباب می اندازد
و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بی توسط اسباب مهیا می سازد در حدیث قدسی
انا عند ظن عبدی بی شاید همین است تا بدینجا ظاهر می شد که وجه چیست که اولیای بسیار
کمل این امت بسیار گذشته اند اما آنقدر که خوارق از حضرت سید محیی الدین جیلانی
قدس سره ظاهر گشته است از هیچ یک از ایشان ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه
سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع
شده است و در جانب نزول در مقام روح فرود آمده اند که از عالم اسباب بلندتر است
مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری و حبیب عجمی است قدس سرهما منقول است

که روزی خواجه حسن بصری رضی الله عنه بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی می‌برد
که از آب بگذرد درین اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده‌اید گفت انتظار کشتی
می‌برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است شما یقین ندارید خواجه حسن گفت تو علم
نداری حبیب بی اعانت کشتی از آب گذشت و خواجه در انتظار کشتی ایستاده ماند
حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله می‌نمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را درست از نظر انداخته بود بی توسط اسباب با وی
زندگانی میکردند اما افضل حسن است رضی الله عنه که صاحب علم است و عین الیقین را
بعلم الیقین جمع ساخته و اشیا را چنانکه هست دانسته چه نفس الامر قدرت را درین
پرده حکمت مستور ساخته‌اند و حبیب عجمی قدس سره صاحب سکر است یقینی بالغ
حقیقی دارد لیکن اسباب را نفی می‌کند و این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط
اسباب بحسب واقع کاین است اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است
زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازل‌تر کامل‌تر که در ارشاد حصول مناسبت میان مرشد
و مسترشد در کار است که مشروط به نزول است و انبیا که اغلب آنست که هر چند از همه
بالاتر رفت از همه بپایان‌تر فرود آمد لهذا حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقت نزول از همه پایان‌تر
فرود آمد ازینجاست دعوت او اتم گشت و بکافه انام مرسل شد چه بواسطه نهایت
نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راه افاده تمامتر گشته و بمناسبت که از متوسطان
این راه افاده طالبان بوقوع آید که از منتهیان غیر مرجوع میسر نشود زیرا که
متوسطان بیشتر مناسبت دارند بمبتدیان از منتهیان غیر مرجوع ازینجاست که
شیخ الاسلام هروی قدس سره گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب بجای بودندی من شما را
بسوی قصاب فرستادمی نه بخرقانی که وی شما را سودمندتر بود از خرقانی یعنی خرقانی منتهی بود

مرید از وی بهره کمتر یافته یعنی غیر مرجوع نه منتهی مطلقا که عدم افاده تام در حق
غیر واقع ست زیرا که محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم منتهی تر بود از همه عالم و حال آنکه
افاده او از همه زیاده تر بود پس مدار زیادتی افاده و کمتر آن بر رجوع و نزول است
نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست همچنانکه در حصول نفس ولایت
مر ولی را علم بولایت خود شرط نیست بلکه بسا ست که مردم از وی خوارق نقل کنند
و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه از اولیای که صاحب علم و کشف اند جائز است
که بر بعضی خوارق خود اطلاع پیدا نکنند بلکه صور مثالیه ایشان را در اماکنه
متعدده ظاهر سازند و در مسافات بعیده کارهای عجیبه غریبه از آن صور بظهور آرند
که صاحب آن صور را از آنها اصلا اطلاع نیست مع [illegible] بهانه ساخته اند
حضرت مخدومی قبله گاهی قدس سره میفرمودند که عزیزی میگفت عجائبی کار است روزگار
مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که ترا در مکه معظمه دیده ایم در موسم
حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضی دیگر میگویند که ترا در بغداد
دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نبرآمده ام و هرگز این
قسم مردم را ندیده ام چه تهمتی است که بر من میکنند والله سبحانه اعلم بحقائق الامور
کلها زیاده برین اطناب است اگر تفتیش ایشان را معلوم خواهی ساخت [illegible]
[illegible] الی [illegible] انتهی مکتوبه تعالی چون این [illegible]
[illegible] اینجا [illegible] در فصل [illegible] خوارق [illegible]
حضرت ایشان که این عدد اشارت بجمعیت [illegible] مذکور میگردد بعضی
خوارق جلیله ایشان در فصل آینده که متضمن احوال وفات ست نیز آورده
و برخی دیگر در احوال یاران ایشان بتقریبات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی
سبحانه منها از ثقات اصحاب حضرت ایشان قدس الله سره شنودم

آن حضرت را ضعفی روی نمود دران ضعف ده یازده دانه مویز طلبیدند
تا تناول نمایند چون خادم این مویزها پیش ایشان نهاد در مراقبه رفتند
بعد از ساعتی سر برآورده فرمودند امر عجیب بظهور رسید چون این مویزها را
پیش من نهادند مرئی و محسوس گشت که همه بمناجات درآمدند و از حضرت
حق سبحانه صحت و شفای اکل خود درخواستند و معلوم گردید که حق سبحانه سوال
ایشان را اجابت فرمود و صحت اکل آنها را در اکل آنها ودیعت نهاد خود چند
مویز از آن تناول فرمودند و صحت یافتند و مخدوم زاده خرد ایشان که او
نیز مریض بود و معامله بیاس رسیده از تناول آن بشفا رسید و کذلک دو سه
تن دیگر حضرت ایشان فرمودند کاش مویز بیشتر بودی تا بسیاری بیماران را
موجب صحت شدی منها سیدی صاحبدلی رحمة الله نام که از مریدان حضرت
ایشان هست اما آن سال که در ایام حیات خواجه باقی بالله طاب ثراه حضرت
ایشان بلاهور تشریف برده بودند گاه گاه بملازمت ایشان میرسید
و حسن عقیده بخادمان آن درگاه داشته باین حقیر حکایت کرد که در اقصای
ملک دکن من با دو سه درویش دیگر بصحرا میرفتیم بتخانه دیدیم چون روزی
از حضرت شیخ نو شنوده بودم هر مقدار که از توهین اصنام و عبده آن از د
مسلمانی آید خود را معاف ندارد که ثواب غازیان سبیل الله می یابند بتکیه بر
نصیحت ایشان کرده بیاران گفتم که درین صحرا کسی حامی این بتخانه نمی نماید
بیایید هر مقدار که توانیم ازین بتخانه ویران کنیم بتی را شکستیم و کمر در هدم بعضی دیوار
بستیم درین میان یکی از فراعنه هنود از دور دران صحرا این تخریب ما را دیده و با
باهل قریه که عابدان بتخانه بوده اند خبر کرده ناگاه چه بینیم که قریب هزار کس بعضی سنگ
و بعضی چوب و بعضی حربه بر دست گرفته تمام متوجه ما شدند ما را و یاران ما را حیرت و د

فرو گرفت و قرار را نیز دشوار دیدیم دل بر شهادت نهادیم درین حال من
متوجه باطن حضرت شیخ شدم و گفتم ای بزرگ دین تکیه بر نصیحت شما کرده
این کار را پیش گرفته بودیم ما را از دست این کفره فجره رهائی ده درین تضرع
و نیاز آوازی بگوشم رسید که مخصوصه آواز ایشان بوده یعنی تو بوده
من آواز را می شناسم که میگفت خاطر جمع دار که اینک برای حمایت
تو لشکری از اسلام میفرستم من بیاران خود گفتم که عجب معامله ایست که
در گوش از حضرت شیخ این آواز رسید لشکری خواهد آمد اینان خود رسیدند
قریب بیک تیر پرتاب کفره مرتاسیها نزدیک شده بودند که ناگاه از فراز بلندی
سوارے چند که قریب بیست و چهل تن باشند نمایان شدند که بسرعت تمام
اسپان را بدینجانب میراندند چون کفره آن سواران را دیدند قدم واپس
کشیدند آنجا عد رسیده بعضی را ازین کفره تازیانه زده و برخی را ستم نموده
ما را حمایت کرده همراه بردند معلوم شد که اینها سپاهیان مسلمانان بوده اند
که بتقریبی بیکی از قرای آن نواحی آمده بوده اند چون آن کفره بقصد قتل
کاروان شده اند مسلمانی از قریه این کفار بسرعت رفته بآن دیه که این
سپاهیان بوده اند خبر کرده آنها بالفور خود را رسانیدند و ما را رهانیدند
و این نبود الا محض تصرف حضرت شیخ قدس الله سره العزیز منها
سید جمال که از ارباب ذوق و حال ست و خداوند صادق مقال از مقبولان
حضرت ایشان باین حقیر گفت در یکی از بوادی ناگاه شیری مرا پیش آمد
از وحشت تنهائی و هیبت آن درنده سخت هراسان و لرزان شدم و
از آن بیشه فرار را امکان ندیدم ناچار التجا بحمایت حضرت ایشان بردم بمجرد
تضرع و توجه بجانب آنحضرت در نظر آمد که حضرت ایشان عصا بر کف گرفته با آن چه

رسیده وبه نیروی هرچه تمامتر عصای مبارک بر زبان آن شیر دلیر فرو کوفتند
چون ازین معامله خشمگین گردیدم نه حضرت ایشان را دیدیم ونه ازان شیر دران بیشه
نشان یافتیم منها آنکه خدمت شیخ بدیع الدین سلمه الله که از خلفای بزرگ حضرت
ایشان اند وعنقریب ذکر ایشان بیاید حکایت کردند که روزی بالحاح یکی از
دوستان بزیارت قبر شیخی که حضرت ایشان بنا بر صدور بعضی سخنان مخالف
شرع ازان شیخ ناخوش بودند رفتم اما ازین رفتن بآن ملاحظه اندیشه داشتم
لیکن در موافقت آن یار ناچار بودم چون بر سر تربت آن شیخ مراقب شدم بفور
در نظرم آمد که شیر عراقی خشم آلوده بان حظیره درون شد ومن بجانب آن شیر
به هیبت تمام می نگریستم دیدم که چشمهای آن شیر بصورت چشمان حضرت
ایشان ظاهر شدن گرفت همچنین تمام روی انسان از روی آن شیر هویدا گشت
در کمال غضب چنانکه از هیبت آن سر از مراقبه کشیدم و زود برخاستم و استغفار
نمودم منها بعضی ثقات اصحاب حضرت ایشان نقل کردند که محمد صادق
کابلی که از اجله مخلصان حضرت ایشان بود علت جذام اعاذنا الله منه بروی
غلبه کرد از مجالست واز مشارکت او در اکل و شرب اجتناب نمودن گرفتند
تا روزی در مجلسی یکی از یاران مخصوص او صریحا از بهم کاسگی او تنفره نمود چنانچه
از عار آن یار بغایت منفعل و تنگدل شد والتجا بساده سینه آورد در یوزه
توجه وعنایت نموده بحضرت ایشان رسید از وفور شفقت و رحمت مغموم شدند
ودر دفع آن مرض توجه نموده آن مرض را بر خود کشیدند چنانکه اثر آن از بدن او بسایر
مبارک ایشان منتقل شده بود و یاران اعضای مولانا را نیز دیدند که ازان بیاض اثری
نمانده بود واز مشاهده آن اگرچه مخلصان را اخلاص و عقیدت درجه دیگر گرفت اما ازانکه آن مرض
ببعضی تن ایشان منتقل گشت همه بی آرام و غمگین شدند چون جزع و فزع فرزندان و یاران را

حضرت ایشان دران باب مشاهده کردند باز بالتجی و تضرع شدند که از ایشان نیز مرتفع
گردد و بعنایة الله سبحانه مرتفع گشت مژده آن بفرزندان و یاران رسانیدند و آن
اعضا را نمودند که اثری ازان مرض در آنها نمانده همه شکر آنرا بجا آوردند و این خارقی
بود ازان حضرت ایشان بس نگرفتند ع قدس الله سره الاقدس و منها هم از عدول
اصحاب ایشان شنودم که وقتی آن حضرت بقصد سیر و گشت بیابان و دشت
آمده و متوجه شدند روزی در میان راه آفتاب گرمی کرد و از حرارت آن و گرد
و غبار تشنگی و ماندگی بر مخدوم زاده بزرگوار رحمه الله و دیگران که پیاده در عنان
میرفتند غلبه نمود اما از غایت ادب جرأت عرض نداشتند درین میان حضرت
ایشان بمرحومی مولانا محمد یوسف سمرقندی که از قدما اصحاب آن حضرت اند هم پیر
ایشان بود خطاب نموده فرمودند یا مانا حرارت آفتاب و تراکم غبار یاران را آزرده ساخته
مولانا معروض داشت چون معلوم و مکشوف حضرت ایشان است چه حاجت بعرض
مخلصان است حضرت ایشان تبسم نموده گوشه چشم حق بین جانب آسمان کرده
چیزی در زیر لب گفتند قدمی چند نرفته بودند که قطعه ابر ظاهر گردید و محاذی ایشان
و اصحاب ایشان آمده سایه افگند و همان مقدار که غباری فرو نشیند و بحل نانجامد
تقاطر شد و شمالی بغایت اعتدال وزیدن گرفت و حال آنکه انوقت وقت باران
نبود و یاران را ازین سایه و باران موجب مزید تعجب گشت و منها بر ناقلی
از سادات که از طلبه علم بود و آشنای راقم روزی بدیده گریان آمده باین حقیر واقعه
عجیب بیان نمود که این خارقی نو ظهور از حضرت ایشان آن این بود که گفت مرا بجاریان حضرت
امیر کرم الله وجهه خصوصا بمعاویه تعارضی بود و بسبب عقیدت شیء مطالعه مکتوبات حضرت شیخ
بزرگوار قدس سره نموده ام انجا دیدم که نوشته اند که اما ما که شتم معاویه را چون شتم ابوبکر و عمر رضی الله عنهم میدانیم
و نهاد کرده شناختم آنها سفیر میکنند بر شاتم معاویه نیز مسعود در بین نقل بر گشتم و گفتم این چه

بی مزه است که این مرد اینجا ایراد نموده است این گفتم و مکتوبات را بر زمین انداخته بر بالین سر
بخواب شدم در خواب دیدم که حضرت شیخ بزرگوار تو بغضب تمام در رسیدند و هر دو گوش مرا بدو دست
مبارک گرفته فرمودند که ای طفل نادان تو هم بنوشته ما اعتراض میکنی و رقیمه ما را بر زمین افگنی
اگر از من آن سخن را که از و آشفته گشته باور نمیکنی بیا تا ترا پیش کسی برم که خوش آمد حضرت
او دانسته برادران او را که صحابه رسول الله اند صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم دشمن داشته
اما غلط بینه شنیده همچنان مرا کشان کشان بباغی بردند در کنار آن باغ مرا باز داشته خود
تنها شده بجانب بوانی که در آن باغ بنمود رفتند آنجا دیدم که عزیزی بس عظیم نورانی
نشسته بود بتواضع تمام بآن عزیز آداب سلام بجا آوردند و آن نیز به بشاشت و
تبسم تمام بایشان ملاقی شدند بعد از آن حضرت شیخ بزرگوار تو بدو زانوی ادب پیش
آن بزرگ نشسته حرفی معروض میداشتند ایشان و آن عزیز جانب من از دور نگاه
و اشارتها میکردند یقین دانستم که جانب من حرفی میگویند و بعد از ساعتی حضرت شیخ
بزرگوار تو برخاسته مرا نزدیک طلبیدند و فرمودند که ایشان که نشسته اند حضرت امیر اند
کرم الله وجهه المقدس بشنو که چه میفرمایند من سلام کردم بزبان گوهرفشان فرمودند که
زنهار با صحاب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نقاری در دل مدار و ملامت این بزرگواران بزبان
میاری که ما دانیم و برادران ما که بجهت نیات خیر صورت منازعتی در میان آمده بود و نا [illegible]
پیر بزرگوار ترا برده فرمودند از گفته ایشان نیز زنهار سر نه پیچی راوی گوید با وجود این نصیحت
ایشان چون بدل رجوع نمودم دل خود را همچنان بر نقار و تشنعی آنجماعه یافتم ایشان را
آن معلوم شده در غضب رفتند بحضرت شیخ معظم تو فرمودند که دلش هنوز صاف نشده است و اشارت
کردند بضرب سیلی حضرت شیخ بقوت تمام سیلی بر قفای من زدند بعد از خوردن سیلی با خود گفتم عداوت
آنها را برای محبت و رضای ایشان اختیار کرده بودی چون تا این حد ایشان از این نقار و عداوت
از تو ناخشنودی شده اند و برفع آن راضی همچنین باش چون نظر کردم این هم دل خود را

صاف دیدم ودرین میان از خواب برآمدم وهمچنان سینه اکنون ازان کینه پاک
می یابم وازلذت این جواب خطاب بهگی حضور گشته ام وشیخ بزرگوار تو وسعادت و
گفتار این بزرگ اعتقادم یکی صد شده است سنها یکی از ارباب جاه واصحاب جاه
که از مریدان حضرت ایشان بود روزی شنود که آنحضرت بمنزل فلان وزیر رفته اند
دلتنگ شده گفت ایشان را مناسب نیست که بمنزل اهل دنیا دران روند درویشی از
مخلصان حضرت ایشان آنجا حاضر بود گفت ایشان البته برای رفع حاجت مسلمانی
رفته باشند یا نیت خیری ملحوظ خواهد بود از شما اعتراض خوب نیست وی خاموش
شد آن جوان دولتمند همان شب بخواب دید که جمعی از غیبیان بغضب تمام رسیدند
بوی درآویختند چنانکه بر گنهگاری درآویزند وجریمهٔ اعتراض دوشینه را ذکر وساخته
کارد برکشیدند که زبان اورا قطع نمایند وی بتضرع بسیار راه معذرت وتوبه واستغفار
بیشمار درمیان آورد تا دست ازو باز داشتند ازان پس هرگز بر هیچ کار ایشان اگرچه
بظاهر خاطرنشین او نگردد اعتراض نمود سنها جناب حاجی عبدالحق که متورع
وفاضل است وازارباب حال با این حقیر گفت بمجلس یکی از علمای وقت حاضر شدم
تقریبی را ذکر شیخ بزرگوار تو رفت آن عالم در طعن وملامت ایشان درآمد من
با آن عالم گفتم که فقیر بصحبت این عزیز رسیده ام وبسیار عرفا واولیا را دیده ام
میدانم که این عزیز از رجال الله است آن عالم مقدمات طویله درمیان نهاد که
ما وشما هر دو وضوی تازه کنیم ودوگانه ادا نموده بتوجه دل باز تمام مصحف را برکشائیم
هر کلمه که در بدایت صحیفه آید آنرا نشان حال آن مرد دانیم وشما جرئت را همان
نمائیم آن عالم را پسند آمد وبذوق تمام وضو کرد ومن نیز وهر دو دوگانه ادا کردیم ومصحف را
همچنان عالم بر دست گرفته بتوجه وخشوع تمام بکشاد اول صحیفه این بود که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله آن عالم در حیرت رفت واز گفتهٔ خود نادم شد ومن

میگفتم ازین کرامت اخلاص من بایشان افزون شد ثقات اصحاب حضرت
ایشان بل مخدوم زادهای عالیشان نیز حکایت کردند که قنطار نیل تاجری در همسایگی
یکی از خویشان حضرت ایشان بسرقه رفت صاحب مال برنائی را از اقربای آنحضرت
بدزدی متهم گردانید آن جوان از بیم اهانت و آزار فرار نمود عسس شهر چون این خبر شنود
حضرت ایشان را طلب نمود ایشان یارانی را که میدانستند که تحمل دیدن آن فتن
ایشان ندارند بکارها هر سو گسیل کرده خود با خادمی همچنان پیاده نزد او رفتند آن
بی ادب سخنان درشت بر زبان میراند و ایشان به لینت تمام جواب میدادند
درین اثنا مولانا طاهر بدخشی رسید و بآن عسس بشورید و گفت ای چنین و چنان
میدانی که چه کس را طلبیده حضرت ایشان مولانا را ازان گفتگو باز داشتند
آن عسس ایشان را وداع نمود روزی چند برین بی ادبی او نرفته بود که بسبب آن
عسس کروری آن دیار بنا بر عتب عظیم سر با شد و بکجاریه انجامید آن عسس
با قریب بیست تن از فرزندان و خویشان بر بالا خانه بر آمده بود که زیر آن بالا خانه
خانه بود پر از نفط که نفط اندازان برای مصالح حرب آماده کرده بودند ناگاه دران
نفط از جائی آتش افتاد آن عسس را با جمیع فرزندان و خویشان و خانه ماتش
بعدم فرستاد که از بیست آنها هم اثری ندیدند ۵ بی ادب تنها نه خود را داشت بد
بلکه آتش در همه آفاق زد مثلها یکی از امرا از دیار اسلطان وقت بغضب تمام
از لاهور طلبیده که از و تقصیرات بوقوع آمده بود از مشاهده کثرت غضب سلطان
حاضران را عقیده آن بود که بمجرد رسیدن او را بزیر پای فیل افگنند بی نسبید
آنمعنی را دریافته سخت هراسان گردیده بود چون بسرهند رسید بخدمت ایشان که
غایبانه اخلاصی داشت آمده بزاری تمام التماس حمایت نمود ایشان فرمودند که
انشاء الله سبحانه خاطر جمع باشد که هیچ مکروهی نمیرسد بل سلطان التفات و مهربانیها خواهد نمود

وی از غایت اضطراب سعی و ضد داشت که در آنچه در حق این کمترین مخلصان بر زبان مبارک
رفت آنرا بزبان قلم نیز بیارند و آن رقیمه را بمن بسپارند که مرا اطمینان تمام حاصل
گردد چون مبالغه نمود حضرت ایشان تبسم فرموده نوشته دادند که چون فلان از خوف
غضب سلطان که نمونه غضب الهی است بفقرا تشبع نمود فقرا او را در ضمن خود گرفتند از
مهلکه رهانیدند بعد از مرخص فرمودن او چندین روز ناگاه یکی خبر آورد که آن شخص را
سلطان آزار داده بزندان فرستاد چون این خبر بسمع حضرت ایشان رسید
تبسم نموده فرمودند در نظر بعضی فقرا چون فلق صبح در آمده که وی بکلی از سلطان
شفقت و عنایت بیند این خبر که میگویند صدقی ندارد تا بعد دو سه روز خبر رسید
که آن مرد همین که بنظر سلطان در آمد سلطان بخشید و از روی نصیحت کلمه چند با او
در میان آورد آنگاه با التفات تمام خلعتش داد رخصت فرمود مدتها یکی از سلاطین
زادها را پادشاه وقت در زندان کرده برای ما که بقتل آن مقرر شد آن بیچاره بسوی
دست و پای میزد و بفقرا بشیر رجوعی مینمود در ان اثنا حضرت ایشان بطلب او
باگره تشریف آوردند آن محبوس مایوس یکی از مخلصان منظور حضرت ایشان را که
آشنای قدیم او بود طلبید و بزبان او از حضرت ایشان دریوزه توجه خاص الخاص برای
رهائی و خلاص خود نمود آن عزیز آمده تنها تضرع والحاح التماس او را بعرض رسانید
ایشان آن شب متوجه شده فردا آنرا فرمودند که برو مژده رسان که از قتل خلاص شد بعد
از حبس نیز عنقریب رهائی خواهی یافت این مژده را باو رسانیدند او وی را از غایت اضطرابی
که داشت اطمینان تمام رو نداد یکی از مجاذیب بشیر کس فرستاد و التماس خلاصی در توجه او نیز
نمود آن مجذوب بزبان رفت که خاطر جمع دارد که دیدیم که قلابه یکی از اکابر کشید آمده
ماهی او را از گرداب هلاکت کشید بیشتر از آن سلطان زاده از حبس خلاص شده بمنصب [illegible] رسید
این فقیر این قصه را بخصوصه از زبان آن سلطان زاده شنوده و بر ممنون احسان ایشان دیده است

مخلصان ایشان نسبت با عزیزی که در میان این معامله بود حکایت کنند که وقتی حضرت ایشان
بشارت خلاصی او فرموده بودند بعرض رسانیدیم که تا تعیین وقت خلاصی نفرمایند خاطرها جمع نمیشود
و درین الحاح نمودیم فرمودند فردا خلاص خواهد شد موافق فرموده فردای آن روز خلاص یافت
منها و دولتمندی از پیرزادهای این سلسله شریفه که از سوی مادر از اعقاد ملوک نیز بود مرض
قولنج عارض شد و بروز ها کشید و بسا اطبا تداوی نمودند اما فائده بظهور نرسید آن عزیز از بسیاری شدت
تداوی و تألم و حیران بود و شب و روز خوابش نمی آمد یکی از نزدیکان خود را که آشنای این فقیر راقم بود
نزد فقیر فرستاد که ما از تو پسران این شنیدیم و از رواج پدران خشنود می شوند که بنوعی بعرض پیر دستگیر خود که از
کبار عزیزان سلسلهٔ ما اند برسانی که در وقت خوش متوجه رفع این بلیه گردند بنده آن التماس را از فرستاده
بعد از عصر شنوده بود پس از فراغ عشای همان شب خلوتی یافته حقیقت را بر وجهی که مهربان شوند
معروض داشت فرمودند که ان شاء الله تقصیر نخواهیم کرد چون حضرت ایشان فرض بامداد را ادا کردند بیدل را
بنده را طلبیده سرگوشی نموده فرمودند که بعد از تهجد متوجه رفع بلیهٔ آن عزیز که شب التماس نموده بودی شدیم
بعنایت الله سبحانه آن بلیه مرتفع گشت زود رفته دعای ما را با این نوید بیمار رسانید حسب الامر
بمنزل او رفتم بمجردی که مرا دید از جای جسته در آغوش کشید و آب در چشم آورده پیش از آنکه بنده لب
کشاید گفت دانستم که ترا برای چه فرستاده اند پیش از این بلحظهٔ من بحاضران میگفتم که چند ساعت
از شب مانده بود که آن درد عظیم مرتفع شد که گویا هرگز نبود یقین کردم که فلان که تو باشی
التماس مرا بعرض ایشان رسانیده و ایشان این دم تهجد بر خاسته اند دعا و توجهی
در رفع آن نموده اند و تا خانه رسیده عنقریب است که این مژده ایشان خواهد بار رسید
فقیر گفتم که حقیقت تنها همین است که دریافته اید مرا حضرت ایشان برای رسانیدن
مژدهٔ این قضیه مذکوره فرستاده بودند الحمد لله که شما از علو فطرت و خلوص عقیدت
محتاج بنامه و پیام نبوده اید بعد از مشاهدهٔ این خارق نقد این عزیز با وجود علو جاه
و پیرزادگی و سلاطین نژادی بسعادت انابت رسیده از جملهٔ مخلصان نیازمندان

گزید چنانچه بتواضع تمام پیاده بخدمت ایشان میرسید وشکر الله وجود شریف درین دیار
روزگاری نمود منها درویشی که وی واهلیه وی از مخلصان این آستانه بودند وآن
درویش بتقریبی ساکن ملتان شده بود ودران ایام که حضرت ایشان بلاهور تشریف
داشتند آن درویش آمده بقدمبوسی مشرف شد روز دیگر بتوسط این حقیر بعرض
رسانید که اهلیه من که از مخلصان حضرت است چندین سال است که بانواع امراض
مختلفه گرفتار شده که طبابت یکی موجب مزید مرض دیگر میگردد وازادویه وادعیه
آنچه مردمان درمیان آوردند سودمند نشد اکنون از همه امید گسسته وبتوجه خاص
حضرت ایشان سررشته رجا بسته امید که توجهی خاص فرمایند چون بنده معروض داشت
فرمودند که فاتحه شفا بخوانیم وخواندند آن درویش بفقیر گفت که اهلیه من مرا تاکید
تمام نموده که انقدر بخدمت ایشان تضرع نمائی که ایشان بگویند که اورا ما در ضمن خود
گرفتیم وامراض اورا بر ذاتیم خاطر جمع دارد ازانگاه دست ازدامان خادمان درگاه
خواهی کشید این فقیر مسالت اورا بعرض اشرف رسانید فرمودند که این چه تکلیف
مالایطاق است ازما فقیران همین دعا وفاتحه است دیگر هرچه او کند سبحانه فقیر گستاخی
نموده معروض داشت که او این تکلیف را قیاس بقدرت ومرتبه حضرت ایشان
مالایطاق نمیداند بلکه بسیار بسیار آسان می یابد خاموش شدند باز روز دیگر بنده
جرات نموده بعرض رسانید که آن بیچاره بس امیدوار است رجا که محروم نماند ساعتی
خاموش گشته تبسم نموده فرمودند خوش آنچنان باش که او میخواهد چنان کردیم خاطر
جمع باشد آن درویش روی نیاز بر اقدام ایشان نهاده مرخص شد وبنده منتظر
رسیدن خبر شفای اهلیه وی بود تا آنکه بعد از چند روز نوشته او رسید که چون اینجا
رسیدیم اهلیه خود را صحیح وتندرست یافتیم حساب کردم از همان روز که حضرت ایشان
فرموده بودند یکبارگی امراض او رخت بسته بوده اند بنده بعرض حضرت ایشان

رسانیده ختم نموده کلمهٔ تحمید بر زبان آوردند منها در بیاض حضرت مخدوم زادها
خواجه محمد معصوم سلمه الله بخط آن نوباوهٔ بوستان ارشاد دیدیم که مرقوم بود در ایام
غلبهٔ طاعون درباره عزیزی از مردم خوابهای ناخوش دیده بعرض حضرت ایشان
رسانیدند حضرت ایشان آن عزیز را طلبیده بختم حصن حصین امر فرمودند و
ختم نموده آمد معروض داشت حضرت ایشان فاتحه خواندند بعد از ادای فاتحه
فرمودند که در اثنای قرأت فاتحه گرداگرد تو قلعه دیدیم برپا شده اما بعضی اطراف
آن قلعه نادرست ظاهر میشود غالبا در قرأت آن نسخه تقصیری رفته باشد آن شخص
رفته باز ختم نمود حضرت ایشان فرمودند این حصن درنظر قریب می درآید
بعد از آن فرمودند عجب معامله ایست آن حصن اول رامی بینیم که از تو منتقل شد
شنیدم که گرد من آمد دیدیم که متوجه برادرزادهٔ تو شد و او را احاطه درست نمود
او در مرضی صعب گرفتار بود که اطبا عاجز بودند در آن ایام آن برادرزاده صحت
یافت و عم او نیز بعافیت ماند منها مولانا محمد امین نام عزیزی که از مریدان
خواجه دیوانه سورتی رحمه الله بود بیماری صعب ویرا پیش آمده بود و مدتها
مانده نه از دعای فقرا و نه از تداوی اطبا تخفیفی یافته چون آوازه بزرگی
حضرت ایشان بگوش طالعش رسید به نیازمندی تمام عریضه مرسل داشت
والتماس توجهی که شفابخش باشد باعنایت پیری نمود حضرت ایشان برو ترحم
فرموده این عنایت نامه را با پیراهن متبرک فرستادند هو مخدوما تا چند بر خود
چون مادر مهربان باید لرزید و تاکی سر خود از غصه و غم باید پیچید خود را و همه را
مرده باید انگاشت و جمادی چند بی حس و حرکت باید پنداشت انک میت
وانهم میتون نص قاطع ست فکر ازالهٔ مرض قلبی درین فرصت یسیر باید کرد کشید از ایام
مهام ست و علاج علت معنوی درین مهلت قلیل بباید رب جلیل را اغتنم

مقاسد دلی که گرفتار غیرست از وی چه توقع خیرست روحی که مائل بکثرتست
نفس اماره اند وبتر ست انجا همه سلامتی قلب مطلبند وخلاصی روح می جویند و ما کوته
اندیشان در همه وقت تحصیل اسباب گرفتاری روح وقلبیم هیهات هیهات چه توان کرد
وما ظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون دیگر از عمر ضعف ظاهر اندیشه مکنند انشاء الله
تعالی بصحت وعافیت تبدل خواهد یافت خاطر اینجانب ازین رهگذر جمع ست جامه
فقرا که طلب داشته بودند پیراهن فرستاده شد بپوشند وثمره نتائج وثمرات آن باشند
که کثیر البرکت ست ه بر سر فسانه نخوانند افسانه هستها وانکه دید پیش نقد خود
مردانه هستها والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
من الصلوات اکملها وی آن پیراهن را در پوشید و از آن مرض چندین ساله صحت
و آمده از مریدان گشت منها فاضلی از مخلصان مقبول ایشان که ساکن آن حدود
باین فقیر گفت که باعث ارادت من بحضرت ایشان آن باشد که مرا خویشی بود که
محبت با وتمام داشتم او را بیماری سخت روی داد جهت ادویه وادعیه با طبا وفقرا
تردد بسیار کردم اثری ظاهر نشد یکی ذکر خیر ایشان کرد بخدمت رسیدم والتماس توجه
نمودم فاتحه خواندند ومتوجه بحجره خاص شدند بعد از لمحه برآمده مرا یاد کردند که ولایت
طالب العلم که برای مریض خود فاتحه شفا طلبیده بود کجا ست حاضر شدم فرمودند فاتحه
مغفرت نخوانیم من در حیرت وانده رفته بمسکن خود که از سرهند چند فرسنگ بود بانجم
ودر راه با خود گفتم که این فاتحه آخر ایشان با آن عبارت صریح ست بفوت واگر آن عزیز
نخواهد بود سبب خارق عظیم ست من آماده مرید خواهم شد چون بخانه رسیدم از وقت
او فارغ شده بود شبا خود حساب کردیم که بها نوقت که وی فوت کرده بود حضرت ایشان
معلوم شده مرا طلبیده فاتحه مغفرت خوانده بودند پس آمده مرید شدم منها
از عزیزی صاحب خطرقی ذی شوکتی که از مخلصان مقبول حضرت ایشان بود شنیده

که گفت جهت امر ضروری از لاهور متوجه برهانپور بودم چون بقصد وداع حضرت ایشان
در سرهند رسیدم مرا ضعفی روی داد که در رفتن و بودن متردد گشتم حضرت ایشان فرمودند
که کار ضروری در پیش داری بهر حال متوجه شو ان شاء الله خیریت است حسب الامر در راه
درآمدم دو سه منزل رفته بودم که آن ضعف بر من غلبه کرد شبی بغایت استیلا
نمود در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرموده بودند که برو خیریت است و عجب
که این صورت گرفت بعد ازین خطره در عین اضطراب شب وقت سحر حضرت ایشان
در نظرم آمده فرمودند که خاطر جمع دار که ضعف ترا برداشتیم و در راه در رای چون
صبح شد هیچ اثری از ضعف در خود ندیدم چون بدهلی رسیدم آنجا دوستی تنها لی
بمعجونی از معجونات حاره مرا دلالت نمود بمجرد خوردن باز آن ضعف بیشتر از پیش
عود نمود و بر بالین افتاده بودم و بزبان التماس کردم بدرگاه حضرت ایشان
کشاده دو روز ها بدین نگذشته بود که یکی از دوستان قدیمی صمیمی من که در خدمت
حضرت ایشان می بود ناگاه از در در آمد گفتم خیریت است گفت حضرت ایشان
مرا فرستادند که خود را بفلان یار خود برسان که ضعفها او را روی داده باید که
مثل تو مهربانی کاردانی با او همراه باشد و وقت رخصت خریطه از نبات طلبیده
بمن سپردند که بفلان برسان اینک حاضر است من گفتم این نبات دارویی است
که حضرت ایشان برای دفع این مرض من فرستاده اند من آنرا شربت ساخته
می نوشم اطبا مانع آمدند که در غلبات تپ شیرینی و سردی خوردن مضر است
من گفتم نامعقول مگوئید آن طبیب الهی برای من فرستاده و ناچار شربت ساخته
بکشید و نوشیدن نصف ضعف را از خود کم یافتم روز دیگر بقیه نبات را باز
شربت کرده نوشیدم بکلی آن ضعف و تپ مرتفع شد حاضران ازین قضیه و
... در حیرت رفتند و از معتقدان شدند منهما این حقیر راقم عفی الله عنه

روزی در اثنای تلاوه سوره بنی اسرائیل چون بر کریمه وتهجد به نافلة لک عسی
ان یبعثک ربک مقاما محمودا رسید بخاطرش خطور کرد که مکرر ادای نماز تهجد را در نصیب
از برکات مقام محمود که مقام شفاعت ست دخلی نیست از حضرت ایشان باید پرسید
باین نیت بملازمت آمدم که ایشان در کار وضو بودند چون مرا دیدند بالفور
فرمودند که تهجد را لازم داری معروض داشتم که اکثر ادا می یابد فرمودند هر که
میخواهد که از مقام محمود که مقام شفاعت ست بهره تمام گیرد گو نماز تهجد را
ملتزم باشد و آن آیت مذکوره را تلاوه نمودند بنده سر در قدم همایون نهاده
معروض داشت که به نیت استفسار همین سر بملازمت رسیده بودم الحمد لله که بکرامت
ایشان بی آنکه عرض نمایم بظهور آمد منها هم این حقیر غفر الله ذنوبه میگوید که
دران ایام که حضرت ایشان این کمترین را بطریق رابطه مشغول ساخته بودند و
بنده را راه عشقبازیها بحضرت ایشان کشوده بود روزی رباعی بنظم آورده بسمع
شریف رسانیدم و آن رباعی این بود ~ ای آنکه ملائک مگس قند تو اند +
دلسوختگان عشق اسپند تو اند + کان نمک از لعل تو آواره بکوه + عالم همه در
شور شکرخند تو اند + ایشان بمجرد استماع مصراع اول فرمودند که مدح کسی
چنان نباید کرد که قدح بزرگ دیگری لازم آید ملائکه بس بزرگ اند و جمهور
اهل سنت میدانند که عوام ایشان از عوام بشر که اولیا رحمن دوستهم باشند افضل اند
مگس قند گفتن نا ملایم است بنده را برای استشهاد آن این بیت مولوی که از زبان
شریف ایشان مذکور خواهد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتن آنرا نکو
ندانسته خموش بودم درین اثنا فرمودند که مبادا از آن بیت مولوی رومی
قدس سره که ~ بی عنایات حق و خاصان حق + گر ملک باشد سیاهستش ورق +
تکیه کرده باشی که مراد مولوی از خاصان انبیا صلوات الله علیهم خواهد بود

یا ازین مبالغه بغرض محال فرموده باشند یا در سکر حال از مولانا سرزده بود
منها ثقات اصحاب ایشان نقل کردند که در سفری حضرت ایشان برباطی
فرود آمده بودند ناگاه بیاران فرمودند که مرئی گردید که درین سرا امروز بلیه
روی خواهد داد و در عامه اهل سرا سرایت خواهد نمود یاران ما باید یکدیگر را خبر
کنند که هر یک این دعای ماثوره بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ فی الارض ولا فی
السماء گویند اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق را تکرار نمایند که هر که این
دعا را بخواند بعنایت الله سبحانه وی و اسباب وی محفوظ ماند ازین فرموده ایشان
دو ساعت نرفته بود که در بعضی خانهای آن رباط آتش در افتاد و بشدتی
هر چه تمامتر مشتعل شد چنانکه مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانها
سوخت و بسا امتعه چه بحرقت و چه بسرقه رفت مولانا عبد المومن لاهوری که
فاضلی بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را باضطرار
بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان بمولانا فرمودند که مگر شما را بخواندن
دعای ماثوره مذکوره خبر نکرد گفت نه حضرت ایشان یاران را از عدم اخبار
مولانا عتاب نمودند و هر یاری که آن دعا خوانده بود وی و اشیاء وی
بسلامت رهائی یافت منها فقیری که در حدود دکن سکونت داشت و شرف
قدمبوس حضرت ایشان نرسیده بود اما غائبانه از آرزومندان و مشتاقان
آن درگاه بود از غایت اشتیاق عریضه مشتمل امتداد ایام محرومی و فراق
بخادمان آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضه او
باو نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما انبساط نورانیت شما در ان نواحی
بسیار بنظر در آمد و امیدوار ساخت الله سبحانه الحمد والمنة علی ذلک انتهی
آن فقیر بعد از رسیدن این کتابت متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان

سفری گشت و چندگاه در آستان گذرانده نوازشها دید و باز بدکن رخصت شد
بعد از رفتن او بدکن باندک روزها صادق فرموده و بشارت حضرت ایشان
بظهور پیوست جمع کثیر که زیاده از هزار باشند بتوسط او داخل طریق نقشبندیه شدند
و جم غفیر صاحب ذوق و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و تمیز را
حضرت ایشان در حق آن درویش بیش از پنج شش سال دیده فرمودند ع
دلها اسیر آن نظر دوربین او ومنها آنکه در صوبه دکن خانی عظیم الشانی که قدوهٔ
خوانین بود و از محبان صلحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادی
تمام داشت ناگاه از ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق
او و فرزندانش بغایت بدگمان شد تا بحدی آن بود که تقیدش سازند حضرت سیادت
مرتبت میر محمد نعمان سلمه الله که آشنای آن خان محب الفقرا بودند قصه
او را بحضرت ایشان عرضداشت نموده التماس کردند که بتوجه خاص ایشان
باز بشوکت خود رسد و از آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعه
عریضه سیادت سیدی نوشتند که در وقت مطالعه کتابت شما آن خان در نظر
بس عالیشان نمود خاطر شریف از معامله او جمع دارند چون این رقیمه شریفه حضرت
سیادت سید بهان را بخصوص آن خان فرستادند وی شکر آنها بجا آورد
و گفت که بسیار تعجب مینماید که تا این معامله من که سلطان در حق من
بغایت بدگمان شده و حاسدان از در و دیوار فتنها برحیه من نوشته اند آری
بتوجه بزرگان عالیشان هیچ عجب نباشد از این نوشته شریفه ده دوازده روز
نرفته بود که خاطر سلطان بحال وی بشفقت تمام مصروف شد و باز آن ایالت
و صوبه داری را باو مسلم داشت و بیش از پیش بوی الطاف و عطاف بظهور آورد و منها
شیخ سجاده نشین از روی طلب و نیاز از راه دور بمحبت تمام باستان آن قدوهٔ انام

سید چون ملازمت نمود با آنکه شیوه نازنین ایشان با آیندگان خصوصاً
بمشایخ وصلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود در حق آن عزیز آثار عنایت
و تربیت چندانی بظهور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند که این مرد از
مشاهیر مشائخ است و با خلاص تمام از راه دور باین عتبه علیه رسیده حضرت
ایشان در حق او بیش ازین کرم نمایند فرمودند که آری چنین گمان می بریم
اما در پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشته می بینیم چه باید کرد یاران در تعجب
رفته شدند بدی سبب بردند تا آنکه بعد از چندگاه آثار فراست ایشان بظهور پیوست
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله منها فقیری گفت که هنوز بخدمت
حضرت ایشان نرسیده بودم عرضه داشت بآنحضرت فرستادم که صحابه
پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بیک صحبت از کمل اولیا که غیر اصحاب باشند افضل
اند بنابرین سرش چه باشد مگر در همان صحبت ایشان را حالتی روی میداد
که جمیع احوال اولیا شرف و مزیت داشت حضرت ایشان در جواب رقم
فرمودند که حل این سوال منوط بصحبت است و موقوف بخدمت آن فقیر گوید
بعد ازان بخدمت و صحبت ایشان مشرف گشتم در صحبت اول حالتی سر بر زد
که به بیان او شرح نگنجد آخر همان روز حضرت ایشان مرا طلبیده فرمودند که امروز در
فقرا گردانیدیم و احوال تو صورت دیگر گرفته فهمیده باشی یا نه سر در قدم ایشان نهادم و
برخاک پای آن سرو بوستان اقتباس انوار ورانت ازجویبار دیده دل روان بر گشادم
منها عدول اصحاب ایشان حکایت کردند که سید صاحب حمید روزی بخدمت حضرت
ایشان قدس الله سره الاقدس رسید که آن سید را ذکر دل بنهجی تعلیم کرده بود که بهر
در پهلوی او نشستی آواز ذکر دل از دل استماع نمودی لاجرما چون آن سید بخواب رفتی
دو چندان آواز آن ذکر رفعت گرفتی از بعضی مشائخ وقت رخصت و اجازه و کلاه

و خرقه یافته بود از حضرت نیز مترقب ثمینی می بود و چون قضیه ذکر باطن او با مطالب ایشان
معلوم حضرت ایشان شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود اما از بین استیلای
ذکر دل که بجهر کشیده و از آن اجازت تنهایی حاصل کرده بود وی را شیداری بسیار
و دیده و بسیار ترقی او گردیده معامله او سلب این حالت ست از دل او دور
نرفته بود که آن ذکر چنان چنان از و مسلوب گردید که هر چند به تکلف خود را
بران میداشت فائده نمی دید حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید
و مضمون این مصرع بزبان حال می سرائید ع هر چه اندر خانه بود آن طره را
برده ٭ چون روزی چند حضرت ایشان در تاب انتظارش گذاشتند دیدند که پندار
را از بیخ برانداختند تفقد تمام او را طلبیده با حوالات مخفیه نوازش کردند و فرمودند
که معامله باطن مبطن باید ٥ نقشبندیه عجب قافله سالارانند ٭ که برند از ره
پنهان بحرم قافله را ٭ منها شیخ محمد مسعود که برادر خورد حضرت ایشان بود و از
مریدان مقبول صاحب کشوف حضرت خواجه عالیشان قدس الله سره بجهت کفاف
معیشت بر سبیل تجارت بقندهار رفته بود دران ایام سحری حضرت ایشان بجا دمی که
حاضر وقت بود فرمودند که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد مسعود شدم هر چند
بدیده مکاشفه جستجو نمودم وی را هیچ جا در روی زمین نیافتم بعد از آن چون
نیک متوجه شدم صورت قبر او که بتازگی درست شده در نظر آمد ساعتی در حیرت
رفتند بعد ازین فرموده ایشان بچند روز رفیقانش رسیده خبر وفات او رسانیدند
منها در ایامیکه حضرت ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان در زمان
برشگال رسید حضرت ایشان بعبادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در بارش [illegible]
شب اول بست یاران در مسجد که بغایت تنگ بود نماز را ادا نمودند از تعفن باشیان
و درویشان آزار رسید بعد از ادای نماز حضرت ایشان بزبان مبارک گفتند با تمامی

ختمات تکرار داده ایم اگر کریم الهی یاران شبها فرصتی دهد که بردن مسجد تراویح
گذارده می شد غنیمتی بود این حقیر بیکی از یاران گفت شنیدی که چه فرمودند دیگر
تا آخر رمضان در شب باران نخواهیم دید انشاء الله سبحانه همچنان شد که تا شب بیست
و هفتم که ختمهای اربعه انجام یافت باران اصلا در شب نشد بعد از ادای پنج ختمات
شب بیست و هشتم باران سخت گرفت و کان هذا من کرامته الشریفه منها همان
مسجدی که ذکر یافت یک دیوارش سست بنیاد شده بود و بیک جانب میل
تمام نموده بنوعی که اکثر آیندگان مسجد و جمعی که در حواشی او می بودند یا از آنجا
عبور می نمودند مترقب آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر سبیل
طیبت روزی فرمودند که ما تا زمانی که این فقرا اینجا هستند رعایت کرده
نخواهد افتاد و بقول اکابر که فرموده اند شر لنا حبیع هزل من هزل نیست تعلیم است
آنچنان شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این
فقیر بتقریبی ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قریب میلی نرفته بودند بل همین که
از محاذات آن مسجد متحقق شدند آن دیوار یکبار بیفتاد منها در ایامیکه بلاهور
تشریف داشتند نماز خفتن را ادا نموده نزدیک یکی از دیوارهای آن منزل
ایستاده فرمودند که امشب زنهار کسی نزد این دالان نباشد و مخصوص حال آنکه
با حتی از یاران و امثال آن در میان نبود و شخصی هم طیبت و از این فقیر گفت که خانهای
دیگر از این فرموده شد تقصیر این خانه چیست که او را بافتادن امشب نسبت میدهند
و در حصه از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و کنیزکی در آن دالان خوابیده بود
و بعد آن خانه آمده دیگری که نزدیک آن بود به پای او کلوخی رسید حضرت
ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزدیک این خانه کسی نباید چون
آن کنیزک را از آنجا برآوردند اصلا آسیبی باو نرسیده بود منها یکی

از حکام آن حدود خواسته که بر سر سرکشان رود و تهیهٔ آن مهمات نماید بیگلر از
مشایخ آن نواحی استخاره مذکور ساخته آن عزیز وی را ببشارت فتح داده
در غیب بقتل نموده آن امیر حسب اشارهٔ آن فقیر متوجه آن کارزار شده
پیش از آنکه وی با اعدا ملحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان
از روی احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درینباب بشارت فتح داده‌ام حضرت
ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا در کشف رفته
معامله نزد ما برعکس است لیکن چون آن امیر دور رفته بود کسی این فرموده
حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود
که خبر رسید که آن امیر از آن سرکشان هزیمت یافت و به پریشانی تمام مراجعت
نمود و نشان و نقاره را بغارت داده آمد منها فرزند ثالث سلطان وقت را
که بر سائر اخوانش در رشد امتیاز تمام داشت ناگاه با پدر نزاعی در میان آمد
از یکسو پدر با لشکر عظیم و از یکسو پسر با سپاه شگرف باهم مقابل شده و کار
بمقابله کشید و یکی از خوانین عمده که طلیعه لشکر پدر بود در عین کارزار بلشکر پسر
ملحق گشت و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق
فقرا و علما بود و حامی ملت بیضا بعضی از اعاظم مشایخ وقت نامه بآنحضرت نوشتند
که درویشان و بزرگان دیار دهلی مکشوف شده واقعات فتح و نصرت شاهزاده
معلوم نموده اند حضرت ایشان درینباب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین معرکه
معامله برخلاف مشهود آن مکشوفست میگردد اما آخر کار معامله شاهزاده بعاقبت بسیار خوب در لطف
می در آید همچنان رو داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانیها کشید آنگاه
حق سبحانه از سائر اخوان ایشان برگزیده نائب مناب پدر گردانید و همه کامیاب بر سریر خلافت اورا
سلطنت و بادشاهی جمیع مملکت هندوستان ابانت فرموده سلطان زمان عالمگیر با عدل و احسان والا فرمود

ازین پادشاه انتظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت دیگر دیده شریعت زینت
دیگر پذیرفت ازین راه این حقیر را تاریخ سال جلوس این پادشاه
بر اورنگ شوکت و جاه بدیهه زینت شرع از دل بزبان آمد حضرت پروردگار
سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت مرتبت و فتح و نصرت این ملک
اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام گرداناد بحق اهل ارشاد فصل ششم
در بیان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس الجنان در سال
هزار و بست و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم که آفتاب
عمر گرامی ایشان در برج پنجاه و سه سالگی بود و بطبق شمار احمد روزی
مخلص اصحاب خود فرمودند که پنهان وانمودند و ملهم گردانیدند که قضا
مبرم در عمر زندگانی ما شصت و سه سالگی ست و ازین معنی شادی بود
که از غایت اتباع سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین درین عمری
مطابقتی نیز بظهور میرسد که مطابقتی با عمار صدیق و فاروق و
مرتضی رضی الله تعالی عنهم میسر میگردد در سال هزار و سی و دوم در بلده
اجمیر فرمودند که آثار قرب انتقال ظاهر میشود و بحضرت مخدوم زادها
گرامی سلمهم الله که آنوقت در سرهند بودند نوشته فرستادند که ایام انقراض
عمر نزدیک بفرزندان و در بعد از رسیدن این رقیمه عظیمه آن فرزندان
ولایت متوجه ملازمت شدند بعد از شرف تقبیل عتبه علیا هر روز با جمیع
در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشته فرمودند که مرا اکنون
هیچ گونه نظری و توجه بجانب این عالم نمانده می باید آن جهان هست
و آثار رفتن باین سفر و میگوید و چون مخدوم زادها سلمهم الله ازان خطاب
بیقرار آمدند آثار دلتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این احقر در پیشانی

درویشان آمده هر یک را گریه در گلو در یافت ناچار بنده گستاخی نموده استفسار
نمود کار نمود چون بی آرامی و ناشکیبائی این عاشق شنیدند ما را از استماع این خبر
میدانستند و همین حضرت ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری فرموده بود
بنده را طلب نموده اند فلا جرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت
ایشان کثرت اندوه و ضیق صدر فرزندان عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایشان را
معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزندان را طلب نموده فرموده اند
که چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری ما را نگاه داشتند ازین نوید آن دو
سعادتمند جاوید مسرور و مبتهج گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم
درمیان نهادند مع ذلک غنچه چو بهار دیده بنده را گشادند اما ازین مژده چند گاه
که بر زبان مبارک رفته بود حضرات مخدوم زادهای کبار و هم این عاشق دلفگار
امیدوار سالهای بسیار گردیدند و از اتفاقات عجیبه آنکه دران ایام بزیارت
روضه شریفه خواجه معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند مدتی محاذی صندل
صدر الاولیا مراقب نشستند چون بر آمدند فرمودند که حضرت خواجه اعطاف و اشفاق
بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بطور رسانیدند و سخنان و اسرار
درمیان آمد یکی از آن مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین عسکر
سعی مکنند [illegible] او تعالی واگذارید درین میان خادمان آن مزار فایض الانوار
آمده [illegible] حضرت ایشان [illegible] کردند و قبر پوش متبرک که حضرت خواجه را قدس سره
که در هر سال یکبار تازه میگردانند آن قدیم را بیکی از کبار مشایخ میفرستاده اند
پاپا و شفاه وقت میداده یا هرگاه چون لالی و جواهر در صندوق می نهاده آن روز
آن قبر پوش خود را بر آورده نزد ایشان آورده معروض داشتند که بر از شما نیز وار این
که باشد حضرت ایشان با دستگاهم قبول نمودند آنرا بخادم سپرده آه سرد از دل کشیده

بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بحضرت خواجه نبود لاجرم آنرا
بجا لطف نمودند برای تکفین ما نگاه میداشته باش و هم دران ایام شبی وقت تهجد
این بنده نزدیک بحجرهٔ خاص آمده قریب آستان سر بزانوی فکرت کشیده بود
ناگاه ازان حجره آواز حزین گریه آلود بگوش هوش رسید گوش بر سوراخ
دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارقت تمام بیتی را میخوانند و
اشک نیاز از دیدهٔ حق بین می رانند و آن بیت اینست ؏ با دور ورز زندگی
جانی نشد سیر از غمت ٭ وه چه خوش بودی که عمر جاودانی داشتی ٭ چون
ازین سفر سعادت اثر بهند معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را
بمقوله العود احمد گشودند نزدیک بمنازل شریفه خویش دورتر از فرزندان زاویهٔ
اختیار نموده انزوا گزیدند چنانکه جز نماز پنجگانه و جمعه بمسجد بیرون نمی آمدند و
در آن خلوت ینابیع الانوار والاسرار غیر از مخدوم زادهای کبار و این بمقدار
او دو سه تن از درویشان خدمتگار دیگر یارا رسیدن گستر نمیشد روزی در
بدایت اختیار آن خلوت نفسی سرد از دل حقیقت سرور برآورده این کلام شیخ الاسلام
را که چون بوعلی وقاق را شرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان اند
الحق در اواخر عمر شرب حضرت ایشان آنقدر عالی شان شده بود که کاملان اصحاب
ایشان بطفلان نو در آمد این دبیرستان ملحق شده بودند دران ایام بر بعضی
دوستان که کتابتی می نوشتند اکثر از استغفا د[illegible] کلمه درج می نمودند و در بعضی
کتابت تصریح میکردند که اواخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این چاره
را سبب [illegible] درج سلاطین که در صوبه دکن [illegible] پیوسته بود خاطر بران آمد که [illegible]
را گرفته بجهت اقدام بهایون برسند ناچار رخصت فرمودند بصد اندوه و حسرت
در وقت رخصت معروض داشتم که دعا فرمایند که بزودی باین آستان ملحق [illegible]

حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آهی کشیده فرمودند دعا کنم که در آخرت
باهم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز هوش از سر در ربود مع ذلک چون نصیب
این بی طالع محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود ناچار با دیدهٔ اشک فشان
وا انشا و اشعار حسرت نشان که ازان اشعارست این دو رباعیه که اشعار است
باین مدعا می نماید ٥ مسکین سگی حلقه بردر میزد // بر سو طبل سراغ شکر میزد //
چون یافت دکان قند بادش بربود // میرفت وز یاس دست بر سر میزد ٥
حرفی نشنفته از دبستان رفتیم // صبحی نشگفته از گلستان رفتیم // آن رخ که چو راه سرد
اصحاب خمار // ناخورده شراب از دل مستان رفتیم // آواخر ماه رجب سنه هزار
سی و سه بود که بنده مرخص گشت ازان ایام تا زمان انتقال حضرت ایشان
که مدت هفت ماه باشد شیخ بدرالدین سرهندی از مقبولان حضرت ایشان
تباشید و تقریر حضرات مخدوم زادهای عالیشان سلمهم الله سوانح این فقیر را
رقم نموده از انجا قضیه ایام ارتحال و قبل و بعد آن بتفصیل لتقاطه وانتخاب
منقول میگردد و با بعضی فوائد دیگر که زبان آن فقیر ازان ساکت است
در شب نصف شعبان سنه مذکوره که کریمه انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین
صفت آن شب است حضرت ایشان در خلوت خانه احیای لیل می نموده اند
ناگاه در آن نصف شب بآن خانه که اطفال و والده ماجده آنها آنجا بودند
تشریف قدوم ارزانی فرمودند آن شب ناگاه بر زبان شریف عصمت پناه
یعنی والده مخدوم زادها سلمهم الله رفته که امشب که شب تقدیر آجال و آمال است
خدا داند که نام که را از ورق هستی محو کرده باشند و نام که را ثابت نگاه داشته چون
حضرت ایشان رضی الله عنه این سخن شنوده اند فرموده اند که شما بشک
و تردد میگوئید چه باشد حال آنکس که معاینه می بیند که نام او را از صحیفه

زندگانی اینجانی محو ساختند این را به پوشش به انداز را فرموده آهی از دل سر افشاند لیک
کشیده اند ایضا بعضی محرمان خاص متعلقان ذوی اختصاص درین ایام اختیار
انزوا و انقطاع جرات نموده پرسیدند که وجه این تبتل عزلت و انقطاع از عیال و
تعلق الله درین روزها چیست فرمودند سر آنست که ایام ارتحال خود را ازین دنیا
قریب می بینیم چون انشعبت باشند بیکبارگی طریق تنهائی و انزوا و بهمگی انس باستغفار و
استغفار ضروری است و تمامی اوقات و انفاس در توقف مستغرق عباد الله ظاهر
و باطنه داشتن لازمی و همینی بی انقطاع تبتل تام صورت پذیر نه پس شما یان از من
دست بدارید و مرا با و سبحانه واگذارید و ایضا درین ایام روزی که در دهلیز حرم سرا
اضطجاع نموده بودند ناگاه فرمودند درین سرا که بعد از دو ماه می آید درین خانه
نخواهیم غنود حاضران معروض داشتند که مگر در خلوت خانه خاص خواهند گذرانید
فرمودند آنجا هم نه و ازین خانها جای دیگر نیز نه عرض کردند پس کجا فرمودند ببینیم
که چه خواهد شد در اواسط ذی حجه که اوائل میزان بود عارضه ضیق النفس بر ایشان
استیلا نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و الجن سید عبد القادر
جیلانی را رضی الله عنه در معامله دیدم که در حق من عنایات بلا نهایات نمودند
و زبان مبارک خود در دهان من کرده فرمودند که مردم در معنی این بیت اما که
أَفَلَتْ شُمُوسُ الْأَوَّلِينَ وَشَمْسُنَا * أَبَدًا عَلَى أُفُقِ الْعُلَى لَا تَغْرُبُ * و آن قول ما که
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله حیران اند شما حال آن بنویسید که ازین جمله صحت
و لیکن حضرت ایشان را از آنجا که درین بیماری شوق لقاء او بغایت استیلا نموده بود
و از کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف به دعای
ماثوره اللهم بالرفیق الاعلی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که
مرض تو علاج پذیر نیست و یا انشاء الله بفقرا حسبلغنا بدهیم لاجرم از و فور این شوق

انیهمه لی شفقتی وکرم رفته در حق ما یان چیست فرمودند که حضرت حق عز وجل از شما است
و نیز شفقت و اعانت با شما بعد از انتقال ما زیاده زیاده از ایام حیات انجهانی خواهد شد
که اینجا علایق بشری در بعضی اوقات ناچار مانع اعانت و توجه است و بعد الموت فراغ
و تجرد است و از ان روز که حضرت ایشان ان معائنه مذکوره در ایام مذبوره نموده بودند
شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمیع اصحاب
خسته جگر فرمودند امروز از ان میعاد چهل روز میشود تا درین هفت هشت روز
دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحبت که در میان
آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن متصور بود حضرت حق سبحانه بطفیل
حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و اصحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات افضلها
مرا عطا فرمود مخدوم زادها عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان
شدند که درین کلام رمزی مضمر بود که حضرت صدیق اکبر را رضی الله تعالی عنه بعد از
نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا بر دل
الهام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه وسلم مع ز مشک
زلف تو بوی شب فراق آمد * روز پنجشنبه بیست و سوم صفر بدرویشان بیت
مبارک جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه پنبه دار نبود سردی هوا اثر کرد
و تپ ارتعاش نمود باز صاحب فراش شدند و چون حضرت رسالت علیه الصلوة
والتحیة از بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض گشته انتقال فرموده اند کما استفاد
من الاخبار حضرت ایشان قدس سره پیش ازین بعض نیز اتباع را از دست
ندادند و پیش ازین ضعف بخادم فرموده بودند که مبلغ کذا را انگشت جهت منتقل
بیار بعد از ساعتی خادم را نزد خویش خوانده بضبط آنچه فرموده بودند دلالت
نمودند و بر زبان مبارک راندند که واعظی در دل من گفت که فرصت آنقدر

انگشت سوختن نیست بار فرمودند که بهمان مقدار بیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد
ایشان از آن انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را باطفال فرستادند
و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال بکلی تمام شده بود و درین ضعف
افاضهٔ علوم عالیه بیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند روزی
از انجا که گرم بیان دقائق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد سعید سلمه الله والقاه معروض داشتند که ضعف حضرت ایشان ازین همه
تکلم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت فرصت دیگر موقوف دارند فرمودند
ای فرزند وقت کجاست و فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دانم که یارای اینقدر
بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز تهجد جماعة ادا نفرمودند یک چهار
پنج روز اخیر تنها گذاردند برای رعایت قوم و ادعیه و اوراد ماثوره لازمه و ذکر و مراقبه
دائمی را بی هیچ فتوری بجا آوردند و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و طریقت را فرو
نگذاشتند شبی که ثلث آخر شب برخاسته وضو کردند و تهجد را ایستاده گذاردند
و فرمودند که این آخرین تهجد ماست و آنچنان شد که بعد از آن تهجد میسر نشد که بلکه
تا آخر رسید تهجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فرورفتگی روی میداد
مخدوم زاده بزرگتر حین افاقت بعرض میرسانیدند که این کثرت فرورفتگی لوازم
ضعف است یا از استغراق است که بعضی معاملات عظیمه درمیان است توجه دارم
تا کما هو مکشوف و مشهود گردند و یا تمام و کمال رسند و تجلی از آن غوامض اسرار
بگوش فرزندان کبار رسانیده اند و چون ازین فرورفتگیها بافاقت می آمده اند
وصایای درد انگیز و داغ اثر بدرویشان خسته جگر درمیان می نهاده اند بیشتر
آن وصایا تحریص بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و دوام ذکر و
مراقبه بود و میفرمودند که سنت را بدندان خواهند گرفت گویا ازین وصیت

نیز نظر بمتابعت حضرت خاتمیت داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نیز بوقت انتقال چنین نصائح بطوری آورده اند منها ما روی الترمذی وابوداود
وعن عرباض بن ساریه رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم
موعظة وجلت منها القلوب وذرفت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانها
موعظة مودع فاوصنا فقال اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان امر علیکم
عبد وانه من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة خلفاء الراشدین
المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة
ودرین وصایا فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة دقیقه از دقائق
نصح بحکم الدین النصیحة فرو نگذاشته از کتب معتبره دینی طریق متابعت
کامله بایشان ببرید ودران کار کنید ونیز فرمودند در تجهیز وتکفین من مراعات اتباع
سنت نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام نمائید وقبل ازین بوالده ماجده
اطفال فرموده بودند که چون ارتحال من ازین دار ملال پیش از تو معلوم شود
باید که از مبلغ مهر خود کفن من سازی ونیز یکی از وصایا این بوده که فرموده اند
قبر مرا در جای گمنام خواهند مقرر داشت مخدوم زادها معروض داشته اند که
پیش ازین شرافت وبرکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمه باشاره حضرت
آنجا مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقد من دران زمین خواهد شد وتعیین
موضع دفن نیز دراینجا کرده اند واکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود
اما الحال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند
اگر چنین نکنید بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنید یا بیرون شهر درباغ
تربیت من مقرر دارید وقبر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نماند
راقم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینماید

هم بفنای اتم و هم بدانکه آنحضرت متخلق باخلاق حضرت بی‌نشان گردیده بودند
سوم آنکه مبنی ست آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود
که آن حضرت قدس سره ازین جهان انتقال نموده اند و من نالان
و گریان هر سوی می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان
یکی مرا گفت اینک مسجدیست بس بزرگ قبر ایشان درین مسجد ست چون
بآن مسجد در آمدم بجز خطی که از صورت قبری طولاً و عرضاً ظاهر شود چیزی دیگر نبود و گفتند
قبر ایشان اینست که جز این قدر نشانی ندارد و مرا آن وقت تعبیر نسبت محو که آخرین
نسبتی ست از نسبتهای فنائیه و بقائیه این طائفه علیه بر دل آمده بود چنانکه
حضرت ایشان نیز در مکتوبی که در بیان هَلْ اَتیٰ عَلَی الْاِنْسَانِ حِیْنٌ مِنَ الدَّهْرِ
لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً نوشته اند عبارات آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند
و آن خدا را [illegible] فرموده [illegible] ایام از دیدن آن مقام
انتقال آن غوث الانام [illegible] رسیده توانند بود که تعبیرش هم آن بوده هم این
چون فقیر به برهانپور رفت در اواسط ماه صفر که در آن انتقال حضرت
ایشان خواهد بود درویشی از مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه
دیدم که شجره عظیمه بکمال سبزی و طراوت چنانکه گویا نزدیک باسمان
رسیده و [illegible] چنانکه [illegible] در سایه او آرمیده
بسیار از [illegible] ناگاه [illegible] از مردم برخاسته
شور برخاست [illegible] اگرچه [illegible] دل شکست
این فقیر [illegible] هراسان بود تا بعد از سه و اندروز
[illegible] خبر انتقال ایشان به بنده رسید چون حساب کردم
آن واقعه [illegible] کَشَجَرَةٍ [illegible] اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِی السَّمَاءِ الآیه

اشاره مینماید بآنکه آنحضرت تمامی شریعت غرا بوده‌اند بازگردیم بحرف وصایای
آن غوث البرایا قدس الله سره الاقدس چون حضرت ایشان از فرزندان
گرامی در اختیار آن دو سه جا که برای قبر خود تعیین فرمودند توقف و نگرانی
بل حیرانی دیدند بتبسم آمده فرمودند شما مختارید هر جا صلاح دانید آنجا گذارید
شب سه شنبه بیست و نهم صفر که روز پیش روز وصال خواهد بود بنجا دماسی
که شبها بیدار و ارسی میکردند فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت اشهد
و پس و در آخر شب فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آن روز فرمودند که
بجهت بول طشت ریگ ندارد احتمال جستن قطر است و رعایت دقیقه
در آن وقت نازک نموده ترک بول نمودند و فرمودند که این ظرف را بردارید
یکی گفت قاروره را بحکیم باید نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقض
وضوئی نمایم و استنجائی کنم مرا بر فراش من بخوابانید چنان کردند آری چون
معلوم ایشان گردید که بعد از ساعتی انتقال خواهم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد
نقض وضو نفرمودند و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را
بر بستر تکیه دادند ایشان بر طریقه مسنونه دست راست زیر رخسار راست نهاده
[illegible] مخدوم زاده بزرگ سرعت نفس در ایشان دیده معروض داشتند
که حال شریف چون است فرمودند خوبیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که
کرده ایم کافیست و بعد ازین سخن نفرمودند جز ذکر ذات پس از لمحه جان بجانان
تسلیم نمودند رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ابدیة بثبوت پیوسته که آخرین کلام اکثر
انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتبعیت انبیا و سرور ایشان
علیهم الصلوات والتسلیمات نمودند و این واقعه عظمی در چاشت روز
سه شنبه قریب بیک پاس روز بیست و هشتم شهر صفر و بحساب شمسی نصف جدی

روز بیست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سید الابرار صلی الله علیه وآله
وسلم بوقوع پیوسته و آن ماه بیست و نه روز آمده بود شب اول شهر ربیع الاول
که ماه نبوی ست بخدمت آنحضرت صلی الله علیه وسلم شتافتند ایام ضعف ونقب
ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز امتداد یافت موافق مضمون
حدیث صحیح حمی یوم کفارة سنة بظهور آمده چون غسال آن بدن انور را بتخته غسل
آورد و جامها را از تن مبارک برکشید همه حاضران معاینه دیدند که آنحضرت شبیه
نماز دست بسته بودند و ابهام و خنصر راست بر گرد رسغ دست چپ حلقه داده و
حال آنکه حضرات مخدوم زادها بعد ارتحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند
در زمان خوابانیدن بر تخته تبسم نمودند و مدتی همچنان متبسم بودند چنانکه فریاد
از حاضران برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید ؎ یاد داری که وقت
آمدنت ٭ همه خندان بدند و تو گریان ٭ همچنان زی که وقت رفتن تو ٭ همه گریان
شوند تو خندان ٭ و دستهای شریف را غسال کشاده راست کرده بر پهلو مضطجع گردانید
غسال جانب یمین داد چون بر جانب یمین خوابانید تا یسار را نیز غسل داده
بار دیگر حاضران دیدند که دستهای شریف بجهت ضعیفی که از قوت ولایت کاملهٔ
ایشان قوی بود متحرک شده باهم آمد و بطریق سابق ابهام و خنصر یمین بر رسغ یسار
حلقه گشت و حال آنکه چون اضطجاع بر یمین بود بایستی که دست راست بر چپ
نمی ایستاد با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و برگ گل ملائم‌تر
بود لیکن بقوتی مقبوض شده بوده که افتادن و جدا شدن امکان نداشته
و قتی که کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بظهور رسیده بود و همچنین پیش از آنکه
آنحضرت را بر تخته غسل فرود آورده قبض بدین نهج مسطور واقع گردید چون
حاضران کشاده نشان میکردند که دستهای مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور باهم

جمع شدند و بهمین منوال دو سه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینجا سری
مبطن و رازی ست مخفی با بکشادن آن متعرض نشدند و گفتند که حضرت خواجه محمد سعید
سلمه الله فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان اسکنه الله بحبوحة الجنان چنین ست
چنین گذارید بصدق رسول الله صلی الله علیه وسلم کما تعیشون تموتون ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم مشاهده این خوارق عظیم مخلصان را موجب
مزید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را
بموجب وصیت آنحضرت و بصواب دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهای وقت اند
و دیگر فضلای حاضر شده جامه سفید کفن کردند ازار و قمیص ازار و چاک قمیص را بجای سینه نی
از دو جانب منکبین نمودند و عمامه ندادند که باتفاق فقها و محدثین ست که آنحضرت را
صلی الله علیه وسلم و ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه عمامه نداده بودند در قهستانی
مرقوم ست که اصح آنست که عمامه در کفن مکروه است و علامه ربانی حضرت سید شریف
جرجانی در شرح سراجی نیز در منع عمامه در تکفین تاکید فرموده و حدیث ان الله
وتر یحب الوتر نیز مقتضی آنست و حضرت مخدوم زاده بزرگ خواجه محمد سعید
دامت برکاته امامت نماز جنازه پیر و پدر بزرگوار خود رضی الله عنه نمودند و بعد از
نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و در کتب فقهیه معتبره
مرقوم ست که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکروه است هر چند که عمل بعضی عوام
درین ایام چنین ست و روضه منوره ایشان پهلوی مسجد معتبر که آنحضرت جانب شمال
در جوار مساکن شریف مواطن ایشان واقع ست و درمیان قبه علیه قبل ازین حضرت
مخدوم زاده خواجگی خواجه محمد صادق را قدس سره نگاهداشته بودند نورانیت و شرافت آن
موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب حال آن موضع را چنین تحریر نموده اند
بعنایت الله سبحانه و بصدق حبیبه علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة والبرکة بلده سرهند گویا زمین حیات

نست که بر آمن چاه عمیق تاریک را پر کرده صفه بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا
ارتفاع داده و نوری دران زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نور بی صفتی و
بی کیفی است در رنگ نوری که از زمین مقدسه بیت المقدس ساطع و لامع است
پیش از ارتحال فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماه این نور را برای درویشی ظاهر
ساخته بودند و در زاویه زمین سکنای فقیران را نشان داده نوری می نمودند
ساطع که گویی از صفت و نشان بوی راه نیافته بود و از کیفیات منزه و مبرا بود
آرزوی آن شد که آن زمین مدفن من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود
نمیفهمی را بفرزندی اعظمی که صاحب سر بود ظاهر ساختم و از ان نور و از ان آرزو
مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پرده خاک
در دریای آن نور مستغرق گشت هنیئاً لارباب النعیم نعیمها از شرافت این بلده
معلوم است که مثل فرزندی اعظمی که از اکابر اولیای الله است در آنجا آسوده است
و بعد از مدتی ظاهر گشت که آن نور مودع الیست از انوار قابلیه این فقیر که از انجا
اقتباس نموده دران زمین افروخته اند در رنگ آنکه چراغی از اشتعال افروز ند
فلکل نعمتٍ عند ربه اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ انتهی مرقومه الشریفه و بر هم
این حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف خدوم زاده
جامع الاسرار و العلوم خواجه محمد معصوم سلمه الله شنود که ایشان از زبان مبارک
حضرت ایشان قدس الله سره الاقدس نقل کردند که فرمودند اراده دولت و
دانش وانمودهم که بگوشند از گوشهای فقه منزوی شوم درین میان الهام نموده
معلوم فرمودند که طریق محبوب و مرضی ما این است که الحال بدان هستی نه آن طریق
که خواهش کرده دران وقت در نظرم بلده سرهند چاه تاریک نمود که هیچ از غایت
عمق راه بر آمدن ندارد و نیز پیش از انتقال بچند سال روزی بزبان مبارک

آورده بودند که مرا محاذی قبر فرزندی اعظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را
با حوالی آن که در آنوقت داخل محاوطه بود شد روضه از ریاض جنت خواهم ساخت تا آنکه
مخدوم زادها را آخر در مدفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان نوع گفته
وگفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بار دیگر دو جای
دیگر را که فرموده بودند از غلبه دید فنا و خمول و بی نشانیها سر زده بود کما لا یخفی
مخفی نماند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی درویشان و
اخلاص کیشان دیده اند بر شمه از ان مرقوم میگردد یکی از ان خوارق که بسیار
مریدان آنحضرت و غیر مریدان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف
مخدوم زاده بزرگ قدس سره در مرکز حظیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان
ایشان دیده اند بلکه بگمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و نیز
وجود حضرت ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده مغفرت نشان که سمت قبله
باشد بخاک سپرده بودند الحال زایران متفق اللفظ والمعنی میگویند حضرت
ایشان که قبر مخدوم زاده تخمینا یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته
دیگر از ان خوارق آنست که جامع رساله احوال وفات ایشان مولانا بدر الدین
سرهندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایة الغایة سرخ شده بود
و آن سرخی آسمان را اکابر که بر موت کمل دوستان او سبحانه گفته اند کما فی
شرح الصدور و بلغنی ان السموات والارض یبکیان علی المؤمن و بکاء السماء
حمرة اطرافها و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زادهای عالیشان
و بعضی درویشان در واقعات و مکشوفات دیده اند بیش از آنست که به تحریر
در آید از آنجمله است آنکه حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرموده اند
که ایشان را بعد از دفن شبی خواب دیدیم که از انعامات عظیمه او تعالی که بعد از انتقال

در باب ایشان بظهور آمده به بشاشت و فرحت تمام بیان میفرمایند و بما گفتند
عرض کردم که قبله گاها از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند که بلی
مرا نیز از جملهٔ شاکران گردانیده اند عرض داشتم که در قرآن مجید وقلیل من عبادی
الشکور آمده و ازین کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعهٔ پیغمبران باشند یا کملی
صحابهٔ پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند آری چنین است اما مرا
بفضل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت مخدوم زاده
خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعه دیده پرسیدم که
سوال منکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه بکمال رحمت نخست بمن الهام
فرمود که اگر تو اذن دهی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم که الهی و مولائی
این دو فرشته هم در حضرت تو باشند و پیش این بندهٔ مسکین بیایند ایزد متعال
نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را پیش من نفرستاد
پرسیدم که ضغطهٔ قبر چون گذشت فرمودند که شد اما اقل قلیل گویا سو لا تا
محمد هاشم و خادم که از مخلصان قدیم ست حاضر ست و نجابت پیرا ایستاده
میگوید ایشان اقل قلیل را هم بسبیل تواضع میگویند والا هیچ نشده مخدوم زاده
کلان فرمودند که در حجرهٔ جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود معاینه دیدم که حضرت
ایشان از در در آمدند و بسر عرش من نشستند و مرا در بر گرفتند هیبتی بر من
مستولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و فی الحال از نظر من غائب شدند
و فاضلی دیگر از مریدان مقبول ایشان شیخ میر محمد نام گفت در نماز فرض ظهر که
مخدوم زاده کلان امام بودند بچشم سر بفتح سین دیدم که حضرت ایشان برابر من
ایستاده اند و چون میان من و ایشان در صف جماعة فرجه بود دست مرا گرفته
بخود متصل ساختند تا صلوة باندتا آخر نماز ایشان را میدیدم و فرحی

شال فستقی پوشیده بودند و کوش پیچ بر سر دستار پیچیده و مسحی در پای
ایشان بود و من زمان زمان متحیر میشدم و تعمق میکردم که مبادا از وهم باشد
اما بی ریب و شک چنانکه در ایام حیات میدیدیم مشهود می شدند چون نماز را
سلام دادند ایشان را ندیدم مضمون ع آمدی و آتشم بر جان زدی رفتی
رفتی و بر آتشم دامان زدی * با خود میخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم
یکے از مخلصان ایشان که در قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود
فرزندان آن درویش مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان
میکرده باش و در آن احضار آن طفل بیمار دیده است که حضرت ایشان آمده
فرموده اند که ما با محمد ارسیدیم و بهشت اعلے درآمدیم اول پای راست گذاشته
نهادیم بعد از آن سر در آوردیم بعد از آن پای چپ را و بلقای او تعالی
مشرف گشتیم رائی معروض داشته که مرا نیز به بهشت و بلقای حق تعالی ببایند
فرمودند که هنوز وقت تو و فرزندان من نرسیده چون آن مریض از آن واقعه
برآمده صحتش روی داده و بعد از ده دوازده روز خبر انتقال ایشان به یاران
رسیده مولانا بدر الدین مذکور در آن رساله نوشته که بعد از انتقال ایشان
حضرت من هم در واقعه ایشان را دیدم که بخواجه حسام الدین احمد کتابتی نوشته
و عنوان آن مکتوب این عبارتست که ما خود بخود گذاشتیم این جهان [illegible]
جهان گذاشتیم و در آن جهان نشستیم انا لله و انا الیه راجعون این حقیر جامع این کتاب [illegible]
گوید چون خبر انتقال آنحضرت باین فقیر رسید [illegible] گشته [illegible]
و چشم پر آب و دل آواره و گریبان پاره از شهر روی به بیابان نهاد و زبان حال [illegible]
خود بکشاد ع بی روی تو روی دل بصحرا کنم [illegible] کنم [illegible]
[illegible] مرغی سراغ منقا کنم * اتفاقا چون شب [illegible] بر کنار شهر [illegible]

که از دشت بر پا اند باد نسیم در ره آن گلشن نگرم چشم ترے ＊ اہل این قافله
گذشته ہیچ اند و سفرا ＊ دل گم و ساختند ما سشم بخیال نظرے ＊ تا پار خود را
بکاف نظم و نثر مرثیها و تواریخ انتقال مشغول گردانیدم شصت و سه فقره
بطبق عمر گرامی ایشان در غایت فصاحت و ایجاز و بلاغت روی داد که هر فقره
تاریخ انتقال آنحضرت بود کذلک رباعیات و قطعات بطریق لغز و تعمیه
و انشاء لها دران باب از دل کباب سر زده که مخلصان آنحضرت جمع نموده اند
و فقیر زاده و دیگر ہمنشینان ہر یک را اینجا جمع نموده اند بیک تاریخ منثور
که ان آیه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم است باکتفا میرود و این منظوم
غریب نیز از مولف یا ایها الانام لقد سافر الامام ＊ من کان ذیل رافته
عروة الشمول ＊ قطب الذی تفوض رب السماء ارکه ＊ حال التی تحیر فی
شانها العقول ＊ ما الموت کان بر رکال قد انطلق ＊ من مشرق الظهور
الی مغرب الافول ＊ لما اصاب ارشا رسول مجدد ＊ اکتب لعام رحلته
وارث الرسول ＊ دیگر مخلصان آنحضرت نیز مرثیها و تاریخها نثرا و نظما
در بیان آورده اند عزیزے از ہم پیرہاے ایشان مولانا محمد صادق نام
حدیث الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب را بزیادتی ہو بیان موت
و جسر تاریخ یافته یعنی الموت ہو جسر یوصل الحبیب الی الحبیب قضیه انتقال را بعین
حدیث بشر الوصال ختم نمائیم و دیدهٔ دل را براه انتظار فیوضات و برکات
حضرت و زبان قلم را بذکر احوال فرزندان عالیمقدار و خلفاے کبار
آنحضرت بکشائیم بتوفیق الله سبحانه و کرمه فصل دوم در ذکر احوال حضرات مخدوم زادهاے
کبار خواجه محمد صادق رحمه الله اکبر فرزند و سند حضرت ایشان بودند ولادت
لازم السعادت آن نخل بر و سند بوستان ولایت در سال ہزار روی نموده از بدایت صبی

و آغاز نشو و نما سیمای صفا و آثار ذکا از ایشان پیدا بوده در ایام طفولیت جد امجد
ایشان علیه الرحمة آنجناب را در کنف تعلیم و تربیت میداشته حضرت ایشان
فرمودند که والد ما میگفتند که این طفل شما عجائب چیزها از کیفیت و حقیقت اشیا
از ما می پرسد که جواب آن بدشواری توان گفت چون حضرت ایشان در هجده
سنه هزار و هشت بصحبت گرامی حضرت خواجهٔ فانی ز خود باقی بحق قدس
الله تعالی سره رسیدند مخدوم زاده نیز بنظر قبول حضرت خواجه و اخذ ذکر و
مراقبه و جذبه و نسبت شریفه مشرف گشتند و از علو استعداد و فطرت و برکات
نظر رحمت و تربیت حضرت ایشان احوالات شگرف و معاملات عظیمه نصیب
روزگار ایشان گردید و هم از حفظ تصرفات و برکات پیر عالیمقدار و سید
بزرگوار قدس سرهما دران ایام غلبات و جذبات از تحصیل علوم دینی فارغ
نبودند تا آنرا نیز بنهایت رسانیدند شنوده ام که بسا بودی که دران ایام از غلبهٔ
مستی و استیلای جذبات سر و پای برهنه هر سو سر نهادندی و اوراق سبق را
بباد دادندی روزی در اثنای باران با جمعی از طفلان و یاران برهنه سر و آشفته
حال ایستاده بودند که حضرت خواجه از آنجا عبور نمودند چون آنجناب را چنان دیدند
تبسم نموده فرمودند مخدوم زاده ما را بنگرید که چه میکنند وقتی یکی از درویشان نواحی
که در خدمت عزیزی سلوک تمام کرده و خلافت یافته بود و بدیار خود بوده بصحبت
حضرت خواجه قدس سره آمده احوالات بلند خود را بعرض رسانید و مراد وی از آن بود
که ما را با چنین احوالات نواخته اند اگر اینجا همینها است متوجه نباشم و اگر فوق
آن بود استفاضه نمایم حضرت خواجه مخدوم زاده را طلب نموده فرمودند با احوال
خود را بگوی که درویشان مهمان بشنوند مخدوم زاده احوال بعرض رسانده اند که
مخصوصه احوالات آن درویش بوده با مزید آن چون آن شیخ دیده که تفصیل

هفت هشت ساله این آستان که دو سه ماه است قدم درین راه نهاده از حال نجا
سال او و هم چند پدیدار و پیدا آن احوال از سر نهاده غیبت و استهلاک مخدوم زاده قدس سره
بانجا رسیده که در غلبات شد و استیلاء آن حضرت خواجه همت تخفیف منقول سبب
ویرا طعام بازار می داده اند چنانکه حضرت ایشان قدس سره در مکتوبی تصریح
بانتیجه نموده اند و نیز از مکتوبی که حضرت خواجه روح الله روحه بجناب شیخ الله داد
نگارش فرموده اند این مضمون هویدا است از آن مکتوب است این چند فقره
قرة العین محمد صادق بر خبر دار ظاهر و باطن گردد احوال او چنانچه ظاهر است
ستر و حجب معرفت بر معانی حضور خود باشد از غیبت و استغراق اندکی مانده است
ان شاء الله العزیز از سکر بصحو آید و فنا در شهود اندراج یابد [illegible]
المرغوب و از زمان صغر سن در گشتن کون و کشف قبور لطف صاحب در بصیرت
صادق نیز داشتند چنانکه حضرت خواجه قدس الله سره بر کشف و فراست ایشان
اعتماد تام نموده همواره آن مخدوم زاده را طلب داشته از احوال گونه گونه [illegible]
ایشان علی الفور از هر کدام بمقتضای کشف خود جواب میگفتند و نیز
ایشان بر سر مقابر برده از احوال هر کدام از اموات آن مقبره استفسار
میفرمودند و ایشان بلاتوقف حال هر کدام چنانچه مشاهده میکردند بیان مینمودند
که تفصیل آن تعسر دارد چون حضرت خواجه هم دران زمان عیادت خویش
بعضی طالبان را حواله بحضرت ایشان میکردند مخدوم زاده نیز از آن جماعه بود
بل بهترین آنها لاجرم دست اقتباس بدامان انوار ابد اساس والد بزرگوار خود
زدند تا بنهایت مراتب کمال و اکمال رسیدند چنانکه همه گفتندی گر این پسر از حسنین
پسر باید حضرت ایشان و در لطیفه که حضرت خواجه خود مرسل داشته اند آنجا از مرحوم
محمد صادق از خردی خود را ضبط نمیتوانند کرد اگر در سفری همراه می باشند ترتیبات [illegible]

میکشند دست پیر دامن که همراه بود ترقی بسیار نمود و بمقام حیرت غوطه خورده است
در حیرت افقیر مناسبت تمام دارد انتهی و آثار غنا و تجرید دل از ما سوا چنان
از جمال و خصال آنجناب هویدا بوده که بعضی از ارباب غنا که بشرف ملاقات
ایشان رسیده بوده اند میفرموده اند که همینکه این جوان را می‌بینیم دنیا بر دل ما
سرد میگردد و دیگری از درویشان بتقویت تسلیم و نیستی آنجناب حکایت
کرد که روزی از چند ملازمت بعضی همسایها بخدمت مخدوم زاده اظهار
تنگدلی نمودم گفتم چه باشد که بعضی ایشان را تنبیه و تنبیهی نماید مخدوم زاده آه سرد از دل
پر درد کشیده و گفت ای فلان اگر دو سه روز بسر همسایان ما و اهل اسلام چه فرق آن شیخ
گفت بود همین سخن از زبان مبارک شان شنیدم که سخن از آن عرض تحمل شنیدم که بیشتر ما مستکران
از دلم بکلی رفت تسبیح و قوه مدرکه ایشان در مسائل علمی از عقلی و نقلی بنهایت
بود که روزی بصحبت یکی از فحول علمای شیراز که بهند آمده بود و در معقولات
بی نظیر بود رسیده حرفی چند با او اندر قالب علوم حکمیه و حکمت که زاده طبعش
بود در میان نهاد بعد از اتمام سخن آن فاضل شیرازی گفته باشد که تا این
جوان را ندیدم یقین نکردم که از طلبه هندوستان کسی قوة ادراک مسائل
دقیقه را درحقایق چنانکه باید داشته باشد مهارت علمی ایشان با علو حال و
غلبه انکسار و وفور تفرید و تجرید و انس بنهایت و در ملاوات از فقرات شبرکه
والد بزرگوار ایشان قدس الله سره که در مکتوبات تحریر یافت مندرج
آن فرزند نگارش نموده اند بر خوانندگان هویدا است با فقره چند از آن
کلمات ارجمند اکتفا نمایم ه در مکتوب دو صد و نود و هفتم از دفتر اول
که فرزند ارشد محمد معصوم است [illegible] و نسخه مقامات خود و
سلوک و تحریر در هیچ مکتوبی که فرزندی که از محبوبان اسرار نوشته و از خطا

و غلط مضمون و در مکتوب دو صد و چهل و چهارم ازین دفتر ست که این مقام را فرزندی
ارشدی عنایت فرموده اند داخل ولایت ایشان ساخته فقیر اینجا در رنگ ساکنان
در ولایت ایشان نشسته است و در مکتوب سیصد و یازدهم ازین دفتر مرقوم ست
که استفاده که این فقیر از ولایت موسوی نموده از راه اجمال آن ولایت ست و
استفاده فرزندی اعظمی علیه الرحمه از راه تفصیل آن ولایت ولایت این فقیر که
از ولایت موسوی استفاده ست شبیه ولایت رجل مومن ست که از آل فرعون
بوده و ولایت فرزندی علیه الرحمه شبیه بولایت سحره فرعون که ایمان آوردند و
نیز حضرت ایشان بعد از وفات آن فرزند با دو برادر ارجمند او بیکی از دوستان نیز
نگاشته اند که فرزند اعظمی رضی الله تعالی عنه با دو برادر خورد محمد فرخ و محمد عیسی سفر آخرت
اختیار نمودند انا لله و انا الیه راجعون حمد الله سبحانه که اولا باقی ماندگان را توفیق صبر
عطا فرمود ثانیا بلیه را سر دادند خوش گفت سه من از تو روی نپیچم گرم بیازاری
که خوش باشد ز معشوقان تحمل خواری ها فرزند مرحوم آیتی بود از آیات حق جل و علا و
بود از رحمتهای رب العالمین در سن بیست و چهار سالگی آن یافت که کم کسی یافت
پایه مولویت و تدریس علوم نقلیه و عقلیه را بحد کمال رسانیده بود شخصی که تلامذه
ایشان بیضاوی و شرح مواقف و امثال اینها را بالقدرت تام درس دادند کجا یافت
معرفت و عرفان و قصص شهود و کشوف ایشان مستغنی ست از آنکه در بیان آید
معلوم شما ست که در سن هشت سالگی بر نهجی مغلوب حال شده بودند که حضرت
خواجه ما قدس سره در تسکین حال ایشان را طعامهای بازار که مشکوک و مشتبه است
میفرمودند و میفرمودند که محبتی که مرا بمحمد صادق ست هیچکس نیست و همچنین محبتی
که او را با ماست هیچکس نیست این سخن بزرگی ایشان را باید دریافت ولایت
موسوی را بنقطه آخر رسانیده بود عجائب و غرائب آن ولایت را بیان میفرمودند و همواره

تپ طاعون پدید آمده بود صحت یافته و در غلبات آن تپ دیده بودند که
مخدوم زاده آمده اند شما را از دست جماعه که بران بلیه موکل بودند خلاص میکنند
و میگویند اکنون که ما این بلا را بر داشتیم شما را بر مردمان پیچیدن روا نباشد
و یکی در خواب دید که هر که نام مخدوم زاده نوشته با خود دارد از آن بلیه برهد چند روز
مردمان نام مبارک ایشان نوشته می بردند و اثرها می یافتند بعد از انتقال
ایشان خویشان بران بودند که در مقبره جد خود قدس سره مدفون گردانند حضرت
ایشان رضی الله عنه درین باب متوجه شدند باین مکان شریف که الحال
مدفن ایشان است مامور شدند چنانکه قصه آن در مدفن حضرت ایشان گذشت
و حضرت ایشان بعد از هر نماز جمعه بزیارت روضه آن فرزند میرفتند و مدتی
مراقب میشدند و نیز هر صباح شنبه مع اصحاب حلقه ذکر را بسر آن مزار پر
انوار میداشتند و اکثر اوقات معاملات عجیبه از احوال اخرویه آن فرزند
بیان میکردند و ترقیات بی اندازه که بتوجه فرمای آنحضرت بحصول پیوست
و انواع مواهب الهیه جل شانه و عنایات که بظهور می آمد مکشوف میساختند
و روزی بعد از برخاستن از تربت ایشان فرمودند امروز متوجه او بودم
دیدم هر لحظه بانوار و آثار عجیبه ظاهر شد و ساعت بساعت می بالید و اسرار
غریبه که بصحبت الهی متعلق بود بشگفتگی بیان میکرد حضرت مخدوم زاده قدس سره
بعضی عرایض در ایام مفارقت حضرت ایشان بآنحضرت مرسل داشته اند که از آنجا
یکی باحوال گرامی ایشان توان برد سبب صنمها قبله گاها آرزوی جز آن نیست که
هیچ لحظه و ساعت بخلاف رضای او تعالی نگذرد و آن میسر نه مگر توجه خادمان آن
درگاه مدد فرمایند و دستگیری نمایند مصرع با کریمان کارها دشوار نیست ۰۰ الحمد لله
و المنة که بیمن توجه شریف رابطه یقین که امر فرموده اند استقامت دارد و دران کم فتور

که دران بتحقیق صحت و قوت آن احادیث که ماخذ ائمه حنفیه است غایة سعی مبذول
داشته اند بعضی علما که مطالعه نمودند بغایة پسندیده زبان بثنا و دعای ایشان
کشودند روزی که راقم نیز حاضر بود یکی از علماء از ایشان مسئلهٔ مشکله که باصول
فقه تعلق داشت پرسید ایشان حل آنرا در غایة تنقیح بیان فرمودند و آن عالم
سر بگوش راقم آورده گفت هیچ دانسته که مخدوم زاده تو در مهارت علمی امروز نظیر خود ندارد
و شبی در بلده لاهور یکی از اکابر وقت مجلس عظیم برپا کرده بود و علماء و مشائخ آن بلده را
و نیز اکابر نزیل آنرا دعوت نموده بود دران محفل بتقریب سجدهٔ تحیت و سجدهٔ عبادت
دقائق علوم درمیان افتاد حضرت مخدوم زاده با برادر عزیز خود یکجانب بودند
و جماعت کثیر از فحول علما یکجانب سخن را از هر علم تقریبا بدرجات عالیه رسانیدند
طلبهٔ علم از قوت علمیه این دو برادر در تحیر رفتند و اهل مجلس بنظاره در آمدند
و برخی که بخصوص مشار الیهما را نمی شناختند می پرسیدند که این دو عزیز
کیانند. چون می شنودند که فرزندان گرامی حضرت ایشان اند می گفتند آری از ان
صدف ولایت این قسم در ثمین چرا بظهور نیاید و نیز این مخدوم زاده سلمه الله
بتقریب عدم رفع سبابه در تشهد که مذهب مختار حنفیه رساله نیز نگاشته بودند و فرموده اند
مقصود آنست که اولویت عدم رفع بثبوت رسید علمای که مثبت رفع سبابه بودند
در اقامت جواب متحیر ماندند روزی حضرت ایشان قدس الله تعالی سره بتقریب
جامعیت این دو برادر به این حقیر فرمودند که چون محمد صادق علیه الرحمه فوت شد
گفتم دیگر چنین فرزندی که در فضیلت ظاهری و احوال باطنی صاحب کمال باشد
از کجا خواهم یافت حق تعالی بمحض کرم این دو برادر برخوردار را نائب مناب
آن برادر بزرگوار ساخت الحمد لله علی الاحسان این مخدوم زاده سلمه الله اخذ طریقت
و مراقبه از حضرت والد ماجد قدس الله سره نموده به نسبتهای اصیل رسیدند چنانکه ابتدا

سلوک و ظهور جوش و خروش ایام عریضه داشتی که از سرهند به دهلی بحضرت ایشان
نوشته بودند آنجا مرقوم بوده که حضرت سلامت دل را هیچ متوجه بجائی نمی یابد
بلکه دل را نمی یابد اکثر حیران می باشد اگر قرآن می شنود چون سائر مردمان نشسته
میماند گاه بغیر توجه بکرز نگیها در دل مفهوم میشود و در قصبه شاه آباد مشغول بود
روح را از بدن تمام جدا دید ظاهر گردید که این از مقامات حیرت ست پیشوای
این مقام حضرت شیخ عراقی قدس سره بوده و دیدم که شیخ را ظهور شد و آن نسبت
غلبه کرد چندان غلبه میکرد بدان متألم می شد درین میان ظهور حضرت خواجه
بزرگ شد قدس سره تسکینی روی نمود روز دیگر حضرت ایشان ظاهر شدند
و بیشتر تسکین شد انتهی حضرت ایشان رضی الله عنه در حاشیه جواب عریضه
مخدوم زاده بزرگ علیه الرحمه نوشتند آنکه محمد سعید از احوال خود نوشته اند بغایت
جمیل است هیچ یکی از یاران را باین خصوصیت روی نداد ان شاء الله که او
نیز بولایت خاصه مشرف گردد بعد از ان چندین سال دیگر تا روز انتقال حضرت
ایشان رضی الله عنه نظرات عنایات خاصه آنحضرت شامل این دو برادر
یعنی صاحب ترجمه و خواجه محمد معصوم مدظلهما می بود و به نسبتهای بلند و احوال
ارجمند می نواختند و محرم اسرار غریبه و معارف عجیبه حضرت ایشان در خلوات و
جلوات این دو برادر بودند و دیگران بوساطت ایشان مستفید می گشتند
در یکی از اسفار که این دو مخدوم زاده عالیمقدار در خدمت حضرت ایشان نبودند
و بضرورت در سرهند مانده بنده که در خدمت حضور بود مشاهده میشد که چون
وارد تعظیم و معرفت شگرفی بحضرت ایشان روی میداد این دو نور دیده را
بشوق تمام یاد میکردند در همان ایام این چند کلمه را که شاید عدل است
مبین مدعا مبنی است الیهما رقم فرمودند الحمد لله و الصلوة و السلام علی رسوله

وافتقار تمام فرموده اند من ناقابل هیچمدان خود را بهیچ وجه شایان این امور
نمی بینم حضرت ایشان را هر جا تشریف برند برادرم محمد معصوم را بجای خود بنشانند
مرا بخدمت دیگر اعیان ارادت امر کنند و اگر این التماس بخاطر اقدس ایشان نیاید بفرمایند
سرهند بمزار حضرت بزرگوار قدس سره که بیرون شهر واقع است زاویه اختیار کنم و
مسند ارشاد را تا وقتیکه ایشان مخدوم باشند فقیر این ماجرا را بخدمت مخدوم زاده
خواجه محمد معصوم بعد از عرض کرد ایشان نیز گریستند و فرمودند که ما را عزیزی
مخدومی خواجه محمد سعید سلمه الله تعالی برالائق خدمت خود دانسته اند من که از نظر سالهم
احوال و اطوار خود احتیاط ها بسی می نمایم و اخلاق ملکیه و قوت علمیه و غیرها خود را کمتر ازین
مستفیض تلمیذ ایشان می یابم و سعادت خود را در خدمت ایشان می بینم
فقیر این ماجرا را در خلوتی بعرض حضرت ایشان رسانیدم ایشان بغایت خوشوقت
شدند و شیشه مبارکه آورده باین فقیر فرمودند که بیخ انکسار و ایثار
وجود او و این دو برادر خجسته سیر را دعا در حق ایشان کردند اجابت چنین باد
عرایض این مخدوم زاده که پیش از سفر اخیر و قبل از ترقیات
بلند بحضرت ایشان نوشته بودند ایراد نموده می آید تا بعد از آن چه حالات
و مقامات ذکر یافته باشد ترجمه عریضه محمد سعید بوقت
عرض که از اندوه مفارقت صوری چه عرض نماید گاه وحشت
از اقدس مستولی می شود که نزدیک است بیتابی کند و مرض شدید میگردد از خرابی احوال
چه عرض دارد با وجود تعلقات که دامنگیر شده تمنای آن دارد که دیوانه وار
از جمیع علائق گسسته و همه را سوخته گوشه انزوا اختیار نماید که چنین گوی این کس را
نمی بینند پیشین نشسته بودم و حافظ قرآن میخواند ظاهر شد که چنانچه ظرفی را
خالی سازند باز پر سازند بنده را پرساختن گرفتند بنوعی که کیفیت آن از نقشه اند که

حضرت ایشان رسید فرمودند محمد سعید حاضر باش بمجرد رسیدن آواز ایشان
آن شنیده ناپدید شد صباح که بخدمت حضرت ایشان رسیدیم پیش از آنکه من قصه
شب را معروض دارم فرمودند امشب جن بخانهٔ تو میخواست درآید مزاحم شود
من مطلع شدم و بانگ بروی زدم و براندم بدین تقریب بعضی ثقات اصحاب
حضرت ایشان که حاضر بودند از زبان مبارک آنحضرت نقل کردند که فرمودند شبی
بخانهٔ خواب خود دراز کشیده بودم و تنها آمده بود که ناگاه جنی خواست بر من
تصرف کند من کلمه لا حول و لا قوة الا بالله بر زبان راندم همین که آن کلمه از زبان
من برآمد دیدم که ملائکه باذن پروردگار نزول نموده آن جن را پاره پاره کردند و
متعلقان او را از نواحی با جلا وطن نمودند بفلان منزل کشیدند آن گفت
همان روز یکی را از آن منزل آوردند که امشب جن با این آسیب رسانیده اینهمی
بغیر مصداق فرموده ایشان گشت و از جمله حضرت ایشان خود در رساله
مبدء و معاد نوشته اند که روزی احوال جنان را برین درویش منکشف ساختند
دیدم که جنیان در کوچها در رنگ مردم میگردند و بر سر هر یک فرشته ایست موکل
و آن جن از ترس موکل خود سر نمیتواند برداشت و بیمین و یسار نظر
نمیتوانند انداخت در رنگ مقیدان و محبوسان می گشتند و اصلا مجال مخالفت
ندارند الا آن لیتاری شیا و دران وقت چنان معلوم شد که گویا بدست
هر موکلی گرزی ست آهنی که اگر از جن اندک مخالفت احساس نماید بیک ضرب
کار او کفایت کند خواجه محمد معصوم سلمه الله تعالی فرزند ثالث
حضرت ایشان اند ولادت شریف ایشان در چهارده سنه هزار و هفت یازده
شهر شوال بجزبا بوده حضرت ایشان قدس الله تعالی سره العزیز میفرمودند قدوم
میمنت لزوم محمد معصوم یعنی ولادت او ما را بسیار مبارک و همایون آمد که بعد از

قطبیت یافته باین مرتبه والا برسند و آن واقعه اینست که بعرض اشرف حضرت ایشان
رسانیده اند که من از خود نوری یافتم که تمام عالم از آن نور منور شده است و آن نور در نظر
از ذره عالم ساری شده چون آفتاب اگر آن فرو رود عالم ظلمانی است حضرت
ایشان بشارت داده فرموده اند که تو قطب وقت خویش میشوی و این سخن را
از من یاد دار الحمد لله علی ذلک حمداً کثیراً این فقیر راقم گوید روزی از زبان مبارک حضرت
ایشان قدس الله سره العزیز شنودم که فرموده اند اقتباس محمد معصوم نسبتهای
ما را یوماً فیوماً بصاحب شرح وقایه می ماند در حفظ و تعلیم وقایه از جد بزرگوار ایشان که
خود در عنوان آن کتاب آورده الفها انی جدی انی وقایة سبقا فسبقا و کنت احرز
فی سنیدان حفظها فلما فلما شیئ التفق اتمام بالتقییر تبع تمام حفظها راقم گوید
و ر جست نما و حال و مرتبه این نوباوه بوستان کمال همین سخن بسنده است
و نیز حضرت ایشان در مکتوبی کلمه چند در حق این فرزند رشید و برادر بزرگ
ایشان خواجه محمد سعید سلمها الله سبحانه رقم فرموده اند که از آنجا آشنایان
فرو الاخلاص بحصول علو حال و کمال و اکمال انتهایان پی برند و آن اینست
خاطر همیشه متوجه احوال شما ست و خواهان کمال شما دیروز بعد از نماز بامداد در حلقه
سکوت نشسته بودم ظاهر شد خلعتی که داشتم از من جدا شد و خلعت دیگر بمن متوجه شد
که بجای آن خلعت نشیند بخاطر آمد که این خلعت زائله را بکسی خواهند داد یا نه
و آرزوی آن شد که آن فرزند ارجمند محمد معصوم بپوشند بعد از چند بار که آن فرزند
مرحمت فرمودند و آن خلعت او را تمام پوشانید و آن خلعت را آنانیکه از معامله
قیومیت بوده است که تربیت و تکمیل تعلق داشته و باعث ارتباط باین عرصه متعلق
بوده و این خلعت جدیده را چون معامله بانجام رسید مستحق خلع کرده بعید نیست
که از کمال کرم آن فرزندی اعزی محمد سعید عطا فرمایند این فقیر تنفيح مسامحت

ازین معنی مینماید و اشارات بآنست که فرزندے را مستحق این دولت می یابد

ع با کریمان کارها دشوار نیست ❊ اگر استعداد نیست هم داد اوست

تعالی ع بیارد آدم از خانه چیزے نخست ❊ تو دادے همه چیز من چیز تست

و بدین تقریب بسیر و مخدوم زاده را بشکر دلالت نموده نوشته اند قال الله

تبارک و تعالی اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور میدانند که

شکر عبارت از صرف عبد ست جمیع ما انعم الله علیه من الجوارح والقوی

الظاهر والباطن الی ما خلق الله و اعطاه لاجله لولاه لما حصل الشکر والله سبحانه

الموفق انتهی بعد ازین بمدت قلیل چون حضرت مخدوم زاده ها بشرف ملازمت

رسیدند خلعت ثانیه موعوده مذکوره را فرمودند که بفرزندی محمد سعید عطا

کردند حمد الله سبحانه علی ذلک چه آن خلعت ثانیه کنایت از خلعت است

و غیر ازین نیز چه در مکتوبات و چه در مکالمات اشارات بکمالات فرزندان

ذو البرکات بسیار نموده اند حق سبحانه برکات این راهواره جاری داراد

وازان دو سرچشمه زلال کمال بکام تشنگان این راه رشحه برساناد و هم از

عنایات الهی در حق ایشان مخدوم زاده ثالث آنکه درین ایام با وجود مشاغل

افاده طالبان علم و افاضه طالبان حق والتزام اوراد و نیات در اندک روز

حفظ قرآن مجید نموده و ما شاء الله الامین بعنایت الله سبحانه و الکافی مخفی نماند

که این مخدوم زاده را عنایت اطلاع بر اسرار و معارف پدر بزرگوار خود

چه آن معارف که داخل مکتوبات گردیده و چه غیر آن از اسرار خاصه

که در خلوات از زبان مبارک آنحضرت شنوده اند و بعضے را از انها در بیاضه

خاصه خود تسوید فرموده چون باین بنده نظر عنایتے داشتند و محرم میدانستند

باکثر از آن اطلاع بخشیده بودند بنقل بعضے اجازه فرموده بعضے از ان در احوال

حضرت ایشان سمت تحریر یافت و برخی از آنها چنان ست که [illegible] را برنمی تابد
بعض آخر که توان اظهار نمود این برکات پنجگانه شمرده شد تحریر میشود ب ۱
مراد از روضه بودن قبر که در حدیث آمده القبر روضة من ریاض الجنة آنست که
شبه و مسافتی که میان آن بقعه قبر و جنت بوده مرتفع میگردد و حجابی و مانع
میان آن هر دو مقام نمی ماند گویا آن بقعه بنا بقای جنت پیدا میکند فافهم
و هذا معنی قوله صلی الله علیه و سلم ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
این قسم روضه خص خواص ست دیگران را از نور ایمان اگر پرتوی از جنت
دران بقعه تابد می شاید ب ۲ حیاتی که بنشاء دنیوی تعلق دارد و چیزی می طلبد
حس و حرکت و حیاتی که به برزخ متعلق ست محض روح ست بلی آنکه باری حرکتی بود
حق سبحانه حکیم مطلق ست و موافق هر محل حیاتی داده است و در برزخ از حس
چاره نیست تا الم و تلذذ صورت بندد حرکت هیچ درکار نیست ب ۳ علم که
عبارت از انکشاف ست دو قسم ست که یا انکشاف احاطه بود و قسم دیگر آنکه
محض انکشاف باشد علمی که بممکن تعلق گیرد داخل قسم اول ست و علمی که بواجب متعلق
شود از قسم ثانی ست و این علم را ادراک بسیط گویند و نشان عدم احاطه آنست
که کیفیت در درک نمی آید و رؤیت اخروی مماثل قسم ثانی ست که آنجا محض انکشاف
ست بی آنکه کیفیتی معلوم شود و چگونه معلوم شود که دران حضرت کیفیتی نیست تعالی
شانه ب ۴ در مقام رضا که فوق مقام حب است دو اعتبار ست اعتبار اول
رضای حق ست از عبد و اعتبار دوم رضای عبد ست از حق عز شانه و اعتبار ثانی
فوق اعتبار اول ست چه اول رضای حق ست بعد از آن رضای عبد کما قال تعالی
رضی الله عنهم و رضوا عنه ب ۵ روزی حضرت ایشان کریمهٔ ما ننسخ [illegible] را
خوانده فرمودند علمای کرام این استنساخ را که [illegible]

مجازی میگویند اما مراد روزی در حین تکرار این آیه بر دل گذشت که آیا در آنکه او تعالی
استنساخ را بخود نسبت داده حقیقی خواهد بود متوجه شده مشهود گشت که در ان مرتبه
استنساخی ورای استنساخ ملک ثابت هست مخدوم زاده گویا همین معروض داشتم که
آیا استنساخ ان مرتبه مخصوص ببعض اشخاص است یا عام است فرمودند مخصوص
بخصوصان است که میان او تعالی و ایشان امور میگذرد که نمیخواهد که ملائکه را
بران اطلاع دهد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم سر آنکه او تعالی
از بعض خاصان خویش کرام الکاتبین را دور میدارد همین تواند باشد
کذا نسبت الحق سبحانه التوفی الی نفسه فی کریمة الله یتوفی الانفس حین موتها مع
ان المتوفی ملک الموت کما تدل علیه الآیة الاخری قل یتوفیکم ملک الموت الذی
وکل بکم الآیة اذ یحتمل ان یکون لبعض الخواص بلا توسط الملک وما جاء فی بعض الاخبار
من توسط الملک لبعض الخواص یمکن حملها علی هذا المعنی بادنی تاویل و تنبیه شهرست
مخدوم زاده سلمه الله در بعض اسفار که حاضر خدمت حضرت ایشان نبوده اند
احوال علیه خود را بزبان عریضه داشت نموده اند بنقل دو عریضه که روشنا بخش دل
متلو احوال و اسرار ایشان است اکتفا نمایم سبب عریضه اولی عریضه داشت
بنده کمترین محمد معصوم ذره وار بوقت عرض بار یافتگان عتبه علیه میرساند فقرات
گرامی پی در پی رسیده معامله را از جمیع باوج بر ده نابود ازو محول کنونی مشتمل بر
نور صرف ذاتی بعنایت الله سبحانه فنا و بقای بان نسبت میسر گردیده و مایدلی در آن
استغراق داشت اگرچه در وقت تحریر عریضه مستوری پیدا نیست تا وحشتی چه باشد قبله گاها
از عنایات او تعالی بوسیله توجهات حضرت ایشان چه نویسد و از احسانهای
او سبحانه چه بیان نماید کشان کشان می برند هر چند نداند که به کجا می برند و به کجا
رسانند اما کیفیات و حالات درین میان میرسد که ذوقی ست نهایی

من نہ باختیار خود میروم از قفاے او ٭ آن دو کمند عنبرین می کشدم کشان کشان
حق سبحانہ بتوجہ عالی آنحضرت تمیز کامل عطا فرماید ربنا ترینی علما عجب معاملہ است
کہ با وجود ورود این احوالات بعضے از اوقات از وفور قبض آنقدر منحجب مے شود کہ
گویا ہیچ حرارتی ندارد و بعد از چند روز باز از سر معاملات خاصہ تازہ میگردد و
کیفیات مخصوصہ جلوہ گر میشود و جہ آن چہ خواہد بود اینقدر رسیدہ اند کہ مَا اَصَابَکَ
مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰہِ وَمَا اَصَابَکَ مِنْ سَیِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِکَ و ازین معاملہ مناسب ہیچ در آ
براہ انابت بشین از راہ اجتناے بینہ و اجتبا از لطف میرسد بلکہ سر شاہی آید و خود را
بآن تسلی می دہد کہ بندہ را انجو است چہ کار ہر چہ عنایت فرمایند بآن راضی باید بود
حضرت حق سبحانہ و تعالی شمہ از محبوبیت ذاتی بتوجہات علیہ آنحضرت عنایت
فرماید العبودیہ عریضہ ثانیہ عرصہ و اشتا کمترین بندہا محمد معصوم بذروہ
عرض خاک نشینان آستانہ علیا میرساند سرافراز نامہ عالی کہ دران این مہجور
مہجور ناقابل دور از کار را بانواع عنایات سربلند ساختہ بودند شرف ازورود
آن یافت کہ من کہ باشم کہ بران خاطر عاطر گذرم ٭ لطفہا میکنی ای خاک درت
تاج سرم ٭ قبلہ گاہا از احسانہای او تعالی چہ توان نوشت و بکدام بیان ادا
مکافات و شکر او سبحانہ توان بجا آورد مگر آنکہ خود را خاک سازد بلکہ از خود
نامی و نشانی نگذارد و ہنوز حق آن را بجا آوردہ باشد چہ ہر عبادتی کہ باین طرف
منسوب بودہ باشد البتہ قاصرست و بعیب و نقصان متصف اَللّٰهُمَّ لَا اُحْصِیْ
ثَنَاءً عَلَیْکَ اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ مکتوبات و معارف شریفہ جدیدہ را
اخوی خواجہ محمد ہاشم از آگرہ فرستادند علو درجہ آن نہ بآن مثابہ است کہ
فراخور فہم ہر کس سرانجام باشد و آنچہ اندراج یافتہ کہ افراد عالم ہمگی ظلال اسمای
و صفات واجبی ست عرش انیس ہمہ اعراض بودند کہ جوہری در میان انہا

کائن نباشد تا قیام اینها بآن جوہر بود پس از ذات ایشان را جز حرمان نصیب
نبود و نصیب ایشان غیر از صفات نباشد مگر یک ذات عارف الخ شبی در نماز تراویح
در مراقبه و مطالعه این معنی افتاد دید که اعراضی که ذات انیکس بودند با صل خود
عود کردند و هیچ نامی و نشانی از ان نماند و تمام مضمحل و محو و متلاشی در اصل خود گشت
هر چند عروج بینماید دولت آنست که از ذات مجرد بهره یابد میسر نمیشود و هر چند سیر و دور
همه در صل خود سیر بود و در اصول صول الی ما شاء الله تعالی دیده شود گشت که
تا هر جا سیر وی همه در وجوه و اعتبارات سیر وی که صل صول اند و ازین اصول و
وصول صول بذات مجرد رسیدن محال ست اصول همه انقطاع می پذیرند و ذات
حضرت شانه ماورای ورا ست چه طلاق صل دران حضرت جل سلطانه ساقط ست آخر الامر
معامله بیاس رسید و بیقین الیقین معلوم گشت که هرگاه صل توصیفات و اعتبارات
باشد نهایت سعی آن خواهد بود که خود را در صول خود مضمحل و متلاشی سازی و اضمحلال
اضمحلال در صل از صل گذشتن معنی ندارد امری دیگر باید که نصیبه از حضرت ذات
فرا گیرد جل سلطانه دران وقت بخاطر رسید که حضرت شیخ محی الدین ابن العربی
قدس سره خوش میفرماید که وما تعیینها الا العدم المحض یعنی نیست که بعد از فنا و
اضمحلال در اصول نگر عدم محض چه اصول را دران حضرت راهی نیست غیر از انقطاع
و ذات مجرد ورای الورا ست تا این را ذات عطا فرماید بذات تعالی رسیدن
محال ست و انچه حضرت ایشان نوشته اند که این قسم بزرگ در یک عصر پیدا
نمی شود علاوه یاس که مذکور شد آن قدر غم و غصه روی داد که چه نویسد در ایام
یاس گاهی بخاطر رسید که تابع کامل را از جمیع کمالات متبوع نصیب ست
پس عدم تعدد یکدام اعتبار خواهد بود آیا فرق اصالت و تبعیت باشد اما این
خواطر تسکین آن اضطراب نمی شد مجرد شه نمیشود که بادی درد دل قوان رسیان و مرد

بحکم حتی اذا استیأس الرسل وظنوا انهم قد کذبوا جاءهم نصرنا فنجی من نشاء
بر آخر مکتوبے که نامزد خواجه محمد هاشم گردیده اطلاع داده هر چند که بران
مکتوب گذشته بود اما گویا ازین سر اطلاع دادن مصلحت نبود که چشم
پوشیده ازین حرف میگذشتم الحال بتوجه شریف امیدوار است
که ازین معما رسے بکشاید چون در عین نوشتن برین امر اطلاع یافت
تبدیل در نمود مطالعه نتوانست نمود انشاء الله تعالے که بتوجه آنحضرت
بهره ور گردد العبودیة انتهی مکتوبه الشریف و درین ایام حضرت مخدوم زاده
والا مقام التفات نامه نامزد این مخلص خویش فرموده اند و اشاره
ببعضے امور که فقیر را بصدقه حضرت ایشان محرم آن میدانستند نموده
تبرکا آنرا نیز می آرد که از انجا بعلو حال و انکسار ایشان پی توان برد نقل
هو الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین
محمد و آله اجمعین امیدواریم که آن برادر گرامی از صنوف دوال وارسته
بمدلول حقیقی پیوسته باشند و از جزئی بکلی و از انجا بافوق آن گذشته و از
قوسین باو ادنے رسیده و خالص را از مخلوط جدا ساخته و از دائره
مساحت گذشته چنگے بدامان نقطه ملاحت زده بل بمقتضاے المرء مع من
احب در بطون مرکز نقطه مذکور نفوذ کرده باشند و از علم بنادانی و از گفت
بخموشی آمده و معامله نفی را پس پشت داده بکلیت ملک اثبات گشته
بل از انجا نصیب مجهول الکیفیة و بوفی الجمله فرا گرفته باشند و از تعلیل
بتیسیر رو آورده بوند علیها الصلوات والتسلیمات و علی تحیتها سلام بحکم
باکریمان کارها دشوار نیست ❊ از علو فطرت و همتها و دلبستگیهای شما
این امور قریب است بلکه توان گفت ثابت را مثل من ناقابلی نیست

استعدادے را که تمام قابلیت خود را بر زلات و معاصی صرف نموده چه یارا
که این مطالب ارجمند را توان خطور نمود این سخن را بر شکایت یا شکست
نفس حمل نماید که بیان واقع است آرے اینقدر ہست باید که با وجود
این ہمه ناقابلی و عصیان سرے و نشاء در نہاد او ودیعت نہاده اند
که مستودع را از حقیقت آن کماہی اطلاع نداده اند ہمواره واله نشاء خود
است و ہمه وقت عاشقیها با وے در میان دارد بلکه آن سر نزد مودع آن
از کارم نیز محبوب است امید از الطاف بے غایات واہب العطیات آنکه
انچه ہی کما ہو در ظہور آید و از سر بعلانیه کشد و از قوه بفعل آید و ما ذلک
علی الله بعزیز پروردگار این محبوس زندان دنیا را از حبس خلاصی بخشد تا این
مرغ شکسته بال را از قفس وارہاند تا بے مزاحمت اغیار مستہلک آن
نشاء بل منشاء آن باشد انّه قریبٌ مجیبٌ انتہی المکتوبة اللطیفة مخفی نماند
که حضرت ایشان را رضی الله عنه غیر ازین سه فرزند که ذکر شریف شان
سبق ذکر یافت فرزندان دیگر بوده اند و ہستند یکے شیخ محمد فرخ بوده دوم
شیخ محمد عیسی رحمهما الله که در زمان حضرت ایشان با رفاقت برادر اعظم
قدس سره سفر آخرت اختیار نمودند احوال ارجمند و استعداد دلبند
این دو نور دیده نیز بان قلم محترم حضرت ایشان رضی الله عنه در ضمن
احوال مخدوم زاده بزرگ مذکور است و باعث تسمیه آن مخدوم زاده بمحمد عیسی
آن بوده که آنوقت که این فرزند در شکم بوده حضرت عیسی علیه السلام
بحضرت ایشان ظاہر شده خبر نموده اند که در خانه شما پسرے متولد
خواہد شد مسمی بنام ما گردانید دیگر محمد اشرف که در حین شیرخوارگی
گذشته در ایام حیات آنحضرت رحلت فرمود دیگر شاه محمد یحیی [illegible]

اصغر اولاد حضرت ایشان است این مخدوم زاده را شاه ازان لقب است که
خدمت شاه سکندر قادری رحمه الله که سابقاً ذکر حال او محرر گشته نظر
عنایت در طفولیت شامل حال این صاحبزاده برخوردار داشت و بشیوهٔ القاب
اجداد امجاد خود این قرة العین را شاه خوانده بود و وجه تسمیهٔ ایشان به یحیی
آن بود که پیش از ولادت آن مخدوم زاده حضرت ایشان رضی الله عنه
ملهم شدند که در خانهٔ تو پسری آید یحیی اسمه یعنی نام ترا زنده دارد و چون
متولد شد بآن مناسب بشارت بآن نام مسمی گردید و همواره از سمو فطرت
و علو استعداد آن قرهٔ باصره ولایت خبر میدادند تا آنکه این نور دیده ببین
تربیت حضرت ایشان در سن هشت و نه سالگی حفظ قرآن مجید نمود و دران
سن کودکی از تحصیل علم رغبتی و محبتی دیده می شد و با استادش رابطه
مشاهده می گشت که از هیچ طفل کس ندیده و نشنیده وقتی که حضرت ایشان
از سفر اجمیر مراجعت نمودند بعض خادمات این مخدوم زاده را دو سه منزل
باستقبال آوردند چون ایشان را ملازمت نمود معلوم کرد که بنابر سببی
آنحضرت بعد از سه چهار روز بسبق خواهند رسید التماس رخصت سبقها
نمود حضرت ایشان فرمودند با این همه تعجیل برفتن چیست مگر ما را یاد کرده
بعرض رسانید که درین چند روز در سبق من تعطیل میرود و فلان شریک
من از من پیشتر رود و نیز استاد خود را یاد کرده ام حضرت ایشان بسیار خوش
شدند و گفتند آری که چرا چنین نبود که از طبقهٔ علماست و از خاندان
حفاظ و صلحای متقی فرمودند در بلدهٔ اجمیر که حضرت ایشان را قرب ایام
ارتحال معلوم گردیده بود روزی فرمودند بخاطر آید که محمد یحیی نیز چون پدران
شود از این نسبت بهره ور گردد اما چه باید کرد او طفل و معامله اجل با من نزدیکست

این بگفتند و از بس شفقت آب در چشم مبارک جمع شد بعد از انتقال حضرت
ایشان و پس از تمامی حفظ قرآن بهمین تربیت برادران بزرگوار تحصیل علوم
چه معقول و چه منقول باخر رسانیدند و باستحکام تمام و استحضار کامل بدرس کتب
متداوله و نشر علوم بر منصهٔ افاده و افاضه اقامت دارند و بر طریقهٔ انقطاع
و تبتل و آزادی و بی‌تعینی و ضبط اوقات و حفظ اوضاع و ملازمت سنت
سنیه و رعایت این طریقهٔ علیه بوجه اوفر مستقیم و مستدیم اند چنانکه آثار نجابت
و وراثت نسبت معنویه بر جبین مبین شان شاهد عدل است و حلیهٔ ایشان
از قامت و رفتار و چشم و ابرو بوالد بزرگوار خویش شباهت تمام دارد و از
دلائل قبول آن مخدوم زاده آنست که نبیرهٔ حضرت خواجه باقی بالله و دختر
خواجه کلان خواجه عبید الله سلمه الله و ابقاه در حبالهٔ نکاح آن گوهر صدف
ولایت منسلک گردیده است و با وجود نسبت معنوی به نسبت صوری نیز
شرف امتیاز یافته‌اند امروز که سال عمر آن برخوردار به پانزده رسیده مطول میخوانند
امید که در عالم ظاهر و احوال باطن چون برادران کامل گردد و حضرت ایشان را
سه صبیه بود یکی در حال حیات آنحضرت در ایام رضاع درگذشته دوم که
بسن پانزده رسیده بود نیز در زمان حیات آنحضرت رحلت نمود و صاحب
احوال و کشوف بود و حضرت ایشان را بوی علاقه تمام صبیه سوم در
حیات است و از صالحات والسلام والاکرام **فصل یازدهم** در بیان
احوال خلفای حضرت ایشان و دیگر یاران صاحبدل آن قدوهٔ صفاکیشان
میر محمد نعمان سلمه الله تعالی والد آنجناب خدمت سید شمس الدین یحیی
معروف بمیر بزرگ اند که در نسبت والا و فضل و تقوی و حضور و صفا از مشاهیر
بدخشان و ماوراء النهر بودند و در بعض علوم نادره چون جفر و تکسیر و امثالها [illegible]

ومولد و مسکن و مدفن ایشان بلده کشم ست از بلاد بدخشان و والد ماجد میر
بزرگ امیر جلال الدین و جد امجد ایشان سید حمید الدین نیز از علمای پرهیزگار
بوده اند و از مشاهیر آن روزگار و بسیاری از قدمای آبای ایشان عزیزها
هست که ایشان را میر بلبل میگفته اند از آنکه چون تلاوت قرآن مجید میکرده اند از
اثر حلاوت آن تلاوت عندلیبان پیرامون ایشان جمع میشده اند نسبت ارشاد
امیر بزرگ رحمه الله در طریقت بدرویش موزه دوز بوده که آنجناب در سلسله عشقیه صاحب
حالات و کرامات بلند بوده اند و از درویشان عشقی تردد با سمرقند جهت کفاف خود موزه
میدوخته اند و خود ببازار برده آنرا میفروخته اند خدمت میر از آن پیر روشن ضمیر کسب کمالات
میکرده اند که روزی در جامع سمرقند ایشان را وجدی رسید که دران وجد با وجود
کبر سن از زمین سوی منبر بدان سوی جستند و هیچ الم بجسم شریف آنجناب
نرسید و حال آنکه ارتفاع آن منبر بمقدار دو قامت آدمی بود و عرضش نصف
آن و نیز خدمت میر بزرگ صحبت تا بشیخ کرمینی قدس سره رسیده اند
و رساله بنام نامی آن عزیز تالیف نموده غالبا نام حضرت شیخ را دران رساله
به آب زر نوشته بوده اند چون شیخ آنرا دیده اند فرموده اند چنانکه شما نام
فقرا را عزیز و محترم داشته اید حق سبحانه و تعالی شما را معزز و معظم گرداند
خدمت میر بسبب عارضی از وطن خود بسمرقند رفته بودند بعد از رفع آن عارض
بوطن باز رجعت نمودند بعد از رجعت بوطن شاهزاده مشفق العلما والفقرا
محمد حکیم میرزا کتابتی در غایت نیاز مندی بمیر نوشته آنجناب را بکابل طلب
فرموده و بعد از رسیدن باحترام تمام تلقی نمود و بعد از انتقال سلطان
مذکور چون حاکم آن دیار یکی از هنود مقرر شد خدمت میر بدعا انتقال خود
ازین دار ملال طلبیده و باجابت رسید فی سنه اربع و تسعین و تسع مائة خدمت

مرشدی میفرمودند که مرا بوالد خود همین اعتقاد علم و عمل بود و ایشان را از
عرفا و اولیا نمیدانستم روزی یکی از درویشان صاحب دل بمن گفت والد
شما را در واقعه دیدم فرمودند که بمحمد نعمان گو که چرا با این همه شکست اعتقادی
ولادت مرشدی میر محمد نعمان سلمه المنان در سمرقند بوده در حدود سنه سبع و
سبعین و تسعمائه پیش از ولادت ایشان والد ایشان حضرت امام اعظم ابو حنیفه
نعمان بن ثابت رضی الله عنه بخواب دیده اند که فرموده اند که از تو فرزندی
سعادتمندی متولد میگردد او را بسمی باسم ما گردان مرشدی میفرمودند
هم در ایام صبی بعضی فکرها و حیرتها مرا فرو میگرفت بعد از آنکه در خدمت فقرا
در آمدم و از مراقبات ایشان اطلاعی شد معلوم گشت که فکرها و حیرتها
نیز شغلها بوده اند ازین راه در بدایت ایام شباب در بلخ بخدمت عارف آگاه
امیر عبید الله بلخی عشقی رحمه الله رسیده باشاره آن بزرگ از بابت نموده اند
چون بسمرقند و هندوستان آمده اند نیز از وفور شوقی که باین معنی داشته اند از بعضی
درویشان تعلیم اذکار گرفته بوده اند تا آنکه قائد توفیق زمام طالع ایشان را
بآستان حضرت خواجه فانی ز خود باقی بحق قدس الله تعالی سره
رسانید از ایشان ارادت بسیار دیده بذکر و مراقبه طریقه شریفه نقشبندیه
مشغول گردیدند در خدمت ایشان با جمع کثیر از فرزندان و خویشان بفقر
و فاقه تمام بسر می بردند و از آن خوش دل و مسرور خاطر می بودند یکی از امرای
مخلص حضرت خواجه از ایشان التماس نموده که چون می شنوم که بعضی فقرای
خانقاه شما تنها فقر میگذرانند اگر امر شود بسعادت خدمت کفاف هر روزه بهر
مستسعد گردم حضرت خواجه چند تن از فقرا اصحاب خود را تجویز نموده اند در ین اثنا
یکی معروض داشته که میر محمد نعمان نیز در غایت فقر و کثرت عیال است حضرت

رضا نداده اند وفرموده اند اینها جزو بدن ما اند یعنی ما جزو بدن خود را باین
امور قسرین نگردانیم مرشد بسے فرمودند که یاد بود که دران ایام چه نوع فاقها
بر ما میگذشت از استماع این عنایت بر قتها رفتیم وامیدها بستیم در زیر مسجد فیروز
خانها بوده که در قرنها آدمی آنجا سکونت نموده بوده اند واز سرافین ابابیل
وغیره تنگی نفس لازم آن بوده بامر حضرت خواجه قدس سره سیدی با متعلقان
آنجا می بوده اند واز اثر سکونت آنجا همشیره ایشان که از صالحات خدا وند
حالات وجذبات بوده رنجور شده والده ماجده حضرت خواجه بعیادت او آمده اند
از راحیه کریه آن خانه ساعتی نشستن نتوانسته اند حقیقت آنرا بحضرت خواجه
وا نموده گفته اند ای خواجه من ونور دیده من این جا که مرید شده اند کشتنی
شده اند آنحضرت فرموده اند ای والده اینها بدعوی نیامده اند که ازین امور
گران خاطر وملول دل گردند وهم سیدی فرمودند که روزے چند بعضے احوالات
سکریه که نه برون شرع اند بر من مستولی شد چندانکه کوشش نمودم هر نوع
نگذشت ناچار قصد آن کردم که بحضرت خواجه خود قدس سره معروض دارم چون
بمسجد رسیدم نماز جماعت برپا شده بود من این کرانه صف بودم وآنحضرت
آن کرانه صف خواستم نظرے به آن قبله حقیقی کرده احرام بندم بمجرد دیدن که
نظر من بر ایشان افتاد نظر ایشان نیز بمن افتاد وازمیمنت این نظر آن حال
که رفع آن میخواستم از من مسلوب شد وهم سیدی فرمودند که در مرض ارتحال
خواجه بزرگوار خدمتگارے وبیدارے یکشب بمن رسید آن شب نظرها
بر من انداختند که از اثر آن نظر مرا فرو گرفت که هر کاری که از من وقوع می یافت
درین اندیشه میرفتم که آیا رضای او تعالی دران باشد. بانه چنان که اگر قدمی بجائی
می نهادم می گفتم آیا مرضی بود یا غیر مرضی چون بازمی گشتم سر درین اندیشه گم شده م

معلوم شد که آن وقت وقت تسلیم و رضای ایشان بوده و رشحه از آن دریای
بیکران به این تشنه جان رسیده. از زبان سید شنیدیم که حضرت خواجه قدس سره
در حال حیات چون حضرت ایشان را رخصت ارشاد فرمودند جمهور اصحاب را
با ایشان سپردند و هر کدام جدا جدا طلب داشته وداع فرموده بخدمت ایشان
فرستادند و ایشان را متکفل تربیت آنها ساختند چنانچه پیوسته اصحاب خود را
سفارش می فرمودند که در خدمت ایشان تعظیم با کمال بکنید بلکه توجه خود را بجانب ما نمائید
دران اثنا باین فقیر محمد نعمان نیز فرمودند که خدمت ایشان را سعادت خود دانسته
ملازم آن باش. بمقتضای هم پیری در نفوس چون رعونتها متمکن بود معروض داشتم
که قبله توجه من درگاه شماست هر چند ایشان بزرگ باشند. حضرت خواجه
از روی غضب فرمودند که میان شیخ احمد آفتابی اند که مثل ما هزاران ستارگان
در ضمن ایشان گم است و از کمل اولیاء متقدمین خیال خالی مثل ایشان گذشته باشند
بعده باعتقاد درست و نیاز تمام بخدمت ایشان رسیدم و اظهار عجز و نیاز و انکسار
نموده دریوزه عنایت کردم فرمودند که تو آخر از ان مائی الحال چندگاه در خدمت
حضرت قبله گاه باش. بعد از انتقال حضرت خواجه چون حضرت ایشان ما قدس سره
بدهلی آمدند خدمت سید عریضه مشتمل بر شکسته دلیها و غریبیها و بی نصیبیها و
بی استعدادیهای خود بحضرت ایشان نوشته اند و معروض داشته که مرا وسیله
بمرحمت ایشان جز آن نسبت که نسبتی باولاد سید المرسلین صلی الله علیه وسلم دارم
بصدقه آنحضرت برمن ترحم نمایند. حضرت ایشان را از مطالعه این عریضه رقت
روی داده فرموده اند میر سید تسلی بکنید که حضرت خواجه ما رضی الله عنه حاضر اند ان شاء الله
خوش خواهند شد و نیز فرموده اند در میان اصحاب حضرت خواجه ما قدس سره میر را با ما
مناسبت دیگر است. الحاصل سید را در سلک اهل ارادت داخل ساخته در کنف تربیت گرفته

بسر برده اند و مرشدی سالها در آستان آن قدوهٔ حق پرستان گذرانده
دیده اند آنچه دیده اند تا آنکه وقتی حضرت ایشان را قدس الله تعالی سره ضعفی روی داده
بتصور آنکه آن مرض مرض اخیر باشد و از غلبات ضعف شاید فرصت سپردن امانت
خواجگان رضی الله عنهم باهل آن میسر نشود بران آمده اند که به بعضی خلص
اصحاب این نسبت شریفه را القا فرمایند شایان تحمل آن بار جز مخدوم زاده بزرگ
خود شیخ محمد صادق علیه الرحمه و مرشدی میر محمد نعمان را سلمه الله ندیده اند و بعضی
احوالات که مناسب استعداد این دو عزیز بوده بر هر یک افاضه فرموده اند بعد از ان
حضرت ایشان را صحت کامل روی داده فرموده اند سر آنکه این نسبتها درین ضعف به ایشان
بالغ گشت آن بوده که بعضی احوالات عظیمه دیگر بما مودع بوده که ورود آن موقوف بالقای
ایشان می بوده بعد از چندگاه مرشدی را بهدایت طلبه برهانپور رخصت گردانیده اند و این
اجازت نامه رقم زده بسم الله لا اله الا هو نحمده و نصلی علی نبیه و نسلم علیه و علی آله الکرام و
بعد فان الاخ الصالح السالک طریقة اهل الله العارف بالله السید الکامل محمد النعمان وفقه
الله سبحانه و ایانا بمرضاته لما دخل متوسطة الطریق فی سلسلة السادة المشایخ النقشبندیة و سلک
طریقتهم العالیة قدس الله تعالی اسرارهم و ظهر منه الاستعداد لارشاد الطالبین اجزته بتعلیم طریقتهم
العلیاء الاکابر للطالبین بشرط الاجازة الاستقامة علی الشریعة والثبات علی الطریقة
والحقیقة والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات
والتسلیمات دو بار سیدی مرشدی تا آن بلدهٔ معظمه رفته اند چون دران شهر مذکور مشایخ
معظم از طرق دیگر صاحب علوم قال و حال و نفاذ و تمکن از کمال بودند چنانچه شیخ محمد فضل الله
و شیخ عیسی روح الله روحهما این طریقه از مرشدی ترویجی نیافت بخدمت حضرت ایشان
مراجعت نموده حقیقت را معروض داشتند حضرت ایشان مرتبه ثالثه بمشیخت آن شهر امر
فرمودند این مرتبه بر مرتبه های سابق نماند انشاء الله تعالی سبحانه چون رسیده درین مرتبه

بشهر برهان پور وقانا الله و جمیع المسلمین عن البلیات والشرور در آمدند بحسب اشارات
و عنایات بنوعی مجلس ایشان آنجا در گرفت که بتحریر نگنجد دیده میشد که جماعه که از دور در
نظاره آن مجالس میکردند ناگاه جذب و حالتی ایشان را روی میداد که از غایت
شکر و بی آرامی جامها پاره میکردند و چون مرغ بسمل برخاک می طپیدند گاه مشاهده شد
که سی چهل تن برهم افتاده بودند و مصداق این مصرع سید قاسم تبریزی رحمه الله
مصرع: در میان شهر در هر گوشه غوغای اوست ؛ بظهور پیوسته بود تا بجائی که
بعضی مردان مشائخ عظام آن شهر نیز باجار آمده داخل مستفیضان شدند و با
مفسدان اصلاح رسیدند و بسیاری هشیاران باده بیخودی و جذبه چشیدند و درین اثنا
عنایت نامه از حضرت ایشان قدس سره بجیبه رسید اینکه فقره از انست روزی بعد از
نماز بامداد در حلقه یاران نشسته بود بخواست یا بی خواست توجهی بجانب شما پیدا شد
و در رفع بقایای آثار که بنظر می آمد گذشت و اهتمام در رفع ظلمات و کدورات که محسوس
میگشت نمود تا آنکه هلال کمال شما بدر کامل گشت و آنچه در آفتاب هدایت ودیعت
نهاده بودند همه دران بدر منعکس شد حتی که در جانب کمال هیچ متوقعی و منتظری نماند الا
ان یتبع الظرف بعد ذلک و یاخذ بقدر وسعته شیئا فشیئا و تا زمان طویل مدتست شما
این معنی را در نظر داشته تا الیقین که مصداق ست حاصل آمد الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک
حصول این دولت تاویل آن واقعه است که شما دیده بودید و حصول آنرا بمبالغه و تاکید
مسألت مینمودید بعد سبحانه الحمد والمنة وام شما تمام ادا یافت و موعود منجز شد و معهود
موفی گشت امیدوار است که تکمیل باندازه این کمال حاصل آید و دشت و صحراسی
آن حدود و بوجود شریف شما سبز گردد زهی از سرایت حضور صحبت شریف ایشان هر قوی و
ضعیف چه گوید و از سرایت ها ولی تکلیفهای آن عنصر لطیف چه در بیان آرد و از الطاف
و اعطاف ایشان که شامل این بیچاره دل آواره گشته چه نگارد و این ذره ناچیز

تجدید توبه و انابت بخدمت این عزیز نموده و در بدایت تعلیم ذکر این طریقهٔ
علیه از ایشان اخذ کرده بمین صحبت ایشان از وضع سپاه بشیوهٔ اهل خانقاه
درآمده و بدلالت و سفارت ایشان بآستان بوسی حضرت ایشان قدس الله
سره الاقدس مشرف گردیده و بنظرات و عنایات آنحضرت بقدر قابلیت
خویش رسیده جزاه الله عنا خیر الجزا و سلمه الله علی رؤس الاحبار دیده ورا
که بحکم واقعهٔ صادقه که بهم ایشان دیده اند قبول این بزرگان موجب قبول
او سبحانه و تعالی و حبیبه صلی الله علیه وسلم گردد و آن واقعه انیست که سید
فرمودند آنسرور را علیه الصلوٰة والسلام در مسجد جامع برهانپور با خلفای
کبار رضی الله تعالی عنهم دیدم چون نظر مبارک ایشان برمن افتاد
بحضرت صدیق اکبر خطاب نموده فرمودند هر که مقبول شیخ احمد است
مقبول ماست و مقبول او تعالی و آنکه مردود شیخ احمد است نیز مردود ما
و مردود حق جل و علا مرشد سے گفتند چون این کلام ازان حضرت
شنودم شکرها در دلم آمد که از مقبولان حضرت ایشانم پس مقبول حضرت
حق سبحانه و حبیبه المطلق باشم آن حضرت علیه الصلوٰة والتحیة بجانب من [illegible]
من مشرف شده فرمودند ردّ و قبول تو نیز اینچنین است روزی باین حقیر
بتقریبے آنکه آزار و آلام سالکان را موجب کشایش کار است فرمودند
شبی از صفهٔ مسجد جامع برهانپور که بمقدار قامت آدمی ارتفاع داشت
افتادم چنانکه یکدست من خسته و شکسته شد اما افتادن همان بود و ظهور
معامله و مقامے که آرزو میکردم همان و چنان ازان افتادن مسرور شدم
که شکرانه آنرا حلوا پختم و اعتقادم چنان بود که هر که ازان حلوا تناول نماید
به بهشت رود و نیز روزے باین حقیر بتقریبے بزرگیهای حضرت ایشان

قدس الله سره فرمودند دران ایام که درخدمت ایشان بودم روزے
در حلقهٔ مراقبه دیدم که همه کائنات گویا خیمه ایست افراشته وهمه خلائق
زیر آن بارگاه ومتصدیان مهمات کارخانهٔ ظهور همه درتحت آن ودر مرکز آن
بارگاه روزنی ست وآنحضرت ازراه آن نگاهی دارند وهرکه در زیر آن خیمه است
توجه ونظر بران روزن دارد ایشان باین خلائق اشاره میفرمایند وبآن
یک اشاره هرکه متصدی کاریست معامله خودرا ازان یک اشاره فهم
میکند وبدان عمل مینماید وهمچنین هرکه در زیر آن بارگاه است بهمان یک
اشاره معاملات مختلفه وکارهای متنوعه ادراک نموده سرانجام میدهد
حضرت ایشان نشسته اند وبجزئیات وکلیات کار ومعامله که درین جهانست
بدین تقریب حضرت سیدی افاده نمودند که چندین را فقیر دیده اند که از
برکت صحبت حضرت ایشان بقطبیت رسیده اند راقم این حروف گوید شبی
با جمعی از مخلصان سیدی درخدمت آن مرشدی بمنزل یکی از مریدان ایشان
مهمان شدیم جناب سیدی میزبان را تاکید فرمودند که در طعام کمال احتیاط
حلت بجا آورے چنان کرد بعد ازساعتی شور برخاست که بزی را درین بیابان
بجردی که ذبح کردند کرم بسیار در روے افتادند بنوعی که درساعتی آن گوشت
به استخوان رسیده وعجب تر آنکه هیچ کرمے بگوشتهاے دیگر ذبائح با آنکه
نزدیک بود رغبت نمود سیدی فرمودند که این ذبیحه از وجه حلال نبوده
تحقیق نمایند چون تفتیش نمودند معلوم شد که یکی از آشنایان آن بلاد که
از عاملان قریه بوده آن حیوان را از رعایا گرفته بود بخانه این یار خود
فرستاده ووی ازضرورت کثرت مهمانان ویرا ذبح نموده اگرچه تحصیل علوم ظاهر
سیدی را اکثر ست اما آنجناب را ادراک حقائق این طائفه خصوصا علوم

حضرت ایشان قدس سره مدت بصحبت و حضرت ایشان نیز مکرر مسیدی را
بمدت بصر ستوده اند و در مکتوبات کثیر البرکات مکاتیب کثیره در جواب اسوله
ایشان یا بغیر آن ما فرد از جناب فرموده اند کما لا یخفی از ان مکاتیب بعض
مراتب ضروریه راه را در ضمن دوازده سبق که نقل منها به خوانندگان را
مفید آید سبق ۱ از تکثر طلاب و ترقیات آنها نوشته بودند و تکثر اخوان
بموجب اکثروا اخوانکم فی الدین امیدوار نیاست و کریمه سنشد عضدک
باخیک نیز موید این معنی ست لیکن باید که منظور نظر احوال و اعمال خود
باشند و ملحوظ سکون و حرکت خود بود مبادا که ترقیات مریدان باعث توقفات
یعنی پیران گردد و حرارت مسترشدان در کارخانه مرشدان برودت انداز و از
ترسان و لرزان باید بود احوال و مقامات مریدان را در رنگ شبه و سحر
باید دانست چه جای آنکه بآنها مفاخرت و مباهات باید کرد که مبادا از دین
راه در دروازه عجب مجوبت وه گردد بلکه بازکه بحکم الحیا شعبة من الایمان ترقیات
مریدان باعث شرمندگی و خجالت باشد و حرارت طلب طالبان موجب
غیرت و غیرت بود باید که قصور اعمال و متهم داشتن نیات ملازم وقت بود
لسان حال و قال بکلمه هل من مزید مرطوب باشد سبق ۲ ای برادر مکرر
بشما گفته که مدار این طریق بر دو اصل ست استقامت بر شریعت محمدی که
بر ترک ادنی اولی از ادب راضی نباید شد و رسوخ و ثبات ست بر محبت و
اخلاص شیخ طریقت بر نهجی که بر وی مجال اعتراض نماند بلکه جمیع حرکات و
سکنات او زیبا و محبوب در نظر مرید در آید اگر بعنایت الله سبحانه
این دو اصل مستقیم ست سعادت دنیا و آخرت نقد وقت ست سبق ۳ پرسیده بودند
کر رسائی که مبادی تعینات انبیا علیهم الصلوة و التسلیمات اند چه ان اسمائی

مبادی تعینات اولیاست یا نه واگر هست فرق چیست العزیز مبادی تعینات
انبیا علیهم الصلوة کلیات اسماست ومبادی تعینات اولیا جزئیات آن اسماست
که در تحت آن کلیات مندرج است ومراد از جزئیات آن اسما همان اسماست که بقید
از قیود مأخوذ گشته است کالارادة المطلقة والارادة المقیدة بشیء وچون اولیا را
بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوة والتسلیمات ترقی واقع میشود ودر رفع آن قید
نموده ملحق خواهد بود این فرق را در بعضے مکاتیب بتفصیل مذکور ساخته است
لا اخذ خواهند نمود س۴ عمل آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام بر دو نوع است
بر سبیل عبادتست یا بر طریق عرف وعادت عملی که بر سبیل عبادت بود خلاف
آنرا از بدعتها منکر میدانیم ودر منع آن مبالغه مینمائیم که احداث در دین است وآن
مردود است وعملی که بنا بر عرف وعادتست خلاف آنرا بدعت منکر نمیدانیم ودر
منع آن مبالغه نمی نمائیم که در دین تعلق ندارد وجود وعدم آن مبنی بر عرف وعادتست
نه بر دین وملت چه عرف بعضے بلاد خلاف عرف بعضے از بلاد دیگر است وهمچنین
در یک بلده باعتبار تفاوت ازمنه تفاوت عرف واقع است مع ذلک رعایت
سنت نبوی نیز منتج نتائج است ومنتج سعادات س۵ از فرق میان حصول و
وصول سوال کرده بودند ای برادر حصول با وجود بعد متصور است ووصول متعذر
عنقا را که بصورت مخصوصه تصور میکنیم میتوان گفت که عنقا در مدرکه ما حاصل است اما
وصول بعنقا متحقق نیست زیرا که ظلیت که عبارت از ظهور شی است در مرتبه ثانیه
منافی حصول آن شی نیست اما وصول شی ظلیت را بر نباید فافهم س۶ شکر
این نعمت عظمی بکدام زبان بجا آورد که حضرت حق سبحانه وتعالی ما فقرا را بعد از
تصحیح عقائد موجب آرای اهل سنت وجماعت شکر الله تعالی سعیهم بسلوک طریقه علیه
نقشبندیه مشرف ساخت واز مریدان ومنتسبان این خاندان بزرگ گردانید

نزد فقیر یک گام در طریق زدن بهتر از هفت گام طرق دیگر است راهی که کمالات
نبوة بطریق تبعیت و وراثت کشاده میشود مخصوص باین طریق عالیشان منتهیان
این طریقه ازین کمالات بطریق تبعیت نصیب کامل می یابند مبتدیان و متوسطان
که ملتزم این طریق اند و محبت کامل بمنتهیان این طریق دارند نیز امیدوار اند
المرء مع من احب بشارتیست دور افتادگان را خائب و خاسر درین طریق
کسی ست که داخل این طریق شود و مراعات این طریق نکند و امور محدثه درین طریق
اختراع نماید و به اعتماد منامات و وقائع خود با مخالفت این طریق اقدام کند درین
صورت گناه طریق چیست ۷ پرسیده بودند که ذکر نفی و اثبات بهتر است
بلا تلاوة یا نماز بطول قنوت بدانند که ذکر نفی و اثبات در رنگ وضوست که شرط
نماز است تا طهارت درست نشود شروع در نماز ممنوع است همچنین تا معامله
نفی بانجام نرسد غیر از فرائض و واجبات و سنن هرچه کند از عبادات نافله داخل
و بایست اول ازاله مرض خود باید کرد که مربوط بذکر نفی و اثبات است بعد ازان بعبادات
و حسنات دیگر که در رنگ غذای صالح اند مریدان را باید پرداخت پیش از زوال مرض
هر غذا که تناول نمایند فاسد و مفسد است ع هرچه گیرد علتی علت شود ۸ ب
حقائق ممکنات بعلم این فقیر عبارت از عدمات است که منشا هر شر و نقص است
با عکوس صور علمیه اسما و صفات الهی جل شانه که دران عدمات ظهور یافته اند غایة
ما فی الباب آن عدمات در رنگ هیولی اند و آن عکوس در رنگ صورت که در هیولی
حال گشته است تشخیص و تمیز عدمات بآن عکوس ظاهر است و قیام آن عکوس بآن
عدمات متمیزه و این چون قیام عرض بجوهر نیست بلکه در رنگ قیام صورت است
که بهیولی گفته اند از دو تشخیص هیولی را بصورت داشته اند و چون بتوفیق الله سبحانه
سالک متوجه جناب قدس خداوندی جل شانه بذکر و مراقبه میگردد و ساعةً فساعةً از ما سوا

اعراض مینماید آن عکوس صور علمیه اسما و صفات واجبی جل سلطانه در نهران قوت علمیه
پیدا میکند و برقرین خود که عدمات ست استیلا و تسلط می یابد الا ان حزب الله هم
الغالبون معامله بانجا می میرسد که عدمات که همچون اصل هیولی بوده است عکوس را
روپاست تار می آرند بلکه تمام از نظر سالک مختفی گردند و غیر از عکوس اصول و اصول
اصول خود در راه او نمی ماند بلکه عکوس که مرایای اصول خود اند نیز از نظر مختفی میگردد
چه مرایا را از اختفا چاره نبود درین مقام مقام فنای بلند ست ف چون سالک
کامل بعد از تمامی سیر را نیز تمام کند و دائره ظهور عکوس اسما و صفات را که مربوط بسیر
فی الله بوده بانجام رساند شایان آن میگردد که معشوق باصالة بی شائبه ظلیت و
بی توهم حالیه و محلیت در روی ظهور فرماید و چون صفات ذاتیه معشوق را از ذات
او تعالی انفکاک نیست ناچار ظهور ذات مع الصفات در عین عاشق خواهد بود و
قوسین بحصول خواهد پیوسته که قوس صفات و قوس ذات بود این مقام اعلای
مقامات قاب قوسین ست که متعلق بظهور اصلی ست بی شائبه ظلی و اگر لطف
الله سبحانه عاشق صادق را کمال گرفتاری بذات معشوق پیدا شود بحدی که از
اسم و صفت هیچ نخواهد درین وقت بفضل خداوندی جل سلطانه از اسم و صفت تمام
نظر او بخیزد و بجز ذات هیچ چیز ملحوظ و مشهود او نمی ماند هرچند صفات موجود باشند
اما مشهود او نمی مانند هرچند صفات نبوند درین حال سر او ادنی بظهور می آید و از
قوسین اثر نمی ماند ف بدانند که هر شئ با ماهیت خود آن شئ ست و از برای
ثبوت ماهیت هر آن شئ را هیچ جعل جاعل درکار نیست که ثبوت شئ مر نفس خود را
ضروریست از انجا گفته اند که جعل در نفس ماهیات ثابت نیست و ماهیات مجعول
نیستند جعل جاعل از برای اتصاف ماهیات بوجود درکار ست مثل صباغ در اتصاف
ثوب ست ملون نه آنکه ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند که آن محال ست

که تحصیل حاصل ست پس جعل در نفس شئی نشد بلکه در اتصاف شئی بوجود شد
پس ثابت شد که شئی با ماهیت خود شئی ست و همچنین در نظر کشفی در ظل شئی و عکس
شئی مفقود ست که عکس و ظل شئی با ماهیت ظلی و عکسی خود ظل و عکس نیست بلکه بماهیت
اصل خود ظل و عکس گشته است چه ظل ماهیت ندارد و همان ماهیت اصل است که ظل
خود را ظهور نموده است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفس خود چه ظل با اصل
ظل ست نه بنفس خود و چون عالم ظلال و عکوس افعال واجبی جل سلطانه است
ناچار افعال که اصول اویند از عالم بعالم اقرب باشند و همچنین چون افعال
ظلال صفات واجبی اند جل شانه ناچار صفات بعالم از عالم و از اصول عالم که
افعال اند نیز اقرب باشند که اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلال حضرت ذات
تعالی و حضرت ذات جل شانه اصل جمیع اصول ست لاجرم حضرت ذات تعالی
بعالم از عالم و از افعال و صفات واجبی اقرب باشد اینست بیان اقربیت
او تعالی که در حیز تحریر و بیان آمد سالک پرسیده بودند که چون اشیا و ظلی بماهیت
خود اشیا نباشند بلکه ماهیت اصل خود برپا بوند باید که مشار الیه اشیا بلفظ
هو وانت و انا همان اصل باشد این زمان حمل بعض صفات که بآن اصل نالایق اند
بر ضمایر چون صادق آید در رنگ انا اکل و انا نائم بدانند که ظل فی الحقیقة هرچند
باصل خود برپاست اما ثبوت ظلیت خود اگرچه در مرتبه حس و خیال بود ثابتیه
برجاست و احکام ظلیت او را دوام و بقاست و خالقهم للابد آنرا گواست و
حمل آن صفات بران ضمایر بلاحظه اعتبار ظلیت رواست و هر مرتبه از
وجود را حکم جدا است و هرچه در خدا کم ست نه خدا ست جل و علا سالک بدانند
که در مراتب عروج تا زمانی که از یکدیگر متمیز اند و از اصلی باصلی دیگر رفته میشود
آن کمالات داخل دائره ولایات ست و چون این تمیز برطرف شود و اینها

تفصیل کم گردد و معامله به اجمال و بساطت صرف افتد شروع در کمالات مرتبه
نبوت بود دران مرتبه نیز هر چند وسعت است ان الله واسع علیم اما آن وسعت و
وسعت دیگرست و اگر تمیزست هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و که دریابد
ربنا آتنا من لدنک رحمة وهیئ لنا من امرنا رشدا **شیخ طاهر لاهوری**
سلمه الله تعالی از کبار اصحاب حضرت ایشان اند صاحب ریاضات
شاقه و مجاهدات شدیده و خداوند کرامات ظاهره و خوارق باهره و احوال عالیه
و مناقب فاخره و حاوی علوم و حافظ قرآن بعد از تحصیل انواع فنون از
معقول و منقول و فروع و اصول چون شوق سلوک این راه گریبان همت
آنجناب بگرفت خود را باستان حضرت ایشان رسانید زیرا که وی از غایة
تشریع جویای مرشدی می بود که در علم و عمل و کمال متابعت آن سرور صلی الله
علیه وسلم یگانه زمانه خود باشد و بر همه هویدا بود بل اشهر من البیضا که درین امور
سرآمد اولیای وقت خود حضرت ایشان بودند قدس الله سره الاقدس
پس خدمت شیخ سالها بانکسار و ذلت و افتقار تمام در عتبه علیه گذرانید چنانکه
دران خانقاه از سالکان این راه در ظاهر بخاکساری و بمقداری شیخ طاهر
دیگری نمی نمود و بسیار بودی که از درویشان التماس آن می نمودی که کناس را
منع کنند و تطهیر خلاها را با و واگذارند و ایضا خدمتش در تعلیم و تفهیم صاحبزادهای
کبار سلمهم الله سبحانه جهد بلیغ و سعی تمام مبذول داشت چنانکه از زبان مبارک
مخدوم زادها مکرر شنودم که فرمودند حقوق حضرت شیخ طاهر بر ما بیان نه آنقدر است
که از عهده شکر آن توانیم بیرون آمد جزاه الله عنا خیر الجزاء و فرمودی حضرت ایشان
قدس سره نیز فرمودند که محمد شفیع را هم میخواهم بشیخ طاهر بسپاریم که چون برادران
از سنیت الفاس شیخ عالم عامل شود اما الحال شیخ طاهر را آن دماغ کم مانده

با این مولویت رعایت آداب حضرت ایشان وهیبت آنحضرت آنقدر بر شیخ مستولی بود که به تحریر نگنجد چنانکه روزی حضرت ایشان آنجناب را امر بامامت کردند رنگش بگشت ولرزه بر اعضای او افتاد واز غایت خشیت با وجود حفظ قرآن وعلم فراوان زمان قراءة در گلویش گره می‌شد لاجرم از برکت این دولت انکسار وادب وخدمت بل بهمین نظر اکثر خاصیت آنحضرت قدس سره رسید بجائی که رسید اما در اثنای راه سلوک وگرمی کار بتقاضای حکمت ملک الجبار ابتلای عظمی روی داده بود مجمل آن قضیه آنکه روزی حضرت ایشان قدس سره از حلقهٔ ذکر برخاستند وفرمودند که درین حلقه دیدم که بر جبین یکی ازین یاران لفظ شقی مرقوم است ازین سخن بر همه یاران هیبت عظیم مستولی شد واز خوف وخشیت هر کدام بر خود لرزیدند وآن شخص شیخ طاهر بود ومقارن آن مکشوف لغزشهای عجیب از شیخ بظهور آمد پس حضرت ایشان که گنجور گنجینه رحمت رحمن بودند دعا وتوجه عالیه بر رفع آن بلیه گماشتند تا آنکه حضرت حق سبحانه بمحض کرم خود مسألت ایشان را باجابت رسانید گویا حضرت ایشان خود نیز در نامه اجازهٔ او باین قضیه ایماء نموده اند والیکم در مکتوبی بتقریب بیان قضای معلق ومبرم اشعار باین امر فرموده بنگاشته اند

که چون متوجه رفع این بلیه شدم در لوح محفوظ دفع آنرا معلق بامری ندیدم مبرم دانستم حیرت روی داد چه با ثار واخبار واجماع است معلوم داشتم که بر قضای مبرم تغیر روا نبود درین اثنا آن کلام بلند غوث الانام سید عبد القادر جیلانی قدس الله سره العالی بیاد هم آمد که فرموده هیچکس را در قضای مبرم تصرف نیست مگر مرا گفتم الهی چون یکی از اولیای ترا این دولت بخشیده من نیز امیدوارم والحاح نمودم باجابت رسید وفرشته

این سر نیز عطا فرموده دانانید که قضاے معلق دو قسم ست معلقے ست
که تعلیقش در لوح محفوظ مسطور ست و معلقی ست که تعلیقش در علم ماست این
قضیه و آنکه شیخ عبد القادر را دران تصرف عطا کرده ایم داخل قسم ثانی ست
لیکن چون بصورت مبرم نماست او مبرم انتهی ما حصل من کلامه الشریف
و نیز روزے شیخ طاهر را در ایام گرمی کار او از غلبه حال بر زبان رفت که
اگر حضرت ایشان خواهند سلب احوال من نمایند میسر نشود که من فانی شده ام
و اتفاق این طائفه است که الفانی لا یرد این شطح او را یکی بسمع حضرت ایشان
قدس سره رسانید در حالیت رفته سلب احوال او نمودند شیخ بیچاره بعد از اضطرار
چون ماهی بی آب بر خود می جنبید و جمعے از بزرگان را وسیله شفاعت ساخت
تا حضرت ایشان رقم عفو بر جریمه او کشیدند و باز به نسبتش رسانیدند بالجمله
بعد التنبادّ التی شیخ مشار الیه را حضرت ایشان قدس الله سره با حوالات علیه
نواخته بخلافت تعلیم طریقت در سلسله شریفه نقشبندیه سرافراز ساخته بار شاد
طالبه بلده لاهور رخصت فرمودند آنگاه از طریقه قادریه نیز مجازش گردانیدند
شیخ به بلده مذکور رفته بارشاد و تربیت طالبان پرداخت و جمعی را از برکات
و افاضات خود بهره ور ساخت این فقرات که از بحر الکفی او منقول سیگردد بین
علو حالات و فور برکات اوست **منها** بعرض اقدس میرساند چون از ان
آستانه علیا متوجه اینجانب شدم در هر قدمے با خود میگفتم ای نادان بمقصد
خود رسیدی گذاشته کجا میروے اما از غیب کسے میگفت راهی شو بالجمله
کشان کشان باین شهر آوردند در گوشه مسجدے حیران نشستم ناگاه روحانیت
حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه ظاهر شد باعث گشت که در پی کارے که
فرموده اند باید شد امتثالا للامره و اصرکم جنید سے را مشغول ساختم

درین میان جوانے بلند استعدادی رسیده بمجرد شغل دادن در تمام بدنش دفعةً نسبت سرایت کرد و سرتاقدم آگاه شد دیگر طالبان نیز جمعیت و حضورها بدست آوردند بعضے حاسدان سخنے را که پیر دستگیر در بیان مقامات خصوصاً مقام حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه رقم نموده اند در میان آورده بعضے چیزهاے دیگر بآن از خود الحاق کرده راه طعن کشودند مولانا حامد آن مکتوب را پیش علامة الانام مولانا عبدالسلام بردند مولانا بعد از مطالعه گفتند هیچ شبه وارد نمیشود و خیلے حسن ظن پیدا کردند زبان طاعنان بسته شد سبحان الله **منها** حضرت سلامت سگان آن درگاه را از نسبت مریدی ما ناقابلان هزار عار ست فکیف که خود را در زمرهٔ بندگان آن آستان شماریم که هر چه از انجاست همه خیر محض ست و هر چه از ینجاست شر محض لیس ما یا نرا بآن عالیجناب نسبت لیکن چون از خاک مذلت بر داشته اند و بعرض حال امر فرموده گستاخی میرود قبله گاها نسبتهای طرق ثلثه جلوه گرند و مشائخ آن فوج فوج تشریف مے آرند و الطاف کثیره می نمایند خصوصاً حضرت خواجه بزرگ و حضرت غوث الثقلین و حضرت شیخ فرید شکر گنج قدس الله تعالی اسرارهم و نیز در حلقهٔ ذکر و نماز تراویح حضرت رسالت بچندین هزار صحابه و مشائخ علیه و علیهم السلام والتحیة آمده مدتی مے نشستند و نوازشها می نمودند و در عشرهٔ اعتکاف خلعت خاص عنایت فرمودند و حضرت فاطمه زهرا علی ابیها و علیها الصلوٰة والسلام نیز الطاف بسیار نمودند و به تشریفات نواختند و در ضمن این وقائع عروج و نزول بار بار واقع شد بعد از طے مقامات کثیره خود را در خدمت روضهٔ منوره حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم یافتم بعد از ان روضهٔ مبارک را در منزل خود دیدم بعد از ان بنوری که

ازان روضه مقدسه ساطع شد متحقق گشت وبحقیقة آن نیز مشرف ساختند
وتنکرار انجا رسید بعد ازان ظاهر شد که محبت تمامه از روی کار زائل شد و
حقیقت وصل عریانی آشکارا گشت مکالمه ومحادثه نیز وقوع یافت
بعد ازان جهل ونکرت صرف روی نمود وحالا نه وصل ست ونه فقد ونه طلب
ونه غیر طلب هیچ حکم محکوم علیه نیست نه اثباتًا ونه نفیًا ب منهما
از کثرت تقصیرات خود چه عرض نماید که پایان ندارد با این همه از اثر
عنایات حضرت ایشان احوال متزاید ومتصاعد ست قبل ازین هر یک
از نسبت ثلثه یعنی نقشبندیه وقادریه وچشتیه نوبت بنوبت روی مینمودند
احیانًا باهم خلط می شدند گاه غالب ومغلوب نیز می بودند الحال هر سه نسبت
یکی شده اند مگر گاهی که یکی بر دیگری غالب میکنند ونیز در نسبت مشائخ کم
شده است مگر احیانًا چون تربیت حضرت پیر دستگیر بطریق عنف
ولطف بوده آثار نیز همچنین مترتب میشود انتهی در اثنای این گرمی
ارشاد وهدایت خدمت شیخ از وفور لی تعینی وتفرید دل شیوه پیش گرفت
که آینده گان کمتر نتیجه فیض بار یابند بعد از استماع این معنی و وصول عریضه
او حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب بوی مرسل داشتند الحمد لله
وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف وصول یافت موجب
فرحت گشت از حلاوة والتذاذ یاران نوشته بودند فرحت بر فرحت
افزود ای برادر حق سبحانه وتعالی شمارا این منصب کرامت فرموده است
شکر این نعمت را بر وجه اتم ادا نمائید ومحافظت کنید که امری صادر نشود
که باعث نفرة خلق گردد که آن مناسب حال ملامتیه است که بشیخی ودعوة
کار ندارند بلکه مقام ملامت نقیض مقام شیخی ست مبادا این دو مقام را

خلط نمائید و در صحبت شیخی آرزوی ملامت کنید که ظلم است و در نظر مریدان خود را
متحمل وارید و در اختلاط و موانست با مسترشدان افراط نمائید که باعث استخفاف است
که منافی افاده و استفاده است و در محافظت حدود شرعیه نیک رعایت نمائید
مهما امکن عمل برخصت تجویز نکنید که هم منافی این طریقه علیه است و هم مناقض
دعوای متابعت سنت سنیه عزیزی فرموده است که ریاء العارفین خیر من اخلاص
المریدین چه ریای عارفان از برای انجذاب قلوب طالبان است بجناب قدس
خداوندی جل سلطانه پس ناچار از اخلاص مریدان بهتر باشد و ایضاً اعمال
عارفان اسباب تقلید است و طالبان را در اتیان اعمال اگر عارفان عمل نکنند
طالبان محروم مانند پس عارفان برای آن کنند تا طالبان بآن اقتدا نمایند پس
این ریا عین اخلاص است بلکه بهتر از اخلاص که برای نفع خود باشد از اینجا کسی
گمان نکند که عمل عارفان محض از برای تقلید طالبان است و عارفان را بعمل
احتیاج نیست عیاذاً بالله سبحانه این خود عین الحاد و زندقه است بلکه عارفان
در اتیان اعمال با سائر طالبان برابرند و در اتیان اعمال هیچکس را استغنا نیست
غایة ما فی الباب در اعمال عارفان گاه هست که نفع طالبان که مربوط تقلید است
نیز ملحوظ است و بآن اعتبار آنرا ریا می نامند بالجمله در قول و فعل نیک محافظت
نمائید که اکثر خلائق درین اوان هنگامه طلبانند کاری بوقوع نیاید که منافی
آن مقام باشد و جهال را الحق کار بسانند از حضرت حق سبحانه و تعالی استقامت
[illegible] و دیگر از جمله انتهای مشایخ نوشته بودند و چه آنرا مکرر بشما بالمشافهه
گفته شده است ماورای آن چیزی نگویند که دران خیریتی نیست زیاده چه نویسد
والسلام چون این [illegible] نامه رحمت شمامه [illegible] بان حضرت
نوشته که این وقت [illegible] قبله [illegible] سلامت [illegible] عصفور [illegible]

داکرده بفریاد وفغان منتظر دانه می باشد حال این حقیر نسبت بآن درگاه همین نسبت
بی امداد آنحضرت جای فقیر جز بادیه خسارت و ضلالت نیست هر حالی که در معرض
عرض می آرد شمه ایست از آثار قبولیت آن درگاه وگرنه امثال این کمینه را باین
دولت عظمی چه مناسبت اکنون هیچ نظر جز اتباع سرور دنیا و دین صلی الله علیه وسلم
هیچ نیست مع قطع النظر عن المشیخة والملامة همه را افزاید بر اتباع سید انبیا و در حصول
سرانجام این کار یعنی مشیخت نمی بیند غریب و مسکین افتاده بعذبنی هذا و یعیشنی
اخر حقیقت حال فقر است انتهی بالجمله شیخ در بلده لاهور تا امروز بافاده طلبه
علوم دینی و افاضه سالکان براه یقین مشتغل است و در تشرع و اتباع و تبتل و انقطاع
و فقر و قناعت و انکسار و مسکنت وحید زمان هیچ یکی از اهل دنیا آشنائی نمی نماید
فتوح اهل دنیا قبول نمی فرماید و از کسب حلال خود کفاف میسازد دیگر از اهل توفیق
و صلاح اگر جزوی چیزی می آورد میگرفت از همه بسیار همت و پای همت در دامن
عزلت کشیده در هر سال چندین بار پیاده با جمعی از درویشان خرقه پوش رکوه و عصا
بر کف و ورد ابر دوش از لاهور بقصد زیارت حضرت ایشان آمده چند روز در خدمت
شریف گذرانیده مرخص میشد در ایامی که حضرت ایشان قدس سره در لاهور تشریف
داشتند روزی سواره از پیش زاویه شیخ مرور نمودند و فقیر هم نیز در عنان بود شیخ
مشار الیه خبر یافته عنان با طاقیه و ازار در عنان آن شاهسوار شتافت
حضرت ایشان متبسم گشته شیخ را بزاویه شیخ اشاره نموده این مصرع خواندند مصرع
آنجا که نسیم رسد با صبا وزد، و شیخ را رخصت فرموده در غیبت او مدح آنجناب
بسیار بر زبان راندند سالها با افادت و افاضت او به مفارقت نپاسند و مریدان مدام
باد شیخ بدیع الدین سلمه الله تعالی از بزرگزادهای هندوستان است
مرید ابتدا حال در خدمت حضرت ایشان قدس الله سره العزیز [illegible] پیوسته اند

اما بدرویشان اعتقادی نداشت بل باقامة صلوة سفر و حضر نیز نمی پرداخت از زبان
شیخ مشار الیه شنودم که گفت هر آن سال که در خدمت حضرت ایشان بتحصیل
علوم مشتغل بودم مرا بیکی از جوانان صاحب جمال تعلقی بود در میان درس و سبق
دلم می طپید که کی ازین فارغ شوم تا بکوی او و نظاره و مطالعه ورق روی او رسم
در اثنا روزی حضرت ایشان فرمودند ای فلان نماز باید گذارد و از جنابات
شرعیه احتراز باید نمود که ارتکاب اعمال سیئه در حصول علم ظاهر نیز مثمر بی برکتی
گفتم از بسیار مردم این نصایح شنوده ام اگر جذبی فرمایید و کرامتی نمایید که
بوسیله آن در زمرهٔ صلحا درآیم شاید و اگر نه از نصیحت کاری نگشاید ایشان
لحظه خاموش گشته فرمودند فردا باین نیت پیش ما بیا تا چه رو دهد اتفاقاً
فردای موعود آن برنا که مرا بوی دلبستگی بود بخانه من آمد مرا دل نداد که از صحبت او
بخدمت ایشان شوم بعد از دو سه روز بملازمت رسیدم فرمودند خوب نکردی
که خلاف وعده کردی اکنون که آمده هم مبارک است برو وضو کرده دوگانه
ادا نموده بیا چنان کردم مرا بخلوتی بردند و تعلیم ذکر دل فرمودند و توجه نمودند
چنانکه از مستی و بیخودی بر خاک افتادم و همچنان مرا برداشته بخانه من بردند
بعد از یک روز بافاقت آمدم پس از آن دلم از آن گرفتاری و از همه تعلقها
سرد شده بود و ملازم خدمت لازم السعادة شدم و بهمین نوع کیمیا اثر هر روز
خود را از خود دور و بعالم غیب نزدیک می دیدم انتهی بالجمله مدت الیه سالها
دران آستان گذرانده دید آنچه دید تا آنکه حضرت ایشان او را اجازت تعلیم
طریقت داده او در بلده سهارنپور که وطن مالوف او بود رفته بارشاد
هدایت طالبان مشغول گشت بعد از چندگاه بمراد آباد که [illegible] از خلفای این سلسله
علیه خالی بود فرستادند و فرمودند که [illegible]

ازانجا نه برای شیخ آنجا رسید و قبول عظیم یافت و فیوض و برکات کثیره لبیکان
آن دیار از اغنیا و فقرا رسید و مجلسها گرم شد در نیولا ابلیس تلبیس بعضی
عوارض مخل خاطر شیخ کرد که مرتکب خلاف امر حضرت ایشان شده و بواسطه
اصلاح بعضی امور مخطوره بوطن مراجعت نمود و این خلاف امر بر مزاج مبارک
حضرت ایشان بسیار گران آمد بعد ازان بخدمت عالی مستعد گشت و دریافت
کرد خاطر عاطر حضرت ایشان از ممر مخالفت امر گرانست بعرض رسانید که باز متوجه
دار الخلافت گشته بخدمت ارشاد اقدام نماید بقبول طبع اشرف نگشت فرمودند که
وقت همان بود حالا اگر بروی توانی و باختیار تست شیخ باضطراب متوجه
دار الخلافت شد باامید آنکه خاطر مبارک که غبار یافته است مصفا شود چون
رسید در اول آن مقام گرمیها و فیضها بخلائق رسید لیکن چون آن شهر
دار الامارة بود و مجمع عسکریان هنگام طلب دور از اخلاص و ادب ازان گروه
جمعی که بخدمتش رسیدند بآنها نصایح خشونت آمیز در میان نهاد و از احوالات
بلند خویش بر زبان آورد بلکه بعضی وقائع و کشوف که اظهار آنها ایقاظ فتنه
می نمود بگوش منکران رسانید تا بجائی رسید که در آن شهر بودن نتوانست بلکه
آن شور و شر به پیر بزرگوار او قدس الله سره العزیز سرایت نمود و سلطان
آن وقت که با این طائفه بی مناسبتی تمام داشت حضرت ایشان را طلب نموده
ایذا نمود و حبس فرمود اگرچه بعد ازان سلطان ازین امر نادم و پشیمان شد
و عذرها خواست اما وبال این سوء ادب نامبارک آمد شورها و فتورها در مملکتش
پیدا شد و بر بعضی دیار معتبره او ایرانیان غلبه نموده در تصرف خود آوردند
و شیخ نیز در تشنیعها و زهرها مبتلا گشت تا بهمان رفت بعد ازان قضیه مذکوره شیخ
بدیع الدین بوطن خود سهارنپور رجعت نمود تا امروز آنجاست گوشه گزیده و

نه کرد مراقبت و انس و الفت آرمیده با وجود که سال عمر شان به پنجاه رسیده بود حفظ
قرآن مجید نمودند و با فاده و افاضه طالبان علوم دینی و یقینی مشتغل است و آن
ایام که راقم در آستان حضرت ایشان بود عرضه داشت او رسید و دران مسطور بود
که از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم بشارتهای خاص می یابد و عنایتها مینمایند
و نصایح سیفر باینید روزی فرمودند انت سراج الهند و باز و باید طاعت امر نمودند
انتهی حضرت ایشان در جواب این چند کلمه نگارش فرمودند ـ الحمد لله و سلام
علی عباده الذین اصطفی رقیمه شریفه خوش وقت ساخت واقعات مبشر اند
و قابل تاویل اما هر چند با دل اند ستور اند ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی
کل شیء قدیر و چون باز دیاد عمل مامور شده اند هر قدر عمل که از دست آید غنیمت
دانند که این دار دار عمل است و الله الموفق این چند فقره که از عرایض شیخ
بدیع الدین منقول میگردد دلیل است بعلو حال او و ارشاد و اکمال او و استقامت
و شکیبائی او بر آزار اهل ما ست ـ منها عرضه داشت کمترین خدمه
آستانه معلی بدیع بعرض اقدس میرساند که احوال این شکسته بال همین توجه آن کعبه
امانی و آمال بر وجه استقامت است و هیچ گونه در عزیمت امور فتور راه نیافته امید میدارد
که بطفیل نظر عنایت آنحضرت رشید نفس عاریتی که باقی مانده نیز فتور راه نیابد هر چند هوا
گونا گون بیش از پیش می آید مطلبی که گرفتار اوست خلل در آن ندارد و اکثر اوقات حادثه
که حکم الهی جل شانه بوقوع آن تعلق گرفته است پیش از وقوع آن با آن اعلام
می بخشند تا آنکه قصد با و متعلق باشد و از غیب بشارتهای عجیب یابد که
عرض کردن بحضور گرامی تعلق دارد چند طالب صادق جمع شده اند سرگرم
کارند و احوالهای بلند می گیرند و حضور نقشبندیه را در یافته اند که مدت ملازم
ساخته اند و بعضی لقاهای جسدی مشرف گشته و احوال اخروی و برزخ را

بدیهی اولی سیده اند آنچه از صدقهٔ آن درگاه است وگرنه این ناقابل سیاه بخت
را باین مقامات چه نسبت وباین دولت عظمی چه مناسبت بعضی از طلبه
از کثرت التذاذ ترک خان ومان میکنند اقربای آنها این فقیر را بسیار آزار
میرسانند وآنها را تکلیف بوضع سابق می نمایند بعضی مردم اینجا که در سلاسل
دیگر شغل کرده اند الحال که درین طریقهٔ علیه داخل شده اند خیلی متلذذ اند
وبر عمر گذشته متاسف از نجبت یکی ز مشایخ اینجا غایة عداوت گرفته تا بجائیکه
باین طریقه واعزه آن سخنان بیهوده میگوید روزی جمعی از مریدانش را فرستاد
تا بحضرت خواجه بزرگ وحضرت مخدومی خواجه باقی قدس سرهما وسائر اعزه
دشنامها دادند چون از ناراستی قابل خطاب نبودند غیر از سکوت وصبر
مناسب وقت نیافت قبله گاها بتوجه آنحضرت بدولت مشاهده سرافرازم
ساختند ونیز آرزو ای که داشت که یکبار نظاره بارگاه محمدی علی صاحبها
من الصلوات اکملها ومن التحیات افضلها نماید هم سر انجام رسانید واز انوار و
کمالات آن پرتوی یابد حق سبحانه بمحض فضل وکرم شبی بعد از نماز تهجد
بآن دولت رسانید چنان معلوم گشت واهتمام خدمت این مقام بحضرت
غوث الثقلین قدس الله سره تعلق دارد وبوسیلهٔ ایشان بآن درگاه
رسیدن دشوار است واز انوار این مقام اقتباس مینمایند مگر اولیا که بکمال
متابعت سرور انبیا علیه وعلیهم الصلوات والسلام مشرف شده اند مع ذلک
مقاصد سلامت آنچه را بوسیله از صدقهٔ خادمان این درگاه سیاه اند درکونین
غیر از توجه حضرت ایشان مربی ندارد همیشه از حضرت حق سبحانه مسألت مینماید
که این ناقابل را استعداد ازلی وابدی در صحبت وخدمت فاکروبان آن درگاه
بشر دو دید... ... ...گردد بحرمة النبی الامی العربی علیه الصلوة والسلام

رسید که حضرت ایشان حقیقت آن روز در یکی از عرائض بحضرت خواجه قدس سرهما
چنین نوشته اند شیخ نور نقطه پایان فرو رفته است و کار جذبه را بانجام رسانیده
و به جزئیت انعدام رسیده و فرق را من توجه بنهایت برده اول صفات
بلکه نوری که صفات بآن قائم اند از خود جدا دیده و خود را شیخ خالی یافته بعد از آن
صفات را از ذات جدا مشاهده نموده و این دید تا چه [?] مقام جذبه رسانیده
حالا عالم و خود را چنان گم ساخته که نه باحاطه قایل است و نه بمعیت و چنان
با بطون بطون متوجه است که غیر از حیرت و نادانی حاصل ندارد انتهی کلامه الشریف
بعد ازین مرحوم نیز شیخ مشار الیه سالهای بسیار در آستان حضرت ایشان
بتجربه خدمات شایسته گذرانید تا بجهت [?] آنچه ذکر یافت رسید پس حضرت ایشان
او را اجازه تعلیم طریقت داده بشهر تتّه که از بلاد مشهوره معموره سند است
مرخص فرمودند حسب الامر بآنجا رفت لیکن از وفور تفرید اکثر در مقابر و زوایا
میگذرانید و از صحبت خلق اجتناب می نمود چون این معنی بحضرت ایشان رسید
این مکتوب بوی مرسل داشتند مکتوب الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی
برادرا بشر آدمی را هیچ جا که از امتثال اوامر حق جل و علا و اجتناب از نواهی
چاره نیست و مراعات حقوق خلق و مواسات با ایشان نیز چاره نه التعظیم
لامر الله والشفقة علی خلق الله بیان ادای این دو حقوق پیغمبر باید و مراعات
شعار ان والا شانی تا پیش رفته اید هر یکی از آن دو امر از قصور است و کیفیتها
[illegible] از کمال [illegible] پس تحمل اذای خلق ضروری آمد و حسن [illegible]
پیش ایشان واجب گشت لی دماغی نمی رسید و ناپروائی نمی شاید [illegible]
[illegible] شد اگر [illegible] عالم است [illegible] نازکی کی راست آید یاری [illegible]
چنان [illegible] بوده اند [illegible] اعتراض نموده [illegible]

اقتصار افتاد ثبتنا الله سبحانه وایاکم علی جادة الشریعة المصطفویة علی صاحبها
السلام والصلوة والتحیة انتهی شیخ حسب الامر درکنار شهر مذکور بر ساحل دریای
گنگ آمده چون بلبل شوریده از گاه و گیاه کاشانه پرداخته و نیز مثل آن مسجد ساخته
باعیال و اطفال دران کاشانه میگذرانند و دران مسجد بادای صلوات و طاعات و افادهٔ
علوم دینی و یقینی و ارشاد و هدایت اشتغال مینماید از خاص اصحاب حضرت ایشان
شنوده‌ام که گفت از آنحضرت قدس سره استماع دارم که فرمودند شیخ نور محمد از رجال الله
است ندانم از نقبا فرمودند یا نجبا و هم از بعض مخلصان حضرت ایشان
مسموع گردید که بتقریب تربیت شیخ طاهر و شیخ نور محمد و کسر نفس ایشان بیان حکایت
کرد که یکبار حضرت ایشان بدهلی تشریف آورده بودند و خواجه حسام الدین احمد
سلمه الله و بعض اعزه دیگر از ایشان التماس درس عوارف نمودند باجابت
رسید مولانا طاهر لاهوری و شیخ نور محمد را که از سامعان بودند درین درس بخاطر
خطور کرده باشد که حضرت ایشان موافق بعضی مستمعان بدقت نمی پردازند
جز معنی عبارت مذکور نمی سازند و معنی ظاهر عبارت خود مایان را نیز میسر است
پس ما را ازین استماع چه فائده بود آنحضرت برین خطره مشرف گشته بیتابانه تمام
مشار الیهما را از فیروزآباد بیرون کردند تا چار روزها بویرانهای گشته و شبها
آمده بیرون دروازه قلعه فیروزی میگذرانیدند تا آنکه جناب خواجه حسام الدین
سلمه الله تعالی بشفاعت درآمدند حضرت ایشان فرمودند بگذارید که ایشان نفسها
فربه دارند خواجه مذکور مصر و صدد شدند که بعض حجرهای زیر مسجد فیروزی که تنها ست که از
سرگین و غیره ملوث مانده اگر حکم شود مشار الیهما آمده بتطهیر آنجا مشغول شوند
که هم کسر نفس و هم خدمت مسجد است حضرت ایشان پذیرفته چنان فرمودند و آن دو
خردمند جوانمرد چنان کردند بعد از آن حضرت ایشان آنها را طلبیده باشفاق

نواختند لمولفه راه رو بیخود دل رهبر شود هستند طبیب جان بر دبیمار گر جان شود

ذکر شیخ حمید بنگالی سلمه الله تعالی آنجناب از اقصای

ولایت بنگاله است تحصیل علوم دینی در شهر معظم لاهور آمده بود و بعد از فراغ تحصیل

متوجه وطن مالوف شد چون بدار السلطنت آگره رسید در جوار خواجه عبد الرحمان مفتی

کابلی منزل گزید از خواجه مذکور شنودم که گفت چون شیخ حمید را در علوم ماهر مستعد

دیدیم شیخ قرار داده شد که تا در آگره باشند با هم همسایه و همنشین باشیم و صحبت

کتاب در میان آریم روزی بتقریب مشائخ و علم تصوف شد شیخ را بر این طایفه

منکر و معترض یافتیم بیشتر انکار ایشان بسبب اعتقاد این طایفه بود در مسئله

توحید وجود و بحضرت ایشان مومی الیه را منکر تر از همه دیدیم ازین مقوله دو

روزی گذشته بود که حضرت ایشان از سرهند باگره تشریف آوردند و در همسایگی ما

منزل گزیدند چون شیخ حمید این خبر شنود باضطراب تمام بخانه ما آمده گفت الحال

من ازین محله بجای دیگر انتقال مینمایم بعض اجزا و رسائل من که نزد شماست

بمن بسپارید گفتیم چه باعث این نقل مکان شد نام مبارک حضرت ایشان برد که

فلان اینجا آمده گفتیم فلان مرد صالح و عالم است اینهمه ناخوشی نازیباست گفت

من با این مرد اندک آشنائی دارم ناچار در قرب جوار ملاقاتی روی خواهد نمود اگر

جمع نشویم مشکل و اگر شویم از آن مشکلتر که تاب با ایشان بر آمدن این همه شیخان ندارم

این گفت و مرخص شده بمحله دیگر رخت کشید بعد از دو سه روز برای جزوی که مانده بود

بخانه ما آمد با هم نشسته بودیم و سخن علمی میرفت که ناگاه یکی آمد که حضرت ایشان آمده

بدروازه ایستاده اند مرا خبر شد آمد که چه باشد و شیخ حمید متغیر شد و از آمدن خود

پشیمان گشت من بدیده ایشان شدم چون در آمدند نشستند فرمودند ما باستفتا

آمده ایم عرض کردیم که کدام مسئله باشد که از ایشان پوشیده بود فرمودند

چون شما مفتی اید احتیاط آنست که از شما پرسیده شود بعد از ادای مسئله که
آن در خانهٔ ظهور و اشتهار بود رو بجانب شیخ حمید کرده فرمودند که های شیخ حمید
اینجا بوده اند و یک دو نظر بکیفیت تمام بجانب او دیده ساعتی مراقب شدند
آنگاه برخاستند هر چند التماس شد که لحظه توقف نمایند که جهت خادمان سفره
در میان آید نپذیرفتند و برخاستند بمشایعت تا بیرون دروازه شدیم گمان
من آنکه شیخ حمید از جای خود هم برنخاسته باشد دیدیم که مشار الیه در قفای من
می آید چون من حضرت ایشان را وداع کردم شیخ حمید را برابر خود ندیدیم خواستم
که بخانه خود رفت یکی را فرستادم که بنگرد خبر آورد که شیخ حمید از قفای حضرت
ایشان می رود و آن حضرت با وی غیر ملتفت تا همچنان بمنزل در آمدند و شیخ حمید
بر دروازه گریان و حیران و ذو الیأس و ناکس سر ایستاده بماند بعد از روزی
او را طلبیده با بیعت و تعلیم طریقت و اعطای خرقه نسبت مشرف گشتند تا یک چندی
مشغول بوده اند بخدمت و صحبت ایشان مشغول که آشنائی ها و یادگشت خویش
که با آنها تعلق تمام داشت از خاطرش بالکل رفت بعد از چندی در حضرت ایشان
در سر سپید شدند همچنان پیاده در خدمت ایشان میرفت خواجه ابو الحسن که
ناقل این مقوله است گفت مرا مشابه این امر مخلصان ایشان ساختند آمده
مرید شدم بعد از شرف ارادت روزی یکی از اعاظم امرا که در حق حضرت ایشان
اعتقادی درست نداشت از من پرسید که شما از علما و عقلای روزگار بید از شیخ
چه کرامت دیدید که مرید شدید گفتم ما محتاج از اهل علم هیچ کرامت و کسی بالاتر از
این ندیدیم که عالم عامل باشد و در متابعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا دارد و علما
و عقلا کامل از اکابر این روزگار در این امر چون ایشان ندیده ایم و نه شنیده
گرفت این اعتقاد ملایم حال اهل علم است کرامتی بگویید که مناسب حال همه باشد

سن قضیه شیخ حمید را بگفتم تعجب بسیار نمود گفت ما را بر صدق و دیانت و ورع
و درایت شما اعتقاد تمام هست قبول کردیم و ما نیز از مخلصان این بزرگ دین
شدیم و چون شیخ مشار الیه بر معتقدان توحید وجود انکار تمام داشت و آن
انکار او منجر بقدح بعضی اولیای کبار هم شده باندک فرصتی تصرف حضرت
ایشان نسبت توحید وجود بنهجی بر وی مستولی شد که بهر شیئی از اشیا
عشقبازی خاص داشت و از حرکات و سکنات هر انسانی و حیوانی کدا
میرفت خادمی مرشدی میر محمد نعمان سلمه الله حکایت کردند در ان ایام روزی
باتفاق شیخ حمید بجایی میرفتیم در راه حیوانی افتاده بود مرده و دندانهای
وی وا مانده شیخ را از دیدن او حالی عجب در گرفت و گفت یا رب این چه ادا
ست باین کسوت در آمدن و خود را چنین وانمودن بالجمله قریب
دو سال در عتبه حضرت ایشان بخدمتگاری و آداب سلوک بسر برده احوال
عجیبه و مقامات غریبه بهم رسانید آنحضرت وی را اجازت تعلیم طریقت داده
بوطنش فرستادند و این اجازت نامه نگاشتند بعد الحمد والصلوة
فیقول العبد المفتقر الی رحمة الله الملک الولی احمد بن عبد الاحد الفاروقی
النقشبندی رحمهما الله سبحانه رحمة واسعة ان الاخ العالم والصدیق
الصالح جامع العلوم الشرعیة والطریقة والحقیقة الشیخ حمید البنگالی وفقه الله
سبحانه لما یحب ویرضاه لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبة
و وصل الی درجة الولایة بعد ان حصل له اندراج النهایة فی البدایة
اجزت له بتعلیم الطریقة علی طریقة المشائخ النقشبندیة قدس الله تعالی
اسرارهم الطالبین المسترشدین والمریدین المخلصین بعد الاستخارة و
حصول الاذن من الله سبحانه والمسئول من الله سبحانه ان یعصمه

عما لا یلیق و یحفظه عما لا ینبغی و ان یثبت علی متابعة سید المرسلین علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات چون سنت مشایخ ست قدس الله اسرارهم که در وقت خلافت خرقه
عنایت میکنند شیخ عرض نمود که کفش پای مبارک مرا کافی ست حسب الالتماس
کفش یک پای عنایت فرمودند شیخ آنرا در دهان گرفته رجع القهقری کرده مرخص
شده تا حال که زیاده از بیست سال گذشته آن کفش در آن دیار متبرک و
مزارست و اهل حاجات و ارباب امراض در انجاح مشکلات و شفای علل التجا
می آرند و مرادات میرسند تا حدی که احتیاج اطبا در آن صوب کمترست بالجمله شیخ
از دولت آن کفش یافت آنچه یافت ع اگر خالی ازین کو بسر آید مرا بهتر ز شهنشهی
افسر آید و چون وطن او در اقصای بنگاله بود و ذو العیال و الاطفال دیگر قسمت
آستان بوسیدن نتوانسته تا امروز در آن حدود دیر سند افاضه و افاده است
جمعی از طلبه علوم دینی و طائفه از سالکان طریق یقینی از برکات شیخ بهره ورند اللهم
کثر اخواننا فی الدین و سلم ایماننا بحق سید المرسلین و آله الطیبین و اصحابه الکاملین
و اتباعه العالمین این مکتوب شریف که مشتمل ضروریات راه ست حضرت ایشان
قدس سره بشیخ نوشته اند الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی
سید المرسلین و علی آله و اصحابه اجمعین احوال و اوضاع فقرای اینجا کی روز بروز
موجب ازدیاد شکر ست و همین توقع را در باده دوستان دور افتاده دارد
ای عزیز درین راه خیب الغیب بمنزله اقدام سالکان بسیار ست سر رشته شریعت را
در اعتقادیات و عملیات نیک نگاشته زندگانی فرمائید در حضور و غیبت این
نصیحت ست مبادا غفلت واقع شود از اغلاط این راه می نویسد و فشای علم را
تعریف نمیباید بنظر اعتبار خواهند ملاحظه نمود و در ماوراء چیزها شد مذکوره باندازه
آن کار خواهند فرمود و بدانند که بعضی از اغلاط صوفیه آنست که هرگاه سالک

در مقامات عروج خود را فوق دیگران که فی الحقیقت افضلیت آنها باجماع علما ثابت
شده است و بیقین مقام این سالک دون مقامات آن بزرگوارانست می یابد
بلکه این اشتباه گاه هست که نسبت بانبیا که بهترین خلائق اند قطعاً علیهم الصلوات
والتسلیمات واقع شود عیاذاً بالله سبحانه من ذلک منشاء غلط جمعی را آن نسبت
که هر یکی از انبیا و اولیا را اولاً عروج تا باسمائیست که مبادی تعینات وجود ایشان
است و باین عروج اسم ولایت متحقق میشود و ثانیاً عروج دران اسما است فی ازان
اسما الی ماشاء الله تعالی اما با وجود این عروج ماوی و منزل هر کدام ایشان
همان اسم است که مبداء تعین وجودی اوست لهذا در مقامات عروج هر که
ایشان را جوید اکثر در همان اسما یابد چه مکان طبعی این بزرگواران در مراتب عروج
همان اسماست و عروج و هبوط ازان اسما بواسطه عروض عوارض
است پس سالک بلند فطرت چون سیر او از اسما بلند تر واقع شود لاجرم ازان اسما
نیز بالاتر خواهد رفت و آن توهم پیدا خواهد کرد عیاذاً بالله سبحانه ازان که آن توهم
یقین سابق را زائل گرداند و در فضیلت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و
اولویت اولیائی که باجماع افضل اند اشتباه پیدا آرد درین مقام از هزال اقدام لکن
دران وقت سالک نمیداند که آن اکابر ازان اسما عروجات بی نهایت فرموده اند
و بالفوق فوق رسیده و نیز نمیداند که آن اسما امکنه طبعیه عروجی ایشانست و اولا
نیز دراینجا مکانی طبعی هست که ادون آن اسما است و منزل آنها چه افضلیت هر
باعتبار اقربیت اسم اوست که مبداء تعین او گشته است زیرا که فضیلت است انتهی
از بعضی از مشایخ گفته اند که گاه هست که عارف در مقامات عروج برزخیه کبری را
حائل نیابد و بی واسطه او ترقی فرماید حضرت خواجه باسیف موید فرمودند که رابعه نیز از همان
جماعه است این جماعه در وقت عروج چونکه از اسمی که مبداء تعین برزخیه کبری است

بفوق گذشته اند توهم کرده که برزخیه کبری درمیان حائل نمانده است و از برزخیه
کبری حضرت رسالت خاتمیه علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام مراد گذاشته اند و حقیقت
معامله آنست که بالا گذشت و منشاء آن غلط معنی دیگر است آنکه چون سیر سالک در اسم
واقع شود که مبداء تعین اوست و آن اسم جامع جمیع اسماست بر سبیل اجمال چه
جامعیت ایشان بواسطه جامعیت همان اسم است پس ناچار در ضمن اسمائیکه
مبادی تعینات مشائخ دیگر است بطریق اجمال نیز بآن سیر قطع خواهد کرد و از هر یکی
گذشته بمنتهای آن اسم خواهد رسید و توهم فوقیت خود پیدا خواهد کرد نمیدانند که آنچه
او دیده است از مقامات مشائخ و از آنجا گذشته انموذجی است از مقامات
ایشان نه حقیقت آن مقامات و چون درین مقام خود را جامع می یابد و دیگرانرا
اجزای خود می انگارد لاجرم توهم اولویت خود پیدا می آرد و درین مقام شیخ بسطام
سبحانی لوائی ارفع من لواء محمد از غلبه سکر نمیدانند که ارفعیت لوای او از لوای
محمد نیست علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بلکه از انموذج لوای اوست علیه السلام
که در ضمن حقیقت اسم او مشهود گشته است ازین قبیل است آنچه او گفته از وسعت
قلب خود که اگر عرش و ما فیه در زاویه قلب عارف نهند هیچ محسوس نشود اینجا نیز
اشتباه انموذج بحقیقت است و الا عرش که حضرت حق سبحانه او را بعظیم [illegible] یاد
قلب عارف را در جنب او چه اعتبار و چه مقدار ظهوری که در عرش است عشر عشیر
ازان در قلب نیست اگرچه قلب عارف باشد رؤیت اخروی بظهور عرش متحقق خواهد
این سخن را مثالی واضح گردانیم انسان را که جامع عناصر و افلاک است هرگاه نظر
بر جامعیت خود انداخته عناصر و افلاک را اجزای خود بیند و چون این دید نهایت آید
دور نباشد که بگوید که من از کرهٔ زمین کلان ترم و از سموات عظیم ترم [illegible]
معامله ناقصان می فهمند که عظمت و کلانی او از اجزای خود است و کره زمین و سموات

في الحقيقت اجزای او نیستند انموذجات اینها را اجزای آن ساخته اند و کلام
او از ان انموذجاتست که اجزای وی انده از حقیقت کره ارضی و سماوی و
بهمین اشتباه انموذج شئ بحقیقت شئ صاحب فتوحات مکیه گفته است
که جمع محمدی اجمع ست از جمع الهی چه جمع محمدی مشتمل ست بر حقائق کونی و الهی
پس اجمع باشد نشنیده اند که آن اشتمال بر ظلی از ظلال مرتبه الوهیت ست انموذجی ست
از انموذجات آن نه بر حقیقت آن مرتبه مقدسه بلکه نسبت بآن مرتبه مقدسه که
عظمت و کبریائی از لوازم آنست جمع محمدی را هیچ مقداری نیست ما للتراب و
رب الارباب و هم درین مقام که سیر سالک در اسمی که رب اوست واقع شود گاه
هست که پندارد که بعضی از اکابر که بیقین از وی افضل اند بتوسط او بعضی از درجات
فوق رسیده اند و بتوسل او ترقی فرموده اینجا نیز مزال اقدام سالکان ست
عیاذا بالله سبحانه که باین گمان خود را افضل داند و بخسارت ابدی بپیوندد و چه عجب
و کدام فضیلت اگر بادشاه عظیم الشان و تمام السلطان در تصرف زمینداری
که داخل مملکت اوست برود و بتوسط آن زمیندار مساعدات از مقامات برسد و
بتوسل آن فتح بعضی مواضع نماید غایة ما في الباب اینجا احتمال فضل جزوی ست
که خارج بحث ست چه هر حجام و حائک ببعضی از وجوه مخصوصه خود بر عالم ذو فنون
و حکیم بوقلمون فضل دارد اما آن فضیلت از اعتبار خارج ست آنچه معتبر ست
فضل کلی ست که عالم و حکیم را ثابت ست این درویش را نیز ازین اشتباهات
بسیار واقع شده بود و ازین تخیلات بسیار ناخوشی گشته و تا مدتها این حالت
داشت مع ذلک حفظ خداوندی جل شانه شامل حال او بوده که در یقین سابق
سر موی تذبذب نرفته و در اعتقاد مجمع علیه فتوری راه نیافته لله سبحانه
الحمد و المنة علی ذلک و علی جمیع نعمائه و آنچه خلاف مجمع علیه ظاهر میشد در حیز اعتبار

نمی آورد بر محامل نیک صرف میکرد و مجملاً اینقدر میدانست که بر تقدیر صحت این کشف
این زیادتی راجع بفضل جزئی خواهد بود و هر چند این وسوسه معارض میشد که مدار
فضل بر قرب الهی ست جل سلطانه و این زیادتی در آن قرب ست پس جزئی
چون باشد اما در جنب یقین سابق این وسوسه هباءً منثوراً میگشت و هیچ
اعتبار نداشت بلکه بتوبه و استغفار و انابت التجا می آورد و بتضرع و زاری دعا میکرد
که ازین قسم کشوف ظاهر نشود و خلاف معتقدات اهل سنت و جماعت سر مو منکشف
نگردد روزی این خوف غلبه کرد که مبادا برین کشوف مواخذه نمایند و ازین
توهمات مسائلت فرمایند و غلبه این خوف بیقرار دلی آرام ساخت و التجا و تضرع
بجناب قدس خداوندی جل سلطانه مضاعف گردانید و این حالت تا مدتی کشید
اتفاقاً درینوقت گذر بر مزار عزیزی افتاد و درین معامله آن عزیز را ممد و معاون
خود کرد درین اثنا عنایت خداوندی جل شانه در رسید و حقیقت معامله را کما ینبغی
وانمود روحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه و علی آله الصلوة والسلام که
رحمت عالمیان ست درینوقت حضور ارزانی فرمود و تسلی خاطر حزین نمود و معلوم
گشت که آری قرب الهی موجب فضل کلی ست اما این قرب که ترا حاصل شده است
قرب ظلی ست از ظلال مرتبه الوهیت که مخصوص باسمی ست که رب تست پس موجب
فضل کلی نباشد و صورت مثالی این مقام را بر نهجی منکشف گردانیدند که جای
ریب نماند و محل این بالکلیه زائل گشت و این درویش بعضی از علوم که محل اشتباه
دارند و گنجایش تاویل و توجیه در کتب و در رسائل خود نوشته بود و منتشر گشته
خواست که منشاء اغلاط آن علوم را که محض فضل خداوندی جل شانه لائح گشته است
بنویسد و انتشار دهد که گناه مشتهر را اشتهار توبه در کار ست تا مردم از آن علوم
خلاف شریعت فهم نکنند و بتقلید نیفتند یا بتعصب و تکلف تفاصیل نکنند که درین راه

غیب الغیب این گلها بسیار می شگفد جمیع را بهدایت می برد و جمعی دیگر را بضلالت
رهنمونی میفرمایند از والد بزرگوار خود شنیده ام قدس سره که می فرمودند که اکثر
از گروهای هفتاد و دو که بضلالت رفته اند و راه راست را گم کرده منشاء آن دخول
در طریق صوفیه است که کار را بانجام نارسانیده غلطها کرده اند و بضلالت رفته
والسلام انتهی مکتوبه الشریفه راقم این حروف گوید که حضرت ایشان در رقیمه که
بحضرت مخدوم زاده کلان قدس سره هم درین معنی نوشته اند که ذکر یافت آنجا معامله
عروج سالک را از اسماء مبادی تعینات بزرگان بمثالی واضح گردانیده اند و آن
اینست که رقم نموده اند سبب ارباب معقول گفته اند که دخان مرکب از اجزای
ارضی و اجزای ناریست وقتیکه دخان صعود نماید اجزای ارضی بمصاحبت اجزای
ناری بالا خواهند رفت و بحصول قسر قاسر عروج خواهند نمود و گفته اند اگر دخان قوی
باشد عروج او تا کره نار متحقق میشود درین صعود اجزای ارضی بمقامات اجزای
آبی و اجزای هوای که بالطبع تفوق دارند خواهند رسید و از آنجا عروج نموده
بالا خواهند رفت درین صورت نمیتوان گفت که رتبه اجزای ارضی بلندتر ست
از مرتبه اجزای آبی و اجزای هوای چه آن تفوق باعتبار قاسر بوده است
نه باعتبار ذات و بعد از وصول بکره نار چون آن اجزای ارضی هبوط نمایند و
بمرکز طبیعی خود رسند هر آئینه مقام اینها فروتر از مقام آب و هوا خواهد بود پس در
ما نحن فیه عروج آن سالک از مقامات باعتبار قسر ست که آن قاسر افراط حرارت
محبت ست و قوة جذبه عشق و باعتبار ذات مقام او تحت آن مقامات ست
این جواب که گفته شد مناسب حال منتهی ست اما اگر در ابتدا این توهم پیدا شود
و خود را در مقامات اکابر یابد جوابش آنست که هر مقام را در ابتدا و توسط ظل و مثال
است و منتهی و متوسط چون بظلال آنها میرسند خیال میکنند که بسر کنه

باکابر در مقامات پیدا کرده اند نه چنین ست بلکه اینجا اشتباه فلل شده است

بنفس شئ الالهم ارنا حقائق الاشیاء کما هی وجنبنا عن الاشتغال بالملاهی

بحرمة سید الاولین والاخرین علیه وعلی آله وصحبه الصلوة والتسلیمات اتمها
واکملها شیخ مزمل رحمه الله تعالے وے نیز از قدمای اصحاب
حضرت ایشان ست قدس سره واز مقبولان آنحضرت در سفر وحضر اکثر بخدمات
حضور عالی اقدام مینمود وبانواع الطاف وعنایات ممتاز میگردید ودر حسن
اخلاق ومکارم اوصاف بی نظیر روزگار ودر انکسار وایثار منفرد وحال شیخ
مشار الیه ازین نسبت آنحضرت است که حضرت ایشان در عرضه داشتے
بحضرت خواجه بزرگوار رقم نموده اند شیخ مزمل خود را کم می یابد وصفات را از
اصل مے بیند ومطلق را در همه جا می یابد واشیا را در رنگ سراب بی اعتبار
مے داند بلکه هیچ مے یابد انتهی کلامه الشریف بعد ازین ماجرا نیز سالهاے
فراوان شیخ در خدمت آستان حضرت ایشان قدس سره الاقدس گذرانده
وبروایه فوائد رسیده بتعلیم طریقت مجاز گشت در یکی از مکاتیب که حضرت ایشان
بمخلص نوشته اند مسطور ست که صحبت این بزرگان اگر میسر شود مغتنم باید شمرد
وخود را بایشان باید سپرد وصحبت میان شیخ مزمل شما را مغتنم ست وامثال این
عزیز الوجود اعز من کبریت الاحمر انتهی از خلص اصحاب ایشان شنودم که وقتے
شیخ مذکور ببعضے از جبال وشعاف آنحدود بسیر رفته بود ناگاه جهت گرفتن جانور
بلب غاری شد پایش بلغزید ودران غار افتاد چنانکه بیرون آمدن متعذر
شد وازین قضیه هیچ کس اطلاعے نبود حضرت ایشان را که آندم در سرهند
تشریف داشتند صورت آن معامله در نظر انور آمد بیاران فرمودند دیده میشود
که شیخ مزمل در جاے هولناک افتاده ودستش پاے میزند که ازان برآید

تا حقیقت حال چه باشد بعد از چند روز خبر این قضیه بسمع حضرت ایشان و
درویشان گردید و موجب مزید اعتقاد مخلصان گردید و گفتند که یکی از
صحرانیان که آنرا دیده بود و بمردم آن نواحی خبر کرد آنجماعه آمده شیخ را نیمها
ازان مغاک برآوردند شیخ مذکور در حدود هزار و بیست و شش بآخرة
شتافت حضرت ایشان از فوت او اظهار تالم نمودند و وی را بفاتحه و دعا یاد
شاد فرمودند رحمه الله تعالی **شیخ طاهر بدخشی سلمه الله تعالی**
وی در اوائل از عسکریان بود در وقتیکه سپاه متوجه فتح یکی از قلاع بود
و در راه آن سفر شبی پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بخواب دید که حضرت صدیق اکبر
و خلفای و اصحاب دیگر رضی الله عنهم در خدمت آنحضرت بوده اند آنسرور
وی را فرموده اند که بعد از انقضای این سفر تو از میان ایشان بیرون شو
و فقر و تجرید اختیار کن و حضرت صدیق اکبر بامر آن سرور صلی الله علیه وسلم
وی را خرقه پوشانیده اند چون از خواب برآمد عازم جازم ترک شد بعد از مراجعت
ازان سفر چون عسکر بجزیره از خارستان و اشجارستان رسید وی از
مرکب پیاده شده در آن درآمد خادمش دانست که بحاجت انسانی رفته مدتی
انتظار کشید چون اثری ندید بمنزل رفت و چندی آشنا بالش تجسس نمودند
چیزی نیافتند وی در آن جزایر بدهقانی ملاقی شد لباسهای خود بوی
داد و پلاسی ازوی بستد و در پوشید و بصحبت درویشان آن حدود رسید
چون نزد دستفاقان او حیات و ممات او مجهول بود به نسبت آنکه اهلیه خود را اطلاق الغیاب
گرداند بخانه شد و نزد وی بخود گفت که من این شیوه اختیار کرده ام ترا
تو به چیست آن شیر زن گفت من نیز موافقت کردم و ژنده در پوشید و عصا
بگرفت و کمر دربست و با شوهر رفیق الطریق شد و بخدمت یکی از مشائخ آن حدود

که از صاحبدلان بود رسید وی گفت نصیب تو از نقشبندیان معلوم میگردد
بعد وود سال و لاهور پیش اشارت کرد چون ازین طریقه علیه دران ایام صیت
حضرت ناصر عصر خواجه فانی رخود باقی بحق . قدس الله تعالی سره آفتاب
جهانتاب بود وساعه افروز طلاب احرام طواف آستان ایشان بست بشرف
رسیدن او بچند روز آنحضرت بسرای باقی رحلت فرموده بودند چون ایمانا
بزبان محرمی ما دسی توفیق وی را بحضرت ایشان رضی الله عنه که جانشین
حضرت خواجه بودند دلالت نمود در خدمت آنحضرت بشرف انابت و ذکر مشرف شد
وآن آستانه علیا را لازم گرفت تا بنصیب خود رسید شنیدم که وی تنها در خلوات
وجلوات همیشه صورت مبارک حضرت سید کائنات صلی الله علیه وسلم مشاهد می بود
گویند ازانجا که مولانا ترک وساده لوح ست بعضی احوالات و مکاشفات
خود را آن شیوه بعرض میرساند که ناچار حضرت ایشان متبسم می گشتند و گاه در
استماع معارف بلند بنوعی آری و بلی بر زبان میراند و سر می جنباند که
حضرت ایشان بطیب می فرمودند بدان ماند که این اسرار بر مولانا ظاهر شده
و ما مستحسم الیهم بالجمله بعد از تحلی بزیور حالات و خیرات حضرت ایشان
وی را اجازت تعلیم طریقت داده بجونپور فرستادند لیکن وی به نسبتی که
او داند در گفتگو و نشست و برخاست شیوه گرفته که بحقیق او را از ملامتیه می شمرد
وطلاب را بوی ازین راه رجوع کمتر شده در ایامی که حضرت ایشان در
احمد نگر تشریف داشتند راقم در خدمت بود عریضه مولانا رسید که دران
مرقوم بود طلابان را باین فقیر رجوعی نیست حضرت ایشان فرمودند
عجب مردی ساده دل ست ملاک امر محافظه احوال و فکر کار خود ایمان
و مآل خود ست درین ضمن هر کرا حق سبحانه برساند و تعلیم و تربیت او مامور

گردانیده الامر خالصاً لوجه الله بدان باید پرداخت و نیز برای
انجذاب دلهای طلاب وضعی که ملامت را آنجا راه نبود اختیار باید نمود و القصه
حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بوی نیز نگاشته اند که مقصود از
اجازت بعض مخلصان آن بود که درین طور گرداب ضلالت جمعی را به راه حق
جل و علا رهنمونی نمایند و خود هم باتفاق طالبان مشغولی کنند و ترقیات
نمایند این سررشته را نیک نگاه داشته سعی کنند که بقایای هستی خود را بر دهند
و کوشش نمایند که مسترشدان نیز باین دولت مشرف شوند نه آنکه این
اجازت در توهم کمال و تکمیل اندازد و از مقصود باز دارد و ما علی الرسول الا البلاغ
انتهی و این مکتوب عزیز والا که بطریق اجمال آئینه جمال احوال حضرت ایشان
است قدس الله سره نیز از ان حضرت بمولانا صادر یافته الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی سید المرسلین و آله الطاهرین آنچه بر ما فقیران لازم است
دوام ذلت و افتقار و انکسار و تضرع و التجا و ادای وظائف عبودیه
و محافظت حدود شرعیه و متابعت سنت سنیه علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیه و تصحیح نیات و تحصیل خیرات و تخلیص بواطن و تسلیم ظواهر و دیه عیوب
و مشاهده استیلا ذنوب و خوف انتقام علام الغیوب و قلیل پنداشتن حسنات
خود را اگرچه بسیار باشد و کثیر انگاشتن سیئات خود را اگرچه اندک بود و ترسان
و لرزان بودن از شهرت و قبول خلق قال علیه الصلوة والسلام بحسب امرء
من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا الا من عصمه الله و متهم داشتن
افعال و نیات اگرچه مثل فلق صبح باشد و عدم اعتنا باحوال و مواجید
خود اگرچه صحیح و مطابق باشد اعتماد نباید کرد و مستحسن نباید پنداشت تحسیر و
تائید دین و تقویت ملت را و ترویج شریعت و دعوت خلق را بحق جل و علا

چه این قسم تائید گاه است که از کافر و فاجر هم آید قال علیه الصلوة والسلام
ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر مریدی که بطلب آید و اراده مشغولی
باید آنرا در رنگ شیر و شیر باید دانست و باید ترسید که مبادا ازین راه خرابی
و استدراج او نمایند و اگر فرضاً در قدوم مرید در خود فرحی و سروری یابند
آنرا کفر و شرک دانند و تدارک آن به ندامت و استغفار چندان نمایند که
اثری ازان سرور نماند بلکه بجای آن فرح حزن و خوف نشیند و نیک تاکید
نمایند که طمعی در مال مرید و توقعی در منافع دنیوی او پیدا نشود که آن رشد
مرید است و باعث خرابی هرچه اینجا همه دین خالص مطلوب است الا لله الدین الخالص اینجا
شرک را دران حضرت بهیچ وجه گنجایش نیست و بدانید که هر ظلمتی و کدورتی
که بر دل طاری گردد ازالهٔ آن بتوبه و استغفار و ندامت و التجا باسهل وجوه
میسر است مگر ظلمت و کدورتی که از راه محبت دنیاوی و دنیّه بر دل طاری شود
که نفس سگ گیرانده و تفحص میبازد و در ازالهٔ آن تعسر تمام است و تعذر بر کمال
صدق رسول الله صلی الله علیه وسلم حب الدنیا رأس کل خطیئة نجانا الله
سبحانه و ایاکم عن محبة الدنیا و اربابها والاختلاط بهم والمصاحبة معهم فانها سم
قاتل و مرض هالک و بلاء عظیم و داء عمیم اخوی ارشدی شیخ حمید با حسن
وجوه متردد آن حدود اند استماع سخنان نو و تازه را از ایشان غنیمت دانند
الباقی عند التلاقی مولانا یوسف سمرقندی رحمه الله
تعالی وی نیز از اصحاب صاحب نسبت حضرت خواجه باقی بالله قدس سره
و از فضائل بهره تمام داشت و کان حسن الاخلاق و طارح التکلفات بعد از
انتقال حضرت خواجه ملتزم آستان حضرت ایشان شد و در خدمت ایشان
بسرهند رفت و چند گاه آنجا گذرانید و از برکات الطاف صحبت آثار آنحضرت

نیز ترقیات نمود در بیان سلوک احوالش در رسید ترتیب استفسار او حضرت
ایشان ببالینش قدم رنجه نمودند بتضرع و حسرت تمام بعرض رسانید که نفس
آخرین رسیده نظری و توجهی فرمایند که از مقصد اقصی خبری یابد حضرت
ایشان را بر نیازمندی او دل بکشاد متوجه شدند بعد از مدتی سر بر داشتند
و فرمودند یاران مولانا یوسف بگویید که چه شد سر بر قدم ایشان نهاد و گفت
الحمد لله آنچه دل طالب او بوده جلوه گر شد این بگفت و بعد از آن جان
بجانان سپرد رحمه الله سبحانه مولانا احمد برکی رحمه الله
تعالی برک بلده ایست میان کابل و قندهار آنجناب از علمای آن
بلده بود تاجری از دوستان و هم شهریان او که بهندوستان آمده بود
و بشرف آستان بوسی حضرت ایشان رضی الله عنه رسیده بوطن باز گشته بود
و جزوی از مکاتیب بابرکت آنحضرت با خود برده مولانا از وی احوال
اکابر هند پرسید وی ثنای حضرت ایشان بر زبان آورد و گفت
اوراقی چند نیز از مقولات ایشان آورده ام مولانا بشوق تمام مطالعه
آن نموده از حسن درایت و آثار سعادت بعلو حال قائل آن اقوال پی برده
بی هیچ اهمال متوجه بلده شریفه سرهند شد چون رسید بنظر عنایات رسید و در
خدمت علیه باخلاص و آداب و خدمات تمام بسر برده از یمن و برکت صدق
ارادت و قبول خدمت بیک لحظه عنایت بدرجه کمال و اکمال در مدت
یک هفته که در حضرت علیه بسر برده سر افراز گشت و بتعلیم طریقت مجاز شد
و بوطنش رخصت داد برخصت نموده حسب الامر باین کار شگرف پرداخت
و در هر چند گاه بزبان قلم احوال خود و مسترشدان خود را بعرض میرساند و مکتوبات
و خطابات مستوفیه گشته چنانکه از مکاتیبی که بنام نامی او گردیده معلوم گردد در

از مکاتیب که حضرت ایشان بوی مرسل داشته اند چنین بنگاشته اند ع
روزی توجهی بحال شما نموده آمد دید که مردم آن نواحی بجانب شما می دوند
والتجا بشما می آرند معلوم شد که شما را امداد آن زمین ساخته اند و مردم آنجا را
بشما مربوط داشته لله الحمد والمنة علی ذلک ظهور این معامله را از جاه و افتقات
نه انگارند که از مظان ریب و اشتباه باشد بلکه از محسوسات و مشاهدات
شمرند و ایضاً در مکتوب دیگر چنین بوی رقم فرموده اند از عدم اطلاع کما ینبغی
باحوال خود و احوال یاران خود در آزار نباشند و آن را دلیل اصلی خود نه نهند
احوال یاران در آئینه داری کمالات شما کافی ست احوال شماست که بطریق
انعکاس در یاران ظاهر گشته اما آنکه از حال آن یار خود نوشته اند که شغل ما
ست او را ترقی واقع شده آنچه در غیبت و بی شعوری می بیند از ارواح
طیبات حالا در افاقت می بیند مخدوما این دید را هیچ دلالت بر ترقی نیست
در شعور بیند یا در بی شعوری قدم اول درین راه آنست که غیر حق را سبحانه
هیچ نه بیند و از ماسوای او سبحانه در سینه او اندیشه او هیچ نماند نه آنکه اشیا را
غیر او تعالی نه بیند و بعنوان ماسوی نداند این خود کثرت بینی ست
بلکه غیر او را سبحانه نه بیند و نه داند این حالت معبر بفنا ست و منزل اول ست
از منازل این راه و بدون خرط القتاد ه هیچ کس را تا نگردد این فنا
نیست ره در بارگاه کبریا ع و نیز حضرت ایشان قدس الله سره
الاقدس در مکتوبی که بشیخ یوسف برکی نگاشته اند بتقریب آن معرفت
مشهودی که بمرایای کثرت تعلق دارد لذت بخش و شهود تنزیهی که زو جهل
و فکرت دارد از التذاذ بعید ست ولی مدد شیخ ما تقدا این راه رفتن متعذر
نوشته اند که مولانا احمد برکی که عوام او را از علمای ظاهر میدانند و او نیز

علم باحوال خود و یاران خود ندارد سرش آنست که باطن او متوجه شهود تنزیهی ست
که موطن جهل ست و ایمان او در رنگ علما ربغیب ست باطن او از بلند فطرتی
التفات بشهود کثرت آمیز نکرده است و ظاهر او تنزلات صوفیه مفتون
سفروی گشته وجود شریف او در ان نواحی مغتنم ست این حالت را که
از حصول آن خبر داده اند مولانا دیری ست که بان حال متحقق ست علم او لم یعلم
نزد فقیر مدار آن لقمه بر وجود مولانا ست عجب ست که بر اهل کشف آن نوا
مخفی مانده است در علم فقیر بزرگی مولانا در رنگ وجود آفتاب ظاهر
با بسی ست انتهی کلامه الشریف خدمت مولانا در حدود هزار و بیست و شش
[illegible] حضرت ایشان بفاتحه و ادعیه کثیره روح او را شاد کردند و
دیده شد که هرگاه مذکور مولانا شد رحمت او نموده با لطافت تمام او را یاد کردند
و بیاران مولانا [illegible] مغفرت مولانا احمد علیه الرحمه [illegible] وجود
شریف مولانا [illegible] مسلمانان را آیتی بود از آیات حق جل و علا
و رحمتی بود از رحمتهای او تعالی اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده

مولانا محمد صالح کولابی رحمه الله تعالی وی از قدمای
اصحاب حضرت ایشان بود و صاحب انکسار و افتقار و غربت و خاموشی
از وی شنودم که گفت چون طلب اینمعنی در من پیدا شد با کثر مشایخ
که قریب بودند ملازمت کردم اما از هیچ یک تشفی دست نداد تا در یکی از جمعه
در اگره در مسجد جامع حضرت ایشان را قدس سره دیدم بمجرد دیدن دلم
با نحضرت انجذابی پدید آمد گشت قدمبوس نموده بمنزل شریف رفته التماس
تعلیم ذکر نمودم با جابت رسید مدتها در آن آستانه [illegible] بودم اما از بی استعدادی
در فتح نشد چنانکه دیگر خادمان ایشان را می شد [illegible]

تا ماه مبارک رمضانی آنحضرت ایشان معتکف شدند دران اعتکاف خدمت
طشت و آفتابه من بود شبی چون حضرت ایشان دست مبارک شستند غساله را
گوشهٔ پرده تمام در کشیدم آن آب شیرین تر بسی فزای من شد که نوشیدن همان بود و
گشایشی در کار و حال خود دیدن همان و چون مولانا از یمن توجه و عنایات آنحضرت
بدرجهٔ کمال رسید باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید و جمعی از طلاب را بفیض رسانید
راقم حروف بکرات تعریفات مولانا از زبان مبارک حضرت ایشان شنوده
روزی فرمودند که مولانا صالح از سیر صفات و تجلیات صفاتیه بهره تمام گرفته
و نیز ازین عریضهٔ مولانا که بآن حضرت نوشته هویدا میگردد بسم الله عرضه داشت
کمترین خاکروبان آن مقدس درگاه محمد صالح بعرض خادمان آن آستان
میرساند غریب نوازا ذره پرورا از صدقه بندگان آن درگاه احوال و اوضاع
حسب المدعای مخلصان است همیشه تجلیات مشرف میگردد و در هر تجلی
فنای خاص حاصل میشود و میدانند که ورای این تجلی تجلی نخواهد بود و
ازین تجلیات بی نهایت مفهوم میشود که سیر در تفصیل اسما و صفات نهاده اند
از راه تفصیل بمطلوب رسیدن بسیار دشوار است رجا از درگاه آن قبله حقیقی
آنست که چون ناقابل را از خاک مذلت برداشته اند و باحوالات مشرف
ساخته اند که در فهم و وهم این کمینه خطور نمیکرد الحال نیز بتوجه خاص اخلاص
نشان سرافراز گردانند که بنهایة النهایت برسد و از شفقت وا رسید و از مراد خود
نامراد شود و غیر از مرضیات او تعالی قولاً و فعلاً و ناظراً هیچ چیز بوقوع نیاید
در این سبب توجه و عنایت آن مراد مریدان صورت پذیر نیست امید که ازین
دریای رحمت بیکران سیراب گردانند بهمه فضولیت این غریب را باخلاص
و محبت خود راسخ دارند که متضمن جمیع سعادتست سایه تربیت ایشان بمفارق

جمیع انام الی یوم القیام ممدود باد بالنبی وآله الامجاد انتهی مولانا وظایف یومیه
ولیلی حضرت ایشان قدس الله سره باشاره وتائید حضرت مخدوم زادهای کبار
سلمهم الله تعالی جمع کرده انجا می نویسد که چون از حضرت ایشان بجمع وظائف اجازه
خواستم فرمودند که علمی که شایان اقتدا است عمل آنسرورست صلی الله علیه وسلم
به کتب احادیث رجوع باید کرد و از انجا اخذ نمود معروض داشته شد که عمل حضرت
ایشان نیز همان عمل سید الانس والجان ست علیه الصلوة والسلام فرمودند چنان
کنند اما نیک ملاحظه نمایند که هرچه موافق سنت باشد قولی وفعلی انرا در
عمل آرید وهرچه نه چنانست موقوف دارید مولانا در سال هزار وسی وهشت
قبیل این تحریر با خرت شتافت رحمه الله مولانا محمد صدیق کشمی
سلمه الله تعالی وی از کشم بدخشان ست در عنفوان جوانی بهندوستان
آمده از انجا که بشعر آشنائی تمام داشت صحبت محب الفقرا عبد الرحیم مشهور بخانخانان
اختیار نمود که خان مذکور مغفور را باین طائفه سری بود که درین اثنا مولانا بشرف
صحبت حضرت خواجه خال رخود باقی بحق قدس الله سره الاقدس مشرف
و در خدمت آنحضرت ثابت نمود و ذکر این سلسله بر داشت گویند حضرت خواجه
قدس سره را مکرر تعریف ایشان
از روی شنودم که گفت صباح عیدی با چند تن از درویشان باستان حضرت ایشان
عنهم رفتیم ایشان از منزل شریف شیشه گلاب بر کف رسیدند در میان حاضران
مرا بالباس جدید وجامه مناسب روز عید دیدند بر من گلاب افشان شدند در
افشاندن جمعیت بخش خاطر پریشان شدند ؎ زدامان تو هر راشح گلاب
زند بر روی بخت خفته آبی ۞ اما مولانای مذکور در زمان حضرت خواجه بنا بر
جوانی وشعر خوانی وکامرانی بهمگی خود دنیا را نسا خود را با نخضرت سپرده

له فو
در ایام
با شغل
تعلیم
مراقبه

خاصه این بزرگواران بر دوام ملتزم مشرف صحبت وخدمت ایشان شدند تا رسید
بجای که حضرت ایشان در یکی از مکاتیب بمولانا صالح کولابی از حال آن دو تن
خبر داده اند مولانا محمد صدیق درین ایام بعنایت الله سبحانه بولایت خاصه مشرف
گشته اند و از اسم جزئی باسم کلی ملحق شدند مع ذلک نظر تفوق دارند از انجا
نیز نصیب حاصل کرده شاید میل برجوع نمایند والله یختص برحمته من یشاء انتهی
کلامه الشریف مولانا در سال هزار و سی و دو با جمعی از متعلقان برخصت و همت
حضرت ایشان بزیارت حرمین محترمین زادهما الله تعالی شرفا مشرف شده
سابقا بدهلی مراجعت نمود چون وابستگان وی درین کثیر بود و زاد راه قلیل محنتهای فقر
و فاقه بسیار دید و بدولت الاجر علی قدر النصیب مشرف گردید مشار الیه است
که دفترات شریفه مبدا و معاد را که حضرت ایشان در بیاضه خاصه نگاشته بودند
از انجا بیرون آورده جمع کرد و نیز در دفاتر مکتوب بنام وی مکاتیب کثیر است
وی را بحضرت ایشان اخلاص و عشق فراوان در یافتی که آنجناب بولایت حجاز
بود روزی در خلوتی این فقیر از حضرت ایشان شنید که فرمودند این لحظه
متوجه احوال بعضی یاران غایب بودیم مولانا محمد صدیق در نظر آمد که محبت
و اخلاص تمام متوجه ما است در آوان این تحریر در سیر بدخشان و ما وراء النهر
است همه جا وقتش خوش باد وی العلوم و معارف حضرت ایشان رضی الله عنه
آشنائی تمام دارد و شعر نیکو میگوید حکایت غریبه شیشه گر با حسین را که تعبیر
تمام است از حق الیقین این طائفه بوزن مثنوی مثنوی عارف روم قدس سره
در غایت متانت بنظم کشیده و مثنوی دیگر نیز دارد بوزن نظم خسرو و شیرین از انجاست
این دو بیت که مناسب حال راقم حروف است بیت بتنهائی چنین میل دلم
چیست * وزین تنها نشستن حاصلم چیست * بسنگم من در سنگ معذورم تا شیم *

بین مدرا از خلائق دور باشم ÷ نمازی گفته اگر سگ داند این راز ÷ که خود را کرده ام
نسبت با درباز ÷ زننگ این سخن افغان برآرد ÷ که بدمهاری ز ما خود را شمارد ÷
سگان خود صاحب خود را شناسند ÷ ولیکن از ناشناسا سگی براسند ÷
نه خود را می شناسد نی خدا را ÷ چرا بدنام سازد مثل ما را ÷ درین مدت که عمر من
بسر شد ÷ نه از کفرم نه از دینم خبر شد ÷ ندانم بر چه بلت زیستم من ÷ نه سگ نه
آدمی ایستم من ÷ و کلام حقائق آمیز که دلیل صحت حال و درجات جمال
آنجناب است بسیار بظهور آمده است ازانجمله این عریضه که بخدمت حضرت
مخدوم زادگی خواجه محمد سعید سلمه الله وابقاه نوشته اللهم صل وسلم علی سیدنا
ومولانا محمد وعلی آل سیدنا محمد صلوة [illegible] بهافی حفظ عنایتک عرضداشت
کمترین پیر غلام فدوی محمد صدیق که بهمه تن تمنا و سراپا آرزوی آستان بوس
خادمان درگاه مراد بخش است عرضه میدارد که اگرچه چند بیست که از دست [illegible]
وا ز پا افتاده ولیکن بامداد شوق گاه گاه حرکة المذبوح نموده خود را فرا باید
صاحبان دین و دنیا میدیارسی از عنایت بی غایت آن قبله آگاه دلان
همیشه بنعمتهای عظیم چشم امتیاز تمام دارد و فراخور استعداد زر ریزهٔ آن خوان
[illegible] ازکار رفته است ولیکن [illegible] دارد
عظیم ایشان مرزوق است [illegible]
خانچه ازانجا تحریر میرسد ÷ خوشوقت آن دل که بکاری رسیده است ÷
خوش روز شب روی که بیاری رسیده است ÷ از فرق تا قدم همه عطر عجب الد ÷
دستم بچین زلف نگاری رسیده است ÷ خوش روزگار عیش بهاری که در خزان ÷
عیشش بتازه رنگ بهاری رسیده است ÷ و چند بیت در ایام صحبت که روی
داده بود گفته شد آنرا نیز بخدمت عالی معروض میدارد ÷ طلوع شمس من
از وجه جهت عالیست ÷ توجه دلم از رتبه صفت عالیست ÷ مرا نظر بجمالیست

بی حجاب نقاب ٭ فضای آن نظر ازو بی نسبت عالیست ٭ چه دست دیگی هم
زنی که شناسی ٭ حقیقت کنهی کان ز معرفت عالیست ٭ بعلم خویشتن چه نارسے
بسوی من می تازد ٭ که شان جهل من از طور معرفت عالیست ٭ قبله ام سالهاست
از آنچه مقصد ست چون نیاید در می نگردد ست الفاظ را بدامان معانی رسائی
نمی بیند دریغا آن سخنهای که دانند گفت نتوانند مولانای مذکور باین بسر حکایت کرد
که درویشی زنده پوشی که آثار ذوق و وجدان و آزادگی و تفرید از وی هویدا بود
بمن ملاقی شد و پرسید که ارادت تو بکیست نام نامی حضرت ایشان بردم گفت
از ایشان هیچ خارقی عظیم دیده گفتم آنچه دیده بودم بیان کردم گفت من از
شیخ تو خارقی بس شگرف دیده ام بتو میگویم بشنو چون اوصاف ایشان
شنوده بودم بقصد دریافت ایشان بسرهند آمدم از شب پاسی گذشته بود
که بشهر در آمدم و گفتم درین وقت چه مصدع خادمان ایشان گردم بیکی از
مساجد در آمدم همسایه مسجد از من اطلاع یافت و مرا بخانه خود برد و مهربانی
نمود و در اثنای سخن وجه آمدن از و احوال حضرت شیخ تو پرسیدم معلوم شد
که از منکران بوده در طعن ایشان شروع کرد مرا غیرت فرو گرفت و کدر گشتم
بباطن شیخ تو متوجه شدم ناگاه دیدم شیخ از در در آمدند شمشیر برهنه بکف
آن منکر طاعن را بآن شمشیر پاره پاره کردند و بیرون رفتند
من از مشاهده این معامله دهشتی که یافته بودم با اضطراب بر خاستم
ایشان بیرون بر آمدم و ایشان را ندیدم باز بآن خانه خواستم رفت
و ندانستم که آن چه بود وقت السحر که بملازمت ایشان مشرف شدم و همچنان در تحیر
در خود بودم ایشان مرا در آغوش کشیدند و تبسم نمودند و فرمودند ما نشیر باللیل
لم یذکر فی النهار این قصه را من تا امروز جز بتو بدیگری نگفته ام شیخ عبد الحکیم

سلمه الله تعالی وی از حصار شادمان ست که از بلاد صغانیان ست
و خداوند مسکنت و خموشی واز فضیلت بهره ور سالها ملتزم آستانه علیای حضرت
ایشان نور الله مضجعه بود و نظرات عنایات آنحضرت شامل حال او تا دید آنچه
دید و بسا اسرار خاصه از زبان مبارک شنید بل از انوار احوال که آن معارف
ترجمان آن بوده او را بهرها رسید و دفتر ثانی مکتوبات عالیات را باشارت
و تائید حضرت مخدوم زاده معصوم نام معصوم گرداند سلمه الله تعالی فراهم آورد
و در دفاتر ثلثه مکتوبات مکاتیب متعدده بنام اوست حضرت ایشان
او را اجازت تعلیم طریقت داده به شهر تتّه فرستادند در کنار آن شهر خدمت
شیخ نور مذکور بغربت و مسکنت و بافاده و افاضه طالبان میگذرانند و در میان
شهر شیخ عبدالحی بشیوه پسندیده در تمکین و صفا بسر می برد حضرت ایشان
در مکتوبی بیکی از مخلصان نوشته اند که وجود این دو عزیز یعنی مولانای مذکور
و شیخ نور محمد در آن یک شهر چون قران السعدین ست در مکتوبی بشیخ نور محمد از
مقام و حال شیخ عبدالحی چنین خبر داده اند که شیخ عبدالحی هم شهری شما ست
و بجوار شما آمده است نسخه علوم و معارف غریبه است و چیزهای ضروریه این راه
نزد او موجود ست ملاقات او یاران دور افتاده را مغتنم ست که نو آمده است
و چیزهای نو آورده است از فنا و بقا نزد او نشان ست و از جذبه و سلوک
نزد او بیان بلکه از ماورای فنا و بقای متعارف و از گذشت جذبه و سلوک متعارف
نیز آگاه است بلکه توان گفت که او را در انجا گذرگاه است بیشتری از معارف
غریبه مکتوبات گوش زد او شده است و مهما امکن استفسار نموده دریافته است
والله سبحانه الموفق مولانا یار محمد القدیم الطالقانی رحمه الله
تعالی وی را قدیم از آن خوانند که بعد از وی یار محمد دیگر که جامع مکاتیب

دفتر اول ست بآستان حضرت ایشان رسید ثانی را جدید گفته‌اند و صاحب نسبت جیدا
قدیم آنجناب بر طبق لقب از قدمای اصحاب ایشان ست قائم اللیل صائم النهار صاحب نسبت
نسبت حضور این بزرگان از صحبت او پیدا و کثیر السکوت والمراقبه و حسن الوجه است
روزی باین فقیر گفت که من از حسن جبهه و بزرگی لحیه خود بسیار شاکرم که چون
ببازارها میگذرم هر کسیکه از عوام مرا می بیند ناچار درود میفرستد آنجناب
بفقر و غربت تمام متوجه طواف بیت الحرام و روضه نبی علیه السلام شد بعد از مراجعت
از ان سفر کثیر البرکت در خلوتی برایم گفت در محل یمانی در سه و حجی که برای آن سرور
صلی الله علیه و سلم آراسته بودند آنحضرت را صلی الله علیه و علی آله الصلوة والسلام
زیارة می کنند نظر کردم آن سرور را علیه الصلوة والسلام با نور و آراستگی هرچه
تمام‌تر دیدم و از لذت و حلاوت آن از خود برفتم چون بخود آمدم رقصان و پاکوبان
شده هم حاجیان در تعجب رفتند و بعضی عربان میگفتند هذا انه مجنون و زبان حال
من بمضمون این بیت تو ناطق بود ع گر این لیلا از خیمه بیرون شود پیدا
کوه و صحرا که مجنون شود و پس حضرت ایشان رضی الله عنه این مکتوب را
بعد از اجازت تعلیم طریقت بوی نوشته‌اند مکتوب مرغوب اخوی
اعزی مولانا بابا محمد قدیم بوصول یافت موجب فرحت گشت حضرت حق سبحانه
و تعالی بدرجه کمال و تکمیل رساناد بحرمة النبی المختار و آله الاخیار و علیه و علیهم
الصلوة والتسلیمات از مقوله مولوی علیه الرحمه پرسیده بودند که گفته آن نازنینی که
در کنار من بوده حق بوده است آیا این گفتن جائز هست یا نه بدانند که این قسم
امر در این راه بسیار واقع میشود بزبان می آید این نوع سخن تجلی صوری است
که صاحب معامله آن صورت متجلی را حق می انگارد و تعالی شانه سخن همان است
که شیخ اجل امام ربانی حضرت خواجه یوسف همدانی فرموده‌اند تلک خیالات

تبلیغها اطفال الطریقه دیگر چون نوعی از اجازت تعلیم طریقت بشما کرده شده است
درین باب بعضی فوائد نوشته میشود بگوش هوش استماع نموده بعمل خواهند درآورد
بدانند که چون طالبی بارادهٔ پیش شما بیاید در تعلیم طریقت او تامل بسیار باید کرد
مبادا درین امر استدراج شما خواسته باشد و خرابی منظور باشد علی الخصوص
که در آمدن مرید فرحی و سروری پیدا شود باید که درین باب راه التجا و تضرع
اختیار نموده استخارها متعدد نمایند تا آنکه بیقین بپیوندد که طریقه را باید گفت و
استدراج و خرابی مراد نیست زیرا که در بندهای حق سبحانه تصرف کردن و وقت
خود را از عقب ایشان غارت نمودن بی اذن او سبحانه مجوز نیست کریمه لتخرج
الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم دلالت برین معنی دارد عزیزی
فوت کرد خطاب آمد که تو آنی که زره پوشیده بودی در دین من سرینه های
من گفت بلی فرمود هیأت و تکلمت علیه رأیی و اقبلت بقلبک علی و اجازتی
که بشما و دیگران کرده شده است مشروط بشرائط است و منوط است بحصول
علم بمعنی او تعالی هنوز آن وقت نیامده است که اجازت مطلق کرده شود تا
ورود آن وقت شرائط را بیک مرعی دارند خبر شرط است و بسبب همین معنی را
نوشته است از اینجا نیز معلوم خواهند شد و بالجمله سعی نمایند که آن وقت برسد
وارستگی شرائط. وارسند والسلام **مولانا قاسم علی رحمه الله تعالی**
او نیز از آن اصحاب حضرت خواجه قدس سره است که تربیت او حواله بحضرت
ایشان شده بود در یکی از عرائض حضرت ایشان بآن خواجه عالی شان
از احوال او چنین رقم فرموده اند حال مولانا قاسم علی بهتر است در غلبهٔ استغراق
و استهلاک است و از جمیع مقامات جذبه بفوق قدم نهاده و صفات را که اول
از اصل میدیدند حالا با وجود آن صفات را از خود جدا میبینند و خود را از آن نور

در طرف دیگر هم باید دنبید درین عریضه نوشته اند که چنان می‌نماید که مولانا
قاسم علی را از مقام تکمیل نصیبی هست و همچنین بعض یاران اینجائی را نیز
ازان مقام نصیبی معلوم میشود والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال شیخ حسن
برکی وی از تلامذه مولانا احمد برکی بود بآستان حضرت ایشان رسیده
به انابت و ذکر و مراقبت مشرف شد و از نظر عنایت و برکت صحبت آنحضرت
بهرها یافت و بوطن مالوف شتافت در صحبت مولانای مذکور میگذرانید حضرت
ایشان در مکتوبی بمولانا احمد رقم فرموده اند که شیخ حسن از ارکان دولت شما است
و ممد و معاون معامله شما اگر فرضا شما را میل سفری شود نایب مناسب شما او است
التفات و توجه در حق او مرعی دارند و کوشش بلیغ فرمایند که از تحصیل علوم دینیه
ضروریه زود تر فارغ شود این سیر شد وستان هم در حق او نفع بود و هم در حق شما
رزقنا الله و رزقکم الاستقامه انتهی بعد ازین مقوله بمدتی قلیله مولانا احمد سفر آخرت
اختیار فرمود چون این بسمع شریف حضرت ایشان رسید بیاران مولانا
نوشتند که اطوار و اوضاع مرحومی را مرعی دارند و در طریقه ذکر و حلقه مشغولی
بایدکه فتور نرود و یاران جمع شده بنشینند و دیگر فانی باشند تا انتظام ظاهر
شود این فقیر قبل ازین به سبیل اتفاق نوشته بود که اگر مولانا سفری اختیار
بایدکه شیخ حسن را بجای خود نصب کنند قضا را این سفر او بوده است الحال هم
بکریلا خط حمی نمایم شیخ حسن را ثابت این امر با هم این معنی بر بعضی یاران
گران نباید که باختیار ما و ایشان نیست انقیاد لازم است طریق شیخ حسن تعلیق
مولانا مناسبت بیشتر دارد و در آخر مولانا نسبتی که ازین جانب گرفته بود شیخ حسن را
دران نسبت شرکت هست و یاران دیگر ازین نسبت قلیل النصیب اند هر چند شکفته
وشهود بینید آنکه نبید انتهی بالجمله سه الاحمد یاران مولانا احمد شیخ حسن

قرار گرفت و بافاده و افاضه پرداختند و شیوه حضرت ایشان و استاد خود را
لازم گرفتند و بمراقبت و مجاهدت و رفع بدعت همت گماشتند تا ترقیات نمود
و بمقامات رفیعه رسید چنانکه از عرائض او که باستان حضرت ایشان می آمد
علو حال او معلوم میگردید در یکی از عرائض بعضی اصطلاحات صوفیه را ایراد
نموده بر آنها چسپیده بود و در آخر آن نوشته که معارفی که این بی بضاعت را
تسلی میدهد معارف شرعیه است گویا هر حکمی از احکام شرعیه دریچه ایست که موصول
بشهر مقصود و نشانه ایست از ان شاه بی نشان و همین بیت نصب العین است
که ع السفر سیر و هم عرم تماشا کر است * با بر او سیر و هم گرد همه عالم و راست *
حضرت ایشان را ان اعتراضات او سخت گران آمد و نوشتند سبب که اعتراض
شما از نافهمیدگی ست زنهار این قسم سخن نکنید و از غیرت خداوندی جل سلطانه
بترسید مدعیان این وقت ظاهر اشما را و بشورش می آرند ملاحظه بزرگان
ضروری ست اگرچه محدثات و مخترعات مدعیان سخن کنید گنجایش دارد اما آنچه
مقرر و مرقوم ست ولابد راه آنجا سخن گفتن نامناسب ست و از معرفت آخر او
که ذکر یافت خوش گشتند و رقم نمودند که این را برفنا بسیار اصل ست و بس عالی
و امید وارم که بحسن مطالعه این معرفت محظوظ ساختند و نا ملایمت اول مکتوب را
زائل گردانید حق سبحانه از همین راه بمقصود رساند انتهی در سفر اجمیر که بنده در خدمت
حضرت ایشان بود نیز عریضه شیخ حسن رسید که مکاشفات بلند و احوال ارجمند
قلمی نموده بود و از شوق و همت خود در رفع بدع سخن رانده حضرت ایشان عریضه
او را بفقیر سپردند تا وقتیکه مرضی بنید حاضر سازد و هریک را جوابی بنگارند
اتفاقاً از ترددات و شور رده حالیها آن عریضه را گم ساختم مع ذلک حضرت
ایشان چند سطر بسوی او نوشتند که آن مکتوب صد پنجم ست از جلد ثالث

مولانا شیخ عبد الهادی بداونی وی نیز از اصحاب حضرت خواجه قدس سره
بوده که حواله تربیت آنها بحضرت ایشان نموده بودند تا از برکات خدمت ایشان
در زمرات صحبت ایشان بهرها یافته و از فضل بهره رسید و از انکسار و افتقار نصیبها
در عرایضی که حضرت ایشان بجناب پیر بزرگوار خود نوشته اند و از ترقیات
مسترشدان مذکور ساخته اند آنجا مذکور است که مولانا عبد الهادی حضور با استغراق
در نقطه فوق پیدا کرده است و نیز میگوید که مطلق منزه جل شانه را از اشیا لطیفه
منزه بیچگونه بیند و افعال را هم از و تعالی میدانم انتهی بعد از آن که مدتها در خدمت حضرت
ایشان گذرانید بترقیات و حصول کمالات رسید و باجازت تعلیم طریقت ممتاز گردید
شیخ یوسف برکی سالقادری را یکی از مشائخ آفاق صحبت افتاده بود
و مشرب توحید بسیار رسیده بود تا در وقائع وی را باین آستان دلالت
فرمودند نخست بصحبت یکی احوال خود را بعرض رسانید حضرت ایشان بوی
نوشتند که این قسم احوال در اوائل اقدام مبتدیان این راه را بسیار رو دست
میدهد هیچ در اعتبار نمی آرند بلکه نفی آن مینمایند وصل کو و نهایت کدام و امثال
آن بسیار برنگاشته اند و همت بلند و احوال ارجمند ترغیب نمودند وی به نیاز تمام
و تعطش شوق و دوام محبت هر چه حاصل کرده بود از آن تهی شده بخدمت عالیه
شتافت و چندگاه گذرانده و نسبتهای اصیل عالی دید و اجازت یافت و بجلندر که از
قرای آن حدود است اقامت نمود و بعد از چندگاه باستان میرسید و در ایام
مهاجرت نیز از آنجا عرض احوال می نمود و جوابها می یافت کما یفهم من المکتوبات القدسیه
یکبار بخدمت شریف رسیده بود دیده شد که هنگام وداع فریاد و گریه بلند
بی طاقتانه کرد حضرت ایشان در مکتوبی برنگاشته اند که شیخ یوسف پانزده ماه
و تا مدتی اینجا بودند فوائد بسیار اخذ نمودند و بحقیقت آن اطلاع یافتند و بسیار

بجماعه نیستند مرد معتقد و صادق الاخلاص ست سید محب الله
مانکپوری که از علوم دینی بهره ورست نخست بخدمت قدوة المشایخ
شیخ محمد بن فضل الله برهانپوری قدس سره رسیده بود و خدمتها بجا آورده و
مدتی آنجا بسر برده تا آنکه اجازت و خلافت ارشاد رسیده بود و بعد ازان
در برهانپور بخدمت مرشدی میر محمد نعمان رسیده بود از ایشان ذکر این
طریقه علیه گرفته بود چون دران مجلس همیشه ثنای حضرت ایشان قدس سره
مذکور میشده و مکتوبات شریفه آنحضرت در میان بود وی را شوق خدمت
و رویت آنحضرت قدس سره العزیز بآن عتبه علیه برود مدتها آنجا گذرانده و بهرها
یافت تا در مکتوبی که حضرت ایشان رضی الله عنه بجناب سیادت پناهی سلمه الله نوشته بودند
مرقوم بود که سید محب الله نسیان ما سوی و بعض درجات فنا رسید او را
اجازت گونه داده به مانکپور فرستادیم انتهی بعد از چندگاه وی از اذیت اهل
وطن بحضرت ایشان شکایت نمود یکبار حضرت ایشان بوی نوشتند باید
از تحمل ایذای خلق چاره نبود و از صبر بر جفای اقارب گذر نه قال الله تعالی
آمر الحبیب علیه و علی آله الصلوة والسلام فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل
ولا تستعجل لهم نکی که در سکونت انتقام ست همین ایذا و جفاست و شما در مقام
فرار پذیران نمک آری شکر پرورده تا بنمک نسازد چه توان کرد هر که
عاشق گشت اگرچه نازنین عالمست ٭ نازکی کی راست آید بار می باید کشید
انتهی چون وی درباره اجازه انتقال الحاح بسیار نمود حضرت ایشان بوی
نوشتند که استخاره نمودند بخاطر درآمد گویا رخت شما را از مانکپور کشیده باله آباد برده اند
هم آنجا ویرانه اختیار کنید و اوقات را بذکر الهی جل سلطانه معمور دارید و هیچ کار را
[illegible] باشید و هیچ مراد است را [illegible] علیه [illegible] آید

تا مقصود و مطلوب جز یکے نباشد اگر دل از ذکر گفتن مانده شود بزبان بگویند
بشرط خفا که جهر درین طریق ممنوع ست باقی روش و اوضاع طریق را معلوم کرده اند
تا توانید راه تقلید را از دست ندهید که تقلید شیخ طریقت ثمرات دارد و در خلاف
طریق او خطرها ست زیاده چه نویسد والسلام علی من اتبع الهدی والتزم
متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات انتهی سید مشار الیه وقتیکه
در آستان حضرت ایشان بود روزے از حجره خاص کاغذے یافت که
در وے بخط شریف آنحضرت معرفتی مرقوم بود که گویند بران معرفت جز حضرت
مخدوم زاده بزرگ قدس سره کسی مطلع نبود سید التماس نمود که این معرفت
بنام وے باشد بعز اجابت رسید آن نسبت سه بیان ارشد کن الله تعالی مدتها
که سیر در ظلال داشت و وصول بظل عین حصول می یافت حالا که وصول باصل میسر شده
است حصول جز ظل ندارد کالمرآة الکائنة فی ید الشخص لو اصله الیه لاصیب لها
من الشخص الاظلة فافهم فان کلامنا اشارة بدایند عبارت مناسب بیان طریق
که بطریق رمز و اشاره تحریر یافته بود مناسب این مقام دانسته درین مکتوب
مندرج ساخت فهم نمایند ذکر جنان ماخوذ از پیر باشد و ان مداومت بران باید گذشت
بفضل حضرت رحمن و صل عریان باقی همه حسان والسلام علی من اتبع الهدی
حاجی خضر افغان از منظوران حضرت ایشان بود و را آنحضرت قدس سره
بتعلیم طریقت مجاز نیز گردیده خلق بسیار از وے بفیض رسیده و صاحبان
اذواق و مواجید و ولوله و سرور صعقه و نعره بسیار داشت و اکثر شب بگریه
و زاری بسر برده خداوند سکنت و انکسار و صفا و حضور بود و اوقاتش بتلاوت
و اذکار و نوافل و اشتغال معمور در یکی از قریهای تابعه قریه سرهند سکونت داشت
و بعد از هر چند روز بتقبیل عتبه علیه رسیده بازمیرفت یکی از ثقات اصحاب

حضرت ایشان از زبان مبارک آنحضرت نقل کرد که فرمودند روزی
ابلیس را دیدم و خبرها از وی پرسیدم ناچار شکر الهی راستی را وانمود در میان
پرسیدم که در یاران ما کیست که در وی تصرف تو کمترست گفت حاجی حنیفه
آنجناب بعد از حضرت ایشان بسالی انتقال نمود رحمه الله شیخ احمد دیبنی
دیبن موضعی ست از مضافات سهارنپور میان دوابه پیش از توجه حضرت
ایشان قدس سره بسلوک این راه مدتی در خدمت آنحضرت بشیوه ملامت گذرانیده بود
و خدمتهای بجا آورده بعد از آن بتقریبی به برهانپور افتاده آنجا در خدمت
شیخ معظم محمد بن فضل الله قدس سره العزیز تعلیم ذکر گرفته بود و مدتها مدید در
خدمت آن عزیز بسر برده و خلافت ارشاد یافته بعد از آنکه باگره رسید
حضرت ایشان در انجا تشریف داشتند بملازمت آن حضرت مستسعد گشتند
و ذکر این طریقه علیه از آنحضرت میگرفت و در خدمت ایشان بود تا آنکه حضرت ایشان ایشانرا
خلافت داده به برهانپور رخصت نموده تربیت شیخ را بحضرت سید نمودند همراه کردند در صحبت سید
بحضور و نسبت حضرت خواجگان قدس الله اسرارهم مشرف گشت و لذتی یافت
التزم همین ذکر طریقت و صحبت شد بعد ازین قضیه پرسیدند که ذکری که
فرموده ایم اشتغال مینمایی گفت چندگاه بآن مشتغل بودم اما اکنون از
خدمت میر نعمان ذکر طریقه خواجگان رحمهم الله گرفته ام و لذتی دیگر
یافته بهمین مشتغلم اگرچه از استماع این جواب فی الجمله آثار غیرت از شیخ ظاهر
شد لیکن چون شیخ فانی و منصف و صفائی بود فرمودند مقصود فائده
و حضور است از هر جا رسد ملتزم آن باش مبارک است بعد از ان باز بآستان
حضرت ایشان رسیده الطاف و عنایت دیده و از ان حضرت اجازت یافت
و طالب را ذکر طریقت گفت و متأثر گشتند و احوال از آنها ظاهر شد

واز حضرت ایشان رضی الله عنه در عریضه سوال کرد که با وجود که من در خود
حالے نمی فهمم دو طالب را ذکر دادم از انها احوالها ظاهر شد چه باشد
واز سر ذهول با وجود دوام آگاهے نیز پرسید آنحضرت مکتوبے در کشف
آن دو مقوله بوے نوشتند که آن مکتوب شانزدهم ست از جلد ثالث در بیان
مکتوب احوال آن دو طالب را عکس احوال مولانا فرموده اند که در آئینه استعداد
آنها بظهور آمده چون آن دو تن صاحب علم بوده اند درک احوال نموده اند
و مولانا را نیز دلالت تعلیم حصول احوال مستور کرده نوشته اند که مقصود حصول
احوال ست علم باحوال دولتے دیگرست جمعی را این علم بدهند و جمعی را نه هر دو
از ارباب ولایت اند واز مقوله ثانیه سرنگاشته اند که آگاهی عبارت از حضور باطن
بجناب قدس خداوندے جل سلطانه شبیه بعلم حضورے که دوام لازم اوست
هیچ شنیده اید که شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذهول
نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذهولے در علم حصولی متصورست که مغایر مدرک
است و در علم حضورے حضور در آن متصورست الخ آنجناب مدتے در آگره در
گوشه فقر و نامرادی بافاضه طالبان بوده جذبه و بیخودی این اکابر
از دو مریدان وے هویدا یکے از اعاظم اغنیا که بوے اخلاصے درست
کرده بود ذکر این سلسله از وے گرفته وے را به بنگاله برد شیخ در آن دیار
قبول عظیم یافت و طالبان بسیار بفیض رسیدند شیخ کریم الدین
بابا حسن ابدالی باباحسن ابدال موضعے ست میان کابل و
لاهور که از انجا راهے به کشمیر جدا گردد منشا ایشان از آن حدود ست از
قدیمے یاران حضرت ایشان ست و صاحب حالات علیه و جذبات
قویه در اوائل حال بسیاحی در طلب حق برآمده چون در سرهند رسید و بملازمت

مثنوی بملازمت شریف پیوست بمجرد حصول دولت حضور حالش دگرگون
گشت و مشمول عنایت گردید چون بتعلیم ذکر و مراقبت ازان حضرت
سرافراز شد و ازین نظر کیمیا اثر باندک فرصت او را ترقیات رو نمود حضرت
ایشان اجازت تعلیم طریقه دادند و جمعی از ساکنان و خلق و بسیار از اهل
آن دیار از و بتوجه و ذکر این سلسله شریفه رسیدند و فیوض و برکات یافتند
دران ایام که حضرت ایشان انزوا و عزلت اختیار فرموده بودند کم کسی را
از یاران دران خلوتگاه بار بود و بعنایتی که بحال شیخ داشتند فرموده بودند
که شیخ با یاران خود می آمده باشد و هیچکس مانع نشود و دران زمان که آنحضرت
در لاهور تشریف داشتند با جمعی از مسترشدان بعتبه بوسی رسیده بود
چند روز گذرانده عنایات دیده بوطن مرخص شد و شیخ اسحاق نام
فاضلی از مقتدایان دیار سند بایه از مشار الیه تلقین ذکر این سلسله
بر داشته بود و بعد از اخذ طریقت بیعت و یک شب متواتر حضرت
رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دیده که انواع لطفها با او
نموده اند و وی عریضه در کمال شوق و اخلاص و التماس خاص
بحضرت ایشان قدس سره نوشته بود و واقعه را نیز علیحده قسم
نموده شد که آن واقعه اینست میگوید بنده بیمقدار امیدوار برحمت
حضرت رزاق فقیر اسحاق ولد موسی که چون انقلاب حال بعنایت
نظر عالیه مولوی شیخ کریم الدین شد در همان حال در تصور باطنی
حضرت هادی الزمان قطب دوران مخدوم مخدومنا شیخ احمد
سرهندی سلمه الله تعالی حاضر گشته سفید محاسن بلند بینی در بیت
زنگ گویا در مراقبه نشسته بودند چون بنده حاضر شد در عین مراقبه

قلم بر گرفتند و این چند کلمه نوشته بدست بنده دادند و توجه عالی بلیغ فرمودند و آن
مکتوب اینست عن احمد السرهندی الی اسحق السندی یا اسحاق انت ولدی
وخلیفتی فی جمیع المرادات الحقیقی والتحقیقی والی مغفور وانت ومن توسل بک
ایضا مغفور واقربکم الحبیب مولانا کریم الدین منی السلام انتهی واین صحیفه واقعه
ومکتوب را مصحوب رحم علی نام درویشی که در سکر توحید وجودی مبتلا بود و ذره
و سفارش نموده درویش که اورا ازین مقام برارند حضرت ایشان آن
درویش را ازان مقام گذرانیده بمقام عالی رسانیدند این رقیمه را بشیخ
اسحاق مرسل داشتند الحمد لله والسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب
شریف که مصحوب رحم علی درویش مرسل داشته بودند رسید چون
منبی از ذوق و شوق بود مسرت بخشید در کاغذ علیحده واقعه که روی
داده بود نوشته بودند از مطالعه آن فرحت بفرحت انجامید این قسم
واقعات مبشرات است سعی باید نمود که از قوت بفعل آید و از گوش
تا آغوش رسد امروز که تدارک تقصیر ممکن است فرصت را غنیمت شمرده
بتسویف و تاخیر نباید انداخت حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند
که جمعی از درویشان بودیم سخن از ساعت مرجوه که در روز جمعه ودیعت نهاده اند
در میان آمد که اگر میسر شود دران ساعت از حضرت حق سبحانه وتعالی چه باید طلبید
هر کسی چیزی گفت چون نوبت بمن رسید گفتم جمعیت ارباب جمعیت باید طلبید که
در ضمن آن جمیع سعادات میسر است بعضی از مکاتیب یاران نقل گرفته مصحوب درویش
رحمی فرستاده اند حضرت حق سبحانه تعالی منتفع گرداناد شیخ کریم الدین چند گاه است
که آمده اند ظاهرا بیان احوال خود نتوانستند نوشت درویش رحم علی نیز باصلاح آمده است توقع
از دوستان دعا است ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر والسلام علی من اتبع الهدی

والتزام متابعة المصطفی مولانا عبدالواحد لاهوری وی ازان
است که حضرت خواجه فانی زخود باقی بحق ویرا بخدمت حضرت ایشان ما
عنهما فرستاده اند کثیر المراقبه والعبادة هشت روزی در حالت ذوقی که از
یافته بود ازین فقیر پرسید که در بهشت نماز هست گفتم نه که آن دار جزای عمل
نه دار عمل وی آهی برکشید و بگریست و گفت آه بی نماز و بندگی آن صاحب بی
چون توان زیست وقتی بحضرت ایشان عریضه می نوشت نظر کردم نوشته
که گاه گاه در نماز حین سجده حالتی روی می دهد که هرگز خوش نمی آید سر از
برداشتن ازوی شنودم گفت بشهر فاخره بخارا صانها الله و جمیع بلاد المسلمین
عن البلا بسبیل تجارت رفته بودم در مسجد مغاک که از امکنه متبرکه آن بلاد
شریفه است نماز میرفتم و بعد از ادای صلوة عشا بنوافل اشتغال می نمودم
یک شب خادم مسجد مرا گفت دروازه مسجد میبندم بخانه خود رفته نوافل بگذارد
و نهیی را بخشونت ادا نمود همان شب آن خادم حضرت خواجه بزرگ رضی الله عنه را
بخواب دید که با او فرمودند که آن درویش سوداگر هندی از دوستان ماست
رعایت و عذرخواهی کن او معذرت فراوان نمود و معذرت بسیار خواست ازوی
شنودم که گفت دران ایام که حضرت ایشان به لاهور تشریف آورده بودند آنجا
پیری سبزی فروشی روزی بزیارت ایشان آمد ایشان ویرا احترام بسیار نمودند
حیرانی روی داد در خلوتی از ایشان سر آنهمه تواضع را با آن پیر پرسیده شد
فرمودند که وی از ابدال است مولانا امان الله لاهوری وی از
مریدان اجازت یافته حضرت ایشان است و صاحب تجرید و تفرید تمام در [illegible] سال
وی و یکی همراهان پیاده و آماده با لباس پشمینه ژنده بر دوش و کوزه بر کف متوجه
سفر حجاز شده و با آنکه جمعی از محبان حضرت ایشان و دوستان او که در راه بوده‌اند

میخواستند او را نیز او در اجله طوعا و اعتقادا معاون باشند وی بآن تمنیات
نمود همچنان به آزادی و بیزاری تمام برفت الحال می شود که بعد از تشرف
زیارت حرمین متوجه زیارت مزارات شام و مصر شده حق سبحانه و برا بدین شیوه
مرضیه استقامت دارد و من بیچاره دل آواره را نیز از برکات این وارستگان
بهره بخشاد و با این خرقه صد پیوند و دل صد پاره ه گردم بهر دیار و در جستجوی نیم
طفل سراغ یوسف خود کو بکو زنم ** مخفی نماند که غیر ازین جماعه مذکوره نیز چندین
تن از مخلصان حضرت ایشان بودند و هستند که خداوند ذوق و اصحاب فضل
و آداب و نیستی و انکسار اند و بعضی از آنها اجازت تعلیم طریقت نیز یافته اند
چون مولانا امان الله فقیه که از اعاظم خلفاست و شیخ محمد حری که از مشائخ
مشهور این دیارست ترک شیخیت نموده بملازمت حضرت ایشان رسیده و بهره ها برده
و خلافت یافته و شیخ داود ساماکی و شیخ سلیم بنوری و شیخ آدم بنوری و شیخ
نور محمد بهاری و شیخ حامد بهاری و صوفی قربان قدیم و مولانا صادق کابلی
و مولانا محمد هاشم خادم و مولانا غازی نوگجراتی و صوفی قربان جدید و سید باقر
سارنگپوری و مولانا فرخ حسین مولانا صفر احمد و مولانا بدر الدین سرهندی
و مولانا حمید احمدی و حاجی حسین و شیخ عبدالرحیم برکی چون تحریر احوال همه اینها
موجب تطویل بود بنا می اختصار نمود و بعضی از مخلصان مقبول منظور نظر
اند که بظاهر از اهل سپاه اند و بمعنی از اجله اصحاب خانقاه و در مکتوبات نسبت
بنام آنها صادر یافته چون خواجه محمد اشرف کابلی و مولانا حاجی محمد فرکتی
و مولانا عبدالغفور سمرقندی و حافظ محمود گجراتی از مکاتیب شریفه حضرت
ایشان که در جواب عرائض آنان در دفاتر مکتوبات مثبت ست و فوز الیهم
بر کمال اینها و مستی و ذوق و حال اینها معلوم گردد راقم این حروف گوید

و ملاک روزی نزد این فقیر آمدند و در خلوتی از احوالات خود بیان کردند
ابتدا میل بود پرسیده شد که تعلیم ذکر از که بر داشته اید و از پیر طولانی
کرده شد و گفتند از این سلسله شریفه این تخم در مزرعه دل خود کاشته ایم چون
حاجی عسکری را که از مخلصان منظور حضرت ایشان بوده و از آن حضرت
تعلیم طریقه چند تن مجاز گردیده نام بردند و جمعی دیگر از اصحاب مقبل صاحبدل
آنحضرت للفقر و انزوا و خمولی چنان بوده اند که اکثر خادمان آستان هم از
کار و بار ایشان آگاه نشدند این فقیر از بعضی درویشان حضرت ایشان شنوده بود
که وقتی درویشی از بخارا ایشان را بواقعه عظیم دیده بملازمت رسیده بهره ها
یافته و بوطن شتافته بهمت تصحیح آن نقل گستاخی کرده روزی در سفری
آنحضرت را در خلوت یافته استفسار نمودم که چنین شنوده ام آیا ناقل بالاتفاق
نقل کرده باشد فرمودند آری چنین است اما آن درویش از نواحی بلخ بود
نه از بخارا و تبسم نمودند و آن حکایت اینست که درویشی از نواحی بلخ در واقعه
دیده که تابوتی شگرف حاضر آمده و جمعی کثیر از گذشتگان اکابر ماوراءالنهر
چون خواجه عبدالخالق و خواجه بزرگ و خواجه احرار و امثالهم رحمهم الله تعالی
حاضر اند گویا انتظار کسی می برند راقم گوید من دران میان از بزرگی پرسیدم
که میت کیست و این اعزه انتظار که دارند گفت که این میت از اقطاب بود
و این اعزه انتظار قطب الاقطاب این وقت دارند تا بیاید و امامت نماز
جنازه نماید ناگاه عزیزی گندم گون بلند بالای دو مویه کذا او در آمد همه
تعظیم او کردند او پیش رفته امام شد چون جنازه را برداشتند از یکی پرسیدم
که نام این عزیز چیست و در کدام شهر می باشد نام شریف حضرت ایشان
گرفت و گفت در سرهند می باشند صباح آن روز آن درویش هوشیار دیوانه وار

متوجه هندوستان شد بملازمت رسیده آنحضرت را بحلیه که در واقعه دیده بود
در بیداری چنان دید و روی نیاز بآستان ایشان مالید و چندگاه در خدمت
بوده بهره‌ها گرفت چون ذوالعیال والاطفال بود زود بوطن مرخص گردید ع
هرکجا هست خدایا بسلامت دارش * و ایضاً این حقیر میگوید بدرویشی دیگر
ملاقی شدم از یاران ایشان که آثار انکسار و شیوه حیرت برو غالب بود روزی
دیدمش که بر برگ خشک چشم دوخته فرو رفته بود پرسیدم که اینهمه توجه بآن
برگ چیست چون الحاح بسیار نمودم گفت درین برگ میدیدم ناگاه در وی عالمی
بر من نمودار شد که بیان آن نتوانم کرد فقیر در تعجب رفته از قضیه بدایت
ارادتش بحضرت ایشان پرسیدم گفت در نواحی سواد و بجور شبی بعد از توجه
بروح حضرت زبدة المتاخرین خلیفه صدرالدین که از خلفای حضرت مخدوم شیخ
محمد زاهد بلخی بودند قدس سرهما سالها طالب سلسله شریفه گردیده را رهنما و پیر من
مرا در طفولیت بخدمت ایشان مشرف ساخته بود متوجه شدم والتماس نمودم
که شما از جهان رفته اید مرا بعزیزی که درین زمانه بسیار بزرگ باشد دلالت
نمائید خوابم در ربود حضرت خلیفه را دیدم که آمده نام حضرت ایشان برده
فرمودند که ترا بخدمت این عزیز سپرده‌ام دیوانه وار بملازمت ایشان رسیدم
و دیدم آنچه دیدم و نیز این فقیر را شنیدم گوید در مسجد جامع برهانپور در گوشه
نشسته را ه آیندگان مسجد میدیدم که ناگاه درویشی ژولیده موی پیرهن
چاک شوریده که آثار صفا والفت و انزوا و انکسار در وی از وی هویدا بود دیدار
گشت خفیه بالا نشسته دیدم آغوشی او مرا ناچار از مسجد باستقبال او کشید بعد از
معانقه پرسش حال گفت از اقصای ولایت بنگاله براه نامسلوک و جزائر
نخیر فرسنگ زیرح اینجا رسیدم گفتم عزم کجا داری اگر چه رخشش بستر حال مینمود

ناچار گفت که متوجه سفر حجازم از سلسله و پیر طریقت او پرسیدم گفت عزیزے
از سلسلهٔ نقشبندیه از سرهند باگره تشریف آورده بودند چون از نام آن مرشد
الانام پرسیدم اسم سامی حضرت ایشان رضی الله عنه گرفت در آغوش کشیدم
واشک حسرت از مژگان بباریدم و نیز او به خود برده گفتم بتفصیل نیز بگو مصرع
کز بوی گلشن جان میرسد؛ گفت بتقریبے از وطن خود بدار السلطنهٔ آگره
آمده بودم درین میان یکی ذکر خیر حضرت ایشان کرد شبی بملازمت شریف
رسیدم والتماس تعلیم ذکر دل ونظر عنایت نمودم باجابت رسید تلقین نمودند
ونظر مرحمت فرمودند نسبتی وحالتے مرا در گرفت که دیوانه وار سحان شب بر آمده
به بحر اندر و صحارے افتادم وخواب وخور ودآرام وسکون از من برفت
چه گویم که چه دیدم و بر من چه رفت وچه مے بینم ع چنان در دهر بر من بگذرد
روز؛ که در صحرا بر آهو بگذرد یوز؛ چندین سال بدین منوال دران بوادے
بشکستگے و نامرادی بسر بردم اکنون هم از راه بیابان وکوهستان بقصد مذکور
میرسم ودیگر از ان پیر دستگیر و راه نمای هر غریب وفقیر سلمه الله خبرے
ندارم که کجا تشریف دارند انشاء الله زیارت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم
نموده اگر زندگی باشد باز بخدمت آستان ایشان برسم این فقیر بقصد آنکه
بعضے ضروریات راه این عزیز را از دوستان التماس نمایم وبا کاروان قافله سفارش
او کنم گفتم جمعے از آشنایان ما متوجه این سفر سعادت اثر انشاء الله با آن جماعه
رفیق بشوید از کلام من دریافت کرد اخفا و توکل وتبتل او خلل خواهم افگند
بهانه از نزد من بیرون رفت وبعد ازان نه وے را دیدم ونه از احوال او
خبرے شنیدم ع هر کجا هست خدایا بسلامت دارش؛ ونیز این فقیر سیر
سیدی تاجر بیرا دیدم که مصداق رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله بود

و بعد از پرسش معلوم شد که بصحبت درویشان بسیار رسیده و از هر یک
تذکری و مراقبه ماسور گردیده و به آستان حضرت ایشان هم شتافته و از ان حضرت
نیز نظری عنایتی یافته گفت وقت عشای بود که ایشان را ملازمت نمودم
متوجه ادای فرض بودند مجملی پرسش حال و طالب من نموده و فرمودند ترا ذکری
تعلیم داده خواهد شد من از راه دلتنگی گستاخی نموده معروض داشتم که صورت
اذکار و مراقبات بسیار تعلیم گرفته ام معنی و نتیجه آن ازین درگاه دریوزه دارم
فرمودند فرض عشا گذارده گفتم آری دست مرا گرفته گفتند بنشین تا ما از نماز
فارغ شویم چون نشستم خود را بشیوه دیگر یافتم تا آنکه خود را نیافتم و رفتگی مرا
چنان گرفت که از بانگ نماز صبح بخود آمدم روز دیگر در اقدام مبارک افتادم
والتماس آنکه ترک تجارت نموده ملتزم خدمت غلامان آستان باشم
فرمودند فی الحال برین حالت که ترا عطا نموده مشغول باش و چون تجارت موجب
حصول لقمه حلال ست و سبب نفقه عیال آن را مگذار و شنگ تا بعد ازین در حق
توجه خواسته اند و رخصت فرمودند چه گویم که آن عنایت چه کرده یک لحظه
عنایت تو اسی بنده نواز ۔ بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز ۔ و نیز سیدی
صاحبی از مقبولان حضرت ایشان با این خادم درویشان گفت در یکی
از بلاد دکن بودم ناگاه از زبان یکی از آیندگان شنودم که آفت سلطان وقت
حضرت ایشان را بجسم تمام طلبیده بشهادت رسانید ازین خبر سخت
دل تنگ و بی آرام شدم به بازار آن بلده در آمدم تا باشد که آینده دیگری
در رسد و خبری فرحت اثری رساند دیدم که در کنار بازار بازارگاهی
چند که سیمای صلاح از ایشان هویدا بود فرود آمده اند نزد آن جماعه
رفتم و سلام کردم و نشستم پیش از آنکه من بحث آیم یکی از ایشان

آثار کثرت اندوه و دلتنگی در من مشاهده نموده از سرّ آن سوال
کرد و باعث را در میان نهادم آن سائل آه سخت از دل برکشید
و سر بگریبان فرو برد و دیدم که متلون می شد تا در چهره اش تغییر
تمام راه یافت بعد از مدتی سر برآورد و گفت خاطر جمع دار که ایشان
زنده اند این قدر هست که در حبس اند و زنجیر بر پای مبارک پیچیده
چنانکه مارے پیرامون گنج حلقه زند ؏ یک شبی دیوانه با زنجیر
گفت ای من چه کردم تا سزاوار توام ؏ گفت زنجیرش تو و گنج خرابی
گنج پنهانی و من مار توام ؏ مرا ازین مراقبه و اخبار او حیرت فرو
گرفت گفتم شما حضرت ایشان را دیده اید و میدانید گفت من نیز
از مریدان کمترین آن حضرتم برجستم و با وی بشوق تمام معانقه
نمودم و گفتم من درین بلده خانه دارم ملتمس آنکه ساعتی بتقریب خانه
قدم رنجه نمائید تا لحظه در خدمت تسلی خاطر محزون دهیم قبول کرد چون
بیامد در خلوتی ازوی پرسیدم که شما چند گاه در خدمت ایشان
بوده اید و از ایشان چه نعمت یافته اید و باعث ارادت چه بود چون الحاح
بسیار نمودم و مرا از مخلصان حقیقی دانست باجمال بیان احوال خود را
و باعث ارادت را وانمود و گفت من در [illegible] از قرای تابعه پنج آب
ساکن بودم و از انجا که بحضرت غوث الثقلین شیخ الانس و الجن رضی الله
عنه محبت و اخلاص تمام داشتم بعد از صلوات خمس بروح ایشان
دعا و فاتحه ختم می نمودم و در خلوات به نیاز تمام بحضرت آن مرشد الانام
مناجات و عرض حاجات می نمودم و تهجد و تلاوة و اذکار و دیگر نوافل
نیز می پرداختم تا شبی حضرت غوث الثقلین را قدس سره میان خواب

وبیدار شدم دیدم در اقدام مبارک ایشان سر نهادم فرمودند که در ظاهر
نیز پیر راه از ضروریات است عرض کردم که بهر که ایشان از مشائخ وقت بفرمایند
بخدمت او بیعت نمایم فرمودند در شهر عزیزیست جامع علوم ظاهر و احوال
باطن و نام شریف حضرت ایشان بردند صباح آن روز بقصد دریافت
شرف آستان ایشان شدم و حقیقت واقعه را معروض داشته التماس
عنایات نمودم و تعلیم ذکر فرمودند و بجذبه و احوال نواختند دیدم آنچه
دیدم و نیز گفت روزی بعد از نماز عصر ناگاه حضرت ایشان از خانه
برآمدند و در دروازه بغیر از من کسی از درویشان حاضر نبود مرا پیش
طلبیده فرمودند اسپ فلان بیر و بر نزدیک باغ حافظ رخنه زیر فلان
درخت جمعی از فقیران لاابالی نشسته اند و بعضی کوکنار می مالند و بعضی
بنگ می سایند درین میان مردی ژنده پوش چنین و چنان که بر آن
درخت تکیه زده نشسته و در ظاهر با ایشان است و بمعنی بری از ایشان
دعای ما باو برسانی و میگوئی فقیر خانها قریب است میتوان ساعتی
رسید رفتم و بهمان نشان که فرموده بودند جمیع را زیر آن درخت یافتم
آن عزیز که تکیه زده بود دیدن مرا بسی تبسم نمود و پیش از آنکه من تبلیغ دعا
نمایم نام حضرت ایشان برده گفت خادم ایشانی گفتم بلی گفت خود
نیامدند و ما را طلب نمودند خوب این چنین باشد و بآن همنشینان گفت ما
درین شهر یاری داریم او را دیده خواهیم آمد و در راه در آمده بتعجیل تمام
میرفت و من نیز در قفای او خود را در غایت تعجیل و خفت می یافتم
تا آنکه ساعتی بدر دروازه خانه حضرت ایشان رسیدیم رسیدن ما همان
و برآمدن ایشان از خانه همان و بآن درویش معانقه سخت نمودند

دست او را گرفته بر تختی که درمیان دروازه بیرون و درون نهاده
بودند نشانده باهم نشستند دو سه حرفی باهم گفته بیشتر بیجا خموشی
گذرانیدند درین میان آن مهمان آب طلبید فقیر دیده ظرفی را
پر آب کرده آوردم چون نزدیک آن عزیز رسیدم چه بینم که حضرت
ایشانند گفتم ما ناکه بعد از رفتن من برای آب مکان نشستن حضرت
ایشان و آن بزرگ مهمان متبدل گردیده چون بسوئی که عزیز دیگر نشسته بود
رفتم که آب بدست او بدهم دیدم حضرت ایشان اند و آن عزیز مهمان
برجای خود است از هیبت مشاهده این حال بر دیوار تکیه زده بیخود ماندم
چون بخود آمدم نماز شام آخر شده بود و حضرت ایشان و آن درویش
برخاسته بعد از آن حضرت ایشان بمن گفتند آنچه دیدی از بیگانگان
مستور داری اکنون چون ترا از محرمان و عاشقان ایشان دیدم بسمع
تو رسانیدم راوی میگوید بعد از استماع سرگذشت او با خود گفتم
آنچه از قضیه حبس و قید حضرت ایشان خبر داده اگر بصدق مقرون باشد
پس این درویش از صاحب دلان صادق القول است بعد از چند روز
موافق اخبار اخبار متواتره در رسید و مرا با آن درویش و به پیر بزرگوار
خویش اعتقاد دیگر حاصل شد مخفی نماند که از جا هر که نظر قبول از
حضرت ایشان یافته اند چنین احوال و اقوال چه عجیب باشد که بعضی
طالبان که از فرود اصحاب ایشان بوده اند و بامر آنحضرت متوجه طالبی
شده اند آنها را آنقدر آثار ادراکها در رفتگیها روی داده از ایشان چه گونه
[illegible] که تا [illegible] بوده

گذرانده بود و در اکثر علوم خصوصاً در فقه و اصول آن مهارت تمام
داشت روزے در مجلسے که جناب استاذے و این فقیر بجا نشسته
بودیم مردے یکے از مشائخ اعلام وقت را نام برده گفت که او فلان
شخص را خلافت داده است و بفلان بلده فرستاده اما هیچ از صحبت او
اثرے و حالتے و از بیعت و تعلیم ذکر او متعلمان را جمعیتے حاصل نمیگردد
مولانا گفت مجیب و مکمل تام المشاهدة والمعرفة باید تا از مرید مجازش برکات
بظهور آید پس آب در چشم گردانید و بفقیر گفت حرفے میگویم نه برا
فخر خود بل برائے آنکه از من نقل باشد و برکت انفاس حضرت
پیر دستگیر پے برده شود گفت چون من بعد از چند روزے که در خانقاه
ایشان گذرانده م رخصت لاهور خواستم وقت وداع فرمودند که دو تن را
تعلیم ذکر خواهی کرد از انجا که بر نقصان خود مطلع بودم بسیار متعجب شدم
اما ادب را عذر در میان نیاوردم چون به لاهور رسیدم روزی یکے
از طلبه علم آمده گفت شنودم که ایشان ترا فرموده اند که دو تن را تعلیم
طریقت بگو یکے از آن من باشم بشوریدم و گفتم ایشان بنده نوازی
کرده اند من مردے ام طالب العلم چنین و چنان چه این لائق این
باشم چند آنکه به لیت و لعل و خشونت عذر میگفتم آن سائل از سر
وانمی شد بل بیشتر الحاح مے نمود تا روزے گفتم تا یکے وقت را بشاهده
او بگذرانم یکبار تعلیم ذکرش داده از سر وا کنم در گوشه مسجد او را برده
نوعے که از حضرت ایشان دیده بودم و شنیده با او گفتم و خود نیز
مشغول شدم مرا نشئه و حالتے عجب فرو گرفت و آن متعلم را کیفیتے
[illegible] رفت دیگر از وسے نام

حقائق ومکنونات این نسخه بهره کافی بدست آرد ناتوان بینی روزگار
ناهنجار اینچنین نادرهٔ زمانه را در پردهٔ خمول نشانده بود اگر نه دستیاری
صاحب فرمایش بکار بودی همچنان در تتق خمول ماندی هر چند
علم سلوک و فقر را درین وقت روز بازاری نمانده اما آگاه دلان اهل ذوق
هنوز دستی در سینه باقیست که خاطر صفا آگین شان سوی آنکه اینچنین
تصنیفات را بیش نظر دارند نمی آساید اصل نسخه هر چند بمقابله و صحت
اتصاف داشت اما محتاج بنسخهٔ دیگر بود و هر چند همت بتلاشش گماشته آمد
دست بدامن مقصود نرسید لاجرم از همان نایب نسخه اثبات شد
و در صحت آنچه امعان بکار رفت اصل کتاب بران شاهد است با اینهمه
نگوییم که همه صواب است و همه صحیح لیکن توان گفتن که نسخه مطبوع قابل
مطالعه مستفیدان گردید و از یک شمع هزار شمع بمحفل طلب سر شد
الله تعالی جویندگان را فیض جاودانی ازان نصیب فرماید آمین یا رب

تاریخ خاتمة الطبع

شد طبع چو زبدة المقامات — مجموع خوارق و کرامات
تاریخ ز پای احمد آمد — آراسته زبدة المقامات

۱۳۰۳ھ

تمت بالخیر

اشتہار کتب مطبع محمود پریس

اس مطبع مین کتب مفصلہ ذیل خوشخط عمدہ کاغذ پر موزون تقطیع کی موجود ہین
جن صاحبون کو خواہش ہو طلب فرمائین اور قیمت اسکی عنایت کرین

ـات حضرت خواجہ عثمان ہارونی چشتی قدس اللہ سرہ

ـظات حضرت خواجہ معین الدین چشتی اجمیری قدس اللہ سرہ

مقالات الصوفیہ تالیف شاہ محمد کاظم و شاہ تراب علی رضی اللہ تعالے عنہما

فوائد الفواد ملفوظات حضرت سلطان المشائخ محبوب الٰہی سید نظام الدین دہلوی قدس اللہ سرہ العزیز

مؤلفہ حضرت امیر حسن علا سجزی رح قریب الاختتام

آئینہ ـــ خاندان حضرت شاہ مینا صاحب ولایت لکھنؤ قدس اللہ سرہ قریب الاختتام

ـدۃ المقامات خاندان نقشبندیہ مجددیہ

تذہیب التہذیب تصنیف جدید نظم علم اخلاق مین

العبد
ابوالحسن پروپرائیٹر محمود پریس واقعہ لکھنؤ بازار جھاؤلال

اشتہار مطبع محمود پریس

یہ مطبع شروع [illegible] سے کھولا گیا اسمین کتابین اور رسالے علم اخلاق اور علم تصوف کے
اور ملفوظات اور مکتوبات بزرگان دین اور اولیاء صاحب یقین کے طبع ہوا کئے
اور ہوتے ہین جن حضرات کو چھپوانا ایسی کتابون اور رسالون کا منظور ہو
بطیب خاطر اس مطبع مین ارسال فرمائین عمدہ اور ارزان اور صحیح چھاپی جاوینگی
نصف لاگت پیشگی اور نصف باقی اختتام اور طیاری کے بعد عطا کرنی ہوگی
مالک مطبع کی طرف سے اقرار ہے کہ حسن معاملہ اور رعایت صاحب فرمایش
عمل مین آئیگی اور لحاظ ہوگا کہ اہل فرمایش اور مشتریان صاحب معاملہ کا
نقصان نہونے پائے وما [illegible]

العبد
بندہ ابوالحسن پروپرائٹر مطبع محمود [illegible]
واقعہ بازار جھاؤلال لکھنؤ